



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

شجلی عشق و جہاد اور حکامہ شمیات



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تجلی عشق و جهاد در چکامه هاشمیات

نویسنده:

مجید محمدی

ناشر چاپی:

دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
تجلی عشق و جهاد در چکامه هاشمیات	۸
مشخصات کتاب	۸
اشاره	۸
فهرست مطالب	۱۳
چکیده	۱۶
مقدمه	۱۸
زندگی نامه کمیت بن زید	۲۲
هاشمیات	۲۵
اشاره	۲۵
۱. هاشمیّه ی اول	۳۱
اشاره	۳۱
۱-۱. خلاصه‌ی مضامین هاشمیّه اول	۳۱
۱-۲. نکات قابل توجه در این هاشمیّه	۳۲
۱-۳. ترجمه، شرح و تحلیل هاشمیّه ی اول:	۳۲
۲. هاشمیّه ی دوّم	۱۱۱
اشاره	۱۱۱
۲-۱. خلاصه‌ی موضوعات هاشمیّه دوم:	۱۱۱
۲-۲. موضوعات جدید این هاشمیّه:	۱۱۲
۲-۳. ترجمه شرح و تحلیل هاشمیّه دوّم:	۱۱۲
۳. هاشمیّه ی سوم	۲۴۳
اشاره	۲۴۳
۳-۱. مهمترین موضوعات هاشمیّه سوم:	۲۴۳
۳-۲. ترجمه و شرح هاشمیّه سوم:	۲۴۴

۳۷۹	۴. هاشمیه ی چهارم
۳۷۹	اشاره
۳۷۹	۴-۱ خلاصه ی موضوعات هاشمیه چهارم:
۳۸۰	۴-۲. ترجمه و شرح هاشمیه ی چهارم:
۵۰۱	۵. هاشمیه ی پنجم
۵۰۱	اشاره
۵۰۱	۵-۱. خلاصه ی موضوعات هاشمیه پنجم:
۵۰۱	۵-۲. ترجمه و شرح هاشمیه ی پنجم:
۵۲۷	۶. هاشمیه ی ششم
۵۲۷	اشاره
۵۲۷	۶-۱. خلاصه موضوعات هاشمیه ششم:
۵۲۷	۶-۲. ترجمه، شرح و تحلیل هاشمیه ی ششم:
۵۴۲	۷. هاشمیه ی هفتم
۵۴۲	اشاره
۵۴۲	۷-۱. خلاصه موضوعات هاشمیه ی هفتم:
۵۴۲	۷-۲. ترجمه، شرح و تحلیل هاشمیه ی هفتم:
۵۴۸	۸. هاشمیه ی هشتم
۵۴۸	اشاره
۵۴۸	۸-۱. مضامین هاشمیه ی هشتم:
۵۴۸	۸-۲. ترجمه و شرح هاشمیه ی هشتم:
۵۵۹	اشعار کمیت درباره زید بن علی بن حسین (ع)
۵۶۲	منابع و مأخذ
۵۶۲	کتاب
۵۷۰	مقالات
۵۷۱	پایان نامه ها
۵۷۱	نسخه های خطی

مشخصات کتاب

سرشناسه : محمدی، مجید، ۱۳۵۱ -

عنوان قراردادی : الهاشمیات .شرح

عنوان و نام پدیدآور : تجلی عشق و جهاد در چکامه هاشمیات [کتاب] / مولف مجید محمدی.

مشخصات نشر : تهران: دانشکده علوم و فنون قرآن تهران، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری : ۴۳۲ص.

فروست : دانشکده علوم و فنون قرآن تهران؛ ۱۵.

شابک : ۲۲۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۴۸۸-۷-۶

یادداشت : کتابنامه : ص. [۴۲۳] - ۴۳۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : کمیت بن زید، ۶۰-۱۲۶ق. الهاشمیات -- نقد و تفسیر

موضوع : شعر عربی -- قرن ۲ق. -- تاریخ و نقد

شناسه افزوده : کمیت بن زید، ۶۰-۱۲۶ق. الهاشمیات. شرح

شناسه افزوده : دانشکده علوم و فنون قرآن تهران

رده بندی کنگره : PJA۳۲۸۴ / ۲۰۸۰ م ۳ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی : ۸۹۲/۷۱۳۲

شماره کتابشناسی ملی : ۳۶۴۸۵۹۳

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ۳

تجلی عشق و جهاد در چکامه هاشمیات

تألیف:

دکتر مجید محمدی

(عضو هیأت علمی دانشگاه رازی)

ص: ٥

تقديم به:

پيشگاه ملكوتى

حجه بن الحسن العسكرى

روحى له الفداء

فهرست مطالب

چکیده: ۹

مقدمه ۱۱

زندگی نامه کمیت بن زید ۱۵

هاشمیات ۱۸

۱. هاشمیّه ی اوّل ۲۳

۱-۱. خلاصه ی مضامین هاشمیه اول ۲۳

۱-۲. نکات قابل توجه در این هاشمیه ۲۴

۱-۳. ترجمه، شرح و تحلیل هاشمیه ی اول: ۲۴

۲. هاشمیه ی دوّم ۹۷

۲-۱. خلاصه ی موضوعات هاشمیه دوم: ۹۷

۲-۲. موضوعات جدید این هاشمیه: ۹۸

۲-۳. ترجمه شرح و تحلیل هاشمیه دوّم: ۹۸

۳. هاشمیه ی سوم ۲۰۶

۳-۱. مهمترین موضوعات هاشمیه سوم: ۲۰۶

۳-۲. ترجمه و شرح هاشمیه سوم: ۲۰۷

۴. هاشمیه ی چهارم ۲۹۱

۴-۱. خلاصه ی موضوعات هاشمیّه چهارم: ۲۹۱

۴-۲. ترجمه و شرح هاشمیه ی چهارم: ۲۹۲

۵. هاشمیه ی پنجم ۳۶۷

۱-۵. خلاصه ی موضوعات هاشمیه پنجم: ۳۶۷

۲-۵. ترجمه و شرح هاشمیه ی پنجم: ۳۶۷

۶. هاشمیه ی ششم ۳۹۱

۱-۶. خلاصه موضوعات هاشمیه ششم: ۳۹۱

۲-۶. ترجمه، شرح و تحلیل هاشمیه ی ششم: ۳۹۱

۷. هاشمیه ی هفتم ۴۰۴

۱-۷. خلاصه موضوعات هاشمیه ی هفتم: ۴۰۴

۲-۷. ترجمه، شرح و تحلیل هاشمیه ی هفتم: ۴۰۴

۸. هاشمیه ی هشتم ۴۱۰

۱-۸. مضامین هاشمیه ی هشتم: ۴۱۰

۲-۸. ترجمه و شرح هاشمیه ی هشتم: ۴۱۰

اشعار کمیت درباره زید بن علی بن حسین(ع): ۴۲۰

منابع و مأخذ ۴۲۳

* کتاب ۴۲۳

* مقالات ۴۳۱

* پایان نامه ها ۴۳۲

* نسخه های خطی ۴۳۲

چکیده

هاشمیات عنوان هشت قصیده و مجموعاً ۵۵۴ بیت است که توسط کمیت بن زید اسدی (۶۰-۱۲۶هـ-ق) سروده شده است. در واقع این قصاید نخستین و با اهمیت ترین اثر او به شمار می رود که با فاصله ای اندک در حدود بیست سال پس از شهادت امام حسین علیه السلام در فضای اختناق و بیداد امویان سروده شد و به سرعت انتشار یافت و عراق و شامات را در نوردید و آوای آن در شهرها و مساجد پیچید تا شاعر را شهره ی آفاق ساخت و پایه های ظلم حاکمان اموی را به لرزه در آورد.

این قصاید انگیزشی نیرومند در دعوت به جهاد سیاسی-اجتماعی و شعری است، کمیت تلاش می کند خفته ی بی خبر از اوضاع را بیدار کند و با استناد به آیات قرآن و وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله او را بر سستی نظریه ی امویان در باره ی میراث آگاه نموده و به حکومت عدل علوی رهنمون سازد، حکومتی که به علم، عدالت، شجاعت و زهد آراسته است. وی در هاشمیات همه ی عقل و علم خود را همراه با زبان رسایش که از دل بیدار و حساسش می جوشید، در دفاع از عدل علی و عاشورای حسین علیه السلام به کار گرفته است کمیت در دفاع از حق اهل بیت علیهم السلام بیشترین بهره را از قرآن برده و تا حدّ زیادی از آن تأثیر پذیرفته است.

هاشمیات کمیت انبوهی از لغات و اصطلاحات عصر جاهلی و اسلامی، اقتباس ها و تضمین های فراوانی از قرآن و حدیث را در خود جای داده است که بر دانش سرشار کمیت و ریاستش در کشور شعر و سخن دلالت دارد. مهمترین موضوعاتی را که کمیت در هاشمیات به نظم کشیده است عبارتند از:

۱- عشق و محبت، ۲- حزن و اندوه، ۳- شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله، ۴- فضایل علی علیه السلام، ۵- ذکر صفات اهل بیت علیهم السلام، ۶- مسأله ی خلافت، ۷- تحلیل حماسه ی عاشورا، ۸- مقایسه ی سیاست عادلانه ی علویان با سیاست ظالمانه ی امویان، ۹- تشویق مردم به جهاد و مبارزه.

دوران اموی دورانی سرشار از ظلم و خفقان بود که در خصوص شیعیان علی علیه السلام و دوست داران اهل بیت علیهم السلام شدت بیشتری داشت. معاویه با آرزوی از بین بردن نام و یاد امیر المؤمنین علی علیه السلام به دشنام حضرت بر منابر، شکنجه و کشتار پیروان آن امام و عدم پذیرش شیعیان در محاکم به عنوان شاهد، فرمان داد. (۱)

این سیاست به جز دوره خلافت عمر بن عبدالعزیز تا پایان دوران حکومت بنی امیه ادامه داشت و اوج آن شهادت امام حسین علیه السلام و یاران با وفایش بود.

خون پاک آن شهیدان سبب ظهور شاعری شد که روزگار تا آن زمان همانندش را در جهاد و اخلاص و شجاعت و ظلم ستیزی ندیده بود. و این شاعر مجاهد و شیفته‌ی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام کسی جز کمیت بن زید اسدی (۶۰-۱۲۶ق) نیست. نخستین و با اهمیت ترین قصاید وی موسوم به «هاشمیات» مورد توجه عالمان و ادیبان بزرگی قرار گرفته است که ما در این اثر به ترجمه، شرح و تحلیل آن پرداختیم.

ترجمه، شرح و تبیین اشعار شاعران مختلف از دیر باز مورد توجه شارحان و ناقدان و ادیبان بوده و می باشد، هاشمیات کمیت نیز از این قاعده ی عام مستثنی نیست اما نکته قابل ملاحظه در شروح و آثار نوشته شده پیرامون هاشمیات این است که اهتمام عمده ی نویسندگان به جنبه لغوی و شرح واژگان این مجموعه ارزشمند است به طوری که شارحان و محققان همچنان که سنت و دأب ایشان است در تبیین و شرح دیوان یا مجموع اشعار یک شاعر «تک بیت» را واحد کار خود قرار داده و هیچ گونه تحلیل و

۱- مغنیه، محمد جواد (۱۹۹۲م)، الشیعه و الحاکمون، الطبعة السابعة، بیروت، دار الجواد، ص ۷۵.

بررسی جامعی پیرامون مضامین مختلف و مرتبط موجود در آن دیوان ارائه نداده‌اند. به عنوان نمونه می‌توان به شرح‌های ابوریاش القیسی، خیاط نابلسی الازهری و شرح رافعی اشاره کرد. در میان کتب نگارش یافته در خصوص تاریخ ادبیات نیز آن‌جا که کمیت بن زید اسدی معرفی می‌گردد به ابیاتی چند از هاشمیات و دیگر اشعار او اشاره می‌شود و عمدتاً به دلیل گرایش‌های مذهبی و ضد علوی نویسندگان آن‌نگاهی گذرا و غیر منصفانه به زندگی شاعر دارند بدون این‌که حق مطلب در مورد کمیت و هاشمیات او ادا شود، مانند کتاب الشعر والشعراء نوشته ابن قتیبه.

در میان نوشته‌های فارسی نگاشته شده پیرامون کمیت نیز آن‌گونه که شایسته است حق شاعر و هاشمیات او ادا نشده است؛ در کتاب‌هایی مانند «شاعران شهید و حاکمان دوران آنان» نوشته‌ی حسین چوبین و «ادبیات انقلاب در شیعه» نوشته صادق آئینه‌وند و «کمیت اسدی؛ حدیث حریت» به قلم محمد صحتی سردرودی تنها بخش اندکی از سروده‌های شاعر مورد توجه واقع شده است؛ بررسی کامل و معرفی مضامین اصلی وارد شده در هاشمیات همچنان مورد اغفال محققان و پژوهشگران بوده است؛ چرا که همین نوشته‌ها نیز تنها به بیان و بررسی بخش‌هایی از هاشمیات پرداخته‌اند، به عنوان نمونه آقای صحتی در صفحات ۱۶۱ و ۱۶۲ تنها ۲۱ بیت و علامه امینی در کتاب ارزشمند خود، الغدیر، جلد چهارم صفحات ۹ و ۱۰، نه بیت و در صفحه ۱۸۰ بیست و یک بیت و آقای آئینه‌وند در جلد ۱ صفحات ۶۷ و ۶۸ تنها ۱۰ بیت از هاشمیات را ذکر کرده‌اند.

لذا نگارنده سعی دارد به ترجمه هاشمیات پرداخته، و با نگاهی جامع به شرح و تحلیل مضامین اصلی این مجموعه اشعار ارزشمند پردازد تا رسالتی را که در خصوص شاعران مدافع اهل بیت علیهم السلام بر خود احساس می‌کند تا حدّ توان به انجام رساند.

برای تحقق این مهم در گام نخست تصمیم گرفته شد که صحیح‌ترین متن هاشمیات برگزیده شود، نگارنده پس از جست و جوی فراوان نتوانست دیوان کمیت را بیابد. داودسلوم گرد آورنده‌ی شعر کمیت، می‌گوید: این‌که «دیوان کمیت کجاست؟»

پرسش

شگفت آوری است. آیا تعصبات قومی آن را از بین برده یا اینکه در جایی پنهان است؟ این سؤالی است که گذشت روزگار به آن پاسخ خواهد داد. (۱)

لذا با صلاح‌دید اساتید محترم، قدیمی‌ترین شرح‌هاشمیات یعنی شرح ابی‌ریاش به تحقیق داود سلوم و نوری حمودی القیسی محور کار قرار گرفت که شارح آن ابو‌ریاش (۲)

است. با پژوهشی که نگارنده به انجام رساند روشن گردید که دیگر شارحان همانند رافعی و خیاط، شرح‌های خویش را از همین اثر ابو‌ریاش گرفته‌اند.

شاید بتوان گفت این اثر ناچیز که به زبان فارسی می‌باشد کامل‌ترین اثر در شرح‌هاشمیات است، زیرا:

۱. این کار علاوه بر آن چه که در شرح ابی‌ریاش آمده موضوعاتی نظیر اقتباس‌های قرآنی، نکات صرفی و نحوی و بلاغی به ویژه صورخیال را مورد توجه قرار داده که در شرح ابوریاش کم‌تر به آن‌ها پرداخته شده است.

۲. محور کار ابوریاش «تک بیت» بوده و بیشتر شرح لغات مورد توجه بوده است، در حالی که این اثر علاوه بر استخراج معانی لغات و اصطلاحات، مفهوم کلی ابیات موقوف‌المعانی را از نظر دور نداشته و سعی نموده است آن مفهومی را که شاعر در پی آن بوده ارائه نماید.

۳. در این اثر موضوعات تاریخی که در شعر کمیت به آن‌ها پرداخته شده، با استنادهای تاریخی به طور مفصل بیان شده است، در حالی که این امر در شرح ابو‌ریاش مجمل است.

۴. در شرح ابیات و استخراج معانی لغات و اصطلاحات تنها به فرهنگ‌های عربی اکتفا نشده است بلکه لغت‌نامه‌هایی چون لغت‌نامه‌ی دهخدا و اشعار شاعران پارسی‌گوی

۱- سلوم، داود (۱۹۶۹م)، شعر الکمیت بن زید الاسدی، بغداد، مکتبه الأندلس، ۱/۶۷.

۲- احمد بن ابراهیم قیسی (۳۳۹ ه - ۹۵۱ م) از عالمان لغوی و نحوی برجسته قرن چهارم است که گویند پنج هزار ورقه لغت و بیست هزار بیت شعر از بر داشت، «شرح‌هاشمیات الکمیت بن زید الاسدی» از تألیفات او می‌باشد. (زرکلی، الاعلام، ۱/۸۴؛

إنباه الرواه علی أنباه النحاه، ۱/۶۰؛ یاقوت حموی، معجم الأدباء، ۱/ ۱۸۱

چون مولوی، سعدی، حافظ، صائب و... که کلمات عربی را در سروده‌های خویش به کار گرفته‌اند مورد توجه قرار گرفته است.

لازم به ذکر است در کنار شرح ابو ریاش به منظور ضبط دقیق ابیات از شرح‌هایی که ذکر آن‌ها گذشت و همچنین تخمیس... های نگاشته شده بر هاشمیات همانند تخمیس شیخ سماوی و تخمیس زیوری بغدادی، سایت‌های اینترنتی، لوح‌های فشرده مرتبط با موضوع، مقالات نگاشته شده در باره‌ی کمیت و اشعار او بهره‌گیری لازم صورت پذیرفته است، باشد که نگارنده بتواند در شرح این مجموعه، مصداق این بیت کمیت باشد که می‌فرماید:

مُهَدَّبَةٌ غَرَاءٌ فِي غَبِّ قَوْلِهَا غَدَاةٌ غَدِ تَفْسِيرُ مَا قَالَ مُجْمَلٌ (۱)

در پایان لازم می‌دانم از اساتید بزرگواری که از محضر آنها کسب فیض نمودم بویژه آقایان دکتر محمدحسن فؤادیان، دکتر غلامعباس رضایی و دکتر امیرمحمود کاشفی و همه عزیزانی که اینجانب را در نگارش اثر حاضر یاری رساندند کمال تشکر و سپاسگزاری را داشته باشم. امیدوارم این تلاش ناچیز با تمام کاستی‌ها و لغزش‌هایش مقبول در گاه الهی افتد و راهگشای عزیزانی باشد که قصد پژوهش و نگارش را در این زمینه دارند.

«و لله الحمد أولاً و آخراً»

پنجم رمضان المبارک ۱۴۳۴ قمری مقارن با بیست و سوم تیر ماه ۱۳۹۲ شمسی

مجید محمدی

۱- (ای اهل بیت پیامبر(ص!)) قصیده ام (در مدح شما) پیراسته و سپید است، در آینده تفسیر آنچه که خلاصه گوینده (به اجمال) گفته است، خواهد آمد. (سلوم، شرح هاشمیات کمیت، ص ۱۸۷).

زندگی نامه کمیت بن زید

زندگی نامه کمیت (۱) بن زید

کمیت بن زید بن خنیس بن مجالد بن وهیب بن عمرو بن سبیع، و گفته شده است: کمیت بن زید بن خنیس بن مجالد بن (ذؤبیه) بن قیس بن عمرو بن سبیع بن مالک بن سعد بن ثعلبه بن أسد بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار (۲). دو نفر دیگر از قبیله ی بنی اسد به نام های کمیت الأكبر بن ثعلبه بن نوفل، و کمیت بن معروف ماوی همانم بودند. (۳)

کمیت در سال ۶۰ هجری از پدر و مادری فقیر دیده به جهان گشود. (۴) وی از همان کودکی باهوش و زیرک بود؛ در کتاب «العقد الفرید» آمده است که فرزدق گفت:

«من در مسجد جامع کوفه شعر می سرودم، در آنجا کمیت بن زید نیز حضور داشت، نیکو گوش می کرد از حسن استماع او به وجد آمدم پس از او پرسیدم: شعر مرا چگونه دیدی؟ در پاسخ گفت: نیکو دیدم، سپس پرسیدم آیا دوست داری من پدر تو باشم؟ گفت: برای پدرم هیچ جانشینی را بر نمی گزینم اما دوست دارم که

۱- واژه ی «کمیت» به معنای اسبی است که رنگش قرمز تند باشد یا به عبارتی از شدت قرمزی به سیاهی بزند و چون اعراب علاقه ی شدیدی به اسب دارند، خانواده کمیت او را به این اسم نامیدند.

۲- اصفهانی، ابوالفرج، الأغانی، ۱۷/۱ درباره ی زندگینامه ر.ک: المؤلف و المختلف للآمدی، ص ۱۷۰؛ مجمع الشعراء، ص ۳۴۷؛ الشعر و الشعراء لابن قتیبه دینوری، ص ۳۸۵؛ سیر اعلام النبلاء، ص ۱۸۷، بغدادی، خزانه الأدب، ۱/۶۹؛ الموشح للمرزبانی، ص ۶۰؛ شعرالکمیت بن زید الاسدی نوشته ی داود سلوم در سه جلد؛ الغدیر ۲/۲۹۸.

۳- آمدی، ابوالقاسم الحسن بن بشر بن یحیی، المؤلف و المختلف، تحقیق عبدالستار احمد فراج، مطبعه عیسی البابی و شرکاه، ۱۹۶۱م، ص ۲۵۷.

۴- عطوی، نجیب، الکمیت بن زید الاسدی بین العقیده و السیاسة، ص ۱۶.

تو مادرم باشی!، پس به او گفتم ای پسر برادرم این أمر را پوشیده مدار. (۱)

کمیت بن زیدی اسدی از شاعران نامدار شیعه ی امامیه در روزگار امویان بود. معاذ بن مسلم هژاء، که خود نیز شاعر و ادیب می باشد (۲) کمیت را همراه شاعران نام آوری چون امرؤالقیس، زهیر، عبید بن الابرص، فرزدق، راعی و اخطل کبیر نام می برد و حتی او را از همه ی آنها برتر می داند (۳). فرزدق هنگامی که خود شاعری پیر و با تجربه بود، آنگاه که هاشمیات را از زبان کمیت شنید، گفت: خداوند تو را پاداش نیک دهد، راست و نیکو گفته ای، به خدا تو از شاعران پیشین و پسین استادتر هستی. (۴)

کمیت شاعری بود دانشمند، با فرهنگ، بدان سان که هیچ شاعر دیگر از معاصرانش به پایه او نمی رسید. حتی درباره او گفته اند که: در کمیت ده خصلت بود که در هیچ شاعر دیگری نبود:

«او خطیب بنی اسد، فقیه شیعه، حافظ قرآن، دارای خطی بسیار زیبا، آگاه به علم انساب و در جدل قوی دست و نخستین کسی بود که آشکارا درباره تشیع مناظره می کرد. نیکو تیر می نداخت و در بنی اسد تیر اندازی چون او نبود، سوار کار و شجاع و سخاوتمند و دیندار بود.» (۵)

خون پاک شهیدان از کربلا تا قیام زید شهید شاعری به وجود می آورد که دنیا نظیر او را نمی شناسد، نه راستگوتر از او، نه بیشتر از او در جهاد و اخلاص، و نه بزرگتر از او در جرأت و شجاعت، او شاعری است انقلابی که از انقلاب خود انتظار مال یا شهرت و مقام و منصب ندارد، هدف او جز خدا و حق، و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندان او چیز دیگری

۱- ابن عبد ربه، ابو عمر احمد بن محمد الاندلسی، العقد الفرید، مطبوعه التألیف والترجمه والنشر، القاها، ۱۹۶۵م، ۴/۵۲.

۲- ر.ک: براقی نجفی، حسین، تاریخ الکوفه، الطبعة الرابعة، بیروت، ۱۴۰۷هـ- ق، ص ۴۵۴.

۳- إصفهانی، أبوالفرج، الأغانی، تصحیح عبدالحمید مهنا و سمیر جابر، الطبعة الأولى، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷هـ، ۱۷/۳۳

۴- مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسن المسعودی (ف: ۳۴۶ق)، التنبیه والإشراف، تصحیح عبد الله اسماعیل الصاوی، دار الصاوی، القاها، لاتا، ۳/ ۲۲۹

۵- فاخوری، حنا، تاریخ الادب العربی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۷ش، ص ۳۰۸

نیست، مقصود او نابودی بیدادگران و فرومایگان و گسستن بندهای اسارت و شکستن زنجیرهای گران بود این شاعر کسی جز کمیت نیست. (۱)

کمیت از فقهاء و سخنوران و شاعران، آگاه به زبان و ادبیات عرب و اخبار و انساب آن است، او شاعری است که اشعار فراوانی سروده است و توانایی سرودن قصاید طولانی و قطعه های کوتاه را دارد. مشهورترین قصاید او مدایح او درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و بنی هاشم است که به هاشمیات شهرت دارند. (۲)

از نیکوترین اشعار پیشینیان که در آن بین سلامت ترکیب و متانت اسلوب و بلاغت معنی گرد آمده است، شعر آن شاعر بزرگ و بی منازع عصر مروانی؛ کمیت بن زید اسدی می باشد. هاشمیات او برای شناخت میزان دانش و نبوغ و قوت اقتدار او کافی است. (۳)

کمیت در راه دفاع از عقیده و آرمان خویش بیست سال آوارگی کشید و سرانجام در همین راه در سال ۱۲۶هـ- ق به شهادت رسید. اشعار کمیت را بیشتر از آنچه به دست ما رسیده است می دانند و گفته اند:

از پنج هزار قصیده ی او تنها چند قصیده و از یکی از قصاید بلندش که ۵۷۸ بیت بوده (۴) تنها ۲۱ بیت باقی مانده است. (۵)

بنی امیه به شدت از انتشار هاشمیات جلوگیری نمودند. عباسیان نیز همین شیوه را در پیش گرفتند تا آنجا که گفته می شود ابن سکیت اهوازی (ف: ۲۴۴هـ- ق) چون در گرد آوری اشعار کمیت بویژه هاشمیات می کوشید وقتی که متوکل عباسی از این امر آگاه گشت کمر به قتلش بست و دنبال بهانه ای می گشت تا روزی پس از پرسش از مقام

۱- مغنیه، همان، ص ۱۲۴

۲- فروخ، عمر، تاریخ الادب العربی، الطبعة الرابعة، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۱م، ص ۶۹۸

۳- رافعی، محمد محمود، شرح الهاشمیات، الطبعة الثانية، مطبعة شركة التمدن الصناعیة، مصر، بی تا، ص ۴

۴- امینی، عبدالحسین، الغدیر، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۶ق، ۲/۱۹۶

۵- امینی، عبدالحسین، الغدیر، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۶ق، ۲/۱۸۰

حسین علیهما السلام و مقایسه ی آن دو با پسرانش که جواب صریح و کوبنده ی ابن سکیت را در پی داشت فرمان به قتلش داد. (۱)

هاشمیات

اشاره

هاشمیات شامل هشت قصیده و مجموعاً ۵۵۴ بیت است. این قصاید انگیزشی نیرومند در دعوت به جهاد سیاسی - اجتماعی و شعری است، دعوت او از ایمانی بسیار عمیق و شور و عشقی وصف ناپذیر سرچشمه می گیرد. (۲)

کمیت تلاش می کند خفته ی بی خبر از اوضاع را بیدار کند و با استناد به آیات قرآن و وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله او را بر سستی نظریه ی امویان در باره ی میراث آگاه نموده و به حکومت عدل علوی رهنمون سازد، حکومتی که به علم، عدالت، شجاعت و زهد آراسته است. (۳) وی در هاشمیات همه ی عقل و علم خود را همراه با زبان رسایش که از دل بیدار و حساسش می جوشید، در دفاع از عدل علی و عاشورای حسین علیه السلام به کار گرفته است و از هر قصیده اش محاکمه ای ساخته که در آن، دشمنان آل علی علیه السلام را تا قیامت رسوا نموده است. (۴)

کمیت در دفاع از حق اهل بیت علیهم السلام بیشترین بهره را از قرآن برده، تا آنجا که گفته اند: وی تا حدّ زیادی از قرآن تأثر پذیرفته است، این تأثیر پذیری در هاشمیات وی کاملاً نمایان است. (۵)

درون مایه ی این قصاید مدح اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، بر شمردن فضایل آنها، به تصویر کشیدن فجایع بنی

۱- تهرانی، آقا بزرگ، الذریعه إلى تصانیف الشیعه، دار الهجرة، قم، بی تا، ۱۷/۹۰

۲- زراقت، عبدالمجید (۲۰۰۶) مقاله «هاشمیات الکمیت بن زید الاسدی: الحافز الحقّ للثورتین السیاسیه- الإجتماعیه و الأدبیّه»، مجله المنهاج، العدد الثانی، ص ۲۵۸.

۳- زراقت، عبدالمجید (۲۰۰۶) مقاله «هاشمیات الکمیت بن زید الاسدی: الحافز الحقّ للثورتین السیاسیه- الإجتماعیه و الأدبیّه»، مجله المنهاج، العدد الثانی، ص ۲۵۴.

۴- عبدالعظیم زاده، محمّد (۱۳۸۱ش)، مقاله ی هاشمیات، مجله ی آینه ی پژوهش، شماره ۷۷-۷۸، ص ۱۲۷

۵- عارف الحسن جرادات، عمر (۲۰۰۳م)، هاشمیات الکمیت بن زید الاسدی لأبّی ریاش احمد القیسی دراسه دلّالیه فی العلاقات الترابطیه (رساله ماجستر)، جامعه النجاج الوطنیه، نابلس، فلسطین، ص ۳۱۰

امیه، معرفی حکومت عدل علوی و تشویق و تحریض مردم به قیام و جهاد است. کلمه ی «هاشمیات» نخستین بار در کتاب «الحيوان» نوشته ی «جاحظ»^(۱)

آمده است؛ او ضمن دفاع از تألیفات خویش در برابر کسی که آن‌ها را عیب می‌نماید، آورده است: «و عِبْتَنِي بِرَسَائِلِي ... الهاشميات» و تو مرا به نامه‌های هاشمیاتم عیب نمودی.^(۲)

چنین به نظر می‌رسد که این واژه در دوره‌های بعد بر آن بخش از اشعار کمیت که به این نام می‌باشد، اطلاق شده است. نخستین اثری که این نام را آورده، شرح ابوریاش قیسی (ف: ۳۳۹هـ.ق) می‌باشد که در آن چنین آمده است:

«هذه الهاشميات للكميت بن زيد الأسدي بتفسير أبي ريش احمد بن ابراهيم القيسي رَحِمَهُمَا اللهُ».^(۳)

پس از او مسعودی (ف: ۳۴۶هـ.ق) در مروج الذهب در خصوص سرودن هاشمیات چنین آورده است:

چون کمیت به شاعری پرداخت، نخستین شعری که گفت هاشمیات بود و آن را پنهان می‌داشت. سپس به نزد «فرزدق بن غالب» آمد و گفت:

ای ابا فراس! تو بزرگ مرد مضر و شاعر آن قبیله ای، و من برادر زاده تو کمیت بن زید اسدی ام،

فرزدق گفت: راست گفتی، تو برادر زاده ی منی. حاجت چیست؟

گفت: بر زبانم آمده و شعری گفته ام که دوست دارم بر تو عرضه کنم تا اگر خوب

۱- جاحظ (ف: ۲۵۵هـ.ق)، عمرو بن بحر بن محبوب بن فزاره الکنانی البصری، مکنی به ابوعثمان و معروف به جاحظ. رئیس فرقه معروف جاحظیه از فرقه های معتزله. وی در حدود سنه ۱۶۰هـ.ق در بصره تولد یافت و در همانجا زندگی می‌کرد و درک خدمت اصمعی و ابی عبیده و ابی زید و غیر ایشان را نمود تا در سنه ۲۵۵هـ.ق به مرض فالج در همانجا وفات یافت. از جمله کتاب های او عبارت اند از: اخلاق الشطار. اخلاق الملوك. البيان والتبيين. كتاب البخلاء. كتاب البلدان. كتاب الترييح. كتاب التسويه بين العرب والعجم. (دهخدا، ذیل «جاحظ»)

۲- جاحظ، الحيوان، چاپ دوم، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۴هـ.ق، ۱/۱۰

۳- ابوریاش، شرح هاشمیات الکمیت بن زید الاسدی، ص ۱۱

است مرا به نشر آن فرمان دهی و اگر بد است مرا به پنهان داشتنش واداری، و تو خود از همه به نهان داری آن بر من اولی تری.

فرزدق گفت:

اما خردت، که خوب است امیدوارم شعرت نیز به اندازه عقلت باشد، بخوان آنچه را که سروده ای.

کمیت خواند:

طربُ و ما شوقاً إلى البيض أطرب

«شادمانم اما این شادی از شوق سپیدتان نیست.»

فرزدق گفت:

«ای برادر زاده، پس به چه سرخوشی؟»

کمیت گفت:

«و لا لعباً مني أ ذو الشيب يلعب»

به بازی نیز میلی ندارم، مگر پیرمرد سپید مو هم به بازی می نشیند؟

فرزدق گفت:

«آری بازی کن که اکنون وقت بازی تو است.»

کمیت سرود:

«و لم يلهني دارٌ و لا رسمٌ منزلٍ و لم يتطربني بنانٌ مخضبٌ»

خانه‌ای و آثار منزلی، مرا سرگرم ننموده و انگشتان حنا گرفته، مرا شادمان نساخته است.

فرزدق پرسید:

ای برادر زاده پس چه چیز ترا به طرب می آورد؟!؟

گفت:

«ولا السانحاتُ البارحاتُ عشيةَ أمرِّ سليمِ القرنِ أم مرَّ أعصبُ»

و نه پرنندگان خوش یمن و بدیمنی که شبانگاه با فرخندگی یا شومی می گذرند (مرا به شادی نشانده است). فرزددق گفت: «آری تطیر مزن».

کمیت گفت:

«و لكن إلى أهل الفضائل والنهي وخير بني حواء والخير يُطلب»

و امیا عشق من به نیک مردان و خردمندان و بهترین فرزندان حواء است و خیر همواره خواستنی است. فرزددق گفت: «اینها کیانند؟»

گفت:

«إلى النفر البيض الذين بحبهم إلى الله فيما نابى أتقرب»

(اشتیاق من به آن) پاکان و سپید رویانی است که به سبب دوستی و محبت آنها در آنچه که برایم (از اذیت و آزار) پیش آید به خدا تقرب می جویم.

فرزددق گفت:

وای بر تو آسوده ام کن. اینها کیانند؟

کمیت گفت:

بنی هاشم رهط النبى فإنى بهم ولهم أرضى مراراً وأغضب

حَفَضْتُ لَهُمْ مِنِّي جَنَاحِي مَوَدَّةٍ إِلَى كَنَفِ عِطْفَاهُ أَهْلٌ وَ مَرَحِبٌ

و كُنْتُ لَهُمْ مِنْ هَوْلَاكٍ وَ هَوْلَا مِجَنَّا عَلَى أَنِّي أُذَمُّ وَ أُغْضَبُ

و أرمي و أرمي بالعداوه أهلها و إني لأوذى فيهم و أُؤْتَبُ

(محبت من) به بنی هاشم؛ خاندان پیغمبر است که خشنودی و خشم من همواره به سبب ایشان و برای ایشان است.

در برابر ایشان فروتنم و از سر مهر پر و بال خود را به جانبی فرود آورده ام که هر دو سوی آن شایستگی و مهربانی است.

من سپر بلای ایشان در مقابل این و آن هستم، به همین سبب است که سرزنش می شوم و به من ناسزا می گویند.

دشمنان به من می تازند و من نیز به آنان و این منم که در این میان به آزار و سرزنش گرفتارم.

فرزدق گفت:

برادر زاده! شعرت را منتشر کن، آری منتشر کن که به خدا سوگند تو شاعرتر از همه گذشتگان و باز ماندگانی. (۱)

۱- مسعودی (فو: ۳۴۶ هـ ق)، ۳/۲۴۲؛ این روایت پس از مسعودی در منابع زیر آمده است: اصفهانی (فو: ۳۵۶ هـ-ق)، اغانی، ۱۷/۲۷۱؛ سیوطی (فو: ۹۱۱) شرح شواهدالمغنی، ص ۳۴؛ عباسی (فو: ۹۶۳)، معاهدالتنصیص، ۳/۹۴؛ عاملی (فو: ۱۰۳۱ هـ ق)، کَشکول، ۱/۳۴۱؛ بغدادی (فو: ۱۰۹۳ هـ ق)، خزانه الأدب، ۱/۳۴۱؛ خوانساری، روضات الجنّات، ص ۵۱۱، امینی، الغدیر، ۲/۲۸۶.

۱. هاشمیہ ی اول

اشاره

این قصیده با مطلع:

«مَنْ لِقَلْبٍ مُّتِّمٍ مُّسْتَهَامٍ غَيْرَ مَا صَبَّوْهُ وَلَا أَحْلَامٍ» (۱)

در شرح ابو ریاش و محمد شاکر الخياط ۱۰۳ بیت و در شرح الرافعی و الروضه المختاره ۱۰۲ بیت است. (۲)

۱-۱. خلاصه‌ی مضامین هاشمیہ اول

طلب یاری برای قلب سوزان و دل رنجور خویش، اما نه از زیارویان و سپیدتنان، آن گونه که سبک شاعران پیشین و معاصر وی است، بلکه عشق او به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است که برگزیدگان خدا در میان خلق اند. اما در بازمانده قصیده، یعنی از بیت چهارم به بعد به موضوعات زیر می پردازد:

۱. توصیف دلاوری و رزم آوری پیشوایان هاشمی.

۲. خاندان عصمت و طهارت صلی الله علیه و آله را پناهگاه نیازمندان و گرفتاران می داند.

۳. ترسیم سیاست عادلانه و رحیمانه هاشمی ها و سیاست تجاوزگرانه و ظالمانه امویان.

۱- این هاشمیہ از «بحر خفیف»، وزن مطلع آن: فاعلاتن / مُتَفَعِلن / فاعلاتن / فاعلاتن / مُتَفَعِلن / فاعلاتن

۲- ابو ریاش القیسی، احمد بن ابراهیم، شرح هاشمیات الکمیت بن زید الاسدی، تحقیق داود سلّوم و نوری حمودی القیسی، بیروت، مکتبه النهضه العربیه، بی تا، ص ۴۲-۱۱؛ رافعی، محمد محمود، شرح الهاشمیات، مطبعه شرکه التمدن الصناعیه، الطبعه الثانيه، بی تا، ص ۳۵-۲۱؛ خیاط النابلسی الازهری، محمد شاکر، القصائد الهاشمیات، مصر، مطبعه الموسوعات، بی تا، ص ۱۴-

۴؛ علی الصالح، الصالح، الروضه المختاره، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۹۷۲م-۱۳۹۲هـ.ق، ص ۲۵-۸.

۴. بر شمردن اعضای خاندان هاشمی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله شروع کرده و از حمزه سید الشهداء و پسر عموی پیامبر، جعفر و از حسن و حسین علیهما السلام سپس از محمد بن حنیفه و عباس عموی پیامبر و قصیده را با توصیف ناقه اش که او را به جوار هاشمیان حرکت می دهد به پایان می رساند.

۲-۱. نکات قابل توجه در این هاشمیه

نوآوری در مطلع قصیده کاملاً آشکار است، زیرا شاعران هم عصر وی بر «دمن» و «اطلال» محبوبه‌ی سفر کرده می گریند اما وی از این گریه اعراض نموده و مستقیماً وارد موضوع اصلی قصیده «مدح هاشمی ها» و عشق ورزیدن به آنها می شود و شاید بتوان گفت، این موضوع نخستین بار است که توسط کمیت صورت می گیرد.

۱- توصیف ناقه و سختی راه و مسیر رسیدن به محبوب را، بر خلاف سنت رایج، به آخر قصیده می برد.

۲- نوآوری در شعر عباسی (شوریدن بر اطلال و دمن)، آن گونه که نزد ابو نواس و بشار می بینیم، شاید الهامی باشد که از کمیت گرفته اند.

۳-۱. ترجمه، شرح و تحلیل هاشمیه ی اول:

۱- مَنْ لِقَلْبِ مُتَيْمٍ مُسْتَهَامٍ *** غَيْرِ مَا صَبَوَهُ وَلَا أَحْلَامِ

۲- طَارِقَاتٍ وَلَا أَدَّ كَارِ غَوَانٍ *** وَأَضْحَاتِ الْخُدُودِ كَالْأَرَامِ

۳- بَلْ هَوَايَ الَّذِي أَجِنُّ وَأُبْدِي *** لِبَنِي هَاشِمٍ فُرُوعِ الْأَنَامِ

مفردات

مُتَيْمٍ: مشتاق و دردمند، رام و منقاد.

مُسْتَهَام: سرگشته و آشفته، از جای رفته و رنجور از عشق، قلبُ مستهَام: دل شیفته و سرگشته از عشق.

صَبُوه: شوق، اشتیاق.

أَحْلَام: ج حلم (بر وزن عنق و قفل): چیزی است که در خواب دیده شود، در اقرب الموارد آمده است: حلم غالباً در خواب پریشان و قبیح بکار می‌رود چنانکه رؤیا در خوابِ خوب، «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ» (۱).

طارقات: ج طارقه و طارق: به شب آینده، کوبنده‌ی در، به کسی که شبانه به خانه‌ی دیگری می‌رود طارق می‌گویند زیرا به کوبیدن در نیازمند است.

الآدُّ كار: بیاد آوردن چیزی پس از فراموشی آن است. اصل آن اذتکار است از اذتکر که قلب و ادغام در آن صورت گرفته است.

العَوَانِي: زیبا رویان، ج غانیه: زنی را گویند که به سبب زیبایی از آرایش بی‌نیاز است.

خُدُود: ج خَدَّ: رخسار، رخساره؛ واضحات الخدود: زنانِ رخساره درخشان.

الآرام: آهوان سپید، ج رئم: آهوی سفید خالص.

الهوی: عشق، خواهش دل؛ شاعر گفته است:

هوای تو را زان گزیدم ز عالم که پاکیزه‌تر از سرشک هوایی (۲)

فروعُ الأنام: بلند پایه‌ترین مردمان، فروع ج فرع: شاخه، بالاترین قسمت‌های درخت را فرع می‌گویند.

أَجْنُ: مخفی می‌کنم؛ اُبدی: آشکار می‌نمایم.

۱- بلکه گفتند: «خوابهای شوریده است.» (انبیاء / ۵- ترجمه‌ی فولادوند)

۲- دهخدا؛ ذیل «هوی»

ترجمه ابیات:

چه کسی به فریاد دلِ دردمند و سرگشته می رسد که (سرگشتگی و درد وی) از شور و شوق جوانی و خیالاتی که شبانگهان (به سراغ آدمی) می آیند، نیست. و از یاد زیبا رویانِ رخساره درخشان که (در زیبایی) چون آهوان سپیدند نیز نمی باشد. بلکه آن عشقی که پنهان می دارم و آشکار می نمایم فقط به بنی هاشم است که بلند پایه ترین مردمانند.

شرح ابیات:

۱) شاعر در سه بیت نخست از قلب مشتاق و دردمند و دل سرگشته و رنجور سخن به میان می آورد. احساسات انسان انواع و مراتب دارد. برخی از آن ها از مقوله ی شهوت، مخصوصاً شهوت جنسی است که از جوه مشترک انسان و حیوان است، با این تفاوت که در انسان به علت خاصی - که مجال توضیحش نیست - اوج و غلیان زاید الوصفی می گیرد و بدین جهت نام «عشق» به آن می دهند و در حیوان هرگز بدین صورت در نمی آید. (۱) نوع دیگری از عشق و جاذبه هست که در جوی بالاتر قرار دارد و در حقیقت فصل ممیز جهان انسان و حیوان است؛ این عشق همان عشق ورزیدن به فضایل و خوبی ها و شیفتگی به سجایای انسانی و جمال حقیقت است. (۲) عشق

کمیت از نوع دوم است. آری کمیت در هاشمیات عشق می ورزد اما عشق او به آن محبوبی است که خداوند در قرآن خویش بدان امر نموده است: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». (۳)

۲) «غیر» در بیت نخست، صفت برای مستهام، «ما» زائده و برای تأکید بوده و «طَارِقَاتٍ» در بیت دوم صفتِ أحلام در بیت نخست می باشد. «واضحات الخدود» اضافه ی لفظی و صفت غوان است.

۱- مطهری، جاذبه و دافعه علی (ع)، ص ۴۸

۲- مطهری، جاذبه و دافعه علی (ع)، ص ۵۸

۳- بگو: «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیتم]. (شوری/۲۳-ترجمه ی مکارم)

۴- لِلْقَرِيبِينَ مِنْ نَدَىِّ وَالْبَعِيدِ

نَّ مِنَ الْجَوْرِ فِي عُرَى الْأَحْكَامِ

مفردات:

النَّدَى: کرم و بخشش.

العُرَى: ج عروه: دستگیره، در اصل لغت دسته کوزه وامثال آن را گویند که محکم باشد و زود از جا کنده نشود.

الأحكام: ج حکم: هر امر محکم، فرمان.

ترجمه ی بیت:

(عشق من) به کسانی است که به بخشندگی نزدیک، و از جور دوراند، در حالی که چنگ زندگان به دستگیره‌های استوارند (که آن را گسستن نیست).

شرح بیت:

«فِي عُرَى الْأَحْكَامِ» متعلق به محذوف (مُسْتَمْسِكِينَ) و حال برای بنی هاشم در بیت سوم است، و مراد از آن ایمان به آفریدگار یکتا و تسلیم محض در برابر اوامر و نواهی او است، این عبارت اقتباس معنوی از آیات کریمه ی زیر است:

{فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا}. (۱)

{وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ}. (۲)

۱- پس هر کس به طاغوت کفر ورزد، و به خدا ایمان آورد، به یقین، به دستاویزی استوار، که آن را گسستن نیست، چنگ زده است. (بقره/۲۵۶- ترجمه ی فولادوند)

۲- و هر کس خود را- در حالی که نیکوکار باشد- تسلیم خدا کند، قطعاً در ریسمان استوارتری چنگ در زده است. (لقمان/۲۲- ترجمه ی فولادوند)

۵- والمُصِيبِينَ بَابِ مَا أَخْطَأَ النَّاسُ وَ مَرْسِي قَوَاعِدِ الْإِسْلَامِ

مفردات:

المصیبون: ج مصیب: درستکار، درست گوینده،

مُرسِي: استوار کننده. اسم فاعل از مصدر ارساء: استوار کردن؛ «والجبال ارساها».(۱)

قواعد الإسلام: ستون‌های اسلام، بنیادهای اسلام؛ مراد از آن اوامر و نواهی اسلام است.

ترجمه ی بیت:

عشق من به آن کسانی است که چون مردمان به خطا روند، آن‌ها به هدف رسیدگان و استوار کنندگان ستون‌های اسلام اند.

۶- والحماة الكُفَاءِ فِي الْحَرْبِ إِنْ لَفَّ - فَ ضِرَامٌ وَقُوْدَةٌ بِضِرَامٍ

مفردات:

الْحُمَاءُ: ج حامی: پشتیبان، حمایت کننده به عنایت و کرم.

الْكُفَاءُ: ج کافی: بسنده و بی نیاز کننده، کاردان، پسندیده کار.

لَفَّ شَيْئًا بِالشَّيْءِ: چیزی را به چیز دیگر وصل کرد، متصل کرد، بند زد.

الضَّرَامُ: آتشگیره، هیزم افروخته، هیزم نرم و باریک بدان آتش افروزند.

إِنْ لَفَّ ضِرَامٌ وَقُوْدَةٌ بِضِرَامٍ: اگر شعله ای هیزم افروخته‌ی خویش را به شعله‌ی دیگر متصل نماید.

۱- و کوه‌ها را استوار کرد. (نازعات/۳۲- ترجمه‌ی فولادوند)

ترجمه ی بیت:

(عشق خالصانه‌ی من) به پشتیبانان و کفایت کنندگان در جنگ است آنگاه که آتش جنگ به سختی شعله ور شود.

شرح بیت:

«إِنَّ لَفَّ ضِرَامٍ وَقُودَهُ بِضِرَامٍ» کنایه از شعله ور شدن آتش جنگ و شدید شدن آن است.

۷- وَالْغِيُوثِ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَ النَّاسُ فَامَاوَى حَوَاضِنِ الْاِيْتَامِ

مفردات:

الْغِيُوثِ: ج الغیث: باران، سبزی و خرمنی

أَمْحَلِ النَّاسِ: مردم به قحطی گرفتار آمدند، المحل: خشکسالی و قحطی

حَوَاضِنِ الْاِيْتَامِ: مادران یتیمان، پناه یتیمان

ترجمه ی بیت:

و آن گاه که مردم گرفتار قحطی و خشک سالی شوند، ایشان اند که باران رحمت و پناه گاه بیوه زنان و یتیمان اند.

شرح بیت:

(۱) «الْغِيُوثِ» استعاره ی مصرحه از بنی هاشم است.

(۲) «أَمْحَلِ النَّاسِ الْاِيْتَامِ» اشاره به واقعه ی حرّه است که حضرت زین العابدین علیه السلام حدود چهارصد خانواده را تحت کفالت خود گرفتند و تا لشکر مسلم در مدینه بود هزینه آنها را پرداخت می نمودند. (۱)

۱- اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الأئمه (ع)، نشر هاشمی، تبریز، ۲/۱۰۷

۸- وَالْوَلَاهِ الْكُفَاهِ لِلْأَمْرِ إِنْ طَرَّ - رَقَّ يَتَنَا بِمُجَهَّضٍ أَوْ تَمَامٍ

مفردات:

الولاه: ج والی: سرپرست.

الکفاه: ج کافی: شایسته؛ الولاه الکفاه: سرپرستان شایسته، فرمانروایان لایق.

الأمر: حاکم شدن، فرمانروایی؛ أمر علينا أمراً: حاکم و فرمانروا شد بر ما.

الیتن: تولد واژگونه، پاهای نوزاد قبل از سر و دستش خارج شوند.

طَرَّقَتِ الْمَرْأَةُ: هر گاه به هنگام زایمان مقداری از نوزاد خارج شده دوباره داخل رفته و خروج آن آسان نباشد.

المُجَهَّض: نوزاد نارس

تمام: نوزاد رسیده، نوزاد کامل

ترجمه ی بیت:

و هر گاه اوضاع، دشوار شود و امر، مشکل گردد، ایشان اند که سرپرستان شایسته ی فرمانروایی اند.

شرح بیت:

«طَرَّقَ يَتَنَا بِمُجَهَّضٍ أَوْ تَمَامٍ» کنایه از سختی و دشواری است؛ شاعر کار بسیار سخت و لاینحل را به زایمان لا علاج تشبیه نموده است، یعنی اهل بیت علیهم السلام زایمان لا علاج را نیز حل می کنند.

۹- وَالْأَسَاهِ الشُّفَاهِ لِلدَّاءِ ذِي الرَّيِّ - بِهِ وَالْمُدْرِكِينَ بِالْأَوْغَامِ

مفردات:

الأساه: ج آسی: پزشک معالج؛ أسالجرح یأسوا أسواً: زخم را مداوا کرد.

الداء ذو الرّيبه: بیماری لاعلاج، درد بی درمان.

الأوغام: ج وغم: کینه، انتقام.

أسا بینهم أسواً: میان آن ها را آشتی داد.

ترجمه ی بیت:

(و عشق من به آن) پزشکانِ شفا دهنده‌ی دردِ بی درمان، و کسانی است که انتقام ستم دیدگان را می گیرند.

۱۰- وَالرَّوَايَا الَّتِي بِهَا يَحْمَلُ النَّاسُ وَوُسُوقَ الْمُطَبَّعَاتِ الْعِظَامِ

مفردات:

الرّوایا: ج راویه: اشتر یا ستوری که مشک و آب را حمل کند.

الوُسوق: ج الوسق: بار.

المطّبعات: ج المطّبعه: پر شده، مملو؛ نهْرٌ مُطَبَّعٌ: رود لبریز از آب؛ طَبَّعْتُ الْإِنَاءَ: ظرف را پر نمودم؛ وَوُسُوقَ الْمُطَبَّعَاتِ الْعِظَامِ: بارهای سنگین و بزرگ.

ترجمه ی بیت:

و آن سرورانی است که مردم بارسنگین مشکلات خویش را به وسیله‌ی آن ها حمل می کنند.

شرح بیت:

۱) «الزَّوَايَا» استعاره از بزرگان قوم است؛ شاعر بزرگان قوم که مشکلات قوم از جمله خون بهای مقتولان را به دوش می کشند به شترانی که مشک های آب را حمل می نمایند تشبیه نموده است.

۲) «وَسَوْقُ الْمُطَبَّعَاتِ الْعِظَامِ» کنایه از مشکلات و گرفتاری های مردم است.

۱۱- وَالْبُحُورُ الَّتِي بِهَا تُكْشَفُ الْجِرَّةُ وَالِدَاءُ مِنَ الْاَوَامِ

۱۲- لِكَثِيرِينَ طَيِّبِينَ مِنَ النَّاسِ وَبُرِّينَ صَادِقِينَ كِرَامِ

مفردات:

الْحِرَّةُ: عطش، تشنگی

الغله والغلیل: شدت تشنگی، آتش درون

الْاَوَامُ: سوز تشنگی

ترجمه ی بیت:

۱۱- و آن دریاهایی که تنها به وسیله ی آن ها سوز تشنگی و عطش شدید برطرف می گردد.

۱۲- (عشق من) به آن مردم پر خیر و پاکیزه است؛ آن ها که نیکوکاران، راست گویان و گرامیان اند.

شرح بیت:

۱) مراد از تشنگی میل و اشتیاق شدید نسبت به فضایل و نیکی هاست، و تشنگان فضیلت و عدالت بواسطه این دریاهاست که سیراب گشته و عطش آن ها زایل می گردد.

(۲) بین کلمات «الْحِرَّةُ، غَلِيلٌ وَ الْأَوَامِ» مراعات نظیر وجود دارد.

(۳) «کثیرین» اقتباس معنوی از سوره کوثر است: {إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ} (۱)

(۴) در «بِهَا تُكْشَفُ الْحِرَّةُ» تقدیم ما حقه التأخیر وجود دارد؛ «بِهَا» بر متعلق خود (تُكْشَفُ) مقدم شده است که افاده‌ی حصر می‌نماید.

(۶) «بَرِّينَ وَ كِرَامٍ» اقتباس از «كِرَامٍ بَرِّهِ» (۲)

می‌باشد.

(۷) «صَادِقِينَ» اقتباس از {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} می‌باشد. (۳)

گرچه «صادقین» دارای مفهوم وسیعی است، ولی از روایات بسیاری استفاده می‌شود که منظور از آن در این آیه تنها امامان معصوم علیهم السلام هستند؛ سلیم بن قیس هلالی آورده است که روزی امیر مؤمنان علیه السلام با جمعی از مسلمانان گفتگو داشت، فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید هنگامی که خدا {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} را نازل کرد سلمان پرسید: ای رسول خدا آیا خطاب آیه به همه‌ی مؤمنان است یا گروه خاصی از آنان؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ماموران به این دستور، همه‌ی مؤمنانند و امّا عنوان «صادقین» مخصوص برادرم علی علیه السلام و اوصیای بعد از او تا روز قیامت است. هنگامی که علی علیه السلام این سؤال را پرسید، حاضران گفتند آری این سخن را از پیامبر ص شنیدیم (۴).

۱- به یقین ما تو را کوثر عطا کردیم. (کوثر/۱- ترجمه مشکینی)؛ در مجمع البیان می‌گوید: کلمه "کوثر" بر وزن "فوعِل" به معنای چیزی است که شأنش آن است که کثیر باشد، و کوثر به معنای خیر کثیر است. (طبرسی، ۱۰/۸۳۵)؛ مراد از "کوثر" ذریه پیامبر (ص) یعنی فرزندان فاطمه (علیها السلام) است، زیرا اگر مراد ذریه نبود، آوردن کلمه "إِنَّ" در جمله "إِنَّ شَائِنَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ" فایده‌ای نداشت، زیرا کلمه "ان" علاوه بر تحقیق، تعلیل را هم می‌رساند. (طباطبایی، المیزان، ۲۰/۳۷۰)

۲- ارجمند و نیکوکار. (عبس/۱۶- ترجمه‌ی فولادوند)

۳- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و با راستان باشید. (توبه/۱۱۹- ترجمه‌ی فولادوند)

۴- بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، بنیاد بعثت، تهران، ۱۴۱۶ ق، ۲/۸۶۴

۱۳- واضِحِي أَوْجِهٍ كَرِيمِي جُدُودٍ وَاسِطِي نِسْبِهِ لِهَامٍ فَهَامٍ

مفردات:

الواضح: آشکار، واضحی أَوْجِهٍ: گشاده رویان

واسطی نِسْبِهِ: واسطه های نسبت، حلقه های پیوند.

هَامٌ: ج هامة: قسمت بالای سر؛ هامة الرَّجُلِ: أعلى الرَّأْسِ مِنْهُ: بالاترین قسمت سرش؛ هَوَ مِنْ هَامِ الْقَوْمِ: من اشرافِهِمْ: او از بزرگان قوم است.

هامة الْقَوْمِ: بزرگ قوم، رئیس قوم.

ترجمه ی بیت:

آن گشاده رویان و دارندگانِ نسبِ های والا که واسطه‌ی نسبتِ بزرگانی به بزرگان اند.

شرح بیت:

«واسطی نِسْبِهِ لِهَامٍ فَهَامٍ» کنایه از بنی هاشم است که نسل به نسل از بزرگواران هستند.

۱۴- لِلذُّرَى فَالذُّرَى مِنَ الْحَسَبِ الثَّاقِبِ بَيْنَ الْقَمَمِ قَامٍ فَالْقَمَمِ قَامٍ

مفردات:

الذُّرَى: ج ذروه: بالای هر چیزی، قله

الْحَسَبِ: شرف، بزرگواری

الثَّاقِبِ: درخشان، نورانی، ثَقَبَتِ النَّارُ: آتش روشنی داد، نور داد

الْقَمَمِ قَامٍ: آقای بزرگوار، کسی که یک سر و گردن بلندتر از دیگران است.

ترجمه ی بیت:

(عشق من) از میان سلسه‌ی بزرگواران به آن قله‌های بلند و درخشانِ شرف و بزرگواری است.

شرح بیت:

(۱) در این بیت، صنعت تکرار در «الذُّرَى فَالذُّرَى» و «القَمِّقَامِ فَالقَمِّقَامِ» وجود دارد که برای تقریر معنا در ذهن مخاطب است.

(۲) «الذُّرَى» استعاره‌ی مصرحه از اهل بیت علیهم السلام است؛ شاعر در این بیت همه‌ی بنی هاشم را از بزرگواران می‌داند، اما برخی از آن‌ها را به قله‌ها تشبیه نموده است که مراد از آن‌ها اهل بیت علیهم السلام است.

۱۵- راجحی الوزن کاملی العدل فی السی - رَهَ طَبَّيْنِ بِالْأُمُورِ الْعِظَامِ

مفردات:

راجح الوزن: سنگین، باوقار

طَبَّيْنِ:، ماهران، خبرگان ج الطَّب: خبره و ماهر در علم خویش؛ گفته می‌شود: ما أَطَبُّ فُلَانًا: ما أَحَدَقَهُ بِالْأُمُورِ: فلانی در کارها چقدر ماهر است!

ترجمه ی بیت:

به آن‌هایی (به هنگام سنجش نیکی‌ها) و ز نشان سنگین‌تر، در منش و رفتار عدالتشان کامل‌تر و در انجام کارهای بزرگ ماهر... تر و خبره‌تراند.

۱۶- فَضَلُوا النَّاسَ فِي الْحَدِيثِ حَدِيثًا

وَ قَدِيمًا فِي أَوَّلِ الْقَدَامِ

مفردات:

الْحَدِيثُ: کلام، سخن

حَدِيثًا: جدیداً، حال، حاضر،

قَدِيمًا: قدیمی، گذشته

الْقَدَامُ: ج القادِم: پیشتاز، پیشرو

ترجمه ی بیت:

همان هایی که در سخنوری (چه در عصر حاضر و چه دوران گذشته) بر مردمان برتری دارند و ایشان اند که نخستین پیشتازان
آنند.

شرح بیت:

(۱) این بیت اقتباس معنوی از این سخن امیرمؤمنان علیه السلام است:

«وَ إِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ وَ فِينَا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُهُ وَ عَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ عُصُونُهُ» (۱)

(۲) بین «الحديث» و «حديثاً» جناس تام مماثل است، چون حدیث نخست به معنای سخن و دوم به معنای زمان حاضر است.

(۳). بین «حدیث» و «قدیم» صنعت طباق وجود دارد.

۱- ما امیران گفتاریم. سخن- به تعلیم ما- ریشه دوانیده و شاخه های خود را بر سر ما تنیده. (نهج البلاغه، خطبه ۲۳۳ ص ۲۶۵-
ترجمه شهیدی)

۱۷- مُسْتَفِيدِينَ مُتْلِفِينَ مَوَاهِي بَ مَطَاعِيمٍ غَيْرَ مَا أُبْرَامِ.

مفردات:

مُسْتَفِيدِينَ: ج مستفید: استفاده کننده؛ علامه دهخدا به نقل از تاریخ جهانگشا آورده است:

«بر زبانِ قلم به سمع مستفیدان رسانیده آید».^(۱)

مُتْلِفِينَ: نابود کنندگان، هلاک کنندگان، هزینه کنندگان.

مَوَاهِب: ج موهوب: چیز بخشیده شده؛ هر چیزی که بدون عوض به کسی هبه کنند و به تملک در آورند.

مَطَاعِيم: ج مطعام: بسیار طعام دهندگان

أُبْرَام: ج بَرَم: زُفْت، تنگ چشم؛ کسی که در شادی جمع شرکت نمی کند، آن که هدیه می گیرد و هدیه نمی دهد. و حکیم ابوالقاسم فردوسی چه نیکو سروده است:

توانگر که تا شد دلش تنگ و زفت به زیر زمین بهتر او را نهفت

نباید که باشد جهاندار زفت دل زفت با خاک تیره‌ست جفت^(۲)

ترجمه ی بیت:

آن هایی که پذیرندگان و بخشندگان هدیه‌ها و بسیار اطعام کنندگانند بی آن که خسیس و تنگ چشم باشند.

شرح بیت:

(۱) «مَوَاهِب» مفعولٌ به «مُتْلِفِينَ» می باشد.

(۲) «غَيْرَ» حال است و تقدیر عبارت چنین است: «فی حال کونهم غیر أُبْرَام» ما در غیر ما زائده و برای تأکید است.

۱- دهخدا، ذیل «مستفید».

۲- دهخدا، ذیل «زفت».

۱۸- مُسْعِفِينَ مُفْضِلِينَ - مَسَامِيحَ مَرَاجِيحَ فِي الْخَمِيسِ اللَّهُام

مفردات:

مُسْعِفِينَ: یاری رسانان، یاری کنندگان

مَسَامِيح: ج مِسْمَاح: جوانمرد و خوش خوی و ملاطف، اسم مبالغه از سَمِيح - سَمَحاً می باشد.

مُفْضِلِينَ: ج مَفْضَل: نیکویی کننده، فضل کننده؛ مولانا می فرماید:

صَبُورِي كُنْ، مَكْن تِيزِي ز شَمْسِ الدِّينِ تَبْرِيزِي

بَشْرُحُسْبِي مَلَكُ خِيزِي كِه اَو شَاهِي اَسْت بَس مَفْضَل (۱)

مَرَاجِيح: بردبارها، شکیبایان، مفرد از لفظ خود ندارد؛ قَوْمُ مَرَاجِيح: دانشمندان و حکیمان.

الْخَمِيس: سپاه، لشکر؛ از آن جهت آن را خمیس گویند که پنج رکن دارد: مقدمه، قلب، میمنه، میسر و ساقه.

اللَّهُام: لشکری که هرچه ببند، نیست کند، کسی که هر چیزی را با حرص می بلعد، لشکر - تمام.

ترجمه ی بیت:

(دوستی و محبت من) از آن یاری رسانان، نیکی کنندگان، بسیار بخشندگان و شکیبایان در میان لشکری است که همه چیز را فرو می بلعد. (لشکری که با حرص شدید ویران می کند).

۱- مولوی، جلال الدین محمد بن حسین بلخی، کلیات دیوان شمس تبریزی، چاپ نهم، به اهتمام منصور مشفق، انتشارات صفی علیشاه، تهران، ۱۳۷۰ هـ ش، ۳/۱۵۰.

شرح بیت:

لشکری که به جایی حمله می‌کند، معمولاً حرص شدید بر ویران کردن و غارت دارد. اما هاشمی‌ها در میان چنین لشکری کاملاً متفاوت عمل نموده، بخشنده و مهربانند و از چپاول و غارت بر کنار.

۱۹- وَ مَدَارِيكَ لِلذُّحُولِ مَتَارِي

كَ وَإِنْ أَحْفِظُوا لِعُورِ الْكَلَامِ

مفردات:

مداریک: ج مدراک: بسیار درک کننده، نیک دریابنده.

متاریک: ج متراک: بسیار ترک کننده، نیک در گذرنده.

الذُّحُول: ج ذحل: کین خواستن، کشنده را باز کشتن؛ يقال: طَلَبَ بِذَحْلِهِ: طلبِ پاداشِ گناهی که بر او رفته، کرد.

أَحْفِظَ: به خشم آورده شده است؛ أَلْحَفِيظَه: خشم و غضب.

عُورِ الْكَلَامِ: سخن زشت؛ العور: ج عوراء: زشت؛ أَعْرَضَ عَنِ الْعَوْرَاءِ وَ لَا تَسْمَعُهَا: از سخن زشت روی بگردان و آن را گوش مده. (۱)

ترجمه ی بیت:

آن‌هایی که دریابنده‌ی کین خواهی‌ها، و نیک‌درگذرنده از آنند، هر چند که با سخن زشت به خشم و غضب آیند.

شرح بیت:

(۱) این بیت اقتباس معنوی دقیقی از این کریمه است: «أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ

كَانَ عَفْوًا قَدِيرًا» (۱)؛

متاریک از عَفْوًا، و مداریک از قَدِيرًا گرفته شده است.

(۲) بین «مداریک» و «متاریک» جناس مضارع وجود دارد.

۲۰- لَا حُبَّهُمْ تُحَلُّ لِمَنْطِقِ الشَّعْبِ

بِ وَلَا لِلطَّامِ يَوْمَ اللُّطَامِ

مفردات:

الحُبِّي: ج حبوه: لباسی که زانو و پشت را با آن می‌بندند.

الإحتباء: حبوه بستن و دو زانو نشستن، پشت و ساق در هم کشیده نشستن؛ الإحتباء حِيْطَانُ العَرَبِ: احتباء دیوار عرب است؛ عرب هر گاه خواهد تکیه نماید چنین کند.

الشَّعْب: غوغا و شور، آواز بلند و هنگامه؛ فردوسی سروده است:

چو بگذشت یک پاس از تیره شب بیاسود طایر ز بانگ و شغب (۲)

اللُّطَام: طپانچه زدن یکدیگر را. سیلی زدن، چک زدن؛ يَوْمَ اللُّطَامِ: روز سیلی زدن یکدیگر را.

ناصر خسرو می‌گوید:

با آبروی تشنه بمانی از آب جوی به چون ز بهر آب زنی با خران لطم (۳)

ترجمه ی بیت:

نه متانت آن‌ها با غوغا و هنگامه از هم گسسته می‌شود و نه در روز جنگ به سبب دشنام از دست می‌رود.

۱- یا از بدیی در گذرید، پس خدا در گذرنده تواناست. (نساء/۱۴۹- ترجمه فولادوند)

۲- دهخدا، ذیل «شغب»

۳- ناصر خسرو، دیوان، چاپ چهارم، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰ هـ ش، ص ۵۷.

شرح بیت:

(۱) لَا حُبَاهُمْ تُحَلُّ: حبابی آن‌ها گسسته نمی‌شود» کنایه از اینکه متانت و سنگینی خویش را از دست نمی‌دهند.

(۲) يَوْمَ اللُّطَامِ: روز سیلی زدن یکدیگر را؛ کنایه از روز جنگ است.

۲۱- أَبْطِحِينَ أَرْيَحِينَ كَالْأَنْجَمِ

ذَاتِ الرَّجُومِ وَالْأَعْلَامِ

مفردات:

الأبطحی: منسوب به أبطح و بطحاء: بستر فراخ رودخانه، رود فراخ که در او سنگ ریزه باشد، وادی مکه‌ی معظمه و گاهی از بطحاء، مکه معظمه مراد باشد؛ ناصر خسرو گوید:

از طاعت بر شد به قاب قوسین پیغمبر ما از زمین بطحا(۱)

قریش البطاح: قسمت هموار سرزمین مکه که قریش و بنی هاشم و بنی أمیه در آنجا ساکن بودند.

أَرْيَحِينَ: ج اریحی: سخی، کریمی که از بخشش شاد می‌گردد.

الرجوم: ج رجم: ستاره‌ها که با آن رانده شوند شیاطین؛ «وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ» (۲)

مولوی می‌فرماید:

گفت پیغمبر که اصحابی نجوم رهروان را شمع و شیطان را رجوم(۳)

الأعلام: ج العَلَم: پرچم، کوه.

۱- ناصر خسرو، دیوان، ص ۴۰۶

۲- و گردانیدیم آنها را رانندگان شیطان‌ها. (ملک/ ۵- ترجمه‌ی مصباح زاده)

۳- مولوی، جلال‌الدین محمد بن‌الحسین البلخی، مثنوی معنوی (دوره‌ی کامل)، چاپ نهم، به کوشش و اهتمام رینولد

نیکلسون، انتشارات بهراد، تهران، ۱۳۷۷ هـ.ش، ص ۱۶۰

ترجمه ی بیت:

عشق من به آن ساکنان بخش هموار مکه و آن سخاوتمندانی است که همانند ستارگان شهاب دار و دارندگان پرچم های هدایت اند.

شرح بیت:

این بیت دارای صنعت طباق است: «الأنجُم ذات الرُّجوم» و «الأعلام»؛ ذات الرجوم شیطانها را می راند و أعلام هدایت یافتگان را فرا می خواند.

۲۲- غَالِبِینَ هَاشِمِیِّنَ فِی الْعِلْمِ

رَبَّوْا مِنْ عَطِيَّةِ الْعَلَّامِ

مفردات:

غالبین: منسوب به غالب بن فهر.

ربوا: بزرگ شدند، رشد کردند.

عطیه العلام: بخشش خدای بسیار دانا.

ترجمه ی بیت:

آنان غالبی ها و هاشمی هایی هستند که به فضل خدای بسیار دانا، در علم و دانش بزرگ شدند و رشد نمودند.

شرح بیت:

غالب بن فهر بن مالک نام هشتمین نیای حضرت رسول صلی الله علیه و آله است وی پدر کعب و کعب پدر مژه است و مژه پدر کلاب و کلاب پدر قصی و قصی پدر عبد مناف و عبد مناف پدر هاشم و هاشم پدر عبدالمطلب نخستین نیای پیامبر است. (۱)

۲۳- وَ مُصَفِّينَ فِي الْمَنَاصِبِ مَحْضِينَ

خِصْمِينَ كَالْقُرُومِ السَّوَامِ

مفردات:

المصَفِّی: مبرا، پاکیزه، ویژه کرده، برگزیده؛ «وَ أَنهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفِّی» (۱)

المَحْض: هر چیز خالص، بی آرایش.

الخِصْمُ: مهتر بردبار بسیار کریم و منحصر به فرد نسبت به مردم؛ بحرٌ خِصْم: دریای عظیم.

القروم: ج القرم: اشتر گرامی که نه او را می‌بندند و نه بار بر وی حمل می‌کنند و به منظور جفت‌گیری از آن نگهداری می‌کنند و یا برای کشتن، او را نگهداری می‌کنند.

السَّوَام: ج سامی: والا، ارجمند، بلند مرتبه، صاحب سُمُو، القروم السَّوَام: شتران گرامی بلند.

ترجمه ی بیت:

و همان‌هایی که برگزیدگان بی آرایش در منصب‌ها و مهتران بردبار بسیار بخشنده‌اند همانند نفیس‌ترین اموال که گلچین می‌شوند.

شرح بیت:

«القروم السَّوَام: شتران گرامی بلند» کنایه از نفیس‌ترین اموال است.

۲۴- وَإِذَا الْحَرْبُ أَوْ مَضَتْ بَسْنَا الْحَزْبَ

بِ وَ سَارَ الْهُمَامُ نَحْوَ الْهُمَامِ

۲۵- وَ رَأَيْتَ الشَّرِيحَ يَخْنِنُ وَ

النَّبْعَ بِمَكْسُورِهِ الظُّهَارِ اللَّوَامِ

۱- و جوی‌ها از عسل پالوده آفریده. (محمد/۱۵) ترجمه‌ی میدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد، کشف الأسرار و عده الأبرار

۲۶- فَهَمُّ الْأَسَدِ فِي الْوَعَى لَا اللَّوَاتِي

بین خیسِ العَرینِ وَ الْأَجَامِ

۲۷- أُسْدُ حَرْبٍ عُيُوثٌ جَدْبٍ

بِهَالِيلٍ مَقَاوِيلُ غَيْرَ مَا أَفْدَامِ

مفردات:

أومضت: أبرقت: برق زند، سوسو کند.

السَّنا: الضَّوء: نور، پرتو.

الهمام: دلاور، سلحشور، شجاع.

الشريح: کمان.

يحنن: می نالد، ناله شوق سر می دهد، از حنن یحُنُّ که نون تأکید ثقیله به آن متصل شده است.

الظُّهَار: مرغوبترین پَر، اللُّؤام: یکدست، هماهنگ، المكسوره: شکسته.

التَّبَع: درختی است که از آن تیر کمان سازند، پَر مرغ.

الوغي: الحرب: جنگ.

الخييس: جایگاه درندگان.

العَرین: لانه شیر، الآجام: ج أجمه: جنگلی که در آن شیرها زندگی می کنند، بیشه شیران.

العُيُوث: ج الغيث: باران فراوان - ج دیگر آن أغياث.

الجذب: بایر، خشک و لم یزرع، خشکی، بی حاصلی.

بهاليل: ج بُهلُول: الضَّحوك: بسیار خندان.

مقاويل: ج مقول و مقوال: نیکو سخن، خوش بیان و گشاده زبان، سخنور.

غير ما أفدام: غير الكنان، خوش بيانان، أفدام: ج فدم: الكن، سست گفتار.

ترجمه ی بیت:

۲۴- و آنگاه که پرتو جنگ سو سو نماید و دلاور به سوی حریف خود گام بردارد.

۲۵- و هنگامی که بینی کمان ها و تیرها با مرغوبترین پره‌های شکسته‌ی یکدست و هماهنگ ناله سر دهند.

۲۶- پس (در همچنین موقعیتی) تنها آنان، شیران میدان نبردند، نه آن شیرانی که در بیشه‌ها و جنگل‌ها به سر می‌برند.

۲۷- آنان شیران رزم، باران‌های خشک سالی، چهره‌های خندان، و سخنوران فصیح و آگاهند.

شرح بیت:

(۱) «الشریح» در بیت بیست و پنجم، مجاز مرسل به اعتبار ما کان می‌باشد، زیرا در اصل شاخه بریده شده‌ای است که آن را از وسط دو نیم کنند، اما در اینجا به معنی کمان به کار رفته است.

(۲) بیت بیست و ششم دارای حصر است؛ مسند در «فهم الاسد» معرفه به ال بوده که افاده‌ی حصر می‌نماید.

(۳) بیت بیست و هفت ایجاز حذف دارد. مسندُ الیه آن حذف شده است؛ در تقدیر چنین است: هم اسدُ حربٍ.

(۴) بین بهالیل و مقاویل و غیر ما افدام در بیت بیست و هفتم مراعات نظیر وجود دارد.

۲۸- لا مَهَادِرَ فِي التَّدِي مَكَائِرَ

وَ لَا مُضْمَتِينَ بِالْأَفْحَامِ

مفردات:

مهاذیر: ج مهذار: بسیار یاوه گو، هذیان گو، بسیار بیهوده گو.

التدی: مکان گرد آمدن، مجلس، محفل انس.

مکاتیر: ج مکثار، پرگو، پرحرف.

مصمتین: ساکت شدگان؛ اسم مفعول صَمَتَ از باب افعال می باشد.

الإفحام: ساکت کردن، خاموش کردن (کسی را با دلیل و برهان) زبان بند کردن.

ترجمه‌ی بیت:

آنان، نه یاوه گویان محافل اند و نه پرگویان و نه خموشانی که با نهیب «ساکت شوید» لب از سخن فرو بسته باشند.

شرح بیت:

«وَلَا مُصَمِّتِينَ بِالْإِفْحَامِ» کنایه از این است که بیهوده و بیش از مقدار لازم حرف نمی زنند تا نیازی باشد کسی به آنها بگوید: خاموش شوید!

۲۹- سَادَةٌ ذَادَةٌ عَنِ الْخَزْدِ الْبَيْضِ

إِذَا الْيَوْمُ صَارَ كَالْأَيَّامِ

۳۰- وَمَغَايِرٌ عِنْدَهُنَّ مَغَاوِيرُ

مَسَاعِيرٌ لَيْلَهُ الْإِلْجَامُ

مفردات:

ساده: ج سائد: آقا و سرور.

ذاده: ج ذائد: مدافع، حمایت کننده، کسی که از اهل و عیال خود دفاع می کند.

الخرزد: ج خریده: دوشیزه، دختر پاکدامن، مروارید یگانه.

الأيام: روزگاران جنگ های مشهور اعراب.

المغاییر: ج مغیار: بسیار با غیرت.

المغاویر: ج مغوار: جنگجو، دلاور.

مساعیر: ج مسعار: برانگیزاننده‌ی آتش جنگ.

الإلجام: لگام کردن اسب برای جنگ، ليله الإلجام: شب جنگ؛ شب نبرد.

ترجمه ابیات:

۲۹- آنگاه که یک روز (در سختی) چون روزگاران طولانی گردد، آن‌ها سروران، حامیان دوشیزگانِ پاکدامن و زیبارویند.

۳۰- و در نزد آن دوشیزگان، بسیار غیور و در شب نبرد، دلاوران و آتش افروزانند.

شرح بیت:

(۱) بیت بیست و نه ایجاز حذف دارد. «ساده» خبر برای مبتدای محذوف است: هم ساده.

(۲) اهل بیت علیهم السلام در حفظ ناموس آن دوشیزگانی که به آن‌ها پناه آورده اند بسیار غیرتمند می‌باشند؛ توضیح اینکه دختران و زنان پاکدامن و زیباروی که در جنگ، پناه مطمئنی نداشتند تا از تعرض در امان بمانند پناهشان اهل بیت بود آنگونه که در جنگ حرّه خانه زین العابدین علیه السلام، پناه‌گاه زنان بود. (۱)

۳۱- لا معازیل فی الحروب تنابیل

و لا رائمین بواهتضام

مفردات:

معازیل: ج معزال: بی سلاح.

تنابیل: ج تنبال: کوتاهی کننده، سستی کننده.

رائمین: ج رائم: شیفته، عاشق.

البؤ: پوست بچه شتری که مرده یا ذبح شده باشد، از گاه پر می‌کنند و کنار مادر

گذارند تا مادرش به هنگام دوشیدن شیر بدهد.

الإهتزام: خواری، ذلت

نه در جنگ ها بی سلاحند و نه سستی کنند گانند و نه شیفتگان محبتی هستند که به دنبال آن ذلت و خواری باشد.

۳۲- وَ هُمْ الْآخِذُونَ مِنْ ثِقَةِ الْأَمْرِ

بِتَقْوَاهُمْ عُرَى لَا انفِصَامِ

۳۳- وَ الْمُصِيبُونَ وَ الْمُجِيبُونَ لِلدَّعْوَةِ

وَ الْمُحْرِزُونَ خَصَلَ التَّرَامِي

۳۴- وَ مُحِلُّونَ مُحْرَمُونَ مُقْرُونَ

لِحِلِّ قَرَارِهِ وَ حَرَامِ

مفردات:

العُرى: ج عروه: دستگیره.

من ثقه الأمر: با اطمینان.

الآخذ: گیرنده، چنگ زنده.

المصیب: راستگو، مردی که قول و فعل و رای او صواب باشد، درستکار.

الدعوه: منظور دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله است

المُحرز: بدست آورده، احراز کننده؛ اسم فاعل از باب افعال است.

الخصل: به هدف زدن در تیر اندازی گفته می شود: رمی فأخصل و أصاب خصله و أحرز خصله: مسابقه را برد.

مُحلون و مُحرمون: از احرام خارج شوندگان و محرم شدگان در حج.

مُقرون: ج مقر: تصدیق کننده.

قرار: دستور، حکم.

ترجمه ی بیت:

حکمرانان واقعی آنانند، نه کسانی که سرپرستی مردم را با سرپرستی گوسفندان یکسان می بینند.

شرح بیت:

«ساسة» خبر مبتدای محذوف «هم» می باشد.

۳۶- لَا كَعْبِدِ الْمَلِكِ أَوْ كَوَلِيدِ

أَوْ سُلَيْمَانَ بَعْدُ أَوْ كَهِشَامِ

ترجمه ی بیت:

نه همانند عبدالملک، ولید، سلیمان و پس از آنان، هشام.

شرح بیت:

هشام، خلیفه مروانی است که کمیت در عصر او می زیست، سلیمان، ولید و عبدالملک نیز خلفای پیش از اویند. (۱)

۳۷- رَأْيُهُ فِيهِمْ كَرَأْيِ ذَوِي الثُّلَّةِ -

-لَهُ فِي النَّائِجَاتِ جُنْحُ الظَّلَامِ

۳۸- جَزُ ذِي الصُّوفِ وَ انْتِقَاءُ

لِذِي الْمُخِّهِ نَعَقًا وَ دَعْدَعًا بِالْبِهَامِ

مفردات:

رأیه: اندیشه او، مراد هشام بن عبدالملک است.

الثله: گروه، دسته، گله.

النائج: بانگ زننده، ثاجت الغنم ثواجاً: گوسفندان داد و فریاد کردند.

جَنحُ الظَّلامِ: زمان تاریکی، هنگامی که تاریکی به زمین میل نماید، الجنوح: روی آوردن.

الجزّ: بریدن، قطع کردن، چیدن (به خصوص پشم گوسفند).

الإنقاء: برگزیدن، انتخاب کردن.

المخّ و المَخّه: ناب و برگزیده از هر چیز.

ذی المَخّه: منظور گوسفندان فربه و چاق است.

التّعق: قارقار کردن (کلاغ)، بعبع کردن (گوسفند)، بانگ کردن غراب.

الدّعدع و الدّعدعه: راندن چهارپایان، عقب زدن، دفع کردن.

ترجمه ی بیت:

۳۷- اندیشه‌ی او در حکمرانی بر مردم، همانند اندیشه صاحبان گله‌های بانگ زننده در تاریکی شب است.

۳۸- و همانند زمان چیدن پشم گوسفندان و انتخاب گوسفندان چاق برای ذبح و به عقب راندن سایر چهارپایان، در حالی که بانگ‌شان بلند است.

شرح بیت:

(۱) در بیت سی و هفتم «ه» در رأیّه به هشام در بیت سی و ششم و «هم» در «فیهم» به «الأناس» در بیت سی و پنجم باز می‌گردد.

(۲) شاعر در این دو بیت عدم بصیرت و بی عدالتی حاکمان مروانی را به تصویر می‌کشد.

۳۹- مَنْ يَمُتْ لايَمُتْ فقيداً و إنْ يَخ

يَا فَلَا ذُو إِلٍّ و لا ذُو ذِمَامِ

مفردات:

الفقید: از دست رفته ای که یاد نیکی از خود بجای می گذارد.

أَلِالٍ: پیمان، عهد.

الذَّام: حق، چیزی که به گردن انسان است.

ترجمه ی بیت:

هر کس که از آن‌ها بمیرد، نیکی از خود به جای نمی گذارد و اگر زنده باشد عهد و پیمان و حق را رعایت نمی نماید.

۴۰- فَهْمُ الْأَقْرَبُونَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ

وَهُمُ الْأَبْعَدُونَ مِنْ كُلِّ ذَامٍ

مفردات:

الذام: عیب، نقص؛ شاعری گفته است: «وَقَدْ لَا تَعْدُمُ الْحَسَنَاءُ ذَامًا» (۱)

در مثل آمده است: «لِكُلِّ حَسَنَاءٍ ذَامٌ» (۲)

ترجمه ی بیت:

پس منحصرأ آن‌ها (اهل بیت) نزدیکترین انسان‌ها به خیر و نیکی و دورترین مردمان از عیب و نقص اند.

شرح بیت:

۱. فاء در «فهم» فای استیناف است زیرا شاعر موضوع جدیدی را آغاز نموده است.

۲. در «فهم الاقربون» اسلوب حصر وجود دارد زیرا مسند معرفه به ال می باشد.

۱- چه بسا زن زیبا که بی عیب نباشد. (ابوریاش، ص ۲۵)

۲- هر زن صاحب جمالی را عیب کننده ای است. (ابوریاش، ص ۲۵)

۴۱- وَ هُمْ الْأَرَأْفُونَ بِالنَّاسِ فِي الرَّأْ

فِهِ وَالْأَحْلَمُونَ فِي الْأَحْلَامِ

مفردات:

الرافه: مهربانی شدید، بسیار مهربانی؛ «الله رؤوفٌ بالعباد» (۱)

ترجمه ی بیت:

و در مهربانی (دلسوزی) به مردم تنها ایشانند که کاملترین‌اند، و در میان صبوران نیز بردبارترین‌اند.

شرح بیت:

این بیت دارای اسلوب حصر است زیرا خبر معرفه به ال می‌باشد: «هُمُّ الْأَرَأْفُونَ»

۴۲- بَسَطُوا أَيْدِيَ النَّوَالِ وَ كَفُّوا

أَيْدِيَ الْبَغْيِ عَنْهُمْ وَ الْعُرَامِ

مفردات:

النَّوَالِ: بخشش

الْعُرَامِ: جاهل، نادانی، رَجُلٌ عَارِمٌ: مرد جاهل، مرد نادان

ترجمه ی بیت:

دست‌های بخشش و جود را گشوده و دست‌های ظلم و نادانی را از مردم باز داشته‌اند.

۱- و خدای تعالی بر بندگان بخشاینده و مهربان است. (نسفی، ابوحفص نجم‌الدین محمد، تفسیر نسفی، انتشارات سروش،

شرح بیت:

«هم» در «عنهم» به «الناس» در بیت چهل و یکم باز می‌گردد.

۴۳- أَخَذُوا الْقَصْدَ فَاسْتَقَامُوا عَلَيْهِ

حِينَ مَالَتْ زَوَامِلُ الْأَثَامِ

مفردات:

القصْد: راه راست؛ کلمه «قصْد»- بطوری که راغب و غیر او گفته‌اند- به معنای استقامت راه است، یعنی راه آن طور مستقیم باشد که عارف برای رسیدن به هدف، قیوم و مسلط باشد. (۱)

زَوَامِلُ: ج الزَّمَلُ: بار پشت، نیم جوال از هر چیزی.

زَوَامِلُ الْأَثَامِ: بار گناهان.

ترجمه ی بیت:

آنگاه که بار گناهان (به سبب سنگینی بر پشت گناهکاران کج گشت) آنان راه راست را برگزیدند و بر آن استوار ماندند.

شرح بیت:

(۱) «فَاسْتَقَامُوا عَلَيْهِ» اقتباس از قرآن کریم است:

{إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ} (۲)

(۲) «حِينَ مَالَتْ زَوَامِلُ الْأَثَامِ» کنایه از زیاد شدن گناهان است.

۱- راغب اصفهانی، ذیل «قصْد»

۲- محققاً کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست» سپس ایستادگی کردند، بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد.

(احقاف/۱۳-ترجمه ی فولادوند)

۴۴- عَيْرَاتُ الْفَعَالِ وَ الْحَسْبِ الْعَوْدِ

دِ الْبِهِمْ مَحْطُوطَةٌ الْأَعْكَامِ

مفردات:

عیرات: ج عیر: مرکبی که آذوقه (توشه) را با آن حمل کنند.

الفعال: کرم و جوانمردی، کردار نیکو، درخیر یا شرّ هر دو استعمال کنند. شاعری گفته است:

آن را که ندانی نسب و نسبت و حالش وی را نبود هیچ گواهی به فعالش (۱)

العود: القدیم، قدیمی، ریشه دار.

الحسب: خویشاوندی پدر، گوهر نیک، شرف ثابت در پدران.

المحطوطه: پایین آورده شده، فرود آمده، سقوط کرده.

الأعْكَام: ج عِکَم، : عدل، همتا، معادل، محطوطه الأعْكَام: بی همتا.

ترجمه ی بیت:

(ایشان) حاملانِ کردار نیک و شرفِ ثابتِ پدران خویشانند و همتا ندارند.

شرح بیت:

(۱) این بیت ایجاز حذف دارد؛ مسندالیه حذف شده و تقدیر آن چنین است: هُم عَيْرَاتُ الْفَعَالِ.

(۲) تشبیه در «عَيْرَاتُ الْفَعَالِ»: اهل بیت را به مرکب‌هایی تشبیه نموده است که رفتار نیک و نژاد والا را حمل می‌کند.

۴۵- أُسْرَةُ الصَّادِقِ الْحَدِيثِ أَبِي الْقَا

سَمِ فَرْعِ الْقُدَامِسِ الْقُدَّامِ

مفردات:

أسره: خانواده.

أبو القاسم: کنیه‌ی پیامبر عظیم الشان اسلام است.

الصّادق الحدیث: راستگو، کسی که از روی هوی و هوس سخن نمی گوید: مراد از آن پیامبر اعظم است.

القُدَامِس: ج قُدَموس: آقای شریف و بزرگوار، پادشاه بزرگ؛ فَرْعِ الْقُدَامِسِ: سرآمد بزرگواران.

القُدَّامِ: پیشرو، پیشتاز، سرآمد مردم در شرف.

الفَرْع: قسمت بالای هر چیزی است که جدا گردد از اصل آن چیز مانند شاخ درخت.

ترجمه ی بیت:

(آنها) خاندان آن پیامبر راست گفتار ابوالقاسم محمداند صلی الله علیه و آله که سرآمد مردمان در شرف و بزرگواری است.

شرح بیت:

(۱) در این بیت ایجاز حذف وجود دارد مسند الیه محذوف و تقدیر آن چنین است: هُم أُسْرَةُ الصَّادِقِ.

(۲) «أبی القاسم» عطف بیان برای «الصَّادِق» است.

(۳) «فرع» بدل از «أبی القاسم» است.

۴۶- خَيْرٌ حَيٌّ وَ مَيِّتٍ مِنْ بَنِي آ

دَمَ طَرًّا مَأْمُومِهِمْ وَ الْإِمَامِ

مفردات:

طراً: همه، همگی

ترجمه ی بیت:

(او) بهترین زندگان و مردگان از تمامی فرزندان آدم علیه السلام است هم پیروان و هم پیشوایان آنان.

شرح بیت:

۱) در این بیت ایجاز حذف وجود دارد «خیر» خبر برای مبتدای محذوف «هو» که به ابی القاسم در بیت چهل و پنجم بر می ... گردد.

۲) طراً حال است. این کلمه همواره به صورت حال می آید.

۴۷- كَانَ مَيِّتًا جَنَازَةً خَيْرٍ مَيِّتٍ

عَبِيَّتُهُ مَقَابِرِ الْأَقْوَامِ

۴۸- وَ جَنِينًا وَ مُرْضِعًا سَاكِنَ الْمَهْ

دِ وَ بَعْدَ الرِّضَاعِ عِنْدَ الْفِطَامِ

مفردات:

میت: مرده؛ مَیِّت و مَیِّتِ یکسان‌اند. شاعر بین آن دو را در این بیت جمع نموده است.

شاعری بین آن دو را در این بیت جمع نموده است:

لَيْسَ مَنْ مَاتَ فَاسْتَرَاخَ بِمَيِّتٍ إِنَّمَا الْمَيِّتُ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ (۱)

ترجمه ی بیت:

او بهترین مرده‌ای بود که قبرهای قبایل او را پنهان نمودند.

بهترین جنین، بهترین شیرخوار ساکن در گهواره و بهترین طفل پس از شیرخوارگی و به هنگام از شیر گرفتن است.

شرح بیت:

جنیناً معطوف بر میت در بیت چهل و هفت است که خبر کان می‌باشد.

۴۹- خَيْرٌ مُّسْتَرْضِعٍ وَ خَيْرٌ فَطِيمٍ

وَ جَنِينٍ أُقْرَفَ فِي الْأَرْحَامِ

مفردات:

فطیم: کودک از شیر باز شده، فطیم به معنی مفلوم است همانند جریح به معنی مجروح.

جنین: بچه در شکم مادر، مولوی سروده است:

گر بریزد خونم آن روح الامین جرعه جرعه خون خورم همچون جنین (۱)

ترجمه ی بیت:

(او) بهترین شیرخوار و بهترین از شیر گرفته شده و بهترین جنینی است که در رحم‌ها استقرار یافته است.

۵۰- وَ غُلَامًا وَ نَاشِئًا ثَمَّ كَهْلًا

خَيْرٌ كَهْلٍ وَ نَاشِئٍ وَ غُلَامٍ

مفردات:

ناشی: نوجوان، دختر یا پسری که از حد صغر گذشته وارد عهد شباب شده باشند: غلام ناشی و جاریه ناشی.

کهل: مرد میانه سال، گویند که مرد تا شانزده سال حدث است و از شانزده تاسی ودو، شاب و از سی ودو تا پنجاه کهل، سپس آن شیخ. ج: کهول، کهلون، کهال، کهلان. سعدی می گوید:

کهل گشتی و همچنان طفلی شیخ بودی و همچنان شابی (۱)

ترجمه ی بیت:

و به هنگام کودکی و جوانی و سپس پیری، بهترین جوان و بهترین پسر بیچگان است.

شرح بیت:

غلاماً معطوف بر مرضعاً در بیت چهل و هشتم است.

۵۱- أَنْقَدَ اللَّهُ شِلُونًا مِنْ شَفَى النَّارِ

رِ بِهِ نِعْمَةٌ مِنَ الْمِنْعَامِ

الشَّلُو: نعلش، جسد، ج آن أشلاء: پاره های تن.

الشَّفَى: لبه، لب، آستانه.

الْمِنْعَام: بسیار بخشنده ی نعمت، منظور ذات مقدس باری تعالی است.

ترجمه ی بیت:

خداوند بدن ما را به سبب پیامبر صلی الله علیه و آله از پرتگاه آتش نجات داد در حالی که نعمتی از جانب خداوند رحمان است.

شرح بیت:

مصراع نخست بیت، اقتباس از این آیه ی کریمه است:

«وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا» (۲)

۱- سعدی، مصلح بن عبدالله، کلیات سعدی، چاپ پنجم، به اهتمام محمد علی فروغی، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۵ش،

۲- و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید. (آل عمران/۱۰۳- ترجمه‌ی فولادوند)

۵۲- لَوْ فَدَى الْحَيُّ مَيْتًا قُلْتُ نَفْسِي

وَيَنَّى الْفِدَا لِتِلْكَ الْعِظَامِ

مفردات:

عِظَام: ج عِظَم: استخوان.

ترجمه‌ی بیت:

اگر می شد که زنده فدای مرده گردد، می گفتم: خودم و پسرانم فدای آن استخوان ها باد.

شرح بیت:

«تِلْكَ الْعِظَامِ» کنایه از پیکر مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله است.

۵۳- طَيِّبُ الْأَصْلِ طَيِّبُ الْعُودِ فِي الْبِنِّ

-يَهْ وَ الْفَرْعِ يَثْرِبِيُّ تَهَامِي

مفردات:

العود: چوب، چوبی است که دودش بوی خوش دارد.

الْبُنِّيَّة: ساخت، ترکیب، هیأت، ریخت.

ترجمه:

او چون درختی است که تنه و شاخه های آن پاکیزه و مطهر است، وی در اصل و فرع یثربی تهامی است.

شرح بیت:

(۱) بیت ایجاز حذف دارد، مسندالیه آن محذوف است و در تقدیر چنین است: هُوَ طَيِّبُ الْأَصْلِ.

(۲) یثرب نام مدینه‌ی حضرت رسول است. این شهر به نام نخستین اقامت کننده‌ی

آن؛ یثرب بن قانیه از نژاد سام بن نوح نامیده‌اند. بعضی گویند یثرب نام یک ناحیه و مدینه جزو آن می‌باشد و برخی بر آنند که یثرب نام ناحیه‌ای در مدینه است. گویند حضرت رسول صلی الله علیه و آله از این نام اکراه داشت از این رو این بلد را طیبه و طابه نامند. (۱)

تهامه: سرزمین های هموار ساحلی است که شمالاً از شبه جزیره ی سینا تا نواحی یمن جنوبی امتداد دارد. مکه، نجران، جده، صنعا در این مواضع واقع است. (۲)

۵۴- أَبْطِحِي بِمَكَّةَ اسْتَنْقَبَ اللَّ

هُ ضِيَاءَ الْعَمَاءِ بِهِ وَالظَّلَامِ

مفردات:

استنقب: روشن کرد، برافروخت

أَبْطِحِي: منسوب به أَبْطَح: سرزمین صاف و هموار. مراد از آن سرزمین مکه است

ترجمه:

او اهل سرزمین هموار (مکه) می‌باشد که خداوند در مکه به نور او جهالت و نادانی را از مردم بازداشت.

شرح بیت:

«العماء والظلام» استعاره از گمراهی و ضلالت است.

۵۵- و إِلَى يَثْرِبَ التَّحُولُ عَنْهَا لِمَقَامٍ مِنْ غَيْرِ دَارٍ مُقَامٍ

۵۶- هِجْرَةُ حُوَّتْ إِلَى الْأَوْسِ وَالْخَزْ- رَجِ أَهْلِ الْفَيْسِيلِ وَالْآطَامِ

۱- یاقوت حموی، شهاب الدین ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الحموی، معجم البلدان، ط الثانية، ۱۹۹۵، دارصادر، بیروت، ۵/۴۳۰.

۲- یاقوت حموی، شهاب الدین ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الحموی، معجم البلدان، ط الثانية، ۱۹۹۵، دارصادر، بیروت، ۲/۶۳

مفردات:

التَّحْوَلُ: کوچ کردن.

مَقَام: اقامت کردن، سکنی گزیدن.

مُقَام: مکان اقامت گزیدن.

الْفَسِيلُ: ج الفسیله: درخت خرماي کوچک.

الْأَطَامُ: ج أَطْم: دژ بنا شده با سنگ.

حُوْلٌ: تغيير داده شد.

ترجمه‌ی ابیات:

۵۵- و از آنجا به سوی مدینه کوچ کرد برای اقامت گزیدن در خانه‌ای که محل اقامت وی نبوده است.

۵۶- هجرتی بود بسوی قبایل اوس و خزرج؛ صاحبان درخت‌های خرماي کوچک و دژهای بنا شده از سنگ.

شرح ابیات:

(۱) «التَّحْوَلُ» مبتدای مؤخر و «الی یثرب» خبر آن می‌باشد.

(۲) «هِجْرَةٌ» در بیت پنجاه و ششم خبر برای مبتدای محذوف است که تقدیر آن «هو» می‌باشد که به «التَّحْوَلُ» در بیت پنجاه و پنجم باز می‌گردد، به صورت منصوب بنا بر حال نیز روایت شده است.

(۳) «اوس» و «خزرج» نام دو قبیله از اهل مدینه که انصار را تشکیل می‌دهند.

۵۷- غَيْرَ دُنْيَا مُحَالِفًا و اسْمٌ صِدْقٍ

بَاقِيًا مَجْدُهُ بَقَاءَ السَّلَامِ

مفردات:

غیر دنیا محالفاً: به زینت‌های دنیا فریفته نشد تا بدان‌ها میل نماید.

الحلف: پیمان، عهد.

السَّلام: ج السُّلمه: سنگ سخت.

در حالی که با امور غیر دنیوی و صداقت و راستی پیمان بست، شرف و بزرگواری اش همچون سنگ های سخت پایدار و جاودانه خواهد ماند.

شرح بیت:

«غَيْرَ» مفعول به مقدم برای «مُحَالِفًا» می باشد، «باقیاً» حال است و «مَجْدُهُ» فاعل آن می باشد و ذوالحال آن «أَبی قاسم» از بیت ۴۵ می باشد. «بِقَاء» مفعول مطلق نوعی است.

۵۸- ذُو الْجَنَاحَيْنِ وَابْنُ هَالَةَ مِنْهُمْ

أَسَدُ اللَّهِ وَالْكَمِيُّ الْمُحَامِي

مفردات:

ذُو الْجَنَاحَيْنِ: صاحب دو بال

ابن هاله: حمزه بن عبدالمطلب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله که نام مادرش هاله دختر اُهییب بن عبد مناف بن زهره است.

الْكَمِيُّ: شجاع.

الْمُحَامِي: حمایت کننده.

ترجمه ی بیت:

جعفر طیار، حمزه سید الشهداء و علی علیهم السلام شیر خدا، آن دلاور و حمایت کننده از دین خدا، از آنها است.

شرح بیت:

۱) «ذُو الْجَنَاحَيْنِ» منظور جعفر بن ابی طالب، معروف به جعفر طیار است، علت این لقب آن است که چون در غزوه ی مؤته هر دو دست مبارک وی را کفار قطع کردند و او

درفش لشکر اسلام را همچنان با دو بازوی خویش برافراشته داشت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لقد ابدله الله بيديه جناحين يطير بهما في الجنة فسمى الطيار».^(۱)

(۲) «ذو» مبتدا و «منهم» خبر آن می باشد.

۵۹- لَا ابْنَ عَمٍّ يُرَى كَهَذَا

و لَا عَمٌّ كَهَذَاكَ سَيِّدُ الْأَعْمَامِ

مفردات:

ابن عم: مقصود جعفر بن ابی طالب است.

ولاعم: منظور حمزه بن عبدالمطلب می باشد.

ترجمه ی بیت:

هرگز پسر عمویی چون جعفر و عمویی چون حمزه سید الشهداء که سرور و آقای عموهاست یافت نمی شود.

۶۰- وَالْوَصِيَّ الَّذِي أَمَالَ التَّجُوبِيَّ

بِهِ عَرْشَ أُمَّهِ لِأَنْهَادِمْ

مفردات:

الوصي: از اضداد است، هم به معنای وصیت کننده و هم بمعنای وصیت شده، مراد در این جا وصیت شده می باشد که همان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، جانشین.

التجوبی: منسوب به تجوب قبیله ای از حمیر که ابن ملجم از آن قبیله است.

العرش: سریر الملك: تخت پادشاهی.

ترجمه‌ی بیت:

و جانشینی که آن مرد تجویبی (ابن ملجم) با به شهادت رساندش تخت پادشاهی اُمّت اسلام را به سوی نابودی سوق داد.

شرح بیت:

«الْوَصِيُّ» معطوف بر «ذوالجنّاحین» از بیت پنجاه و هشتم است.

۶۱- كَانَ أَهْلَ الْعَفَافِ وَالْمَجْدِ وَالْحَيِّ -

رِ وَ نَقْضِ الْأُمُورِ وَالْإِبْرَامِ

مفردات:

نَقْضُ الْأُمُورِ: شکافتن امور، حلاجی کردن کارها.

الْإِبْرَامِ: محکم بستن، محکم گردانیدن، درست انجام دادن.

ترجمه‌ی بیت:

آن جانشینی که پاکدامن، بزرگوار، نیکوکار و اداره کننده امور به نیکوترین وجه بود.

شرح بیت:

(۱) «نَقْضِ الْأُمُورِ» و «الْإِبْرَامِ» کنایه از نیکو انجام دادن کار است.

(۲) «نَقْضِ الْأُمُورِ» استعاره‌ی مکنیه دارد؛ امور به جبل تشبیه شده، جبل حذف و از لوازم آن نقض را آورده است، ابرام نیز بر همین منوال است.

۶۲- وَالْوَصِيَّ الْوَلِيَّ وَالْفَارِسَ الْمُعَلَّمَ

تَحْتَ الْعَجَاجِ غَيْرِ الْكَهَامِ (۱)

مفردات:

الوصی: لقب علی بن ابی طالب است؛ فردوسی می فرماید:

۱- بجای «و الوصیّ الولیّ» روایت شده است: «و الإمام الزّکیّ»

منم بنده اهل بیت نبی ستاینده‌ی خاک پای وصی (۱)

الولئی: یعنی جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ فردوسی سروده است:

سر انجمن بُد ز یاران علی که خواندش پیمبر علی ولی (۲)

المُعَلِّم: نشاندار، مشخص، کسی که در جنگ، جایش با علامت معلوم است (با رشادت و توانمندی که به خرج می دهد گویی خبر می دهد در کجای میدان جنگ است). المَعْلِم: آگاه کننده.

العجاج: غبار، گرد و خاک.

الکهام: مرد ضعیف، سست، ناتوان؛ الکهامه: کندی، ضعف، سستی، رخوت.

غیر الکهام: توانمند، قوی.

ترجمه‌ی بیت:

و وصی و ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و جنگجویی دلاور و توانمند در میدان نبرد است.

شرح بیت:

(۱) «تَحْتَ الْعَجَّاجِ» ظرف مکان، متعلق به مُعَلِّم می‌باشد و کنایه از میدان جنگ است.

(۲) «الْفَارِسَ الْمُعَلِّمَ تَحْتَ الْعَجَّاجِ» کنایه از رشادت و توانمندی است.

۶۳- كَمْ لَهُ ثُمَّ كَمْ لَهُ مِنْ قَتِيلٍ

وَصَرِيحٍ تَحْتَ السَّنَابِكِ دَامِي

مفردات:

قتیل: کشته شده، مقتول؛ فعیل به معنای مفعول است. همانند جریح به معنای مجروح.

۱- فردوسی، ابوالقاسم، دیوان، چاپ ششم، به تصحیح ژول مول، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴ ه.ش، ۱/۸

۲- فردوسی، ابوالقاسم، دیوان، چاپ ششم، به تصحیح ژول مول، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴ ه.ش،

دامی: آلوده به خون، خونین.

صریح: بر زمین افتاده، کشته؛ فعلیل به معنای مفعول است، صریحِ دام: کشته‌ی آغشته به خون.

سنابک: ج سُبُک: پیشِ سَم ستور، سِرِ سَم، سَم.

ترجمه‌ی بیت:

کشته شدگان و افتادگانِ خون آلود به زیر سَم اسبان توسط او، چه بسیار و چقدر فراوانند.

شرح بیت:

(۱) «دامی» صفت «صریح» می‌باشد.

(۲) بیت دارای صنعت تکرار است: کَم لَهْ تَمَّ کَم لَهْ.

۶۴- و خَمِيسٍ يَلْفُهُ بِخَمِيسٍ

و فِئَامٍ حَوَاهِ بَعْدَ فِئَامٍ

مفردات:

خمیس: لشکر انبوه.

فِئَام: توده، گروه، دسته، جماعت مردم، این جمع برای غیر انسان به کار برده نمی‌شود.

لَفَّه: آن را درهم پیچید، طومار کرد، لوله کرد.

حَوَاه: گردآوری کرد آن را، جمع کرد، در تصرف خود درآورد.

ترجمه‌ی بیت:

چه بسیار طومار لشکر انبوهی را با لشکر انبوه دیگر در هم پیچید و چه بسیار جماعتی را پس از جماعات دیگر گرد آورد.

شرح بیت:

این بیت اشاره به رشادت‌ها و دلاوری‌های حضرت علی علیه السلام در دفاع از اسلام دارد، که بسیاری از سپاهیان دشمن با تیغ وی طعم مرگ و شکست را چشیدند.

۶۵- و عَمِيدٍ مُتَوِّجٍ حَلَّ عَنْهُ

عُقَدَ التَّاجِ بِالصَّنِيعِ الحُسَامِ

مفردات:

العمید: سرور و تکیه گاه قوم که در حوایج خود به او رجوع کنند.

المُتَوِّج: تاج دار

الصَّنِيع: کار نیک، ساخته و پرداخته

الحُسَام: شمشیر بَرّان

ترجمه‌ی بیت:

چه بسیار تاجدارانی که با شمشیر بَرّان خود، پادشاهی را از آنها سلب نمود.

شرح بیت:

(۱) «الصَّنِيع الحُسَام» اضافه‌ی لفظی است، صنیع در اصل صفت برای حسام است؛ در لسان العرب و صحاح جوهری آمده است: كَأَنَّ جَبِينَهُ سَيْفٌ صَنِيعٌ: گویا پیشانی او شمشیری ساخته و پرداخته است.

(۲) «حَلَّ عَنْهُ عُقَدَ التَّاجِ» کنایه از این که پادشاهی را از او گرفت.

۶۶- قَتَلُوا يَوْمَ ذَاكَ إِذْ قَتَلُوهُ

حَكَمًا لَا كَغَابِرِ الْحُكَّامِ

مفردات:

كَغَابِرِ الْحُكَّامِ: همانند حاکمان باقی مانده، غابر: باقی و پاینده؛ در قرآن کریم آمده است: {فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ} (۱)

غَبْرْتُ فِي مَوْضِعٍ كَذَا حَوْلًا: یعنی در فلان مکان یک سال باقی ماندم.

ترجمه‌ی بیت:

آنروز که او را کشتند حاکمی را کشتند که همانند حاکمان بعدی نبود. (در علم و عدالت و تقوای الهی و... از حاکمان بعدی برتر و والا تر بود).

شرح بیت:

شاعر در این بیت به مقایسه‌ی حکومت حضرت علی علیه السلام با حاکمان اموی می‌پردازد و او را حاکمی می‌داند که همانند او نخواهد آمد.

(۲) «حکماً» حال برای ضمیر «ه» در قتلوه می‌باشد.

۶۷- رَاعِيًا كَانَ مُسْجِحًا فَفَقَدْنَا

هُ وَفَقَدُ الْمُسِيمِ هَلْكَ السَّوَامِ

مفردات:

الراعی: چوپان، در اینجا به معنای حاکم و فرمانروا است.

المُسْجِحُ: نرم خوی، با گذشت، مدارا کننده؛ اسم فاعل از سَجَح در باب افعال است؛ فلانٌ ذو خُلُقٍ سَجِيحٍ: فلانی دارای اخلاقی نرم است.

۱- پس او و خانواده اش را نجات دادیم جز همسرش که از بازماندگان (در میان اهل عذاب) بود. (اعراف/۸۳- ترجمه‌ی مشکینی)

المُسِيم: چوپان.

السَّوَام: گله ای که به چرا می رود.

ترجمه ی بیت:

فرمانروای نرم خو و باگذشتی بود. پس او را از دست دادیم و از دست رفتن چوپان، هلاک گله را به دنبال دارد.

شرح بیت:

«راعياً» خبر مقدم کان و «مسحجاً» صفت آن می باشد.

۶۸- نَالْنَا فَقْدَةً وَ نَالَ سِوَانَا

بِاجْتِدَاعٍ مِنَ الْأَنْوْفِ اصْطِلَامِ

مفردات:

جَدَعَ أَنْفَهُ وَ اجْتَدَعَهُ: بینی اش را برید.

الاصطلام: ریشه کن کردن، از بیخ و بن برآوردن.

فَقْدَةُ: از دست دادن او.

ترجمه ی بیت:

مصیبت فقدانش که به ما رسید، همه را کاملاً خوار و زبون نمود.

شرح بیت:

(۱) «اصطلام» مصدر باب افتعال از «صَلَّمَ» می باشد که در آن ابدال صورت گرفته؛ «تاء» باب افتعال به «طاء» تبدیل شده است.

(۲) «اصطلام» بدل از «اجتداع» است، نکته ی ظریف این که اصطلام خوار شدن کامل را می رساند؛ زیرا اجتداع بریدن بخشی از بینی است اما اصطلام بینی را از ریشه بریدن است.

۳) «باجتداع» در محل نصب مفعول به دوم «نال» است که مفعول به نخست آن «سوانا» می باشد.

۴) «باجتداعٍ مِنَ الْأَنْوْفِ اصْطِلَامٍ» کنایه از خوار شدن کامل است.

۶۹- و أَشَّتْ بِنَا مَصَادِرَ شَتَّى

بَعْدَ نَهْجِ السَّبِيلِ ذِي الْأَرَامِ

مفردات:

أَشَّتْ بِنَا: ما را پراکنده ساخت.

مَصَادِرَ شَتَّى: راههای گوناگون در بازگشت از آب (آبشخور)، در این جا مراد حاکمان گوناگون است.

الْأَرَامِ: ح آرام و إِرْم: اثر، نشان؛ سنگی که در بیابان نصب کنند تا به آن هدایت شوند.

النَّهْجِ: راه روشن، راه آشکار.

ترجمه‌ی بیت:

پس از آن روش‌های متفاوت هر یک از حاکمان، ما را متفرق ساخت.

شرح بیت:

۱) «نهج السبیل» اضافه‌ی صفت به موصوف است، اصل آن از «السبیلُ النهجُ» می باشد. در اقرب الموارد آمده است: طریقُ نهجٌ و طُرُقٌ نهجَةٌ: راه واضح و نمایان.

۲) «نهج السبیل» کنایه از علی علیه السلام است.

۳) مراد از «ذی الأرام» هم می تواند ویژگی‌های آن حضرت چون علم، تقوا، شجاعت و... باشد که او را شایسته‌ی خلافت می نمود و هم احادیث و آیات فراوانی که جانشینی آن حضرت را تصریح می نماید، همانند آیه‌ی تبلیغ و حدیث غدیر و غیر آن.

(۴) «شَتَّى» اقتباس از قرآن کریم است: تَحَسَّبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ. (۱)

۷۰- جَرَدَ السَّيْفَ تَارَتَيْنِ مِنَ اللَّهِ

رِ عَلَى حِينِ دِرِّهِ مِنْ صَرَامٍ

۷۱- فِي مُرِيدَيْنِ مَخْطِئِينَ هُدَى اللَّ

هَ وَ مُسْتَقْسِمِينَ بِالْأَزْلَامِ

مفردات:

الْدَّرَّة: زیاد بودن شیر و جاری شدن آن.

صَرَام: جنگ.

مُسْتَقْسِمٍ: قسمت خواهنده، سهم خواه.

الْأَزْلَام: ج الزلم، تیری که رویش پر نصب نشده؛ الأزلام: نوعی قرعه کشی در جاهلیت بوده است.

مُسْتَقْسِمِينَ بِالْأَزْلَامِ: سهم خواهان به واسطه قرعه کشی، قسمت خواهندگان به وسیله قرعه کشی.

ترجمه‌ی ابیات:

۷۰- آنگاه که آتش جنگ به شدت شعله‌ور بود، او (امام علی علیه السلام)، در طول عمرش، دو بار شمشیر کشید.

۷۱- یک بار بر روی خوارج و بار دیگر بر روی مشرکان.

شرح بیت:

توضیح این که یک بار قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله با مشرکان و بار دیگر در زمان حکومت خود با منافقان و خوارج جنگید.

۱- آنان را متحد می‌پنداری و [لی] دل‌هایشان پراکنده است، زیرا آنان مردمانی اند که نمی‌اندیشند. (حشر/۱۴- ترجمه‌ی فولادوند)

(۱) مراد از کسانی که خواهان هدایت الهی بودند و به خطا رفتند، خوارج است و منظور از کسانی که با تیرها قرعه می کشیدند، مشرکان می باشند و قضیه چنین بود که مردمان دوران جاهلی تیرهایی داشتند که بر روی برخی از آن ها نوشته بودند: انجام بده و بر برخی دیگر: انجام نده پس هرگاه می خواستند دنبال کاری بروند، با این تیرها قرعه می کشیدند اگر تیری بیرون می آمد که نوشته بود: انجام بده از پی کار می رفتند و اگر نوشته بود: انجام نده به دنبال کار نمی رفتند. همچنین سهم گوشت قربانی را با قرعه کشی به این تیرها می خواستند که اسلام آن را حرام نمود: «وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ» (۱)

(۲) «هُدَى اللَّهِ» اقتباس از قرآن است:

{قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأُمْرًا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ} (۲)

۷۲- وَوَصَّىٰ الْوَصِيَّ ذِي الْخُطَّةِ الْفَص

لِ و مُرْدَى الْخُصُومِ يَوْمَ الْخِصَامِ

مفردات:

وَوَصَّىٰ الْوَصِيَّ: مراد حسن بن علی علیه السلام است.

الْخُطَّةُ: خوی، صفت، خصلت.

الْخُطَّةُ الْفَصْلُ: خوی جدا کننده‌ی حق از باطل.

مُرْدَى: هلاک کننده، اسم فاعل از رَدَى در باب افعال است.

خُصُوم: ج خصم: دشمن، بدخواه، ستیزنده.

ترجمه‌ی بیت:

و جانشین و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله ؛ کسی که دارای خوی جداکنندگی حق از باطل و کسی که در روز نبرد هلاک کننده‌ی دشمنان بود.

۱- و [نیز] قسمت کردن شما [چیزی را] به وسیله تیرهای قرعه حرام گشت. (مائده/۳- ترجمه‌ی فولادوند)

۲- «بگو:» هدایت خداست که هدایت [واقعی] است، و دستور یافته ایم که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم. (انعام/۷۱- ترجمه‌ی فولادوند)

شرح بیت:

نکته‌ی قابل توجه در هاشمیات، تکرار می‌باشد که هدف آن تقریر موضوع در ذهن مخاطب است، کمیت موضوعی که برای مخاطبش آشکار بوده، اما آن را به فراموشی سپرده است، همواره تکرار می‌کند، مانند کلمه وصی در ابیات شصتم، شصت و دوم و هفتاد و دوم از این هاشمیه، و نیز می‌تواند تعریض به حاکمانی باشد که حق خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله را غصب نموده‌اند.

۷۳- وَ قَتِيلٌ بِالطَّفِّ غُودِرَ مِنْهُ

بَيْنَ غَوْغَاءِ أُمَّهٍ وَ طَغَامِ

مفردات:

قتیل: کشته؛ قتیل به معنای مقتول است و مراد از آن حسین بن علی علیه السلام است.

الطَّفُّ: سرزمینی است از نواحی کوفه در طریق دشت که قتل‌گاه حسین علیه السلام در آن بوده است. (۱)

غادره: او را رها کرد.

غودِرَ: مجهول غَادَرَ بوده: رها کرده شد.

غَوْغَاءِ: مردم سفله و شتابندگان به بدی.

طَغَامِ: اراذل، آب‌باش، مردمان پست، ناکس و فرومایه از مردم.

ترجمه‌ی بیت:

و کشته‌ی کربلا در میان ناکسان و فرومایگان از امت پیامبر صلی الله علیه و آله، تنها و بی‌کس رها شد.

۷۴- تَزَكُّ الطَّيْرُ كَالْمَجَاسِدِ مِنْهُ

مَعَ هَابٍ مِنَ التُّرَابِ هَيَامٍ

مفردات:

طَيْرٌ: مرغان، ج طائر، همانند راکب رَکب و صاحب صَحَب. (۱)

المجاسد: ج مجسد، جامه‌ی رنگ شده به زعفران، در اینجا منظور لباس‌های آغشته به خون امام حسین علیه السلام است.

الجِساد: زعفران.

هَابٍ (الهابی): غبارساطع، غبار بلند برآمده، گرد و خاک برخاسته.

هَيَامٍ: ریگ روان و پیوسته ریزان، شن ریزه‌ای که همیشه متحرک است و باد آن را به این طرف آن طرف می برد، شن ریزه سرگردان.

ترجمه‌ی بیت:

پرندگان به همراه گرد و غبار سرگردان، بر لباس‌های آغشته به خون او، فرود می آیند.

شرح بیت:

شاعر می‌خواهد بگوید: غم شهادت امام حسین علیه السلام علاوه بر مردمان به سایر موجودات عالم هستی نیز سرایت نموده است به گونه‌ای که پرندگان و گرد و غبار نیز در این مصیبت شریک‌اند؛ آن‌ها خود را به لباس‌های آغشته به خون آن حضرت رسانده، ضمن عزاداری، به آن خون پاک و مطهر تبرک می‌جویند و خود را به آن آغشته می‌سازند.

۱- رازی، ابوالفتوح حسین بن علی، تفسیر روض الجنان و روح الجنان، تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، بنیاد

پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۴۰۸، ۲۰/۴۱۳.

۷۵- و تُطِيلُ الْمَرْزَأَاتُ الْمَقَالِي

تُ عَلَيْهِ الْقُعُودَ بَعْدَ الْقِيَامِ

۷۶- يَتَعَرَّفْنَ حُرًّا وَجْهَ عَلَيْهِ

عُقْبَةَ السَّرْوِ ظَاهِرًا وَالْوَسَامِ

مفردات:

الْمَرْزَأَاتُ: ج المَرْزَأُ: زن فرزند از دست داده.

مَقَالِيَت: ج مَقَالَات: زنی که هیچ فرزندی برای او باقی نمانده است.

تَعَرَّفَ الشَّيْءَ: طلب و جستجو کرد تا آنکه آن را بشناخت.

حُرَّ الْوَجْهِ: رخساره، حُرٌّ: برگزیده هرچیز و بهترین آن، جوانمرد، کریم.

عُقْبَةُ: سیما، علامت.

السَّرْوُ: شرف، جوانمردی. عُقْبَةُ السَّرْوِ: سیمای جوانمردی، علامت شرف.

الْوَسَامُ: حُسن، نیکوئی.

ترجمه‌ی ابیات:

۷۵- زنان مصیبت دیده و فرزند از دست داده، نشست و برخاست را بر آن پیکر پاک، طولانی می سازند (کنایه از این که مدتی طولانی برای او عزاداری می کنند).

۷۶- می خواهند رخساره‌ای را که سیمای جوانمردی و نیکویی بر او آشکار است بشناسند.

شرح بیت:

(۱) ضمیر «هاء» در «علیه» از بیت هفتاد و پنجم به «قتیل» از بیت هفتاد و سوم بازمی گردد.

(۲) «علیه» در بیت هفتاد و ششم، جار و مجرور، خبر مقدم و ابتدای آن «عقبه السرو» می باشد. جمله‌ی «علیه عقبه السرو» صفت برای «وجه» می باشد.

۷۷- قَتَلَ الْأَدْعِيَاءَ إِذْ قَتَلُوهُ

أَكْرَمَ الشَّارِبِينَ صَوَّبَ الْغَمَامَ

مفردات:

أَدْعِيَاءَ: ج دَعَى: زنا زاده، فرزند خوانده.

صَوَّبَ: باران.

الغمام: ابر.

ترجمه‌ی بیت:

زنزادگان با به شهادت رساندن او، بهترین بندگان خدا را شهید کردند.

شرح بیت:

(۱) بهترین نوشندگان باران ابر، کنایه از بهترین بندگان خدا است.

(۲) مراد از ادعیاء افرادی نظیر عبید الله بن زیاد است که معاویه پدر وی (زیاد بن ابیه) را برادر خود خواند؛ مادر زیاد کنیزکی بود به نام سمیه از آن حارث بن کلدیه، این کنیزک به رسم برخی خانواده های جاهلی مایه‌ی درآمد صاحب خود به شمار می‌رفت. سپس حارث او را به غلام رومی خود عبید به زنی داد و زیاد از او زاده شد. مردم گاه زیاد را به نام عبید و گاه به نام مادرش سمیه می‌خواندند. معاویه پس از آن که به پایمردی مغیره بن شعبه، زیاد را به خدمت خود در آورد، برای این که دلی از او به دست آورد گفت: زیاد فرزند ابو سفیان و برادر من است! سپس مجلسی فراهم ساخت و گواهانی طلبید تا بگویند ابوسفیان با سمیه نزدیکی کرده و زیاد فرزند او است، ابومریم سلولی برخاست و گفت: من در طائف می‌فروش بودم. روزی ابوسفیان از سفر باز می‌گشت، نزد من آمد و چون از خوردنی و نوشیدنی فارغ شد، گفت: ابو مریم! می‌توانی برای من زنی روسپی بیاوری؟ من نیز سمیه را برای او آوردم. در این جا ابو مریم سلولی

در وصف سمیه از زبان ابوسفیان جمله‌ای گفت که زیاد برآشفت و گفت: تو را برای گواهی دادن خواسته‌اند یا دشنام دادن؟ وی در پاسخ گفت: من آن چه حق است می‌گویم و معاویه گواهی او را پذیرفت. (۱)

۷۸- وَ سَمِيَّ النَّبِيِّ بِالشُّعْبِ ذِي الْخَيْ

فِ طَرِيدُ الْمُحِلِّ بِالْإِحْرَامِ

مفردات:

سَمِيَّ النَّبِيِّ: هم‌نام پیامبر صلی الله علیه و آله، مراد محمد بن حنفیه فرزند امام علی علیه السلام است.

الْخَيْف: نام ناحیه‌ای در منی نزدیکی مکه.

الْمُحِلِّ: حلال کننده آنچه که حلال نیست، مراد عبدالله بن زبیر است.

طريد: طرد شده، مطرود، فعیل بمعنای مفعول است.

ترجمه‌ی بیت:

وهم‌نام پیامبر (محمد بن حنفیه) که در دره‌ی خیف مورد تعقیب عبدالله بن زبیر قرار گرفت.

شرح بیت:

مراد از هم‌نام پیامبر صلی الله علیه و آله، محمد بن حنفیه است که پیامبر ولادت او را به علی علیه السلام خبر داد و به او چنین فرمود: فرزندی برای تو متولد خواهد شد که نام و کنیه‌ی مرا دارد

۱- یعقوبی، احمد بن ابی بعقوب بن جعفر بن وهب، تاریخ یعقوبی، دارصادر، بیروت، بیتا، ۲/۲۱۸؛ عسقلانی ابن حجر، احمد بن علی، الإصابه فی تمییز الصحابه، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، دارالکتب العلمیه ۱۴۱۵/۱۹۹۵، ۸/۱۹۹؛ ابن اثیر، علی بن محمد، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۹/۱۹۸۹، ۲/۱۱۹-۱۲۰؛ ابن الجوزی، ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، دارالکتب العلمیه، بیروت، طبعه الأولى، ۱۹۹۲م، ۴/۶۶

و منظور از الْمُحَلَّ بِالْإِحْرَامِ عبد الله بن زبیر است که از محمد حنفیه و عبد الله بن عباس خواست تا با او بیعت نمایند، اما آن دو امتناع نمودند و او آن‌ها را مورد تعقیب قرار داد و حرمت حرم امن الهی را نگه نداشت. (۱)

۷۹- و أَبُو الْفَضْلِ إِنَّ ذِكْرَهُمُ الْحُلُّ

وَ بِنَفْيِ الشُّفَاءِ لِلْأَسْقَامِ

مفردات:

أبو الفضل: مقصود عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله است.

بِنَفْيٍ: در دهانم.

أَسْقَامٍ: ج سَقَمٌ و سَقَمٌ: بیماری.

ترجمه‌ی بیت:

و أبو الفضل عباس بن عبدالمطلب که یاد شیرین‌شان در دهانم شفای بیماری‌ها است.

شرح بیت:

منظور از ابو الفضل، عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله است. از بزرگان قریش در عصر جاهلیت و اسلام بود و جدّ خلفای عباسی است. قبل از هجرت رسول صلی الله علیه و آله در خفا ایمان آورد و در مکه بماند و اخبار مشرکان را به پیغمبر گزارش می داد سپس به مدینه مهاجرت کرد و در واقعه‌ی حنین و فتح مکه شرکت داشت. وی به سال ۳۲ هـ.ق در زمان خلافت عثمان در گذشت و در بقیع مدفون گردید. (۲)

۱- ابوریاض، ص ۳۵

۲- تاریخ گزیده، ص ۱۶۵

۸۰- فِيهِمْ كُنْتُ لِلْبَعِيدِ ابْنِ عَمِّ

وَأَتَهَمْتُ الْقُرَيْبَ أَيَّ اتِّهَامٍ

ترجمه‌ی بیت:

پس به سبب ایشان، خویشاوندان بیگانگان گشتم، و به شدت، خویشان و نزدیکانم را متهم ساختم.

شرح بیت:

شاعر می‌خواهد بگوید که مهر و محبت آن‌ها معیار دوستی و خویشاوندی من است، آنهایی که هیچ نسبتی با من ندارند به سبب محبت آن‌ها دوست و خویشاوند من‌اند و آنهایی که با من پیوند خونی داشته‌اند اما محبت ایشان را به‌دل ندارند از نظر من به شدت متهم‌اند و خویشاوند من نیستند.

۸۱- صَدَقَ النَّاسَ فِي حُنَيْنٍ بِضَرْبٍ

شَابَ مِنْهُ مَفَارِقُ الْقَمَمَامِ

مفردات:

شاب: موی سپید گشت، از شاب یشیبُ شیئاً.

مفارق: ج مفروق: فرق سر، میانه سر، محل جداکردگی موی‌ها از هم.

ضرب: زدن، در اینجا مقصود نبرد و جنگیدن است.

القمام: آقا، پیشوا.

ترجمه‌ی بیت:

عباس عموی پیامبر در جنگ حنین با نبردی که دلاوران را به ترس و وحشت افکند، صداقت خویش (در دین داری) را به مردم نشان داد.

شرح بیت:

(۱) فاعل «صَدَقَ» ضمیر مستتر «هُوَ» می باشد که به «ابوالفضل» در بیت هفتاد و نهم باز می گردد.

(۲) اسناد «شَابَ» به «مفارق» اسناد مجازی است زیرا آن چه سپید می شود موی سر است نه محل جدا شدن موی سر.

(۳) «شَابَ مِنْهُ مَفَارِقُ الْقِمَاقِ» کنایه از ترسیدن دلاوران است.

(۴) «شَابَ» اقتباس از این آیه ی کریمه است:

{فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا} (۱)

۸۲- وَ تَنَاوَلْتُ مَنْ تَنَاوَلَ بِالْغِي

بِهِ أَعْرَاضَهُمْ وَ قَلَّ اِكْتِتَامِي

مفردات:

تَنَاوَلْتُ: متعرض شدم، سرزنش نمودم

الأعراض: ج عرض: آبرو، شخصیت، خود، ناموس

إكْتِتَام: کتمان کردن، مخفی نمودن.

ترجمه ی بیت:

در برابر کسانی که با غیبت نمودن به شخصیت آنها تعرض کردند، به دفاع برخاستم، آنها را سرزنش کردم و در این خصوص پنهان کاری ام اندک گشت.

۱- پس اگر کفر بورزید، چگونه از روزی که کودکان را پیر می گردانند، پرهیز توانید کرد؟ (۱۷مزمّل/۱۷- ترجمه ی فولادوند)

۸۳- و رَأَيْتُ الشَّرِيفَ فِي أَعْيُنِ الْقَوْمِ وَضِعاً وَقَلَّ مِنْهُ اخْتِشَامِي

۸۴- مُغَلِنًا لِلْمُعَالِنِينَ مُسِرًّا لِلْمُسِرِّينَ غَيْرَ دَخْضِ الْمَقَامِ

۸۵- مُبْدِيًا صَفْحَتِي عَلَى الْمَرْقَبِ الْمُعْ - لَمْ بِاللَّهِ قُوَّتِي وَاعْتِصَامِي

مفردات:

الْقَوْم: کنایه از حاکمان زمان شاعر است.

الْوَضِيع: حقیر، پست، بی مقدار.

إِحْتِشَامٌ وَتَحَشُّمٌ عَنْ فُلَانٍ: در برابر او شرم نمود، دچار شرم شد، الإِحْتِشَام: شرم داشتن.

الدَّخْضُ: لغزیدن، رد، ابطال.

المَقَام: ایستادن، مصدر میمی از قام يَقُوم.

الصَّفْحَة: چهره، روی.

مُبدِيًا: آشکار کننده، اسم فاعل از اُبْدَى: آشکار کرد.

المُعَلَّم: مشخص، معلوم، نشاندار، نقش دار و مخطوط؛ شاعری گفته است:

خورشید اهل دین به بقای تو روشن است دیبای آفرین به ثنای تو مُعَلَّم است. (۱)

المَرْقَب: جای دیدن بر بلندی، در این جا مراد دیدبان است.

ترجمه‌ی ابیات:

۸۳- آنان که در نظر حاکمان بزرگ بودند، در نظرم کوچک و بی مقدار شدند و حیا ورزیدم از آنان، اندک گشت.

۸۴- محبتم را بر آنانکه محبت اهل بیت را آشکار می نمایند اظهار نموده، از کتمان کنندگان پنهان می دارم، بدون آنکه در مقاومت در این مسیر بلغزم.

۸۵- با حاکمان زمانه آشکارا به مبارزه بر می خیزم و تنها بر خدا توکل دارم.

شرح بیت:

(۱) «مبدیاً» حال از «تُ» رأیتُ در بیت هشتاد و سه، «صَفَحْتِي» مفعول به «مبدیاً» می باشد.

(۲) «بِالله قوتی و اعتصامی»، اسلوب قصر از نوع تقدیم ما حقه التأخیر می باشد.

(۳) «المَرَقَب» مجاز مرسل با علاقه‌ی مکانیه است.

(۴) «مُبدیاً صَفَحْتِي عَلَى المَرَقَبِ المَعْلَمِ» کنایه از رویارویی آشکار و جنگیدن با حاکمان مروانی است.

۸۶- ما أَبَالِي إِذَا حَفِظْتُ أَبَا الْقَا

سِمِ فِيهِمْ مَلَامَهُ اللُّؤَامِ

مفردات:

ما أَبَالِي: باکی ندارم، پروایی ندارم.

اللُّؤَام: بسیار نکوهنده، بسیار نکوهش کننده، اسم مبالغه از لام يَلُوم می باشد.

ترجمه‌ی بیت:

من چون دوستی ابوالقاسم محمد صلی الله علیه و آله را حفظ نمایم از نکوهش بسیار نکوهنده پروایی ندارم.

شرح بیت:

«فِيهِمْ» متعلق به «ما أَبَالِي» می باشد.

۸۷- لا اَبَالِي وَاَنْ اَبَالِي فِيهِمْ

أَبْدًا رَغْمًا سَاخِطِينَ رِغَامًا

مفردات:

رَغْمًا: بر خلاف میل، علی رغم، به عمد بر خلاف میل کسی رِغَامًا: ج راغِم: بی میل، ناراضی مانند کریم که جمع آن کِرَام است. رِغَامًا: خاک، ریگ آمیخته به خاک.

سَاخِطِينَ: بر آشفتگان، خشمگینان

ترجمه ی بیت:

من بر خلاف میل ناراضیان خشمگین، هرگز از سرزنش شدن به سبب محبت اهل بیت علیهم السلام پروایی نداشته و ندارم.

۸۸- فَهَمْ شِيعَتِي وَقِسْمِي مِنَ الْأُمَّةِ

هـ حَسْبِي مِنَ سَائِرِ الْأَقْسَامِ

مفردات:

شِيعَة: گروه، گروه هم دل، گروه یاران.

قِسْم: بهره و نصیب، سهم؛ سعدی فرموده است:

خدا از چنان بنده خرسند نیست که راضی به قسم خداوند نیست (۱)

حَسْبِي: مرا کفایت می کند، برای من کافیت. الله حَسْبِي وَكَفَى: بسنده و کافی است مرا خدا

ترجمه ی بیت:

پس آن‌ها یاران همدل و نصیب من از امت پیغمبراند که مرا از سایر سهم‌ها بی‌نیاز می‌سازند.

شرح بیت:

شیعه در اصطلاح کسانی را گویند که علی بن ابی طالب علیه السلام پسر عم و داماد پیغمبر صلی الله علیه و آله را پس از او خلیفه می‌دانند و عمل آنان که در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و ابو بکر بن ابی قحافه را به خلافت پیغمبر برگزیدند، تصویب نمی‌کنند. (۱)

(۲) شیعه اقتباس از این آیه کریمه است:

{وَأَنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِبِرَاهِيمَ} (۲)

۸۹- إِنْ أُمَّتٌ لَأُمَّتٌ وَ نَفْسِي نَفْسَا

نِ مِنْ الشُّكِّ فِي عَمِّي أَوْ تَعَامِي

ترجمه ی بیت:

اگر (بر این باور) بمیرم در شک و نادانی نمرده‌ام.

شرح بیت:

(۱) «فی عَمِّي أَوْ تَعَامِي» در محل نصب حال از «ی» در نفسی می‌باشد.

(۲) «عَمِّي» استعاره مصرحه از نادانی و جهالت است.

(۳) این بیت تعریض به کسانی است که در خصوص حق اهل بیت علیهم السلام خود را به جهالت و نادانی زده یا در شک و تردید به سر می‌برند.

۹۰- عَادِلًا غَيْرَهُمْ مِنَ النَّاسِ طُرًّا

بِهِمْ لَاهِمَامِ بِي لَاهِمَامِ

مفردات:

عادلاً: رویگردان، اسم فاعل از عَدَلَ عن الشيء يَعِدُّلُ عَدْلًا و عُدُولًا: حاد، و عن الطريق: جار، و عَدَلَ إِلَيْهِ عُدُولًا: رجع.

۲- و بی گمان، ابراهیم از پیروان اوست. (صافات/۸۳- ترجمه‌ی فولادوند)

هَمَام: مبنی بر کسر مانند قَطَام، اسم فعل است. لَاهَمَامِ بى: آن را انجام نمی‌دهم، قصد نمی‌کنم.

طُرّاً: جمعاً، همگی.

ترجمه ی بیت:

از همه مردم جز (اهل بیت) روی گردانم و هرگز جانشینی را برای آن‌ها قصد نمی‌کنم.

شرح بیت:

(۱) «عادلاً» جانشین مفعول مطلق است، «غیر» مفعول به عادلاً می‌باشد. «طراً» حال و به معنای جمعاً است.

(۲) «باء» در بهم به معنای بدل است، بهم لاهَمَامِ بى لاهَمَامِ: لا أَقْصِدُ بَدَلَهُمْ أَبَداً: هرگز جانشینی را برای آن‌ها قصد نمی‌نمایم. لسان العرب در شرح واژه‌ی همام به این بیت کمیت استناد نموده است: و لا هَمَام، أَى لا أَهَمُّ بِذَلِكَ و لا أَفَعُلُهُ؛ قال الكميت يمدح أهل البيت:

إِنْ أُمَّتٌ لَا أُمَّتٌ، وَ نَفْسِي نَفْسَانِ مِنَ الشَّكِّ فِي عَمِي أَوْ تَعَامِي

عادلاً غَيْرَهُمْ مِنَ النَّاسِ طُرّاً بِهِمْ لَاهَمَامِ بى لاهَمَامِ (۱)

۹۱- لَمْ أَبْعِ دِينِي الْمَسَاوِمَ بِالْوَكِّ

سِ و لا مُغْلِيّاً مِنَ السُّوَامِ

مفردات:

المساوم: چانه زننده؛ آنکه متاعی را زیاده از آنچه دیگری خریده است می‌خرد.

ساوم بالسُّلعة: کالا را به مزایده گذاشت.

الوكس: ضرر، زیان.

المُعْلَى: افراط کننده، بالا برنده (قیمت).

السُّوَام: ج ساوِم (سائم): فروشنده.

ترجمه ی بیت:

من هرگز دینم را با ضرر به چانه زن و بالا برنده‌ی قیمت، نخواهم فروخت.

شرح بیت:

این بیت تعریض به دین به دنیا فروشان است؛ معاویه بن ابی سفیان به پسر ولید بن مغیره که در رأس جماعتی برای بیعت با یزید نزد معاویه به شام رفته بود، گفت: پدرت دین اینان را به چند خریده است؟ (۱)

۹۲- أَخْلَصَ اللَّهُ لِي هَوَايَ فَمَا أُغْرِ

قُ نَزَعًا وَلَا تَطِيشَ سِهَامِي

مفردات:

أَغْرَقَ فِي النَّزْعِ: در کشیدن زیاده روی کرد، آن را بطور کامل و تمام کشید؛ وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ. (۲)

طَاشَ السَّهْمُ عَنِ الْغَرَضِ: تیر به هدف نخورد

السَّهَامُ: تیرها ج: سهم

۱- نک: همین اثر، فصل نخست، ص ۱۸

۲- و دست خود را [از گریبان] بیرون کشید و ناگهان برای تماشاگران سپید [و درخشنده] بود. (اعراف / ۱۰۸- ترجمه‌ی فولادوند)

ترجمه ی بیت:

خداوند عشق مرا به اهل بیت خالص گردانیده است. بنابراین در کشیدن زه کمان زیاده روی نکرده و تیرهایم به خطا نمی رود. (در این عشق و محبتی که به اهل بیت علیهم السلام دارم اشتباه نمی کنم)

شرح بیت:

(۱) روایت شده هنگامیکه کمیت این شعر را برای امام محمد باقر علیه السلام سرود، چون این بیت را خواند امام به او فرمود: هر کس کمان را بطور کامل نکشد تیرش به هدف نمی خورد، اگر بگوئی «فَقَدْ أَغْرَقُ» بهتر است. (۱)

(۲) «فَمَا أَغْرَقُ نَزْعًا وَلَا تَطْيِيشَ سِهَامِي» کنایه از زیاده روی نکردن و اشتباه نمودن است.

۹۳- وَلِهَتْ نَفْسِي الطَّرُوبُ إِلَيْهِمْ

وَلَهَا حَالٌ دُونَ طَعْمِ الطَّعَامِ

مفردات:

وَلِهَتْ: شیفته گشت.

الطَّرُوبُ: بسیار طرب، شادمان، آنکه پیوسته شاد بود.

طَرِبَ: به وجد آمد، از شادی در پوست خود نگنجید.

حَالٌ: مانع شد.

ترجمه ی بیت:

جانِ به‌غایت شادمانم، چنان شیفته‌ی آنهاست که مانع لذت بردن من از طعام گشته است.

۹۴- لَيْتَ شِعْرِي هَلْ تُنَمُّ هَلْ آتَيْنَهُمْ

أَمْ يَحُولَنَّ دُونَ ذَاكَ حِمَامِي

مفردات:

الحمَام: مرگ.

لَيْتَ شِعْرِي: ای کاش می دانستم.

ترجمه ی بیت:

ای کاش می دانستم آیا به حضور آن‌ها شرفیاب می شوم، یا اینکه مرگم مانع ملاقاتم با آنان می شود؟

شرح بیت:

۱) «آتین» در «آتینهم» فعل مضارع متکلم وحده از آتی یا تئی، که با نون تأکید خفیفه همراه است.

۲) نکته‌ی دقیق در این بیت آنکه شاعر بر سر «آتی» نون تأکید خفیفه آورده، در حالی که بر سر «يَحُولَنَّ» نون تأکید ثقیله آورده است، کمیت با این کار می‌خواهد بگوید به سبب محبت اهل بیت علیهم السلام، تحت تعقیب بوده و هر لحظه احتمال شهید شدن داشته است. آمدن «لیت» در آغاز مصراع نخست این مطلب را تقویت می‌نماید، «أم» در ابتدای مصراع دوم چون پس از «هل» آمده، أم منقطعه است و بر ظن قوی دلالت دارد بنا بر این شاعر ظن و گمانش به مرگ بیش از ظن و گمانش به دیدار اهل بیت علیهم السلام بوده است. این بیت خود شاهدی قوی است که بهای دوستی اهل بیت در عصر بنی امیه، جانِ دوستداران ایشان بوده است.

۳) «ثم» که برای عطف به همراه تراخی است، در ننگ و تأمل شاعر و اشتیاق زاید الوصف او به اهل بیت را می‌رساند.

۹۵- إِنْ تُشِيعَ بِي الْمَذَكْرَةَ الْوَجْ

-نَاءُ تَنْفِي لُغَامَهَا بُلْغَامٍ

مفردات:

تَشِيع: سرعتِ در راه رفتن، سریع رفتن، شِيعَ به: به سرعت او را حرکت داد.

الْمَذَكْرَةَ: شتر ماده‌ای که به درشتی نر باشد.

الْوَجَاءُ: گونه درشت.

اللُّغَامُ: کفِ دهان.

ترجمه‌ی بیت:

چه خوب بود اگر ناقه‌ام که به هیبت شتری نر است، با نفس زدن‌های ممتدش، مرا سریعتر به مقصد می‌رساند.

شرح بیت:

کمیت وصف ناقه را بر خلاف دأب و سنت معاصران خویش به آخر قصیده آورده است، و این امر اشتیاق فراوان شاعر به ممدوحان خود را می‌رساند که حاضر نیست ذکر و یاد کسی یا چیزی را بر ذکر و یاد آنها مقدم نماید.

۹۶- عَنَتْرِيْسٌ شِمْلَةٌ ذَاتُ لَوْثٍ

هُوَ جَلٌّ مَيْلَعٌ كَتُومُ الْبُغَامِ

مفردات:

عَنَتْرِيْسٌ: ماده شتر استوار خلقت بسیار گوشت، ناقه فربه، محکم و قوی.

شِمْلَةٌ: تندرو.

اللُّوْثُ: قوت، نیرو، ذات لوث: قوی، زورمند، توانا.

هُوَ جَلُّ: سریع، جلد و شتاب کننده، شتابنده.

مَيْلَعٌ: تندرو، شتر ماده‌ی تیزرو.

كُتُومٌ: بسیار کتمان کننده، اسم مبالغه از کتم.

الْبُغَامُ: بانگ شتر.

ترجمه ی بیت:

ناقه ام؛ تنومند، تندرو، قوی و شتابنده است و نهییش را به شدت در سینه پنهان می سازد

شرح بیت:

«عنتریس» خبر برای مبتدای محذوف «هی» است که به «المذکره» در بیت نود و پنجم باز می گردد.

۹۷- تَصِلُ السُّهْبَ بِالسُّهْبِ إِلَيْهِمْ

وَصَلَ خَرْقَاءَ رِمَّةً فِي رِمَامٍ

۹۸- فِي حَرَا جِيحَ كَالْحِنِيِّ مَجَاهِي

ضَ يَخِذَنَّ الْوَجِيفَ وَخَدَّ النَّعَامِ

مفردات:

السُّهْبُ: دشت پهناور

الْخَرْقَاءُ: زنی غیر خبره (ناشی) که کارش را به نیکوئی انجام نمی دهد

الْخَرْقُ: نادانی و مدارا نکردن

الرِّمَّةُ: حبل روم، رسن کهنه و پوسیده، گویند ذوالرمله را از این جهت ذوالرمله گفتند که بیماری مخملک گرفت پس رسن کهنه‌ای را به گردن او بستند. (۱)

حَرَاجِيح: ج حُرْجُوح: شتر بلند قد و میان باریک.

الْحَيَّي: ج حَيَّيَه: کمان.

مَجَاهِيض: ج مَجْهَاض: شتری که بچه را ناقص بدنیا می آورد، ناقه‌ای که عادتش بچه افکندن است.

يَخْدَن: می شتابند، به سرعت می دوند، الوخد: گام فراخ نهاده رفتن، پویدن شتر، شتافتن شتر.

الوَجِيف: نوعی از رفتن شتر که سریع است، تپیدن و ناآرام گشتن، مضطرب و پریشان شدن. وَجَفَ البَعِيرُ و الفرس يَجِفُ وَجْفًا و وَجِيفًا: أسرع، قال تعالى: قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ (۱)

أى: مضطربه

ترجمه‌ی بیت:

۹۷- ناقه‌ام برای رسیدن به آن‌ها دشت‌های پهناور را به هم می‌دوزد همانند زنی ناوارد که تکه ریسمانی را به دیگر تکه‌ها وصل می‌نماید.

۹۸- در میان شتران بلند قامتِ کمر باریک که عادت بچه‌افکنی دارند و مانند شتر مرغ می‌شتابند.

شرح بیت:

(۱) شاعر در این دو بیت می‌خواهد بگوید: ناقه‌ام نیز همانند من مشتاق آن‌ها است بیابان‌ها را پی‌درپی طی نموده و بانگ شوق خویش را پنهان می‌نماید.

(۲) در بیت نود و هفتم شاعر گام برداشتن ناقه‌ی خویش را به وصله زدن زن ناشی تشبیه نمود، و در بیت نود و هشتم شتافتن ناقه را به تپیدن شتر مرغ تشبیه کرده است.

(۳) «مجاهیض» صفتِ «حراجیح» می‌باشد.

۹۹- رَدَّهِنَّ الْكَلَالُ حُدْبًا حُدَابِي

-رَ وَ حُدُّ الْإِكَامِ بَعْدَ الْإِكَامِ

مفردات:

الكلال: خستگی و ضعف.

الحُدْب: ج الحُدَباء: شتری که به سبب لاغری استخوان پشتش ظاهر گشته است.

الحُدَابیر: ج حُدَابار و حُدَابیر: لاغر.

الحُدَّ: تندى، تیزی.

الإِكَام: ج الأَكَمه: تپه، الإِكَامِ بَعْدَ الْإِكَامِ: تپه ها از پی تپه ها.

ترجمه ی بیت:

خستگی، ضعف و تیزی تپه های فروان، آن ها را لاغر و استخوان های پشتشان را آشکار ساخته است.

شرح بیت:

«رَدَّهِنَّ الْكَلَالُ» جمله وصفیه؛ صفت برای مراجیح در بیت نود و هشتم می باشد.

۱۰۰- يَكْتَنِفَنَّ الْجَهِيضَ ذَا الرَّمَقِ الْمُع

-جَلِ بَعْدَ الْحَنِينِ بِالْإِرْزَامِ

۱۰۱- مِنْكَرَاتٍ بِأَنْفُسٍ عَارِفَاتٍ

بُعْيُونٍ هَوَامِعِ التَّسْجَامِ

مفردات:

يَكْتَنِفَنَّ: در بر می گیرند، محافظت می کنند.

الجهيض: نوزادی که مادرش قبل از تمام شدن مدت حمل آن را سقط کرده است.

الرَّمَق: نیمه جان.

الإِرْزَام: ناله ای که شتر از گلو سر داده بدون آنکه دهانش را باز نماید و این ناله را به هنگام محبت به بچه ای سر می دهد.

منکرات: انکار کنندگان (مراد شترهایی است که بچه‌های ناقص به دنیا آمده‌ی خویش را انکار می کنند).

عارفات: دانندگان، شناسندگان.

هَمَمَتِ الْعَيْنِ: چشم اشک ریخت، دموعُ هوامعُ: اشکهای ریزان.

سَجَمَ الدَّمْعُ: اشک جاری شد.

التَّسْجَام: جاری شدن پی در پی اشک از چشم، سیل اشک از چشم.

ترجمه ی بیت:

۱۰۰- (آن ناقه‌ها) کره‌ی ناقص به دنیا آمده را که اندک رمقی دارد، پس از ناله‌ی شوق (از به دنیا آمدنش) با ناله‌ی غم (از دست رفتنش) در بر می گیرند.

۱۰۱- فرزندان خویش را به علت اینکه ناقص به دنیا آمده اند، با جان هایشان انکار می کنند، اما با چشمانی که لبریز از اشک است آن‌ها را می شناسند.

شرح بیت:

۱) «منکرات» حال از ضمیر فاعلی «ن» در یکتفنن از بیت صدم می‌باشد، «هوامعُ التَّسْجَام» صفت برای «عیون» است، چون اضافهی لفظی می‌باشد افاده‌ی تعریف نمی کند.

۲) بیت صد و یکم دارای صنعت طباق است: «منکرات» با «عارفات»

۱۰۲- ما أُبَالِي إِذَا تَحَنُّنٌ إِلَيْهِمْ

نَقَبَ الْخُفِّ وَ اغْتِرَاقَ السِّنَامِ

۱۰۳- يَقْضِ زَوْرٌ هُنَاكَ حَقَّ مَزُورِي

نَ وَ يَحِبُّ السَّلَامَ أَهْلُ السَّلَامِ

مفردات:

بَالِي يُبَالِي: اهمیت داد.

حَنَّ يَحْنُ: مشتاق شد، ناله شوق سر داد.

النَّقَبُ: نازک شدن سم، پاره شدن کفش، در اینجا مراد نازک شدن سم است.

نَقَبَ الْبَعِيرُ: سمهای شتر نازک شد.

الْخُفُّ: سم، ج آن: أَخْفَاف.

عَرَقَ الْعِظْمَ وَ اغْتِرَقَهُ: تمام گوشت‌های استخوان را خورد، اعتراق: باز کردن گوشت از استخوان، اعتراق السنام: آب شدن کوهان.

يَقْضِ: بجا آورد، ادا نماید، يَقْضِ مجزوم شده چون در جواب نفی «ما أُبَالِي» آمده است.

زَوْرٌ: زیارت کننده، برای مفرد و مثنی و جمع و مذکر و مؤنث بکار می رود بنابراین گفته می شود: رَجُلٌ زَوْرٌ وَ رَجُلَانٌ وَ رَجَالٌ وَ امْرَأَةٌ وَ نِسَاءٌ زَوْرٌ همانند صَوْمٌ وَ عَدْلٌ.

مَزُورِينَ: زیارت شدگان.

يَحِبُّ: هدیه کند، ببخشد، معطوف بر يَقْضِ بوده بنابراین مجزوم می باشد، از: حَبَا يَحْبُو.

ترجمه ی ابیات:

۱۰۲- از آنجا که ناقه‌ام مشتاق آن‌هاست دیگر نازک شدن سم و ذوب شدن کوهان (در اثر فشار و سختی راه) برایم اهمیتی ندارد.

۱۰۳- تا زیارت کننده بتواند حق زیارت شوندگان را به جا آورده و سلام کننده، سلام را هدیه نماید.

شرح بیت:

(۱) شاعر با آوردن إِذَا بر سر تَحَنُّنٌ می خواهد بگوید تنها من نیستم که مشتاق دیدار آن‌ها (اهل بیت ع) هستم بلکه ناهام نیز ایشان را می‌شناسد و شوق دیدارشان را دارد، زیرا إِذَا بر قطعیت وقوع شرط دلالت می‌نماید.

(۲) تقدیر بیت چنین است: إِذَا تَحَنَّنَ نَاقَتِي إِلَيْهِمْ فَلَا أُبَالِي نُحُولَتِهَا وَتَعَبَهَا: اگر ناهام مشتاق ایشان است پس، از لاغر شدن و خستگی آن پروایی ندارم.

(۳) «اعتراق السنم» کنایه از لاغر شدن شتر است.

(۴) منظور از زورُ در بیت صد و سوم خود شاعر و مراد از مزورین اهل بیت پیامبر علیهم السلام است.

(۵) این بیت دارای صنعت تجرید کنایی است، منظور از سلام‌کننده و زیارت‌کننده کسی جز خود شاعر نیست.

۲. هاشمیه ی دوم

اشاره

این هاشمیه با مطلع:

«طَرِبْتُ وَ مَا شَوْقًا إِلَى الْبَيْضِ أَطْرَبُ وَ لَا لِعِبَاءٍ مِنِّي أ ذُو الشَّيْبِ يَلْعَبُ» (۱)

در شرح ابوریاش و الخیاط ۱۴۰ بیت و در شرح الزّافعی و الصّالح ۱۳۸ بیت است. (۲)

۱-۲. خلاصه ی موضوعات هاشمیه دوم:

۱. بیان احساس درونی شاعر نسبت به بنی هاشم و توجه کامل وی به اهل بیت علیهم السلام که وی را از یاد غیر ایشان باز داشته است.
۲. تکیه شاعر بر صفات اهل بیت علیهم السلام و بر شمردن برخی از آن صفات که ایشان را شایسته ی رهبری مسلمانان می سازد و در دیگران وجود ندارد.
۳. سخن گفتن از مسأله ی خلافت و بیان تفکرات و اندیشه های پیرامون آن، دفاع نمودن از حق اهل بیت علیهم السلام و سرزنش غاصبان خلافت و تشویق مردم به جهاد و مبارزه برای انتقال خلافت به صاحبان اصلی آن.
۴. بر شمردن فداکاری های بنی هاشم برای یاری دین و ضایع شدن حقوق آنها توسط کسانی که به خاطر حب جاه و مقام مسلمان شدند.
۵. توصیف ناقه و سفر سختی که او را به آل پیامبر صلی الله علیه و آله می رساند تا با آنها مصافحه و گفتگو نماید.

۱- این هاشمیه از بحر طویل، وزن مطلع آن: فَعُولٌ مَفَاعِلِنُ فَعُولُنْ مَفَاعِلُنْ فَعُولِنْ مَفَاعِلِنُ فَعُولُنْ مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ

۲- ابوریاش، ص ۹۹-۴۴؛ الزّافعی، ۵۵-۳۶؛ الخیاط، ۳۰-۱۵؛ الصّالح، ۴۸-۲۵

۲-۲. موضوعات جدید این هاشمیه:

این هاشمیه ضمن تکرار و تاکید موضوعات هاشمیه‌ی نخست، موضوع خلافت را مورد بررسی کامل قرار داده و براهینی بر این موضوع اقامه می‌نماید و از برخی از هاشمی‌ها نام می‌برد که در هاشمیه‌ی اوّل ذکر از آنها نرفته بود مانند عبدالله و فضل فرزندان عباس بن عبدالمطلب.

۲-۳. ترجمه شرح و تحلیل هاشمیه دوّم:

۱- طَرِبْتُ و مَا شَوْقًا إِلَى الْبَيْضِ أَطْرَبُ

وَ

لَا لِعَبًّا مَنِّي أَوْ الشَّيْبِ يَلْعَبُ

مفردات:

طَرِبَ: به وجد آمد، شاد گشت

البَيْضُ: سیم تنان، زنان زیبا روی ج بَيْضَاء

الشَّيْبُ: موی سپید

ترجمه‌ی بیت:

شادمانم اما این شادیم از شوق سیم تنان نیست، و از بازی نیز نمی‌باشد؟ آیا پیر مو سپید بازی می‌کند؟

شرح بیت:

۱. «شَوْقًا» و «لِعَبًّا» مفعولٌ له برای «أَطْرَبُ» می‌باشند.

۲. «أَذُو الشَّيْبِ يَلْعَبُ» استفهامی است که معنای نفی می‌دهد همانند این آیه‌ی کریمه:

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ» (۱)

۳. به جای «أ» در شروع رافعی، خیاط و تخمیس زیوری بغدادی «و» آمده است. (۲)

۲- وَلَمْ يُلْهِنِي دَارٌ وَلَا رَسْمٌ مَنْزِلٍ

وَلَمْ يَنْطَرِّبْنِي بِنَانٌ مُّخَضَّبٌ

مفردات:

الرَّسْمُ: آثار خانه، آثار به جا مانده از کوچ قبیله.

طَرَّبَهُ: او را به وجد آورد، او را به شادی نشانده.

بِنَانٌ: ج بنانه: سر انگشت؛ «بلی قادرین علی أَنْ نُسَوِيَ بِنَانَهُ». (۳)

المُخَضَّبُ: خضاب شده، رنگ از حنا گرفته، اسم مفعول از خَضَبَ در باب تفعیل است.

ترجمه‌ی بیت:

خانه و آثار آن، مرا سرگرم ننموده و انگشتان حنا گرفته، مرا شادمان نساخته است.

شرح بیت:

بین کلمات دار و رسم و منزل، مراعات نظیر وجود دارد.

۳- وَلَا أَنَا مِمَّنْ يَرْجُرُ الطَّيْرُ هَمَّهُ

أَصْحَابُ غُرَابٍ أَمْ تَعَرَّضَ تَغَلَّبُ

۴- وَلَا السَّانِحَاتُ الْبَارِحَاتُ عَشِيَّتَهُ

أَمَّ سَلِيمِ الْقَرْنِ أَمْ مَرَّ أَعْصَبُ

مفردات:

الرَّجْرُ: منع کردن، نهی کردن

- ۱- بگو: آیا برابر باشد نابینا و بینا- یعنی مؤمن و کافر. (انعام/۵۰- اسفرائینی ابوالمظفر شاهفور بن طاهر، تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم، چاپ اول، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵ ش)
- ۲- رافعی، ص ۳۶؛ خیاط، ص ۱۵؛ زیوری بغدادی، ص ۲۲.
- ۳- آری [بلکه] تواناییم که [خطوط] سر انگشتانش را [یکایک] درست [و بازسازی] کنیم. (قیامه/۴- ترجمه‌ی فولادوند)

الطَّيْر: آنچه که سبب شومی باشد، آنچه بدان فال بد زنند؛ طائر در آیه‌ی «قالوا طائرکم معکم» (۱).

صاح: بانگ برآورد.

تَعَرَّض: به سمت چپ و راست رفت.

السَّانِح: پرنده یا حیوانی که به سمت راست می رود و عرب به آن فال نیک می زند.

البارح: پرنده یا حیوانی که به سمت چپ می رود و به آن فال بد می زنند.

السَّالِم القَرْن: درست شاخ، حیوانی که شاخش سالم است و بدان فال نیک زده می شود، خوش یمن.

أَعْصَب: شاخ شکسته، حیوان شاخ شکسته که به آن فال بد زده می شود، بد یمن.

ترجمه‌ی ابیات:

۳- و من از کسانی نیستم که فال بد زدن، مانع اراده‌ی او گردد، خواه کلاغی بانگ برآورد یا اینکه روباهی کجروی نماید.

۴- و نه پرنده‌گان خوش یمن و بدیمنی که شبانگاه با فرخندگی یا شومی بر من می گذرند (مانع تصمیم و اراده‌ی او نمی شوند).

شرح ابیات:

«تَطَّيْرُ» فال بد زدن است؛ در بین قوم عرب و حتی غیر عرب مرسوم است که به بعضی چیزها فال بد می زنند مثلاً اگر کلاغ بانگ برآورد یا صبح از خانه بیرون رود و چشمش به سگ افتد، فال بد می زند. چه بسا از انجام کار یا تصمیمی که گرفته منصرف می شود و مقابل آن تفأل است که فال نیک زدن؛ در حدیث است که پیامبر صلی الله علیه و آله تفأل را دوست می ... داشت و از تَطَّيْر کراهت داشت: «كَانَ يُحِبُّ الْفَأَلَ وَ يَكْرَهُ الطَّيْرَةَ» (۲).

۱- گفتند فال بد شما همراه شما است. (یس/ ۱۹- معزی، محمد کاظم، ترجمه قرآن، چاپ اول، انتشارات اسوه، قم، ۱۳۷۲ ش).

۲- لسان العرب، ذیل «فأل».

۵- و لکن إلى أهل الفضائل والنهي

و خير بني حواء و الخير يُطلب

مفردات:

النهي: ج نهيه: عقل و خرد. «كُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى» (۱)

ترجمه‌ی بیت:

اما عشق من به نیک مردان و خردمندان و بهترین فرزندان حواء است و خیر همواره خواستنی است.

۶- إلى النفر البيض الذين بحبهم

إلى الله فيما نابني أتقرب

مفردات:

النفر: گروه مردم از سه تا ده؛ الرّهط: گروه ده نفر و بیشتر؛ العصبه: گروه ده تا چهل نفری.

البيض: ج أبيض: سفید، پاک؛ النفرالبيض: گروه پاک؛ در اینجا یعنی پاکی از گناه و اشتباه و مراد از آن اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است.

نابٌ نوباً و نوبهً فلاناً أمرٌ: مطلب یا گرفتاری برای فلانی پیش آمد.

ترجمه‌ی بیت:

(اشتیاق من به آن) پاکان و سپید رویانی است که به سبب دوستی و محبت آنها در آنچه که برایم (از اذیت و آزار) پیش آید به خدا تقرب می جویم.

۱- بخورید و چهارپایانتان را بچرانید. بی گمان در این [امر] برای خردمندان نشانه هاست. (طه / ۵۴ - ترجمه‌ی انصاری)

۷- بنی هاشم رَهْطِ النَّبِيِّ فَإِنِّي
بِهِمْ وَلَهُمْ أَرْضِي مِرَاراً وَأَغْضَبُ

مفردات:

هاشم: خرد کننده نان خشک؛ لقب عمرو بن عبد مناف است؛ او نخستین کسی بود که در قحط سالی برای اهل مکه ترید درست کرد. (۱)

الرَّهْط: خاندان، قوم و قبیله‌ی مرد که در آن زن نباشد و کمتر از ده نفر باشد.

مِرَاراً: بارها، همواره.

ترجمه‌ی بیت:

محبت من به بنی هاشم؛ خاندان پیغمبر است که خشنودی و خشم من پیوسته به سبب ایشان و برای ایشان است.

شرح بیت:

۱. «بنی هاشم» عطف بیان از «النفر البيض» در بیت ششم، و «رهط» بدل برای «بنی هاشم» است.

۲. بنی هاشم: پسران هاشم، تمام طایفه‌ی علوی و عباسی از اولاد هاشم بن عبد مناف هستند، لیکن این لقب بر علویان غلبه‌ی بیشتری دارد.

۸- حَفَضْتُ لَهُمْ مَنِّي جَنَاحِي مَوَدَّةٍ

إِلَى كَنَفِ عِطْفَاهِ أَهْلٍ وَ مَرْحَبٍ

مفردات:

حَفَضْتُ: فرود آوردم

الجناح: بال؛ جَنَاحِي در اصل جَنَاحِينَ بوده که نون آن به سبب اضافه حذف شده است.

الكَنَف: سمت، سو، جهت، ناحیه، پناه، جانب؛ فِي كَنَفِ فُلَانٍ: در پناه فلان شخص.

العطف: کنار، کناره هر چیز، جانب، پهلو (بدن)، ج آن: أعطاف.

الأهل: شایسته، سزاوار، دارای صلاحیت.

المزحَب: فراخی، گشایش، جا داری (مصدر میمی از رَجَب می باشد).

ترجمه‌ی بیت:

در برابر ایشان فروتنم؛ دو بال دوستی و محبت را به جانبی فرود آورده‌ام که هر دو جانب آن شایستگی و فراخی است.

شرح بیت:

(۱) این بیت اقتباس از قرآن کریم است: «وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» (۱)

(۲) «عِطْفَاهُ أَهْلٌ وَ مَزْحَبٌ» جمله وصفیه، صفت از «كَنَفٍ» می باشد.

۹- وَ كُنْتُ لَهُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ

مِجَنَّا عَلَى أَنِّي أَدُمُّ وَأُقَصِّبُ

مفردات:

المِجَنِّ: سپر.

أُقَصِّبُ: مورد ناسزاگویی واقع می شوم.

قَصَبَهُ: به او بد گفت، به او ناسزا گفت، عیب جویی کرد.

أَلْقَصَبُ: قطع، بریدن، ناسزاگویی را از آن رو قصب گویند که باعث قطع پیوند دوستی و خویشاوندی می گردد.

قَصَبَ اللَّحْمِ: گوشت را برید؛ قَصَاب: بسیار بُرنده (گوشت)، بسیار قطعه کننده.

۱- و از سر مهربانی، بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو: «پروردگارا، آن دو را رحمت کن چنان که مرا در خردی پروردند.» (إسراء/ ۲۴- ترجمه‌ی فولادوند)

ترجمه‌ی بیت:

من سپر بلای ایشان در مقابل این و آن هستم، به همین سبب است که سرزنش می‌شوم و به من ناسزا می‌گویند.

شرح بیت:

«وَكُنْتُ لَهُمْ مِنْ هَوْلَاكٍ وَ هَوْلَا مِجَنًّا» کنایه از دفاع و جانب‌داری است، «هَوْلَاكٍ وَ هَوْلَاءِ» کنایه از دشمنان اهل بیت است.

۱۰- و أُرْمَى وَ أُرْمَى بِالْعَدَاوَةِ أَهْلَهَا

وَ إِنِّي لَأُودِي فِيهِمْ وَ أُؤْتَبُ

مفردات:

أُرْمَى بِالْعَدَاوَةِ: مورد دشمنی واقع می‌شوم؛ الرَّمَى: عیب کردن و ناروا گفتن و متهم ساختن کسی را؛ رَمَاهُ بِفَاحِشَةٍ: او را دشنام داد.

أُودَى: اذیت می‌شوم، آزار می‌بینم.

أُؤْتَبُ: توبیخ می‌شوم.

أُتَبُّهُ: او را به سختی سرزنش کرد، توبیخ کرد، زشتی‌های او را بیان کرد.

ترجمه‌ی بیت:

با من دشمنی می‌ورزند و من نیز با آن‌ها به دشمنی بر می‌خیزم و این منم که در راه دوستی و محبت آن‌ها آزار می‌بینم و سرزنش می‌شوم.

شرح بیت:

«ها» در أهلها به «العداوه» باز می‌گردد.

۱۱- فَمَا سَاءَ نِي قَوْلُ أَمْرِي ذِي عَدَاوَةٍ

بِعَوْرَاءَ فِيهِمْ يَجْتَدِي فَيَجْدُبُ

مفردات:

العَوْرَاء: سخن زشت، ناسزا؛ اصل معنای «عوراء» زن یک چشم است اما مجازاً به معنای زشت استعمال می شود.

إِجْتَدَى يَجْتَدِي: طلب عطا و بخشش نمود.

الْجَدَاء: عطا، بخشش.

جَدَبَ يَجْدُبُ: عیب جویی نمود؛ قال ذو الرمه:

فَيَا لَكَ مِنْ خَدِّ أَسِيلٍ وَ مِنْطِقِ رَحِيمٍ وَ مِنْ خَلْقٍ تَعَلَّلَ جَادِبُهُ (۱).

شرح بیت:

بدم نمی آید از سخن زشتی که دشمن آن دو گروه در باره‌ی آنها می گوید پس از آنها عیب جویی نموده و از من درخواست پاداش می نماید.

(۱) «بعوراء» متعلق به «فَمَا سَاءَ نِي» می باشد.

(۲) «هم» در «فیهم» به دو گروه آزار دهنده و سرزنش کننده از بیت ۱۰ باز می گردد؛ شاعر در این بیت خوشحال است از اینکه کسی این دو گروه را عیب نموده و از او در مقابل این کارش طلب پاداش نماید.

۱- - شگفتا از گونه‌ی چون آفتاب و گفتار نرم و آفرینشی که عیب جویش را سرگرم نموده است. [از عیب جویی باز داشته است] (لسان العرب و أقرب الموارد، ذیل «جدب»)

۱۲- فُقِلَ لِلَّذِي فِي ظِلِّ عَمِيَاءَ جَوْنِهِ

يَرَى الْجَوْرَ عَدْلًا أَيْنَ لَا أَيْنَ تَذْهَبُ

مفردات:

العَمِيَاءُ: کور، مقصود از آن در اینجا جهالت و نادانی است، أَوْ أَصْبِرَ عَلَيَّ طَخِيهِ عَمِيَاءَ. (۱)

جونه: تاریکی شدیدی که شخص در آن راه به جایی نمی برد.

ترجمه بیت:

به آنکه در سایه‌ی سیاه جهالت، جور را عدل می بیند بگو کجا می روی؟

شرح بیت:

(۱) أَيْنَ تَذْهَبُ اقتباس از «فأين تذهبون» می باشد. (۲)

(۲) عَمِيَاءُ ایجاز حذف دارد، در اصل «طَخِيهِ عَمِيَاءَ» بوده است؛ الطَّخَاءُ وَالطَّهَاءُ، ممدودان، من الغيم: قطعه مستدیره تسد ضوء القمر، ويقال لها: طَخِيَةُ الْقَمَرِ: ابر گردی که نور ماه را سد می کند. (۳)

۱۳- بِأَيِّ كِتَابٍ أُمُّ بَائِيهِ سُنَّه

تَرَى حُبَّهُمْ عَارًا عَلَيَّ وَ تَحْسَبُ

مفردات:

حَسِبَ: پنداشت، گمان برد.

۱- و در کار خود اندیشه می کردم که آیا با دست بریده (و نداشتن یاور و سپاه) حمله کنم (و حق خود را بازستانم) یا بر

تاریکی کور (و گمراهی مردمان) صبر کنم. (شیخ مفید، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ۱/ ۲۸۸)

۲- پس به کجا می روید؟ (تکویر/ ۲۶- ترجمه‌ی فولادوند)

۳- فراهیدی، العین، باب التاء والخاء، ذیل «طخی»

ترجمه‌ی بیت:

به استناد کدامین کتاب یا کدامین سنت است که دوستی آن‌ها را بر من ننگ می‌شماری؟

شرح بیت:

شاعر می‌خواهد با این بیت خویش مخاطبش را به قرآن و سنت ارجاع دهد و به عبارتی دیگر می‌خواهد بگوید: اگر من اهل بیت را دوست دارم به استناد قرآن و سنت است که در جای جای آن‌ها حبّ اهل بیت علیهم السلام فرض و واجب شده است.

۱۴- أَسْلَمَ مَا تَأْتِي بِهِ مِنْ عَدَاوِهِ

و بُغْضٍ لَهُمْ لَا جَيْرَ بَلْ هُوَ أَشْجَبُ

مفردات:

أَسْلَمَ: سالم تر، درست تر، نیکو تر.

جَيْرٌ: مسلماً، حتماً، واقعاً؛ جَيْرٌ در «جَيْرِ لَا آتِيكَ» قسم است و به معنای حقاً می‌باشد. (۱) أَشْجَبُ: هلاک کننده تر، نابود کننده تر

شَجَبُهُ: او را هلاک کرد، نابود کرد.

ترجمه‌ی بیت:

آیا کینه‌ای که در حق آن‌ها روا می‌داری نیکوتر است؟ مسلماً خیر، بلکه آن (بغض و کینه) نابود کننده تر است.

شرح بیت:

۱. «أَسْلَمَ» استفهام انکاری است.

۲. «أَسْلَمَ» خبر مقدم و «ما» مبتدای مؤخر است.

۱۵- سَتُقْرَعُ مِنْهَا سِنَّ خَزْيَانَ نَادِمٍ

إِذَا الْيَوْمُ ضَمَّ النَّاكِثِينَ الْعَصْبِصَبُ

مفردات:

قَرَعَ يَقْرَعُ: می کوبد.

خَزْيَان: شرمسار، خجل، شرمنده.

ضَمَّ: جمع کرد، گرد آورد.

نَكَثَ الْحَبْلَ: تاب رسن و ریسمان را باز کرد، النكث: تاب باز گردیدن از رسن، نَكَثَ الْعَهْدَ يَنْكُثُ نَكْثًا: پیمان را شکست.

ناکثین: پیمان شکنان، أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ. (۱)

الْعَصْبِصَبُ: سخت، شدید: يَوْمٌ عَصْبِصَبٌ: روز سخت گرم.

ترجمه ی بیت:

دندان شخص شرمسارِ پشیمانِ (از دشمنی با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله) بهم کوبیده خواهد شد، آنگاه که روز سخت قیامت پیمان شکنان را گرد آورد.

شرح بیت:

۱. «الْعَصْبِصَبُ» صفت برای «الْيَوْم» می باشد.

۲. «تُقْرَعُ سِنَّ خَزْيَانَ» کنایه از عذاب سخت است.

۱۶- فَمَالِي إِلَّا آلَ أَحْمَدَ شَيْعَهُ

و مَالِي إِلَّا مَشْعَبَ الْحَقِّ مَشْعَبُ

مفردات:

آل: گروه خویشان، خاندان؛ سعدی قریب به مضمون همین بیت می فرماید:

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی عشق محمد بس است و آل محمد (۲)

۱- چرا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند نمی جنگید؟! (توبه/۱۳- ترجمه‌ی فولادوند).

۲- سعدی، کلیات، ص ۷۱۵.

المَشْعَب: راه، مَشْعَبُ الْحَقِّ: راه حق، راهی که حق را از باطل جدا سازد. مذهب؛ شَعَب: ذَهَب.

الشَّيْعَة: کسانی هستند که انسان با آنها توانا و نیرومند می شود و دیگران هم از او منتشر و گسترده می شوند؛ أَصْلُ الشَّيْعَة الفِرَقَة من الناس، و يقع على الواحد و الاثنین و الجمع و المذکر و المؤنث بلفظ واحد و معنى واحد، و قد غلب هذا الاسم على من يتوالى عَليًّا و اهل بيته، رضوان الله عليهم أجمعين، حتى صار لهم اسماً خاصاً. (۱)

ترجمه ی بیت:

من یارانی جز خاندان احمد صلی الله علیه و آله و مذهبی جز مذهب حق ندارم.

شرح بیت:

بسیاری از نحویان نظیر ابن هشام در کتاب قطر الندی و بل الصدی در باب استثناء این بیت کمیت را به عنوان شاهد آورده اند. (۲)

۱۷- و مَنْ غَيْرُهُمْ أَرْضَى لِنَفْسِي شَيْعَةً

و مَنْ بَعْدَهُمْ لَا مَنْ أُجِلُّ و أَرْجَبُ

مفردات:

رَجَبُهُ: او را بزرگ شمرد، و ماه رجب از این جهت رجب شده است که آن را بزرگ می شمردند و جنگ در آن را ترک می نمودند

۱- فرقه یا گروه. این واژه در مفرد و مثنی و جمع و مذکر و مؤنث یکسان بکار برده می شود. و نیز این اسم بر فرد یا افرادی که پیرو حضرت علی (ع) و خاندان او می باشند، غلبه کرده است. (ابن منظور، لسان العرب، ذیل «شیع»)

۲- عبدالحمید، محمد محیی الدین، شرح قطر الندی و بل الصیدی لِابن هشام الانصاری، عبدالله جمال الدین، مکتبه الفيروزآبادی، قم، ۱۴۱۶هـ، ص ۲۴۴

ترجمه‌ی بیت:

غیر از آن‌ها، چه کسانی را به عنوان یاور خویش برگزینم و پس از آن‌ها چه کسی را بزرگ و با هیبت شمارم.

شرح بیت:

۱. استفهام در این بیت به معنای نفی است، یعنی لاأرضی شیعه غیرهم.

۲. «أَجَلٌ» و «أَرْجَبٌ» دارای تناسب‌اند.

۱۸- أَرِيْبُ رِجَالًا مِنْهُمْ وَ تَرِيْبِي

خَلَاتِقُ مِمَّا أَحَدْتُوْهُنَّ أَرِيْبُ

مفردات:

رَيْبٌ: ناخوش آمدن کار کسی، مر دیگری را و در شک افکندن.

رَابَهُ يَرِيْبُ و أَرَابَ يُرِيْبُ: او را به شک و شبهه افکند، کاری کرد که او را خوش نیامد.

خَلَاتِقٌ: ج خلیقه: طبیعت، خوی.

أَحَدْتُ حَدَثًا: امری را سبب شد (بخصوص عمل زشتی را)، حادثه‌ای را موجب شد.

ترجمه‌ی بیت:

من مردانی از آن‌ها را ناخوش می‌دارم و از ایشان در تردیدم؛ رفتاری که از آن‌ها سر می‌زند، شک برانگیزتر است.

شرح بیت:

«هُنَّ» در «أَحَدْتُوْهُنَّ» به «خَلَاتِقُ» باز می‌گردد.

۱۹- إِلَيْكُمْ ذَوِي آلِ النَّبِيِّ تَطَلَّعَتْ

نَوَازِعَ مِنْ قَلْبِي ظِمَاءً وَالْأُبُّ

مفردات:

تَطَلَّعَ: گردن کشید، مشرف شد، چشم دوخت، آرزو داشت، مشتاق بود.

نَوَازِعَ: ج نازعه: گرایش، میل، شور، اشتیاق.

ظِمَاءً: ج ظامئ: تشنه.

أُبُّ: ج لُبُّ: عقل.

ترجمه‌ی بیت:

[ای اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله]، اشتیاق شدید برخاسته از قلبم و عقلهایم تنها به سوی شما گردن کشیده است.

۲۰- فَإِنِّي عَنِ الْأَمْرِ الَّذِي تَكَرَّهُونَهُ

بِقَوْلِي وَفِعْلِي مَا اسْتَطَعْتُ لِأَجْنَبٍ

مفردات:

الأَجْنَبُ: کناره گیری کننده تر، دوری گزیننده تر، اجتناب کننده تر.

ترجمه‌ی بیت:

پس بی شک من با گفتار و کردارم از امری که شما آن را ناپسند شمارید تا آنجا که بتوانم دوری کننده‌ترینم.

شرح بیت:

این بیت دارای اسلوب قصر از نوع تقدیم ما حَقُّهُ التَّأخِيرُ است؛ «إِلَيْكُمْ» متعلق به «تَطَلَّعَتْ» می‌باشد که برای آن مقدم شده است.

۲۱- يُشِيرُونَ بِالْأَيْدِي إِلَىٰ و قَوْلُهُمْ

أَلَا خَابَ هَذَا و الْمُشِيرُونَ أَحْيَبُ

مفردات:

خاب: زیان دید، ناکام شد، بی بهره شد، آخیب: نومید تر، خائب تر؛ «وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ». (۱)

ترجمه‌ی بیت:

(دشمنان اهل بیت) با دستان خویش به من اشاره نموده و می گویند: این شخص (به سبب محبت اهل بیت) زیان دید درحالی که آن ها خود زیانکار ترین هستند.

شرح بیت:

بیت دارای صنعت «رُدُّ العجز علی الصدر است»: يُشِيرُونَ و الْمُشِيرُونَ.

۲۲- فَطَائِفُهُ قَدْ أَكْفَرْتَنِي بِحُبِّكُمْ

و طَائِفُهُ قَالُوا مُسِيءٌ و مُذْنِبٌ

مفردات:

فَطَائِفُهُ قَدْ أَكْفَرْتَنِي: منظور حروریه است که محبت علی و اهل بیت را کفر می دانند. (۲)

طائفه: مراد مرجه است که تقدیم مفضول بر فاضل را جایز می دانند. (۳)

مُسيء: بد رفتار، دارای رفتار ناشایست.

أَسَاءَ إِلَيْهِ: با او بد رفتاری کرد، نسبت به او رفتار ناشایستی داشت.

۱- و [پیامبران از خدا] گشایش خواستند، و [سرانجام] هر زورگوی لجوجی نومید شد. (ابراهیم/۱۵- ترجمه‌ی فولادوند)

۲- ابوریاش، ص ۵۳

۳- ابوریاش، ص ۵۳

ترجمه‌ی بیت:

جماعتی مرابه سبب محبت شما کافر دانستند و گروهی دیگر گفتند: اوبد رفتار و گنه‌کار است.

شرح بیت:

(۱) حروریه فرقه‌ای از پانزده مذهب خوارج منسوب به حروراء قریه‌ای به کوفه است، این جماعت؛ طایفه‌ای از خوارج؛ پیروان نجده بن عامر حنفی حروری خارجی‌اند و از آنرو که آنان می‌گفتند «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» آنان را «محکمه» نیز نامیده‌اند. اینان پس از آن که حضرت علی علیه السلام به حکمیت تن در داد او را چون معاویه و عمرو عاص کافر شمردند. (۱)

(۲) مرجئه مکتبی اعتقادی است که ایمان را قول بلا عمل می‌دانند. این گروه کسانی را که مرتکب گناهان کبیره شده باشند مُخَلَّد در آتش دوزخ نمی‌دانند بلکه می‌گویند کار آنان با خدا است و چون در این باره به آیه‌ی ۱۰۶ سوره‌ی توبه توسل می‌... جویند ﴿وَأَخْرُوجَهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ لَمَّا يَحْكُمُ اللَّهُ يُخْرِجُ مَن يَشَاءُ لَمَّا يَحْكُمُ اللَّهُ يُخْرِجُ مَن يَشَاءُ لَمَّا يَحْكُمُ اللَّهُ يُخْرِجُ مَن يَشَاءُ لَمَّا يَحْكُمُ اللَّهُ يُخْرِجُ مَن يَشَاءُ﴾ (۲)

و کار این گناهکاران را به خدا ارجاء (واگذار) می‌کنند، مرجئه نامیده شده‌اند. مکتب اعتقادی مرجئه برای امویان که از ارتکاب معاصی بزرگ پرهیزی نداشتند، پناهگاه خوبی بود، بدین جهت امویان از مرجئه پشتیبانی می‌کردند. (۳)

(۳) «مُسيء» خبر برای مبتدای محذوف «هُوَ» یا «أنت» است.

۲۳- فَمَا سَاءَ نِي تَكْفِيرُ هَاتِيكَ مِنْهُمْ

وَلَا عَيْبَ هَاتِيكَ الَّتِي هِيَ أَعْيَبُ

مفردات:

ساءة: او را آزرده، رنجاند، غمگین کرد، دلگیر کرد

۱- دهخدا، ذیل «حروریه»

۲- و عده‌ای دیگر [کارشان] موقوف به فرمان خداست: یا آنان را عذاب می‌کند و یا توبه آنها را می‌پذیرد، و خدا دانای سنجیده کار است. (توبه/۱۰۶- ترجمه‌ی فولادوند)

۳- مشکور، محمد جواد، فرهنگ فرق اسلامی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۲ش، صص ۴۰۸-

ترجمه‌ی بیت:

نه تکفیر این گروه (حروریه) ناراحت می‌سازد، و نه عیبجوئی آن گروه (مرجئه) خود معیوب ترند.

۲۴- يَعْيبُونِنِي مِنْ خُبَيْثِهِمْ وَ ضَلَّالِهِمْ

عَلَى حُبِّكُمْ بَلْ يَسْخَرُونَ وَ أَعْجَبُ

مفردات:

حَبْتٌ ۱- خُبْتًا وَ خِبَاتَةً: بد بود، پلید شد، فاسد گشت.

ترجمه‌ی بیت:

از پلیدی و گمراهی شان، محبت و دوستی شما را بر من عیب می‌دانند بلکه مرا به تمسخر می‌گیرند و من (از این اعمال آن‌ها) در شگفتم.

شرح بیت:

«بَلْ يَسْخَرُونَ» اقتباس از «بَلْ عَجِبْتَ وَ يَسْخَرُونَ» (۱).

۲۵- وَ قَالُوا تَرَابِيٌّ هَوَاهُ وَ رَأْيُهُ

بِذَلِكَ فِيهِمْ أَدْعَى وَ أَلْقَبُ

ترجمه‌ی بیت:

و گفتند عقیده‌ی او، ابوترابی است و در میان آن‌ها به این لقب مشهورم و به آن خوانده می‌شوم.

شرح بیت:

«ترابی» اسمی است که دشمنان اهل بیت آن را بر دوستان اهل بیت علی علیه السلام اطلاق می‌کردند و این اسم از کنیه آن حضرت «أبو تراب» گرفته شده است و این کنیه‌ی او است.

۱- بلکه عجب می‌داری و [آنها] ریشخند می‌کنند. (صافات/۱۲- ترجمه‌ی فولادوند)

که پیامبر صلی الله علیه و آله آنگاه که خاک را از پشت آنحضرت تکاند به وی فرمود: «قُمْ يَا أَبَا تُرَابٍ» و این صفت مدحی است برای آن حضرت که بنی امیه به خاطر حسادتشان آن را صفت ذمّ برای علی علیه السلام قرار دادند. عبایه بن ربیع گوید: به عبد الله بن عباس گفتم: چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به ابو تراب مکّنی فرمودند، گفت برای اینکه او صاحب زمین می باشد و در روی زمین بعد از رسول خدا حجت پروردگار است، بقاء و سکون زمین به خاطر او می باشد. (۱) سعید سمان نقل کرد از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه‌ی: «يَوْمَ يُنظَرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» (۲)

فرمود: یعنی روزی که هر کس توجه می کند به آنچه پیش فرستاده و کافر می گوید ای کاش علوی بودم و ابو تراب را دوست می داشتم. (۳)

۲۶- عَلِي تِلْكَ إِجْرِيَايَ فِيكُمْ ضَرِيَّتِي

و لَوْ جَمَعُوا طُرّاً عَلَيَّ وَ أَجْلَبُوا

مفردات:

الإجْرِيَاء: عادت، خلق و خوی.

الضريبة: سرشت، خوی، عادت.

أَجْلَبُوا: جمع شدند، فراهم آمدند، الإجلاب: یاری، کمک، فراهم آمدن. الْمُجْلِب: یار، یاور.

طُرّاً: همگی.

۱- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار عزیز الله عطاردی، عطارد، تهران، ۱۳۷۸ش، (۲۵۳/۱)

۲- و کافر می گوید: در روزی که آدمی بدانچه کرده است می نگردد و کافر می گوید ای کاش خاک بودم. (نبأ/۴۰- ترجمه... ی گرمارودی)

۳- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ترجمه موسی خسروی، اسلامیة، تهران، ۱۳۶۳ش، (۲/۲۲۴)

ترجمه‌ی بیت:

خلق و خوی من فقط به ترابی بودن است. اشتیاق من به شما (اهل بیت علیهم السلام) است، هرچند که همه فراهم آیند و بر من هجوم آورند.

شرح بیت:

۱. در شرح ابوریاض «علی ذلک» به جای «علی تلک» آمده است، چنین به نظر می‌رسد که «علی تلک» درست تر باشد؛ تاج العروس، لسان العرب، الصحاح جواهری، الکامل فی اللغة. در ذیل «اجریا» به همین بیت کمیت استناد نموده و تلک آورده‌اند. رافعی و خیاط «ذاک» آورده‌اند. (۱)

۲. «تلک» به مفهوم عقیده (ترابی بودن) از بیت بیست و پنجم باز می‌گردد.

۲۷- و أَحْمِلُ أَحْقَادَ الْأَقَارِبِ فِیْكُمْ

و يُنْصَبُ لِي فِي الْأُبْعَدِينَ فَأَنْصَبُ

مفردات:

أحمل: تحمل می‌کنم، به دوش می‌کشم.

الأبعدین: دورترها، بیگانگان.

نصب لفلان: با فلانی دشمنی کرد.

ترجمه‌ی بیت:

من کینه‌ی خویشانم را در راه محبت شما تحمل می‌نمایم. بیگانگان در این خصوص با من دشمنی نموده و من نیز با آن‌ها به دشمنی بر می‌خیزم.

شرح بیت:

این بیت اقتباس معنوی از بخش نخست این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) است که فرمود: أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمْ. (۱)

۲۸- بِخَاتِمِكُمْ غَضَبًا تَجُوزُ أُمُورَهُمْ

فَلَمْ أَرِ غَضَبًا مِثْلَهُ يَتَغَضَّبُ

مفردات:

خَاتِمِكُمْ: خاتم شما (بنی هاشم) (مراد خاتم پیغمبران حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که از بنی هاشم است).

الْخَاتِم: مُهری که به پایان نامه می زنند، مراد در اینجا مُهر انگشتی خلافت و جانشینی پیامبر است که از اهل بیت غضب شده است.

تَغَضَّبَ الشَّيْءُ: چیزی را به ناحق از کسی گرفت.

ترجمه ی بیت:

کارهای آن‌ها با انگشتی غضب شده ی خلافتِ شما جایز می شود. و من هیچ غضب شده ای را ندیدم بدین گونه به ناحق غضب شده باشد.

شرح بیت:

۱. شاعر می خواهد بگوید: به سبب خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله که حق بنی هاشم می باشد اوامر بنی امیه بر مردم جاری است.

۲. این بیت دارای قصر از نوع تقدیم ما حقه التأخیر است: «بِخَاتِمِكُمْ» بر عامل خود «تَجُوزُ» مقدم شده است.

۲۹- وَجَدْنَا لَكُمْ فِي آلِ حَامِيمٍ آيَةً

تَأْوَلَهَا مِنَّا تَقِيٌّ وَ مُعْرَبٌ

مفردات:

لَكُمْ: برای شما بنی هاشم.

آل حامیم: سوره‌هایی که با «حم» در شروع می‌شوند، و آن هفت سوره است: المؤمن، فصلت، شوری، زخرف، جاثیه، احقاف؛ به آن‌ها ذوات حامیم نیز می‌گویند. (۱)

و سیوطی در المزهَر می‌گوید: حوامیم جمع حامیم از کلام عرب نیست، بلکه کلام کودکان است که گویند: تَعَلَّمْنَا الْحَوَامِيمَ؛ از ابن مسعود روایت شده: «آل حامیم دبیاج القرآن». (۲)

تَأْوَلَ الْكَلَامِ: سخن را تأویل کرد، تفسیر کرد.

الْمُعْرَبُ: آشکار کننده، بیان کننده.

ترجمه‌ی بیت:

در حوامیم سبعة، در شأن شما آیه‌ای یافتیم که پرهیزگار و بیان کننده از ما آنرا تفسیر نموده است.

شرح بیت:

۱) در معنای «حامیم» کتاب‌های المزهَر فی علوم اللغة للسيوطی، الصحاح للجوهری، تهذیب اللغة الازهری، تاج العروس، لسان العرب، الکتاب سیوییه، المخصص فی اللغة لابن سید، المقتضب للمبرد، این بیت کمیت به عنوان شاهد آمده است. لیکن محمد بن درید در جمهره اللغة این بیت را سروده‌ی ابوبکر دانسته است.

۱- فیروز آبادی، قاموس المحيط، مؤسسه الرساله، ۱۹۹۳، ذیل «حَمَّ»

۲- تاج العروس ذیل «حَمَّ»

(۲) مراد از «آیه» این قول خداوند تبارک و تعالی است: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». (۱)

۳۰- وَ فِي غَيْرِهَا آيَا وَ آيَا تَتَابَعَتْ

لَكُمْ نَصَبٌ فِيهَا لِذِي الشَّكِّ مُنْصَبٌ

مفردات:

الآی: ج آیه.

النَّصَب: نشانی، «نصب الشیء: وضعه وضعاً ثابتاً».

المُنْصَب: خسته کننده، به رنج اندازنده، رنج آور.

ترجمه‌ی بیت:

و در غیر آل حامیم، آیات فراوانی در شأن شما نازل شده است که شک کننده‌ی در حق شما را به رنج و مشقت می اندازد.

شرح بیت:

می خواهد بگوید در قرآن آیاتی وجود دارد که شخص متردد در تأویل و تفسیر آن ها به زحمت افتاده و خسته می گردد و کسی را نمی یابد که این آیات را در شأن آن ها تأویل و تفسیر نماید، نظیر آیه تطهیر: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۲)

و یا آیه خمس: «وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ

۱- بگو: از شما در مقابل این (ابلاغ رسالت خود) جز محبت (قلبی و عملی) درباره خویشاوندانم مزدی نمی طلبم، و هر کس کار نیکی انجام دهد (بر این محبت بیفزاید) ما برایش در آن، نیکی می افزاییم (بر پاداش طبعیش حد اقل ده برابر اضافه می کنیم)، حقا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است. (شوری/۲۳-ترجمه مشکینی)

۲- جز این نیست که خداوند می خواهد از شما اهل بیت هر پلیدی را بزدايد و شما را به شایستگی پاک گرداند. (احزاب/۳۳-ترجمه گرامرودی)

لِلرَّسُولِ وَ لِدَى الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» (۱)

و یا آیه: «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» (۲)

۳۱- بِحَقِّكُمْ أَمَسْتُ قُرَيْشٌ تَقْوِدُنَا

و بِالْفَدِّ مِنْهَا وَ الرَّدِيفَيْنِ نُزُكَبُ

مفردات:

قریش: در اینجا مراد بنی امیه است.

تَقْوِدُنَا: بر ما رهبری می کنند، بر ما حکومت می کنند.

الْفَدِّ: تنها، یگانه، در اینجا منظور معاویه بن ابو سفیان است.

ردیف: کسی که بر یک اسب پس سوار نشیند، در اینجا مراد حاکمی است که پس از حاکم دیگر زمام امور را در دست می گیرد.

الرَّدِيفَيْنِ: دو در پی آینده، منظور جانشینان معاویه است: یزید بن معاویه و معاویه بن یزید. (۳)

رَكَبَ (الذُّبَّ): سوار بر گناه شد، مرتکب گناه شد، مرتکب جنایت شد.

نُزُكَبُ: در حق ما جنایت می شود، مورد اذیت و آزار واقع می شویم.

ترجمه‌ی بیت:

به واسطه‌ی حق غضب شده‌ی شماست که بنی امیه بر ما حکومت می کنند و به وسیله معاویه و دو جانشین وی است که مورد اذیت و آزار واقع می شویم.

۱- و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان [او] و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است. (انفال/۴۱-ترجمه فولادوند)

۲- و حق خویشاوند را به او بده. (اسراء/۲۶-ترجمه فولادوند)

۳- ابوریاش، ص ۵۶

۳۲- إِذَا اتَّضَعُونَا كَارِهِينَ لِيَتَّعِهِ

أَنَّاخُوا لِأُخْرَىٰ وَالْأَزِمَّةُ تُجَذَّبُ

۳۳- رُدَّافِي عَلَيْنَا لَمْ يُسَيِّمُوا رَعِيَّةً

وَهُمُّهُمْ أَنْ يَمْتَرُوهَا فَيَحْلُبُوا

۳۴- لَيَنْتَجِوهَا فِتْنَةً بَعْدَ فِتْنَةٍ

فَيَفْتَصِلُوا أَفْلَاءَهَا ثُمَّ يَرْبُبُوا

مفردات:

إِتَّضَعَ البَعِيرُ: سر شتر را پائین آورد تا پا بر گردن آن نهاده و سوارش شود.

إِتَّضَعُونَا: به زور بر ما سوار شدند، کنایه از اینکه به زور بر ما حکومت کردند.

أَنَّاخُوا: شتر را خواباند تا بر آن سوار شود.

الْأَزِمَّةُ: ج زمام: افسار.

تُجَذَّبُ: کشیده می شود.

الرُّدَّافِي: ج ردیف: نشیننده سپس سوار؛ گفته می شود: و جَاؤُوا رُدَّافِي: يَتَّبِعُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا: پی در پی آمدند.

أَسَامَ الماشية يُسَيِّمُ إِسَامَةً: چهار پایان را به چرا برد، رعایت حال آن ها را نمود.

لَمْ يُسَيِّمُوا رَعِيَّةً: مراعات حال رعیت را نمی نمایند.

مَرَى الناقه مَرِيًّا و امتری: پستان شتر را مالید تا شیر جاری شود.

لَيَنْتَجِوهَا: تا از او بچه دنیا آورند، انتاج: زاییدن و بچه آوردن، اُنْتَجَتِ النَّاقَةُ: زایید آن ماده شتر و بچه آورد.

أَفْلَاءُ: ج فِلْو: کزّه ی اسب.

يَرْبُبُوا: ارباب شوند، مالک گردند، رَبَّ الشَّيْءِ يَرْبُؤُ: دارنده آن چیز شد، آن چیز را گردآوری کرد. به جای «يَرْبُبُوا» در شروح

۳۲- هر گاه به اجبار از ما بیعتی گرفتند، ما را به بیعت دیگری مجبور ساخته و این روند ادامه می‌یابد.

۳۳- آنها در دشمنی با من، پشتیبان یکدیگرند. مراعات حال رعیت را ننموده و سعی شان این است که مردم را بدوشند (أموال و حقوق آن‌ها را به غارت ببرند).

۳۴) تا از آن بیعت فتنه‌ای را از پی فتنه‌ای دیگر بار آورده پس کزه اسب‌های آن را از شیر گرفته و مالک آن‌ها شوند.

شرح بیت:

۱. «إِتَّضَعُونَ» از بیت ۳۲ دارای استعاره‌ی مکنیه‌ی مرشحه است؛ رعیت را به شتر تشبیه کرده، آن را حذف نموده و از لوازم آن إِتَّضَاع را آورده است؛ اُنَاخُوا و الْأَزْمَةُ از ملائمت مشبه به محذوف (شتر) و ترشیح است. «إِتَّضَعُونَ» کنایه از به زور حکومت کردن و «الْأَزْمَةُ تُجَذَّبُ» کنایه از ادامه داشتن این زور است.

۲. شاعر در این سه بیت اشاره به همان حکومت موروثی دارد که حاکمان از مردم هیچ رأی و نظری را نمی‌خواهند.

۳. «ردافی» در بیت ۳۳ حال دوم از واوِ «إِتَّضَعُونَ» در بیت ۳۲ می‌باشد که حال اول آن «کارهین» است.

۴. «لم یُسیموا رعیه» در بیت ۳۳ کنایه از مراعات نکردن حال رعیت است.

۵. «أَنْ يَمْتَرَوْهَا» کنایه از به زور بهره‌کشی نمودن و سود بردن است؛ مردم را به پرداختن خراج‌های سنگین و رشوه‌و‌ادار نمایند آنگونه که شیر را از شتر می‌دوشند.

۶. الف- هر خلیفه‌ای که پس از خلیفه‌ی دیگر می‌آید خود فتنه‌ای است که فتنه‌ی دیگری را شعله‌ور می‌سازد، و از این فتنه فتنه‌های پی‌در پی بوجود می‌آید، همانگونه که هر کزه اسب تازه متولّد شده‌ای را به استئثار خویش درآورده و بر آن سوار می‌شوند.

۷. ب- این بیت دارای استعاره‌ی مکنیه‌ی مرشحه است. حکومت را به مادیانی تشبیه کرده که مالک آن کزّه‌هایی پی در پی از او به دنیا آورده و آنها را استعمار می‌نماید، شاعر مشبه به (مادیان) را حذف و از لوازم آن «لِئْتَتَجُوا» را آورده است، «فَيَفْتَصِلُوا أَفْلَاءَهَا» ترشیح می‌باشد.

۸. ج- «فِتْنَةٌ» حال از «ها» در «یَنْتَجُوا» می‌باشد.

۳۵- أَقَارِبْنَا الْأَذْنُونَ مِنْهُمْ لَعَلَّ

وَ سَأَسْتُنَّا مِنْهُمْ ضِبَاعٌ وَ أَذْؤُبٌ

مفردات:

الأذنون: ج الأدنی: نزدیکتر.

العلة: هوو، هم شوی.

ضباع: ج ضبع و ضبع: کفتار.

أذؤب: ج ذئب: گرگ.

ترجمه‌ی بیت:

(۳۵) نزدیک ترین خویشاوندهای ما از آنها از هوو ها هستند (ما هیچ خویشاوندی و پیوند نزدیکی به آنها نداریم) و حاکمان ما از آنها همچون کفتارها و گرگان‌اند.

شرح بیت:

«سَأَسْتُنَّا ضِبَاعٌ وَ أَذْؤُبٌ» تشبیه بلیغ است، می‌خواهد بگوید رفتار حاکمان اموی با رعیت همانند رفتار کفتارها و گرگ‌ها با گله‌ی گوسفندان است.

۳۶- لَنَا قَائِدٌ مِنْهُمْ عَنِيفٌ وَ سَائِقٌ

يُفَحِّمُنَا تِلْكَ الْجَرَائِمَ مُتْعَبٌ

مفردات:

القائد: خلیفه، پیشوا، جمع آن قواد

العنیف: خشن، بی رحم

السائق: آن که از عقب حیوان را براند، سوق دهنده؛ در این جا مراد حاکم و کارگزار است، جمع آن : سائقون، سواق و ساقه، «و جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ». (۱)

فَحَّم: تحمیل کرد.

الجرائیم: ج جرثوم و جرثومه: مکان بلند که از خاک و گل جمع شده باشد، در اینجا مراد کارهای سخت و طاقت فرسا که حاکمان اموی بر مردم تحمیل می کردند.

المتعب: به رنج اندازنده، اذیت کننده، مانده گرداننده، کسی که مانده و خسته می گرداند.

ترجمه ی بیت:

پیشوایی خشن و بی رحم از آن ها بر ما حکومت می کند و کارگزار به رنج اندازنده ی آن ها کارهای سخت و طاقت فرسا بر ما تحمیل می نماید.

شرح بیت:

۱. «عنیف» صفت برای «قائد» و «متعب» صفت برای «سائق» است.

۲. مرا از «قائد» هشام بن عبدالملک و مقصود از «سائق» خالد بن عبدالله قسری کارگزار هشام در کوفه است.

۱- و هر کسی می آید [در حالی که] با او سوق دهنده و گواهی دهنده ای است. (ق/۲۱-ترجمه ی فولادوند)

۳۷- وَقَالُوا وَرِثَانَهَا أَبَانَا وَأُمَّنَا

وَمَا وَرَثَتُهُمْ ذَاكَ أُمَّمٌ وَلَا أَبٌ

مفردات:

وَرَّثَ الرَّجُلَ مَالاً: مالی را برای آن مرد به ارث گذاشت.

وَرِثَانَهَا: «ها» در آن به معنی خلافت است.

ترجمه‌ی بیت:

(خلفای اموی) گویند: خلافت پیامبر را از پدر و مادرمان به ارث برده‌ایم در حالی که هیچ پدر و مادری، آن را برایشان به ارث نگذاشته است.

شرح بیت:

(۱) مراد از ارث بردن در این جا ارث بردن از پیامبر صلی الله علیه و آله است.

(۲) مقصود از «ها» در «ورثانها» خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله است.

۳۸- يَرْوُونَ لَهُمْ فَضْلاً عَلَى النَّاسِ وَاجِباً

سَفَاهاً وَ حَقُّ الْهَاشِمِيِّينَ أَوْجِبُ (۱)

مفردات:

الْفَضْلُ: نیکی، احسان، بخشش، زیادی، برتری.

سَفُهٌُ سَفَاهَةٌ و سَفَاهاً: جاهل شد، سفیه بود.

ترجمه‌ی بیت:

به سبب نادانی، ادعای حق واجب بر مردم دارند حال آنکه حق هاشمی ها برتر و واجب تر است.

شرح بیت:

(۱) «واجباً» صفتِ «فضلاً» بوده و «سفاهاً» مفعول له می باشد، «و» حالیه است.

(۲) این بیت دارای صنعت «رَدّ العجز علی الصدر» است: واجباً و أوجب.

۳۹- و لكن مواريثُ ابنِ آمنهَ الَّذي

به دانِ شَرَقِيّ لَكُمْ و مُعَرَّبُ

مفردات:

مواريت: ج ميراث.

دان: إطاعت کرد، مطيع گشت.

الشَّرَقِيّ: کسیکه در شرق زندگی می کند.

المُعَرَّبُ: کسیکه در غرب زندگی می کند.

ترجمه ی بیت:

بلکه آن خلافت، میراث پسر آمنه [پیامبر صلی الله علیه و آله] است که به واسطه ی او شرق و غرب عالم فرمانبردار شما گشت.

شرح بیت:

مراد از «ابن آمنه» پیامبر گرامی اسلام است. آمنه علیها السلام دختر وهب بن عبد مناف بن زهره و همسر عبدالله بن

عبدالمطلب پدر رسول الله صلی الله علیه و آله که جز عبدالله همسر دیگری نداشته است. (۱)

۱- ابن حزم اندلسی، ابو محمد علی بن احمد بن سعید، جمهره انساب العرب، تحقیق لجنه من علماء بیروت، دار الکتب

۴۰- فِدَى لَكَ مَوْرُوْثًا اَبِي و اَبُو اَبِي

و نَفْسِي و نَفْسِي بَعْدُ بِالنَّاسِ اَطِيْبُ

مفردات:

بَعْدُ: هنوز

ترجمه‌ی بیت:

(ای پیامبر) پدر و جدّم به صورت موروثی و جانم فدای تو باد. در حالی که جان من بعد از این فدا شدن در میان مردمان، پاکترین است.

شرح بیت:

۱. «فدی» خبر مقدم که مبتدای مؤخر آن «أبی» می باشد.

۲. «موروثاً» حال است و مراد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله است.

۴۱- بِكَ اجْتَمَعَتْ اَنْسَابُنَا بَعْدَ فُرْقَةٍ

فَنَحْنُ بَنُو الْاِسْلَامِ نُدَعَى و نُنْسَبُ

مفردات:

الْفُرْقَةُ: تفرقه، جدایی.

نُدَعَى: خوانده می شویم.

نُنْسَبُ: انتساب داده می شویم.

ترجمه‌ی بیت:

رابطه نسبی ما پس از جدایی، به وسیله تو جمع گشت بنابراین ما فرزندان اسلام خوانده می شویم و انتساب ما به آن است.

شرح بیت:

این بیت دارای تقدیم ما حقه التأخیر است: «بِكَ» بر عامل خود «اجتمعت» مقدم شده است.

۴۲- حیاتك كَانَتْ مَجْدَنَا و سَنَاَنَا

و مَوْتُكَ جَدْعٌ لِلْعَرَانِينِ مُوعِبٌ

مفردات:

المجد: شکوه، بزرگواری.

السنا: رفعت، بلندی.

الجدع: بریدن بینی.

العرانین: ج عرنین: ابتدای بینی از بالا که دارای برجستگی است.

الموعِبُ: از ریشه برکننده. أَوْعَبَهُ: آن را ریشه کن کرد، جَدْعٌ لِلْعَرَانِينِ مُوعِبٌ: بینی را از بیخ بریدن؛ جَدَعَهُ اللهُ جَدْعاً مُوعِباً: ببرد خدای بینی او را بریدگی از بیخ.

ترجمه ی بیت:

زندگی تو سبب بزرگواری و رفعت ما بود و مرگ تو باعث ذلت و خواری کامل ما گشت.

شرح بیت:

«جدعٌ للعرانین موعِبٌ» کنایه از خوار و ذلیل شدنی کامل و تمام است.

۴۳- وَ أَنْتَ أَمِينٌ اللَّهُ فِي النَّاسِ كُلِّهِمْ

عَلَيْنَا وَفِيمَا اخْتَاَزَ شَرْقٌ وَمَغْرِبٌ

مفردات:

حَازَه: و اخْتَاَزَه: مالک شد، صاحب شد، تصرف نمود.

ترجمه‌ی بیت:

از تمامی مردمان در شرق و غرب عالم، تنها تو امین خدا بر مایی.

۴۴- وَ تُسْتَخْلَفُ الْأُمُوتُ غَيْرَكَ كُلُّهُمْ

وَ نُعْتَبُ لَوْ كُنَّا عَلَى الْحَقِّ نُعْتَبُ

مفردات:

إِسْتَخْلَفَ فُلَانًا: فلانی را برای جانشینی انتخاب کرد، او را به جانشینی برگزید، استخلاف: خلیفه کردن کسی را به جای خود.

عَبَّ عَلَيْهِ عَتَا مِنْ بَابِي ضَرْبٌ وَ قَتْلٌ وَ مَعْتَبًا أَيْضًا: لَامَهُ فِي تَسْخُطٍ: او را با غضب سرزنش کرد، به سختی ملامت نمود.

ترجمه‌ی بیت:

برای تمامی مردگان جانشین بر گزیده می‌شود و ما (از اینکه می‌گوییم تو جانشین بر گزیده‌ای) سرزنش می‌شویم، ای کاش بر حق سرزنش می‌شدیم.

شرح بیت:

۱) شاعر در مصراع نخست این بیت به مسأله‌ی جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله از زبان غاصبان خلافت اشاره کرده و می‌گوید: هر خلیفه‌ای که می‌میرد جانشینی را برای خودش وصیت و خلافت را به او می‌سپارد به غیر از تو که می‌گویند: «جانشینی را برای خویش

وصیت نموده ای!» و در مصراع دوم از زبان خود و قائلان به ولایت علی علیه السلام سخن می گوید که مورد سرزنش واقع می شوند از اینکه می گویند: «پیامبر جانشینی خویش را وصیت نموده است».

۲) فعل «تُسْتَخْلَفُ» در شرح خیاط به صورت مجهول و در شرح ابوریاض «نَسْتَخْلِفُ» و در شرح الرافعی به صورت معلوم «تَسْتَخْلِفُ» که به صورت مجهول مناسب تر است. (۱)

۳) «لو» در این بیت به معنای «لیت» بوده و بر تمنی دلالت دارد.

۴۵- و بُورِكْتَ مَوْلُوداً و بُورِكْتَ نَاشِئاً و بُورِكْتَ عِنْدَ الشَّيْبِ إِذْ أَنْتَ أَشَيْبٌ

مفردات:

بُورِكْتَ: مبارک گشتی؛ فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِي أَنْ بُورِكْ مَنْ فِي النَّارِ وَ مَنْ حَوْلَهَا. (۲)

النَّاشِيءُ: نوجوان، دختر یا پسری که از حد کودکی گذشته، وارد عهد شباب شده باشد.

الشَّيْبُ: پیری، سپیدی موی سر، الأَشْيَابُ: پیرتر.

ترجمه بیت:

ای رسول خدا، تو در در نوزادی مبارک بوده ای، در نوجوانی مبارک بوده ای و به هنگام پیری آنگاه که از همه پیرتری مبارک بوده ای.

شرح بیت:

این بیت دارای صنعت تکرار برای تقریر معنی در ذهن مخاطب است: «بورکت».

۱- خیاط، ص ۱۷، رافعی، ص ۴۲؛ ابوریاض، ص ۶۱

۲- چون نزد آن آمد، آوار رسید که: «خجسته [و مبارک گردید] آنکه در کنار این آتش و آنکه پیرامون آن است. (نمل/ ۸- ترجمه فولادوند)

۴۶- وَ بُورِكَ قَبْرُ أَنْتَ فِيهِ وَ بُورِكَتْ

به و لَهُ أَهْلٌ لِدَلِيكَ يَثْرِبُ

مفردات:

الأهل: شایستگی، لیاقت.

ترجمه‌ی بیت:

قبری که تو در آن آرام گرفته‌ای مبارک است و یثرب به سبب آن (قبر) مبارک گشت، در حالی که آن قبر این شایستگی را دارد.

شرح بیت:

«ه» در «لَهُ» به قبر باز می‌گردد، «يَثْرِبُ» نائب فاعل «بُورِكَتْ»، و او در «وَلَهُ أَهْلٌ» حالیه می‌باشد.

۴۷- لَقَدْ غَيَّبُوا بَرًّا وَ صِدْقًا وَ نَائِلًا

عَشِيَّتَهُ وَ ارَاكَ الصَّفِيْحُ الْمُنْصَبُ

مفردات:

النَّائِل: بخشش، هدیه، عطیه.

واراک: تو را در بر گرفت، تو را مخفی کرد.

الصَّفِيْحُ: ج صفيحه: سنگ پهن، مراد سنگ قبر است.

الْمُنْصَبُ: منصوب، نصب شده.

ترجمه‌ی بیت:

شبانگاهانی که سنگ نصب شده روی مقبره‌ات تو را در بر گرفت، آن‌ها در حقیقت نیکی و راستی و بخشش را پنهان نمودند.

شرح بیت:

مراد از «براً، صدقاً و نائلاً» وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله است.

۴۸- يَقُولُونَ لَمْ يُورَثْ و لَوْلَا تُرَاثُهُ

لَقَدْ شَرَكْتَ فِيهِ بِكَيْلٍ و أَرْحَبُ

۴۹- وَاَعَاكَ و لَخْمٌ و السَّكُونُ و حَمِيْرٌ

و كِنْدَهُ و الْحَيَّانِ بَكَرٌ و تَغْلِبُ

۵۰- و لَأَنْتَشَلَّتْ عِضْوَيْنِ مِنْهَا يُحَابِرُ

و كَانَ لِعَبْدِ الْقَيْسِ عِضْوٌ مُؤَرَّبٌ

۵۱- و لَأَنْتَقَلَّتْ مِنْ خِنْدِفٍ فِي سِوَاهُمْ

و لَأَقْتَدَحَتْ قَيْسٌ بِهَا ثُمَّ أَتَقَبَّوْا

مفردات:

بکیل: نام قبیله‌ای از همدان از فرزندان بکیل بن جشم بن خیران بن نوف بن همدان که از قدمای جاهلیان در یمن است. (۱)

أَرْحَبُ: نام قبیله‌ی بزرگی از همدان، به نام أَرْحَبِ بْنِ مُرَّةِ بْنِ دُعَامِ بْنِ مَالِكِ بْنِ معاوية بن صعيب بن دومان بن بکیل بن جشم بن خیران بن نوف بن همدان. (۲)

عَاكَ: قبیله‌ای از کهلان که فرزندان عَاكَ بن عُدْثَانَ بن عبدالله بن أزد می‌باشند. (۳)

لَخْمٌ: لخم بن الحارث بن مَرَّةِ بن کهلان جدی جاهلی که مؤسس آل لخم (لخمیون) است. پسران وی امارت حیره داشتند بازماندگان ایشان که «آل عباد» یا «بنو عباد» نامیده می‌شوند، حکمران اشبیلیه بوده اند. (۴)

۱- زرکلی، خیرالدین بن محمود بن محمد، اعلام، چاپ هشتم، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۹ م، ۲/۷۲

۲- سمعانی، ابو سعد عبدالکریم بن محمد بن منصور، الأنساب، چاپ اول، تحقیق عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، مجلس دائره المعارف الاسلامیه، حیدرآباد، ۱۳۸۲ق/۱۹۶۲م

۳- زرکلی، ۴/۲۴۳

السَّكُون: قبیله ای از یمن، حمیر: قبیله ای یمنی است از فرزندان حمیر بن سبا، کنده: اسم قبیله ای است از یمن. (۱)

بکر: قبیله ای است منسوب به بکر بن وائل، و تغلب: قبیله ای منسوب به تغلب بن وائل می باشند.

الإنشال: گرفتن، برداشتن، در اصل بیرون آوردن گوشت از دیگ به وسیله میله‌ای سر کج که ویژه این کار است.

العِضْو: بهره، نصیب، سهم.

مُؤَرَّب: تام، کامل، عِضْوُ مُؤَرَّبٍ: تام لم یُکَسِّر: بهره ای کامل که تکه تکه نشده باشد.

تَأْرِيبُ الشَّيْءِ: توفیره: کامل گردانیدن چیزی.

یَحَابِر: اسم قبیله ای است از فرزندان یحابر بن مالک بن مالک بن ادد بن زید و مراد نامیده شد زیرا نخستین کسی بود که در یمن به شورش برخاست. در خیاط و رافعی یحابر به فتح یاد ضبط شده است. (۲)

خِندَف: قبیله ای است به نام مادرشان؛ خندف دختر حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعه بن مالک، زن الیاس بن مضر که فرزندان الیاس به نام این زن مشهورند. (۳)

إِقْتَدَحَ: آتش را برافروخت.

قَیْس: نام قبیله ای است از یمن.

أَثَقَبَ ناراً: آتش را برافروخت.

۱- الخیاط، ص ۲۰

۲- الخیاط، ص ۲۰، الرافعی، ص ۴۳

۳- الخیاط، ص ۲۰

ترجمه‌ی بیت:

۴۸- (بنی امیه) گویند که از پیامبر ارث برده نمی‌شود! اگر خلافت میراث پیامبر نیست پس باید حتماً قبایل بکیل و ارحب هم در آن سهم باشند.

۴۹- و همچنین قبایل عک، لخم، سکون، حمیر، کنده و دو قبیله بکر و تغلب نیز (در امر خلافت شریک اند).

۵۰- و هر آینه قبیله یحابر، دو سهم از آن می‌گرفت و برای قبیله‌ی عبد القیس هم سهم کاملی از آن بود.

۵۱- و از قبیله خندف به دیگران منتقل می‌شد و قیس، به ادعای آن برای خویش، آتش جنگ را شعله ور می‌ساخت. سپس دیگر قبایل آن آتش را دامن می‌زدند.

شرح بیت:

۱. شاعر در این بیت استدلال عقلی دیگری را بیان می‌کند و آن این است که فرض را بر این می‌گذاریم که از پیامبر ارث برده نمی‌شود حال چرا فقط بنی امیه مدعی آنند؟! در این صورت همه قبایل در ادعای خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله یکسانند بنا بر این هر قبیله باید آن را برای خویش ادعا نماید.

۲. «تراثه» مبتدا و خبر آن موجود محذوف است و تقدیر چنین «لولا تراثه موجود»

۳. «عک» معطوف بر «بکیل» در بیت ۴۸ می‌باشد که فاعل «شَرِکت» است، «بَکَرٌ» بدل جزء از کل از «الْحِیَان» می‌باشد.

۵۲- و ما کانت الأنصارُ فیها أذلةً

و لا عُیباً عنها إذا الناس عُیبُ

مفردات:

أذلةً: ج ذلیل: خوار، بی مقدار؛ «جَعَلُوا أَعزَّةَ أَهْلِهَا أذِلَّةً». (۱)

عُیبُ: ج غائب: غایب، پنهان.

۱- «و عزیزانش را خوار می‌گردانند». (نمل/۳۴- ترجمه‌ی فولادوند)

ترجمه‌ی بیت:

(اگر بحث میراث و بر حق بودن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نبود)، انصار خوار و بی مقدار نبودند، آن هنگام که همه مردم غائب بودند از طلب آن برای خویش غائب نمی شدند.

شرح بیت:

(۱) اگر مسأله میراث نبود انصار از این امر غائب نمی شدند زیرا آن‌ها بودند که در جنگ‌های بدر و احد و... به دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام برخاستند بنابراین در بحث غیر میراث آن‌ها به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله از دیگران شایسته‌ترند. لازم به ذکر است که انصار در سفینه‌ی بنی ساعده پس از بیعت با ابوبکر احساس خواری و ذلت نمودند. (۱)

(۲) می‌توان گفت بین «عُيْبًا» و «عُيْبٌ» جناس تام مماثل است زیرا عُيْبًا به معنای غایب بودن از در خواست خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز می‌باشد در حالی که عُيْبٌ به معنای غائب بودن در سقیفه‌ی بنی ساعده است.

(۳) به جای «أذله» در شروح خیاط و رافعی «أذله» با «دال» به معنای شاه‌هدان و گواهان آمده است که با توجه به سیاق بیت و وجود ما و لای نافی در آن «أذله» درست تر به نظر می‌رسد.

۵۳- هُمْ شَهِدُوا بَدْرًا وَ خَيْرَ بَعْدَهَا

وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ وَ الدَّمَاءُ تَصَبَّبُ

مفردات:

شَهِدُوا: شاهد بودند، حضور داشتند.

تَصَبَّبُ: در اصل تَتَصَبَّبُ می‌باشد که یک تاء آن افتاده است.

تَصَبَّبَ الدَّمُ يَتَصَبَّبُ: خون ریخت.

ترجمه‌ی بیت:

در حالی که خون‌ها روان و ریزان بود آن‌ها بودند که شاهد جنگ‌های بدر، خیبر و حنین بودند.

شرح بیت:

(۱) بدر و خیبر و حنین جنگ‌های معروف عصر پیامبر صلی الله علیه و آله است که در آن‌ها انصار (اهل مدینه) یاوران پیامبر صلی الله علیه و آله بودند.

(۲) «و» در «وَالدَّمَاءُ» «تَصَبُّبٌ» حالیه می باشد.

۵۴- وَ هُمْ رَمُّوْهَا غَيْرَ ظَارٍ وَّ أَشْبَلُوا

عَلَيْهَا بِأَطْرَافِ الْقَنَا وَّ تَحَدَّبُوا

مفردات:

رَمَّمْ - ه: بسیار به او عشق ورزید، با احترام او را پذیرفت، به او انس گرفت.

الظَّار: اجبار، به اصرار و إكراه چیزی را کسی خواستن.

ظَّارَهُ عَلَى الْأَمْرِ: او را بر آن کار فریفت، به اصرار آن را از او خواست.

أَشْبَلُوا: دلسوزی کردند، مهربانی نمودند.

بِأَطْرَافِ الْقَنَا: با نوک سرنیزه‌ها.

تَحَدَّبُوا: پشتیبانی کردند، یکدیگر را یاری نمودند.

ترجمه‌ی بیت:

ایشان بدون اکراه دعوت اسلام را پذیرفتند و نسبت به آن مهربانی نموده، با سرنیزه‌ها در دفاع از آن یکدیگر را یاری نمودند.

۵۵- فَإِنْ هِيَ لَمْ تَصْلُحْ لِحَيِّ سِوَاهُمْ

فَإِنَّ ذَوِي الْقُرْبَىٰ أَحَقُّ وَأَقْرَبُ

مفردات:

الحی: قبیله:

هی: مراد از ان خلافت است.

مراد از «هم» در «سِوَاهُمْ» قریش است.

ترجمه‌ی بیت:

و اگر خلافت برای قبیله ای جز قریش شایسته نیست، پس خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله بر این امر شایسته تر و نزدیکترند.

شرح بیت:

این بیت می تواند تعریض به گفته‌ی ابوبکر در سقیفه‌ی بنی ساعده باشد که گفت: «پیشوایان از قریش اند» حال شاعر می گوید اگر موضوع خویشاوندی باشد و جز قریشی کسی نمی تواند خلیفه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد پس علی علیه السلام از همه شایسته تر است؛ زیرا هم داماد و هم پسر عموی پیامبر می باشد و هم اینکه آن حضرت صلی الله علیه و آله در مواقف گوناگون وی را به جانشینی خود برگزید.

۵۶- وَإِلَّا فَقُولُوا غَيْرَهَا تَتَعَرَّفُوا

نَوَاصِيهَا تَرْدِي بِنَا وَهِيَ شُرْبُ

مفردات:

نواصیها: پیشانی آنها، مراد پیشانی اسب ها.

رَدَى الْفَرَسُ: اسب به سرعت رفت، تَرْدَى بِنَا: به سرعت ما را می برند. از ردیان و رَدَى:

یک شیوه از راه رفتن است میان رفتن و دویدن.

شُرْب: ج شازِب: میان باریک هر چند که لاغر نباشد.

غیرها: «ها» در آن اشاره به این گفته دارد: «الْأَثْمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ» (۱) پیشوایان از قریش هستند که ابوبکر آن را در سقیفه بنی ساعده بیان کرد.

تَتَعَرَّفُوا: می شناسید، در اینجا یعنی روبرو خواهید شد.

ترجمه ی بیت:

و اگر جز این است پس (به جای این جمله «پیشوایان از غیر قریش اند») چیز دیگری را بگویید که در آن صورت با اسبهایی میان باریک روبرو خواهید شد که ما را حرکت می دهند.

شرح بیت:

۱) می خواهد بگوید اگر شما این گفته پیامبر را که می فرماید: «پیشوایان از قریش اند» تغییر دهید با سپاهیان انبوهی از ما روبرو خواهید شد که توانمند بوده و به جنگ با شما بر می خیزند.

۲) واو در «و هی شُرْب» حالیه است.

۵۷- عَلَامٌ إِذَا زَارَ الزُّبَيْرُ وَ نَافِعًا

بِغَارَتِنَا بَعْدَ الْمَقَانِبِ مِقْنَبُ

مفردات:

عَلَامٌ: چرا، برای چه.

الزُّبَيْرُ: مراد از آن زبیر بن ماحوز شاری تمیمی از خوارج بود که علیه حکومت اموی قیام کرد و در سال ۶۸هـ- کشته شد. (۲)

۱- اشاره به گفته ابوبکر در سقیفه بنی ساعده است. (نک: فصل نخست همین اثر، ص ۱۲)

۲- بلا ذری، انساب الاشراف، ۷/۱۶۳؛ ابن خلدون، ۳/۷۳

نافعاً: منظور نافع بن الأزرق خارجی است. پیروان وی به أزارقه مشهوراند در سال ۶۵هـ - در اهواز به دست سپاهیان مهلب کشته شد و پس از او عبید الله بن الماحوز تمیمی بر خوارج امیر گردید. (۱)

الغارہ: تهاجم، حمله.

المقانب: ج المقنب: دسته سواره نظام، لشکری بین هزار تا پنجاه هزار باشد.

ترجمه ی بیت:

اگر این گونه نیست که من می گویم پس چرا زبیر و نافع با هجوم لشکریان انبوه (ما) روبرو شدند؟

شرح بیت:

«الزُّبیر» مفعول به مقدم و «مِقْنَبُ» فاعل مؤخرِ «زار» می باشد.

۵۸- و شاطَ عَلٰی اَزْمَاحِنَا بِادْعَائِهَا

و تَحْوِيلِهَا عَنْكُمْ شَيْبٌ وَقَعْنَبُ

مفردات:

شاط يَشِيْطُ: هلاک شد، خونس هدر رفت.

التَّحْوِيلُ: گرداندن، تغییر دادن.

«شيب» و «قَعْنَب» نام دو تن از خوارج است که به ادعای خلافت خروج کردند و در سال ۷۶هـ - کشته شدند. (۲)

۱- ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالحمید آیتی، چاپ اول، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ش،

۲/۲۳۱؛ طبری ۵/۶۱۳

۲- رافعی، ص ۴۴

ترجمه بیت:

و شیب و قعنب به سبب ادّعی خلافت و گرداندن آن از شما با شمشیرهایمان هلاک گشتند.

شرح بیت:

مراد از «ها» در «یادّعائها» خلافت و «کم» در «عنکم» بنی امیه می باشد.

۵۹- نُقْتَلُهُمْ جِیلاً فَجِیلاً نَرَاهُمْ

شَعَائِرُ قُرْبَانٍ بِهِمْ يُتَقَرَّبُ

مفردات:

الجيل: قوم، ملت، طایفه، نژاد.

شعائر: ج شعیره: عبادت، قربانی، در اینجا منظور قربانیان چاق و فربه‌ی است که به خانهای کعبه تقدیم می نمودند. وَ الْبَيْدَنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ. (۱)

ترجمه‌ی بیت:

گروه گروه از ایشان به قتل می رسانیم و آنان را چونان قربانیانی می دانیم که با (کشتن) آن ها به خدا تقرب می جویم.

۶۰- لَعَلَّ عَزِيزاً آمِناً سَوْفَ يُبْتَلَى

وَذَا سَلْبٍ مِنْهُمْ اَنْيَقِ سَيْسَلَبُ

۶۱- اِذَا اُنْتَجُوا الْحَرْبَ الْعَوَانَ حَوَارِهَا

وَحَنَّ شَرِيحٌ بِالْمَنَايَا وَ تَنْضُبُ

مفردات:

العزیز: شریف و بزرگوار، با عزت؛ شاعری سروده است:

کشان کشان همی آورد هر کسی سوی او مبارزان و عزیزان آن سپه را خوار(۲)

۱- و شتران فربه را برای شما از [جمله] شعایر خدا قرار دادیم: در آنها برای شما خیر است. (حج/۳۶-ترجمه فولادوند)

۲- دهخدا، ذیل «عزیز»

آمن: بی بیم، بی خوف، ایمن. ج: آمین؛ اُدخلوها بسلام آمین. (۱)

يُبْتَلَى: مبتلا می شود، گرفتار می شود، فردوسی می فرماید:

رهاند خرد مرد را از بلا مبادا کسی در بلا مبتلا (۲)

ذَا سَلْبٍ: دارای پوشش، السَّلْب: مطلق جامه، پوشش.

أَنْيَقٌ: آراسته، پیراسته، خوش لباس.

نَتَجَ وَ أُنْتَجَ النَّاقَةَ وَ مِثْلَهَا: بچه را از شیر و آن چه بدان ماند گرفت.

الْحَرْبُ الْعَوَانُ: جنگ سخت، جنگ خونین، جنگی که در آن یک بار پس از دیگری قتال رخ داده باشد.

الْحُوَارُ: کره شتر به وقت زاییدن، بچه شتر قبل از آنکه از شیر گرفته شود.

حَنَّ: مشتاق شد، ناله شوق سر داد، حنین: ناله ای که از سر شوق باشد. انین: ناله ای که در اثر درد باشد.

الشَّرِيحُ: کمان، چوبی که برای ساختن کمان دو نیم کنند به هر نیمه آن شریح گفته می شود

التَّنْضُبُ: تیر، در اصل درختی که از آن تیرهای کمان را می سازند.

ترجمه‌ی ابیات:

۶۰- چه بسا (شخص) بزرگوار و ایمنی که گرفتار آید و چه بسا (شخص) خوش پوش و نیکو جامه‌ای که جامه از تن وی ربنده شود.

۶۱- آنگاه که آتش جنگ سخت را شعله ور سازند و تیر و کمان برای مرگ ها ناله‌ی شوق سر دهند.

۱- [به آنان گویند:] «با سلامت و ایمنی در آنجا داخل شوید. (حجر/۴۶- ترجمه‌ی فولادوند)

۲- دهخدا، ذیل «مبتلا»

شرح ایات:

۶۰- الف) شاعر می خواهد بگوید چون صاحب حق را نشناختند و اداره امور امت را به جانشینان واقعی پیامبر واگذار نکردند دچار درگیری و هرج و مرج شدند و امنیت عمومی سلب گردید و آنهایی که در امن و امان بودند از شرّ آن برکنار نماندند.

ب) «سوف یبتلی» خبر لعلّ می باشد، «أنیقّ» صفت «سلب» است.

۶۱- الف) بیت دارای استعاره مکنیه مطلقه است: جنگ را به ناچه تشبیه کرده سپس ناچه را حذف و از لوازم آن «انتجوا» را ذکر کرده است؛ حُوار از ملائمت مشبه به و شریح و تنضب از ملائمت مشبه است.

ب) «شریح» و «تنضب» مجاز مرسل به اعتبار ما کان می باشند زیرا شریح چوبی است که از آن کمان سازند و تنضب هم درختی حجازی است که از آن نیز تیر و کمان می سازند.

ج) این بیت دارای صنعت تشخیص است: شریح و تنضب را به انسانی تشبیه نموده است که ناله‌ی شوق سر می دهند.

د) «إذا انتجوا» کنایه از شدت دادن جنگ و شعله ور نمودن آتش آن است.

ه) «الحرب» مفعول به اول و «حُوار» مفعول به دوم «انتجوا» می باشند.

۶۲- فَا لَكَ أَمْرًا قَدْ أُشْتُتْ أُمُورُهُ

و دنیا آری اَسْبَابَهَا تَقَضَّبْتُ

مفردات:

أمر: مراد از آن خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله و حکومت بر مسلمانان است که به دست نا اهلان افتاده است.

یا لَكَ أَمْرًا: ای شگفتا از امری که... (اسلوب تعجب است).

شَّتَّتْ و أُشْتُتْ: متفرق گشت، گسسته شد.

تَقَضَّبَ السَّبَبُ: رشته بریده شد، رسن پاره گشت.

ترجمه‌ی بیت:

ای شگفتا از امری که رشته‌هایش از هم گسسته، و دنیایی که می‌بینم رشته‌هایش پاره می‌گردد.

شرح بیت:

(۱) این بیت دارای استعاره‌ی مکنیه است؛ شاعر دنیا را به بافته‌ای تشبیه کرده است که دارای رشته‌ها و رسن‌ها است، سپس بافته را حذف و از لوازم آن اسباب (رشته‌ها) را آورده است.

(۲) «و دنیا آری اَسْبَابُهَا تَتَفَضَّبُ» کنایه از ناپایداری دنیا و فانی شدن آن است.

۶۳- يَرْوُضُونَ دِينَ اللَّهِ صَعْبًا مُحَرَّمًا

بَأَفْوَاهِهِمْ وَ الرِّائِضُ الدِّينِ أَصْعَبُ

مفردات:

رَاضٍ الْمُهْرُ: کره اسب را رام کرد، الرِّائِضُ: رام کننده، تعلیم دهنده، پرورش دهنده‌ی (اسب).

الصَّعْبُ الْمُحَرَّمُ: شتر چموشی که سواری نمی‌دهد، در مثل آمده است: «يَرَكِبُ الصَّعْبَ مِنْ لَا- ذَلُولَ لَهُ» بر مرکب چموش سوار می‌شود آن کس که مرکب رام نیابد.

ترجمه‌ی بیت:

دین خدا را با کلام خویش رام خود می‌سازند آنگونه که اسب‌های چموش و سرکش را مطیع می‌سازند و آن که دین را رام خویش می‌سازد برای بازگشت به دین بسیار سرکش است.

شرح بیت:

(۱) آن‌هایی که میراث پیغمبر را انکار می‌کنند دین خدا را مطابق میل و هوای خویش تفسیر نموده و آنچه را که خدا جایز ندانسته است جایز می‌شمارند و آنکه این‌گونه دین را مطابق هوا و هوس خویش تفسیر می‌کند بازگرداندنش به دین بسیار سخت و مشکل است.

(۲) «الرَّائِضُ الدِّينَ» اضافه‌ی لفظی است؛ اضافه‌ی عامل به معمول خود است به همین سبب آمدن «أل» بر سر آن جایز است.

(۳) در «يُرْوَضُونَ دِينَ اللَّهِ» استعاره مکنیه وجود دارد: دین را به مرکبی تشبیه نموده که آن را رام می‌سازند، مرکب (مشبه به) را حذف و از لوازم آن یروضون را آورده است.

(۴) «صَيْباً» توریه است، معنای نزدیک آن «دشواری» بوده که غیر مراد است. معنای دور آن «شتر چموشی است که به سختی سواری می‌دهد» شاعر در این بیت معنای دور را اراده نموده است.

(۵) این بیت دارای صنعت «رد العجز علی الصدر» است: صَعْباً و أَصْعَبُ.

۶۴- إِذَا شَرَعُوا يَوْمًا عَلَى الْغَيِّ فِتْنَةً

طَرِيقُهُمْ فِيهَا عَنِ الْحَقِّ أَنْكَبُ

مفردات:

شَرَعُوا: آشکار کنند، هویدا کنند.

نَكَبَ عَنِ الْحَقِّ: از حق منحرف شد، کنار رفت.

أَنْكَبَ، نَكَبَاءُ ج آن نَكَبَ: منحرف، دور شده.

ترجمه‌ی بیت:

چنانچه روزی به سبب گمراهی فتنه‌ای به پا کنند مسیر آن‌ها در آن بر خلاف حق است.

شرح بیت:

(۱) «علی الغی» در محل نصب «مفعول له» می باشد.

(۲) «إذا» بر حتمیت وقوع شرط دلالت می کند، کمیت می خواهد بگوید بنی امیه یقیناً آشوب گر و فتنه انگیزند.

۶۵- رَضُوا بِخِلَافِ الْمُهْتَدِينَ وَ فِيهِمْ

مُخَبَّأَةً أُخْرَى تُصَانُ وَ تُحَجَّبُ

مفردات:

المهتدين: هدایت یافته، راه برده، ره یافته، در اینجا منظور رسول خدا و اهل بیت اویند. مولوی فرماید:

سوره ی رحمن بخوان ای مبتدی تا شوی بر سر پریان مهتدی (۱)

خِلاف: مصدر دیگر باب مفاعله بمعنای مخالفت نمودن.

المُخَبَّأَةُ: گمراهی پنهان، گمراهی که آن را مخفی می دارند.

تُصَانُ: محفوظ است، حفظ کرده می شود.

تُحَجَّبُ: مخفی است، پنهان داشته می شود.

ترجمه ی بیت:

آن ها به مخالفت خود با اهل بیت علیهم السلام خشنود گشتند در حالی که نزد آن ها گمراهی دیگری وجود دارد که آن را حفظ نموده و پوشیده می دارند.

شرح بیت:

(۱) «مهتدين» اقتباس از این آیه کریمه است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ

أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (۱) در

کتاب احتجاج طبرسی آمده است که امام محمد باقر علیه السلام از پدران خویش از رسول صلی الله علیه و آله خدا روایت فرمودند آنان که در این آیه خداوند آن ها را توصیف نموده، کسانی هستند که ولایت و رهبری علی صلی الله علیه و آله و فرزندان او را پذیرفته، آن را با ولایت و رهبری دیگران آمیخته نسازند. (۲)

(۲) مراد از گمراهی پنهانی (المُخْبَاه) در این بیت این اعتقاد اموی هاست که خلیفه از رسول خدا (فرستاده) بالاتر است. روزی مردی از هشام بن عبد الملک پرسید: آیا نزد تو خلیفه‌ای که بر مال و اهل خویش گمارده ای برتر است یا فرستاده‌ای که او را از پی حاجتی می فرستی هشام پاسخ داد: بلکه خلیفه‌ام برتر است پس آن مرد گفت: بنابراین تو بالاترین مرتبه را نزد خدا داری. (۳)

حجاج بن یوسف در سخنان خود مقام عبد الملک را بالاتر از پیغمبر می شمرد و می گفت: مردم! آیا فرستاده ی شما نزد شما گرامی تر است یا خلیفه‌ی شما؟ پیغمبر فرستاده ی خدا بود و عبد الملک خلیفه‌ی اوست. (۴)

۶۶- وَإِنْ زَوَّجُوا أَمْرِئًا جَوْرًا وَبَدَعَهُ

أَنَاخُوا لِأُخْرَى ذَاتٍ وَذَقِينِ تَخَطُّبُ

مفردات:

زَوَّجَ أَمْرِئًا: بین دو امر را جمع کرد، بین دو چیز را گرد آورد.

أَنَاخَ الْإِبِلَ: شتر را به زانو خواباند، اقامت گزید. (در اینجا یعنی زمینه را فراهم ساخت)

۱- کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده اند، آنان راست ایمنی و ایشان راه یافتگانند. (انعام/ ۸۲- ترجمه فولادوند)

۲- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، چاپ چهارم، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ق، ۱/۷۴۰؛ شریف لاهیجی، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، چاپ اول، تحقیق: میر جلال الدین حسینی ارموی (محدث)، ۱۳۷۳ ش، ۱/۷۸۵، ناصر مکارم شیرازی، ۵/۳۲۱.

۳- ابوریاش، ص ۷۱

۴- ابن عبد ربه، ۵/۲۸۵

الْوَدْق: باران تند، باران که پیایی می بارد.

ذات وَدَقِين: به جنگ سخت ذات ودقین گفته می شود و در اصل به ابری می گویند که دارای دو باران باشد و جنگ شدید به آن تشبیه می شود.

تُخَطَّبُ: خواسته می شود، طلب کرده می شود.

ترجمه‌ی بیت:

و اگر آنها دو امر ستم و بدعت را با هم جمع می کنند در اصل زمینه‌ی بدعت بزرگتری را فراهم می نمایند که به دنبال آن هستند.

شرح بیت:

(۱) آن ها با این ستم ها و بدعت‌ها که در دین دارند می خواهند اسلام را از میان برداشته به همان جاهلیت برگرداند آنگونه که قرآن می فرماید: «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» (۱).

(۲) این بیت دارای ایجاز حذف است: «لِأُخْرَى» در اصل «لِبَدْعِهِ أُخْرَى» می باشد.

(۳) بیت دارای استعاره‌ی مکنیه است: کمیت در «أُخْرَى ذات ودقین» بدعت را به ابر تشبیه نموده، ابر را حذف و از لوازم آن «ذات ودقین» را ذکر نموده است.

۶۷- أَلْجُوا و لَجُوا فِي بَعَادٍ و بَغْضَةٍ

فَقَدْ نَشَبُوا فِي حَبْلِ غِيٍّ و أَنْشَبُوا

مفردات:

لَجُوا: لجاجت به خرج دادند، ستیزه کردند؛ «بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ و نُفُورٍ» (۲)

أَلْجُوا: به لجاجت وادار نمودند، به پافشاری وادار کردند.

۱- آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی گردید؟ (آل عمران/۱۴۴- ترجمه فولادوند)

۲- بلکه در سرکشی و نفرت پافشاری کردند. (ملک/۲۱- ترجمه فولادوند)

در مثل آمده: أَلَلَجِ شَوْمٌ، مولوی می فرماید:

چَه رها کن رو به ایوان کروم کم ستیز اینجا بدان کاللیج شوم(۱)

البِعاد: مصدر دیگر باب مفاعله است به معنای دور شدن و دور کردن است.

بِغْضِهِ: دشمنی سخت.

نَشِبَ: آویزان شد، پیوست.

أَنْشَبَ: آویزان کرد.

ترجمه‌ی بیت:

آن‌ها بر دوری و دشمنی سخت با اهل بیت لجاجت ورزیدند و دیگران را نیز به لجاجت واداشتند پس خود گمراه شده و (همراهانشان را نیز) گمراه نمودند.

شرح بیت:

(۱) «أَلَجُو» با «لَجُو» و «نَشَبُوا» با «أَنْشَبُوا» جناس مردوف‌اند.

(۲) در «حَبَلِ غَمِّي» استعاره‌ی مکنیه وجود دارد گمراهی را به چیزی که رسن دارد تشبیه نموده آن را حذف نموده و از لوازمات آن «رسن» را ذکر کرده است.

(۳) «أَلَجُوا» در شروح دیگر «أَلَحُوا» آمده است.(۲)

با توجه به قرینه‌ی نَشَبُوا و أَنْشَبُوا، «أَلَجُوا» با «لَجُوا» درست تر به نظر می رسد.

۱- مولوی، مثنوی معنوی، ص ۵۲۴

۲- رافعی/۴۶: خِیاط/۲۲

۶۸- تَفَرَّقَتِ الدُّنْيَا بِهِمْ وَتَعَرَّضْتُ

لَهُمْ بِالنِّطَافِ الْآجِنَاتِ فَأُشْرِبُوا

مفردات:

تَعَرَّضَ لَهُ: متعرض او شد، به او روی آورد.

النِّطَافُ: ج نطفه: آب مرد، آب پشت؛ نَطَافَهُ: آب اندک که در ته دلو و مشک باقی بماند.

الْآجِنَاتُ: ج الْآجِنُ: تغییر کرده، بگردیده، ماءً آجِنٌ: آب رنگ و طعم بگردانیده، آب بگشته.

أُشْرِبُوا: نوشانیده شدند، أُشْرِبَ حُبًّا: غرق در عشق شد، سخت عاشق گشت؛ بیضاوی در تفسیر «وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ» گفته است: تَدَاخَلَهُمْ حُبُّهُ وَرَسَخَ فِي قُلُوبِهِمْ صُورَتُهُ، لِفِرْطِ شَغَفِهِمْ بِهِ. (۱)

ترجمه‌ی بیت:

دنیای آنها را پراکنده ساخت و با اندیشه‌های باطل و هوا و هوس‌های فاسد به ایشان روی آورد و با وجودشان سرشته شد.

شرح بیت:

«النِّطَافُ الْآجِنَاتُ» استعاره از اندیشه‌های باطل و هوی و هوس‌های فاسد است. (۲)

۶۹- حَنَائِكَ رَبِّ النَّاسِ مِنْ أَنْ يَغُرَّنِي

كَمَا غَرَّهُمْ شُرْبُ الْحَيَاهِ الْمَنْصُوبِ

مفردات:

يَغُرَّنِي: مرا فریب دهد؛ غَرَّهَ يَغُرُّ غَرًّا وَغُرُّرًا: او را فریب داد و غذای باطل خوراند.

۱- عشق گوساله با آنها به هم درآمیخت و به سبب شیفتگی نقش آن در دل هایشان ثابت و استوار گردید. (بیضاوی، ۱/۹۵)

۲- بحار الانوار، ۲/۱۰۲

شرب: آب را با جرعه نوشیدن، و به ضم و به کسر دو اسم مصدرند، مولوی فرماید:

ترک این شرب ار بگویی یک دو روز تر کنی اندر شراب خلد پوز(۱)

حنانیک: رحمت تو را خواهانم، به رحمت تو پناه می برم، مفعول مطلق برای فعل محذوف بوده و بر تکثیر دلالت می نماید
یعنی تَحْنَن عَلَيَّ بَعْدَ تَحْنُنٍ: پیوسته بر من رحمت آور.

الْمُنْضَبُ: فرو رونده، نَضَبَ الْمَاءُ: آب در زمین فرو رفت.

الشرب المنضب: آب فرو شونده در زمین.

ترجمه‌ی بیت:

ای پروردگار مردمان پیوسته به رحمت تو پناه آورم از اینکه زندگانی فانی دنیا مرا بفریبد آنگونه که آن‌ها (دشمنان اهل
بیت) را فریفت.

شرح بیت:

(۱) «شرب» اقتباس از این کریمه است: «فَشَارِبُونَ شَرْبَ الْهِيمِ» (۲) و «غَرَّهُمْ» از: «وَعَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» (۳)

(۲) «يُغْرِنِي» به صورت «يُغْرِبِي» با «باء» آمده است. (۴)

(۳) «شرب الحياه المنضب» کنایه از زندگی کوتاه دنیاست.

۱- دهخدا، ذیل «شرب»

۲- [مانند] نوشیدن اشتران تشنه. (واقعه/۵۵- ترجمه‌ی فولادوند)

۳- و بر ساخته‌هایشان آنان را در دینشان فریفته کرده است. (آل عمران/۲۴- ترجمه‌ی فولادوند)

۴- رافعی/۴۶

۷۰- إِذَا قِيلَ هَذَا الْحَقُّ لَامِيلٌ دُونَهُ

فَأَنْقَاضُهُمْ فِي الْغَيِّ حَسْرَى وَ لُغْبٌ

مفردات:

حَسْرَى: ج حَسِير: درمانده، وامانده، مانده ورنجه شده؛ ثُمَّ اَرْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَ هُوَ حَسِيرٌ. (۱)

الْأَنْقَاضُ: ج نِقْضُ: شتر لاغر شتری که از رفتن وامانده.

لُغْبٌ: ج لاغِب: سست و ضعیف، سخت فرو مانده.

لُغْبٌ - لُغْبًا وَ لُغْبًا: به شدت خسته شد، به شدت کوفته شد.

ترجمه‌ی بیت:

آن زمان که گفته شود هیچ میل و رغبتی به دنبال این حق نیست پس شترهای در راه مانده آن‌ها در مسیر گمراهی عاجز و به شدت خسته گشته است.

شرح بیت:

(۱) شاعر می‌خواهد بگوید آنهایی که می‌گویند: «هیچ میل و اشتیاقی به این حق (حق اهل بیت در رهبری جامعه) نیست» به سبب غرق شدن در گمراهی شدید است که دیگر حق را نمی‌بینند و پذیرش آن برایشان دشوار است.

(۲) «اذا» بر حتمیت وقوع شرط دلالت دارد بنا بر این آنها که چنین حرفی را می‌زنند قطعاً گمراه هستند.

(۳) میان «حَسْرَى» و «لُغْبٌ» مراعات نظیر وجود دارد.

(۴) هذا: مبتدا، الْحَقُّ: عطف بیان و «لامیل دونه» خبر آن می‌باشد.

۷۱- وَإِنْ عَرَضَتْ دُونَ الضَّلَالَةِ حَوْمَةٌ

أَخَاضُوا إِلَيْهَا طَائِعِينَ وَ أَوْثَبُوا

مفردات:

عَرَضَتْ: ظاهر شود، پیش آید، العرض: پیدا شدن و آشکار گردیدن در حالی که دوام نیابد.

دُونَ الضَّلَالَةِ: پیرامون گمراهی، نزدیک گمراهی.

حَوْمَةٌ: جماعت زیاد، گروه انبوه حَوْمَةُ الْقِتَالِ أَوْ الْبَحْرِ أَوْ الرَّمْلِ: قسمت عمده جنگ یا دریا یا شن.

أَخَاضَ إِخْاضَهُ الْفَرَسَ: اسب را به آب درآورد،- الْقَوْمُ الْمَاءَ: آن قوم ستوران خود را به آب درآوردند. در اینجا یعنی از گمراهی و باطل متابعت نمودند: وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ. (۱)

أَوْثَبُهُ: او را به جهیدن واداشت.

وَتَبَّ يَثِبُ وَثُوبًا: برجست، جهید و برخاست.

ترجمه‌ی بیت:

اگر انبوهی از ضلالت و گمراهی پیش آید ایشان در حالی که فرمان بردار هستند در آن وارد و دیگران را نیز وادار به جهیدن در آن می کنند.

۱- و شما [در باطل] فرو رفتید همان گونه که آنان فرو رفتند. آنان اعمالشان در دنیا و آخرت به هدر رفت و آنان همان زیانکارانند. (توبه/۶۹- ترجمه‌ی فولادوند)

شرح بیت:

۱) «أَحَاضُوا» استعاره‌ی تبعیه است؛ «خوض» وارد شدن در آب و رفتن در آن است و بطور استعاره به وارد شدن در امور، اطلاق می‌شود و اکثر موارد آن در قرآن محلی است که ورود در آن مذموم است.

۲) «دُونَ» ظرف مکان است به معنای قُرْبَ.

۷۲- وَقَدْ دَرَسُوا الْقُرْآنَ وَافْتَلَجُوا بِهِ

فَكُلُّهُمْ رَاضٍ بِهِ مُتَّحِزِّبٌ

مفردات:

دَرَسُوا: خوانند، آموختند، حفظ کردند.

إِفْتَلَجَ بِهِ: بدان دست یافت، بر آن چیره شد.

الْفَلَجُ وَ الْفُلْجُ وَ الْفُلْجَةُ: چیره شدن، دست یافتن، پیروزی.

الْمُتَّحِزِّبُ: گرد آمده و گروه گروه شده، تَحَزُّبُ: گرد آمدن و گروه گروه شدن.

ترجمه‌ی بیت:

قرآن را آموختند و بر مضامین آن دست یافتند، پس همگی به زعم خویش به آن خشنود و گروه گروه شدند.

شرح بیت:

مصراع دوم این بیت اقتباس از این کریمه است: «مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (۱).

۱- از آن کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و گروه گروه شدند و هر گروهی به آنچه در نزد خود دارند خرسندند (روم/۳۲- ترجمه‌ی مشکینی)

۷۳- فَمِنْ أَيْنَ أَوْ أُنَىٰ وَ كَيْفَ ضَلُّهُمْ

هدى و الهوى شتى بهم متشعب

مفردات:

شتى بهم: آن ها را پراکنده ساخته است.

متشعب: پراکنده، متفرق.

التشعب: التفرق و الانشعاب: پراکنده و گروه گروه شدن.

ترجمه ی بیت:

پس از کجا و کی و چگونه گمراهی ایشان هدایت می باشد؟ در حالی که هوی و هوس آن ها را متفرق و پراکنده نموده است.

شرح بیت:

«و» در «و الهوى شتى بهم متشعب» حالیه، «الهوى» مبتدا، «شتى بهم» خبر اول و «متشعب» خبر دوم آن می باشد.

۷۴- فَيَا مُوقِدًا نَارًا لِغَيْرِكَ ضَوْءُهَا

و یا حاطباً فى غير حنلك تحطب

۷۵- أَلَمْ تَرَنِ مِنْ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ

أروح و أغدو خائفاً أترقب

مفردات:

الموقد: برافروزنده، روشن کننده؛ اسم فاعل از «وقد» در باب افعال است.

الحاطب: هیزم شکن، جمع کننده هیزم، هیمه چین.

حطب = حطبا: هیزم جمع کرد، هیمه گرد آورد.

حَطَبٌ فِي حَبْلِهِمْ: یاری داد آن قوم را.

رَاحَ يَرُوحُ: شبانه رفت و آمد کرد، ارواح و اغدو: شبانگاهان و سحرگاهان سفر می کنم.

غَدَا يَغْدُو: بامدادان حرکت کرد.

اتَرَقَّبُ: انتظار می کشد.

ترجمه ابیات:

۷۴- ای برافروزندهی آتشی که نور آن برای دیگری است و ای گردآورندهی هیزمی که برای ریسمان دیگران هیزم جمع می کنی.

۷۵- آیا ندیدی که من از دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله شبانگاهان و سحرگاهان سفر می کنم و انتظار می کشم؟

شرح بیت:

(۱) «ناراً» در بیت ۷۴ مفعول به برای «موقداً» می باشد.

(۲) «و یا حاطباً فی غَیْرِ حَبْلِكَ تَحْطِبُ» در بیت ۷۴ کنایه از سر سپردگی برای دیگران است.

(۳) «خائفاً اتَرَقَّبُ» در بیت ۷۵ اقتباس از این کریمه است: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۱)

(۴) دعبل خزایی بیت ۷۵ را تضمین نموده است:

ألم تر أنني مُد ثلاثين حجةً أروح و أغدو دائماً الحسراتِ (۲)

۱- موسی ترسان و نگران از آنجا بیرون رفت [در حالی که می] گفت: «پروردگارا، مرا از گروه ستمکاران نجات بخش.»

(قصص/۲۱- ترجمه‌ی فولادوند)

۲- دیوان دعبل، ص ۳۵

۷۶- كَأَنِّي جَانٌ مُّحَدِّثٌ وَ كَأَنَّمَا

بِهِمْ يُتَّقَى مِنْ حَشِيئِهِ الْعُرُّ أَجْرَبُ

مفردات:

جان (الجانی): جنایتکار.

المُحَدِّث: بدعت گذار، اتقی فلان بكذا: آن را سپر خویش قرار دارد.

يُتَّقَى: اتقی فلاناً إِتِّقَاءً: از فلانی بر حذر شد و ترسید، از او کناره گیری کرد «إِتَّقَيْنَا بِهِ»:

برای محافظت خود او را پیشاپیش همه همچون سپری در برابر دشمن قرار دادیم و حمله ور شدیم.

العُرُّ: گری و جرب، بیماری است که از آن پشم گوسپند و شتر بر افتد.

الأَجْرَبُ: گر، جَرَب دار، دارای بیماری خارش، مونث: جرباء، جمع: جُرب، جَرَبِي، أَجَارِب.

ترجمه‌ی بیت:

گویی من جنایتکاری بدعت گذارم و از من به (سبب دوستی و محبت) ایشان چنان دوری و پرهیز می کنند که گویی از ترس
گر شدن از شخص مبتلا به گری اجتناب می شود.

شرح بیت:

(۱) «اجربُ» نائب فاعل «يُتَّقَى» می باشد.

(۲) بیت دارای تشبیه مؤکد است: «كَأَنِّي جَانٌ مُّحَدِّثٌ».

(۳) «گویی من جنایتکاری بدعت گذارم» تعریض به حاکمان بدعت گذار و جنایت پیشه‌ی مروانی است و همچنین تعریض به
مردمانی است که از شاعر به سبب محبتش نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دوری می‌گزینند گویا محبت و دوستی
آنها ستم و بدعتی نابخشودنی است.

(۴) «هم» در «بهم» به «آل محمد» از بیت ۷۵ باز می‌گردد.

۷۷- عَلَىٰ أَيِّ جُزْمٍ أَمْ بِأَيِّهِ سِيرَهُ

أُعْنَفُ فِي تَقْرِيطِهِمْ وَأُوْنَبُ

مفردات:

عَنْفُهُ: او را سرزنش نمود.

التقريط: مدح شخص زنده؛ قَرَضَ فُلَانًا: فلانی را مدح کرد.

التأنيب: توبیخ، سرزنش.

أُعْنَفُ: سرزنس می شوم.

ترجمه‌ی بیت:

به کدامین گناه یا به کدامین روشی است که به سبب مدح آن‌ها سرزنش و توبیخ می شوم. (آیا افراد ظالم و ستمگری را مدح نموده‌ام که اینگونه مورد توبیخ و سرزنش واقع می شوم)

شرح بیت:

(۱) «بِأَيِّهِ سِيرَهُ» اقتباس از اسلوب این آیه‌ی مبارکه است: «بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلْتَ» (۱)

(۲) این بیت تعریض به این است که دشمنان اهل بیت علیهم السلام ظالم و ستمگرند.

۷۸- أَنَا بِهَمِّ عَزَّتْ قُرَيْشٌ فَأَصْبَحُوا

و فِيهِمْ خِباءُ الْمَكْرُمَاتِ الْمُطَنَّبُ

مفردات:

عَزَّتْ: عزیز گشت، عزت یافت.

أَصْبَحُوا: شدند، رفتند.

المُطَبَّب: کشیده شده با طناب، محکم شده با طناب. أَلطُّب: طناب خیمه ج: أطناب و طُتَبه.

الخِباء: خیمه، چادر.

ترجمه‌ی بیت:

(بنی هاشم) مردمانی هستند که قریش به وسیله‌ی آن‌ها عزت یافتند و در گذشتند در حالی که همواره بزرگوار بودند.

شرح بیت:

۱. «و فِيهِمْ خِباءَ الْمَكْرُمَاتِ الْمُطَبَّبُ»: کنایه‌ی نسبت است همانند:

انَّ السَّمَاخَةَ وَالْمَرْوَةَ وَالنَّدَى فِي قَبِيهِ ضُرِبَتْ عَلَيَّ ابْنِ الْحَشْرِجِ (۱)

۲. این بیت ایجاز حذف دارد؛ مسندالیه محذوف است: هُم أَنَاسٌ.

۳. بین بیت ۷۷ و ۷۸ شبه کمال اتصال است: گویا در بیت ۷۷ سؤال شده است: لِمَ تُفَرِّضُهُمْ؟ (چرا آن‌ها را مدح می‌کنی؟) و او در پاسخ گفته است: لِأَنَّ هُمْ أَنَاسٌ بِهِمْ عَزَّتْ قُرَيْشٌ (زیرا آن‌ها مردمانی هستند که قریش صرفاً به سبب آن‌ها عزت یافت).

۴. «بِهِمْ عَزَّتْ قُرَيْشٌ» اسلوب قصر از نوع «تقديم ما حقه التأخير» است.

۵. این بیت اقتباس شده از خطبه‌ی چهارم نهج البلاغه است که حضرت در وصف اهل بیت علیهم السلام می‌فرماید: بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظُّلْمَاءِ وَ تَسَنَّمْتُمُ العُلْيَاءَ وَ بِنَا انْفَجَرْتُمْ عَنِ السَّرَارِ (۲)

۱- هاشمی، احمد، جواهر البلاغه، چاپ سوم، دفتر تبلیغات حوزه‌ی علمیه‌ی قم، قم، ۱۳۷۰ش، ص ۳۴۹

۲- در عرصه‌ی تاریکی‌ها به کمک ما هدایت یافتید، و به اوج برتری رسیدید، و از شب تاریک در آمدید. (نهج البلاغه، خطبه‌ی چهارم- ترجمه‌ی انصاریان، ص ۶۳)

۷۹- مَصْفُونٌ فِي الْأَحْسَابِ مَحْضُونَ نَجْرُهُمْ

هُمُ الْمَحْضُ مِنَّا وَالصَّرِيحُ الْمُهَذَّبُ

مفردات:

المُصَفِّي: پاک، برگزیده.

الأحساب: ج حسب: اصل و تبار والا، نژاد ارجمند.

الصَّرِيح: خالص، بی غش.

المَحْض: خالص.

النَّجْر: اصل، تبار، نژاد.

ترجمه‌ی بیت:

اجدادشان برگزیده، تبارشان خالص و تنها ایشانند که پاکان و خالصان و تهذیب شدگان از میان ما هستند.

شرح بیت:

۱. این بیت ایجاز حذف دارد: مسندالیه(هم) محذوف است تقدیر آن: «هُمُ مُصَفَّوْنَ».

۲. «هم المحض» اسلوب حصر دارد؛ بر مسند «ال» داخل شده است تا آن را منحصر به مسندالیه (هم) گرداند.

۸۰- خِضْمُونَ أَشْرَافٌ لَهُمِمْ سَادَةٌ

مَطَاعِيمٌ أَيْسَارٌ إِذَا النَّاسُ أُجْدَبُوا

مفردات:

خِضْمُونَ: ج الخِضْمُ: آقا، سرور، مهترِ بردبارِ بسیار عطا و خاص است به مردمان؛ بحرٌ خِضَمٌ: دریای عظیم.

أشرف: ج شریف: بزرگوار.

أیسار: ج یسر: آسان گیر، کریم، بخشنده.

لہامیم: ج لہوم: آقا، سرور.

مطاعیم: ج مطعام: بسیار اطعام دهنده.

أجدبوا: به قحطی افتادند، گرفتار قحطی شدند.

ترجمه‌ی بیت:

آن‌ها سرورانی شریف، آقایانی بزرگوار و بسیار اطعام کنندگان و کریمانند آنگاه که مردم به قحطی گرفتار آیند.

شرح بیت:

ایجاز حذف دارد، مسند الیه محذوف است تقدیر: هُم خِصْمُون.

۸۱- إِذَا مَا الْمَرَضِيعُ الْخِمَاصُ تَأَوَّهَتْ

مِنَ الْبَرْدِ إِذْ مِثْلَانِ سَعْدٌ وَ عَقْرَبٌ

مفردات:

المراضیع: ج مروضع شیر دهنده.

الخِماص: ج خمیص، گرسنگان.

تأوه: ناله سرداد، آه کشید.

سعد: ستاره نیکبختی.

عقرب: ستاره بد فرجامی، ستاره نحوست.

مثلان سعد و عقرب: دو ستاره سعد و نحس یکی گردند.

ترجمه‌ی بیت:

آنگاه که روزگار سخت و دشوار گردد و مادران شیرده گرسنه از سرما ناله سردهند.

شرح بیت:

(۱) بین بیت ۸۰ و ۸۱ کمال اتصال وجود دارد: «اذا ما المراضِیْعُ الخِماصُ تَأَوَّهَتْ» در این بیت به منزله‌ی بدل از «اذا الناس اجْدَبُوا» از بیت ۸۰ می باشد.

(۲) «إِذْ مِثْلانِ سَعْدٌ وَّ عَقْرَبٌ» کنایه از اینکه روزگار سخت گردد.

۸۲- و حارَدَتِ النُّكْدُ الجِلادُ و لَمْ یَكُنْ

لِعُقْبِهِ قَدْرُ المُسْتَعیرِینَ مُعَقِبٌ

مفردات:

حارَدَت: کم شیر شد.

النُّكْدُ: جمع نكداء: شتر کره مرده ای که شیرش فراوان است.

الجلاد: ج جَلَدَه: سرسخت، مقاوم، شتر چابک و نیرومند.

العُقْبَه: مقداری غذا که عاریه گیرنده‌ی ظرف به عاریه دهنده می دهد، غذایی که در دیگ عاریتی به هنگام عودت می ... گذارند.

مُعَقِب: پاداش نیک دهنده. أَعْقَبَهُ: به او پاداش نیکو داد.

مستعیر: عاریت گیرنده، قرض گیرنده.

ترجمه‌ی بیت:

و آن زمان که شتران پرشیرِ مقاوم (به سبب سختی روزگار) کم شیر شوند و عاریه گیرندگان از سپاسگزاری دریغ نمایند.

شرح بیت:

«وَلَمْ يَكُنْ لِعُقْبِهِ قَدْرُ الْمُسْتَعِيرِينَ مُعْقِبٌ» کنایه از عدم سپاسگذاری به سبب فقر و ناداری است.

۸۳- و بَاتَ وَلِيدُ الْحَيِّ طَيَّانَ سَاغِبًا

و كَاعِبَهُمْ ذَاتُ الْعِفَاوَةِ أَشْعَبُ

مفردات:

وَلِيدُ الْحَيِّ: بچه‌ی قبیله، طفل.

طَيَّان: گرسنه.

بَاتَ يَبِيتُ بَيْتًا وَ بَيَاتًا وَ يَبْتُوتَهُ وَ مَبِيتًا وَ مَبَاتًا فِي الْمَكَانِ: شب را در آن جای بسر برد، شب را به صبح آورد.

الكَاعِبُ: زنی که پستانش برآمده است، نارپستان.

الْعِفَاوَةُ: نخچین غذایی که از دیگر برداشته و برای فرد مورد علاقه می برند.

ذَاتُ الْعِفَاوَةِ: دارای غذای مخصوص (مقوی).

الشَّاعِبُ: گرسنه.

ترجمه‌ی بیت:

و آنگاه که کودک قبیله، شب را، گرسنه، به صبح آورد و زن پستان برآمده‌ی در ناز و نعمت پرورده، گرسنه تر باشد.

شرح بیت:

(۱) این بیت کنایه از قحطی شدید است زیرا سرپرستان خانواده فرزندانشان را بر خود ترجیح می دهند، پس زمانی که طفل شیرخوار گرسنه گردد بر سختی زمانه دلالت دارد.

(۲) بیت دارای صنعت «رد العجز علی الصدر» است: ساغباو اسغب.

(۳) «و» بر سر «و کاعبهم» حالیه است. «بات» در این بیت فعل تام است (از افعال ناقصه نیست) طیان و ساغباً حال از «ولید» است. «ذات» صفت کاعب می باشد.

۸۴- إِذَا نَشَأَتْ مِنْهُمْ بِأَرْضٍ سَحَابَةٌ

فَلَا النَّبْتُ مَحْظُورٌ وَلَا الْبَرْقُ حُلْبٌ

مفردات:

نَشَأَتْ: بوجود آمد، پدیدار گشت.

الْبَرْقُ الْحُلْبُ: برق بی باران، به کسی که وعده می دهد و وفا نمی نماید گفته می شود: إِنَّمَا أَنْتَ كَبْرُوقٌ حُلْبٌ.

المَحْظُورُ: ممنوع، محروم.

ترجمه‌ی بیت:

آنگاه که ابری از (کرم) این خاندان بر سرزمینی پدیدار گردد نه گیاه محروم ماند و نه برق بدون باران بدرخشد.

شرح بیت:

(۱) مصراع نخست «إِذَا نَشَأَتْ مِنْهُمْ بِأَرْضٍ سَحَابَةٌ» دارای تشبیه ضمنی است، اهل بیت علیهم السلام را به ابر تشبیه نموده است.

(۲) «مِن» در منهم «تجریدیه» است که بر تکثیر دلالت دارد.

۸۵- إِذَا ادَّلَمَسَتْ ظُلُمَاءُ أَمْرَيْنِ حِنْدِسٌ

فَبَدْرٌ لَهُمْ فِيهَا مُضِيٌّ وَ كَوْكَبٌ

مفردات:

ادَّلَمَسَ اللَّيْلُ: تاریکی شب شدید گشت.

الْحِنْدِسُ: تاریکی، شب بسیار تاریک.

ترجمه‌ی بیت:

چون ابهام و تاریکی دو امر بسیار شدید گردد ماه و ستاره روشنگر در آن امر از آن ایشان است.

شرح بیت:

۱. این بیت می‌خواهد بگوید هر گاه که فتنه و آشوب فراگیر شود و مردم بر سر دوراهی بمانند به گونه‌ای که تشخیص حق از باطل میسر نباشد این اهل بیت علیهم السلام هستند که حق را از باطل جدا می‌کنند.

۲. «فَبَدْرٌ لَهُمْ فِيهَا مُضِيٌّ وَ كَوْكَبٌ» کنایه از عالم بودن اهل بیت علیهم السلام است.

۳. «بَدْرٌ» مبتدأست که به وسیله صفت «مُضِيٌّ» تخصیص یافته است و «لَهُمْ» خبر آن می‌باشد، تقدیر عبارت چنین است: «فَبَدْرٌ مُضِيٌّ وَ كَوْكَبٌ (مُضِيٌّ) فِيهَا لَهُمْ»، «حَدَسٌ» صفت «ظُلُمَاءٌ» می‌باشد.

۴. این بیت ایجاز حذف دارد به قرینه لفظی: کوكبٌ دراصل «كوكبٌ مُضِيٌّ» بوده است.

۸۶- وَ إِن هَاجَ نَبْتُ الْعِلْمِ فِي النَّاسِ لَمْ تَزَلْ

لَهُمْ تَلْعَهُ خَضْرَاءُ مِنْهُمْ مِذْنَبُ

مفردات:

هَاجَ النَّبْتُ: گیاه خشک و زرد گردید، قوله تعالی: «ثُمَّ يَهِيْجُ فِتْرَاهُ مِصْفَرًا» (۱).

نَبْتُ الْعِلْمِ: جوانه علم، رشد علم، رویش علم.

التَّلْعَةُ: جویبار، سیل رو، تپه سیل رو.

المِذْنَبُ: سیل رو بین دو تپه، جویباری که بین دو تپه واقع شده و سیل از آن جاری است.

۱- سپس خشک شود و آن را زرد شده بینی. (زمر/۲۱- ترجمه‌ی پاینده)

ترجمه‌ی بیت:

و اگر جوانه های دانش در میان مردم خشک و زرد گردد جویبار سبز و خرم و سیل رو آن برای مردمان، همواره از آن اهل بیتاست.

شرح بیت:

دارای اسلوب قصر است از نوع تقدیم ما حَقُّهُ التَّأخِيرُ: «لَهُمْ» خبر «لَمْ تَزَلْ» بر اسم آن «تَلَعَهُ» مقدم شده است.

۸۷- لَّهُمْ رُتَبٌ فَضَّلُ عَلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ

فَضَائِلُ يَسْتَعْلَى بِهَا الْمُتَرْتَبُ

مفردات:

الرُّتَبُ: ج رتبه: منزلت، مقام.

الْمُتَرْتَبُ: فضیلت خواه، خواهانِ منزلت.

يَسْتَعْلَى: بالا می رود.

ترجمه‌ی بیت:

برای آن ها منزلت ها و مقام هایی است که بر همه مردم برتری دارند و به سبب فضایل آن هاست که فضیلت خواهان (طی طریق می کنند) و بالا می روند.

شرح بیت:

ها در «بها» به «رُتَبٌ» باز می گردد.

۸۸- مَسَامِيحٌ مِنْهُمْ قَاتِلُونَ وَ فَاعِلٌ

و سَبَاقٌ غَايَاتٍ إِلَى الْخَيْرِ مُسَهَّبٌ

مفردات:

مَسَامِيحٌ: ج مِسْمَحٍ: بسیار بخشنده، کریم.

سَبَاقٌ: بسیار سبقت گیرنده.

غَايَاتٍ: ج غَايَةٍ: نهایت، پایان، هدف.

المُسَهَّبُ: سریع، پرسرعت، شتابان، أَشْهَبُ الفَرَسُ: تاخت او شدت یافت و سبقت گرفت.

ترجمه ی بیت:

بسیار بخشندگان و سخنوران از ایشان می باشند و عمل کننده و سبقت گیرنده ی شتابان به سوی نهایت ها و خیر و نیکی نیز از آن هاست.

شرح بیت:

(۱) «و سَبَاقٌ غَايَاتٍ إِلَى الْخَيْرِ مُسَهَّبٌ» اقتباس معنوی از این کریمه است: «و يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ» (۱)

(۲) «مَسَامِيحٌ» مبتداء، «منهم» خبر: «قاتلون» صفت «مسامیح» می باشد «الی الخیر» متعلق به «مسهب»، و «مسهب» صفت برای «فاعل» است.

۸۹- أَوْلَاكَ نَبِيُّ اللَّهِ مِنْهُمْ وَ جَعْفَرٌ

وَ حَمْرَهُ لَيْثُ الْفَيْلَقَيْنِ الْمُجَرَّبُ

مفردات:

الفَيْلَقُ: لشکر، سپاه.

الْأَيْثُ: شیر.

۱- و به انجام کارهای خیر می شتابند. این گروه از شایستگانند. (آل عمران/۱۱۴- ترجمه‌ی پورجوادی)

المُجَرَّب: کار آزموده.

لَيْثُ الْفَيْلَقَيْن: شیر دو لشکر.

ترجمه ی بیت:

آن ها کسانی هستند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن هاست، و جعفر و حمزه آن شیر کار آزموده ی دو لشکر از ایشان است.

شرح بیت:

(۱) مراد از جعفر، جعفر بن ابی طالب است که دست های خویش را در جنگ موته از دست داد و پیامبر فرمود: خداوند به جای آن دو دست، دو بال به او عطا فرموده با آنها در بهشت پرواز می کند. (۱)

(۲) مراد از حمزه، حمزه بن عبدالمطلب عموی پیامبر است که به او اسد الله می گفتند. (۲)

(۳) «اولا ک» به مسامیح در بیت ۸۸ باز می گردد.

۹۰- هُمَ مَا هُمُ وَتَرَأُ وَ شَفَعَا لِقَوْمِهِم

لُفُقَدَانِهِمَ مَا يُغَدِّرُ الْمُتَحَوِّبُ

مفردات:

الْمُتَحَوِّبُ: گریان، التَّحَوُّبُ: گریه، ناله.

الْوَتْرُ: منظور پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله اسلام است.

الشَّفَعُ: مراد جعفر بن ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب است که در بیت قبل از آن ها یاد نموده است.

۱- ابو ریاش، ص ۸۰

۲- ابو ریاش، ص ۸۰

ترجمه‌ی بیت:

ایشان، ایشان چه هستند؟! در حالی که تاک و جفت قومشان می‌باشند و ناله سر دهنده در فقدان آن‌ها بی‌عذر و بهانه نیست.

شرح بیت:

۱. «هُمَ مَا هُمَ» اقتباس از اسالیب قرآنی نظیر «القارعه ما القارعه» می‌باشد.

۲. «وترأ» و «شفعاً» حال می‌باشند، مراد از و ترأ «نبی الله» در بیت ۸۹ و مراد از «شفعاً» جعفر و حمزه در همان بیت است.

۹۱- قَتِيلُ التَّجُوبِيِّ الَّذِي اسْتَوَارَتْ بِهِ

يُسَاقُ بِهِ سَوْقًا عَنِيفًا وَيُجَنَّبُ

مفردات:

قَتِيلُ التَّجُوبِيِّ: کشته شده به دست تجوبی، مراد علی بن ابی طالب علیه السلام است، قتیل به معنی مقتول است.

تَجُوبُ: قبیله ای از حمیر که ابن ملجم مرادی از آن قبیله است.

اسْتَوَارَتْ: منفور گشت، به وحشت افتاد، رمید.

يُجَنَّبُ: دور کرده می‌شود، دور می‌گردد.

ترجمه‌ی بیت:

آن کشته به تیغ ابن ملجم تجوبی از آنهاست که قبیله‌ی تجوب از او منفور گشت در حالی که (خود او) با خشونت به سوی

آتش سوق داده شده و از رحمت خدا دور می‌گردد.

شرح بیت:

(۱) استَوَارَتْ به صورت «إِسْتَوَرَدَتْ» نیز وارد شده است که در این صورت معنای آن چنین می شود: آن (شخص) کشته‌ی به دست ابن ملجم تجویبی که قبیله‌ی تجوب به سبب عمل او (ابن ملجم) وارد آتش می شوند.

(۲) «يُسَاقُ بِهِ» به صورت «يساق بها» نیز ضبط شده است که در این صورت تعبیر «ها» «بِفِعْلَتِهِ» می شود یعنی با «کرده‌ی او».

(۳) «قتیل» معطوف بر نبی الله در بیت هشتاد و نهم می باشد: تقدیر آن چنین است: قتل التجوبی منهم.

۹۲- مَحَاسِنُ مِنْ دُنْيَا وَ دِينٍ كَأَنَّمَا

بِهَا حَلَقْتُ بِالْأَمْسِ عَنقَاءَ مُغْرَبٍ

مفردات:

حَلَقَ: در ارتفاع بلند پرواز کرد. حَلَقَ النَجْمُ إِذَا ارْتَفَعَ، وَ تَحْلِيْقُ الطَّائِرِ ارْتِفَاعُهُ فِي طَيْرَانِهِ

المُغْرَبُ: رونده به شهرهای دوردست، از اُغْرَبَ: به شهرهای دور رفت.

ترجمه‌ی بیت:

تمام خوبی‌های دنیا و دین از آن علی علیه السلام است (زمانی که خوبی‌ها در جامعه آنچنان کم گردد که) گویی سیمرغ پرواز کننده به دوردست‌ها آن‌ها را قبلاً به سرزمین‌های دور برده است.

شرح بیت:

این بیت دارای ایجاز حذف است؛ «محاسن» مبتدا، خبر آن محذوف و تقدیر چنین است: «له محاسن من دنیا و دین»

۹۳- لَنْعَمَ طَيْبُ الدَّاءِ مِنْ أَمْرِ أُمَّهِ

تَوَاكَلَهَا ذُو الطَّبِّ وَ الْمُتَطَبُّ

مفردات:

تَوَاكَلَ الأَمْرُ: کار را به یکدیگر واگذار نمودند.

ذُو الطَّبِّ: پزشک.

الْمُتَطَّبُّ: کسی که بدنبال علم پزشکی است، شاگرد پزشک.

ترجمه‌ی بیت:

چه نیکو پزشکی است برای رسیدگی به درد امتی که پزشک و شاگردش آن را به یکدیگر واگذارند.

شرح بیت:

«لَنْعَمَ» در شروح رافعی و خیاط به صورت «فَنِعَمَ» ضبط شده است. (۱)

۹۴- وَ نِعَمَ وَلِيَّ الأَمْرِ بَعْدَ وَليِّهِ

وَ مُتَّبِعُ التَّقْوَى وَ نِعَمَ المُؤَدَّبِ

مفردات:

الْمُتَّبِعُ: سرچشمه، مصدر، چراگاه، در مثل آمده است: مَنْ أَجْدَبَ إِنْتَجَعَ: هر کسی به قحطی گرفتار آید بدنبال چراگاه می گردد.

نَجَعَ القَوْمَ الكَلَاءَ وَ اِنْتَجَعَ: مردم بدنبال چراگاه گشتند.

الامر: مراد از امر، ولایت و رهبری جامعه مسلمانان است.

المؤدَّبُ: معلم.

ترجمه‌ی بیت:

چه نیکو ولیّ امری پس از [رسول خدا صلی الله علیه و آله] و سرچشمه‌ی تقوی و بهترین معلم است.

شرح بیت:

(۱) «ه» در «وَلِيَّهِ» به الامر باز می‌گردد. و مراد از «وَلِيَّهِ» رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد.

(۲) «منتجع التقوی» دارای استعاره مکنیه می‌باشد: تقوی را به موجودی تشبیه نموده است که نیازمند چراگاه است، مشبه به را حذف و از لوازم آن «منتجع» را آورده است.

۹۵- سَقَى جُرْعَ الْمَوْتِ ابْنَ عُثْمَانَ بَعْدَمَا

تَعَاوَرَهَا مِنْهُ وَلَيْدٌ وَمَرْحَبٌ

مفردات:

الجُرْع: جرعه‌ها، ج جرعه.

ابن عثمان: طلحه بن ابی طلحه بن عبد العزّی بن عثمان پرچمدار مشرکان در جنگ احد بود. (۱)

ولید: ولید بن عتبه بن ربیع که حضرت علی علیه السلام او را در جنگ بدر به قتل رساند. (۲)

مرحب: پهلوان یهودی که در جنگ خیبر به دست حضرت علی علیه السلام به قتل رسید. (۳)

تَعَاوَرَ الْقَوْمُ الشَّيْءَ: قوم به نوبت از آن چیز استفاده نمودند، دست بدست کردند، در اینجا مراد این است که نوبت به نوبت (جام مرگ) نوشیدند.

۱- رافعی، ص ۴۹

۲- رافعی، ص ۴۹

۳- ابن کثیر، البدایه و النهایه، ۴/۱۸۸

ترجمه‌ی بیت:

جرعه‌های مرگ را به پسر عثمان نوشاند پس از آنکه ولید بن عتبه و مرحب یهودی نوبت به نوبت آن را از دست او نوشیدند.

شرح بیت:

(۱) «جُرْع» مفعول به اوّل و «ابن» مفعول به دوم «سقی» می باشد.

(۲) «جُرْع الموت» دارای استعاره مکنیه است، مرگ را به چیز آب داری تشبیه کرده، آن را حذف نموده و «جُرْع» (جرعه‌ها) را از لوازم آن ذکر کرده است.

۹۶- وَ شَيْبَةَ قَدْ أَثْوَى بِنَدْرِ يَنْوُشُهُ

غُدَافٌ مِّنَ الشُّهْبِ الْقَشَاعِمِ أَهْدَبُ

مفردات:

شبیبه: شبیه بن ربیعہ که علی علیه السلام و حمزه در جنگ بدر او را به قتل رساندند. (۱)

أثوی: اقامت گزید، باقی ماند.

یَنوُشُهُ: فرا می گیرد او را، بر او دست می یابد، التَّوَشُّ: کسی را گرفتن و بر سر و ریش وی آویختن.

نَاشَ يَنْوُشُ: دست یافت، تناول کرد؛ «وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ». (۲)

غُدَافٌ: کرکس سیاه، نوعی کلاغ سیاه.

الشُّهْبُ: ج الأشهب: هر چیزی که رنگش سیاه و سفید باشد، خاکستری رنگ.

القشاعِم: ج القشعِم: بزرگ.

الأهدب: دارای پَرِ پُریشت، دارای پر بلند.

ترجمه‌ی بیت:

و (جرعه‌ی مرگ را) به شیبه نشانند که جنازه اش در بدر باقی ماند و کرکس های خاکستری و درشت اندام با پرهای پرپشت و بلند او را فرا می گیرند.

شرح بیت:

«شِبِه» معطوف بر «ابن عثمان» از بیت ۹۵ می باشد.

۹۷- لَهُ عُوْدٌ لَارَافَهُ يَكْتَنِفُهُ

وَ لَاشْفَقًا مِنْهَا خَوَامِعٌ تَعْتُبُ

مفردات:

عُوْدٌ: ج عائد: ملاقات کننده، عیادت کننده.

الخَوَامِعُ: ج خامع: کفتار.

خَمَعٌ: لنگید، از این جهت به کفتارها خوامع می گویند که به هنگام راه رفتن گویی می لنگند.

تَعْتُبُ: بر سه پای راه می روند، خمیده می روند مانند آنکه لنگ باشند.

عَتَبَ - عَتَبًا: ستور بر سه پای راه رفت.

ترجمه‌ی بیت:

او (شیبه) عیادت کنندگانی دارد که وی را از روی مهربانی و دلسوزی در بر نمی گیرند برخی از آن ها کفتارهایی هستند که بر سه پا راه می روند.

شرح بیت:

- (۱) مراد از عیادت کنندگان در این بیت حیوانات وحشی و درنده است که جسد مرده ی او را خوراک خویش می سازند.
- (۲) «رَأْفَهُ» مفعول له، تقدیر عبارت چنین است: لَهُ عُوْدٌ لَا- لِرَأْفِهِ، و نیز می تواند حال باشد برای «ن» در يَكْتَنِفَنَّ که تقدیر آن چنین است: يَكْتَنِفَنَّهُ فِي حَالِ كَوْنِهَا لَا يَرَأْفَنَّ.
- (۳) «منها» خبر مقدم و «خوامع» مبتدای مؤخر و مِّنْ در «منها» تبعیضیه می باشد. «تَعْتَبُ» جمله وصفیه برای خوامع می باشد.

۹۸- لَهُ سُرَّتَا بَسِطٍ فَكَفَّ بِهِذِهِ

يُكْفُ وَ بِالْأُخْرَى الْعَوَالِي تُخَضَّبُ

مفردات:

له: «ه» در آن به قلیل در بیت ۹۱ باز می گردد که مراد از آن علی بن ابی طالب علیه السلام است.

السُّرَّة: سپر، سُرَّتَا در اصل «سترتان» می باشد که نون آن به سبب اضافه حذف شده است.

العوالی: نیزه، ج عالیه.

كَفَّ يَكْفُ: مانع شد، بازداشت.

تُخَضَّبُ: خضاب می گردد، آغشته (به خون) می شود.

بسط: فعل به معنای فعیل است: پهن، گسترده.

ترجمه ی بیت:

او دو سپر پهن دارد که با دستی یکی از آن ها را گرفته و دشمن را باز می دارد و با دست دیگرش نیزه ها به خون آغشته می شوند.

شرح بیت:

(۱) این بیت دارای صنعت استطراد است زیرا شاعر در بیت ۹۵ و پیش از آن حضرت علی علیه السلام را مدح می کرد، در بیت ۹۶ و ۹۷ به هجو مشرکان کشته شده به دست آن حضرت پرداخته، در این بیت دوباره به همان غرض اول یعنی مدح علی علیه السلام باز می گردد.

(۲) «الآخری» دارای ایجاز حذف است، اصل «بِالْكَفِّ الْآخِرِي» می باشد.

۹۹- وَ فِي حَسَنِ كَانَتْ مَصَادِقُ لِاسْمِهِ

رِثَابٌ لِمَصْدَعِيهِ الْمُهَيْمِنُ يَرَأُبُ

مفردات:

رِثَابُ: اصلاح و آشتی دادن.

حسن: مراد حسن بن علی بن ابی طالب است.

رَأُبٌ = الصَّدْعُ و الاناء: شکاف یا ظرف را پیوند زد، اصلاح نمود.

الصدع: فرقه و گروه از هر چیزی.

مهیمن: ایمن کننده از خوف، آنکه ایمن کند دیگری را از ترس و بیم، «السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ» (۱).

مصادق: ج مصادق: گواه، راستی، شاهد، گواهی.

ترجمه ی بیت:

و در حسن علیه السلام مصادیق واقعی برای نامش و آشتی برای دو گروه از امت اسلام بود، (آری) ایمن کننده از خوف اصلاح می کند و آشتی می دهد.

۱- و مبرا از هر عیب، ایمنی بخش. (حشر/۲۳- ترجمه کاویانپور)

شرح بیت:

(۱) این بیت اشاره به صلح امام حسن علیه السلام است که به سبب آشتی با معاویه از کشتار بی نتیجه‌ی مسلمانان جلوگیری کرد. (۱)

(۲) الْمُهَمِّمُنْ: مبتدا و یراب خبر آن می باشد. رثابٌ مرفوع به استئناف می باشد زیرا از ماقبل خود قطع شده است.

۱۰۰- و حَزْمٌ و جُودٌ فِی عَفَافٍ و نَائِلٌ

إِلَى مَنْصِبٍ مَا مِثْلَهُ كَانَ مَنْصِبٌ

مفردات:

نائل: دست یابنده، نائل شده، از نالِ يِنَالٌ نَيْلًا و نَائِلًا: رسید، نائل شد، دست یافت.

مَنْصِبٌ: رتبه و عهدی که از جانب پادشاه به کسی مرحمت می گردد.

حَزْمٌ: هشیاری، دور اندیشی، فردوسی سراید:

زپایت که افکند و جایث که جست کجا آن همه حزم و رای درست (۲)

ترجمه‌ی بیت:

او دوراندیش و بخشنده‌ای

پاکدامن است و به مرتبه‌ای رسیده که همپای او نیست.

شرح بیت:

۱. «مِثْلَهُ» خبر مقدم کان و «مَنْصِبٌ» اسم آن می باشد، «حَزْمٌ» مبتدا و خبر آن محذوف و در تقدیر چنین است: «له حزمٌ».

۲. شاید منظور از مقام و منصبی که نظیر و شباهت ندارد مقام ولایت الهی است که در هر عصری از آن امام آن عصر است و چون حضرت علی علیه السلام به شهادت رسیدند این

۱- نک: فصل نخستِ همین اثر، صلح امام حسن، ص ۱۴

۲- دهخدا، ذیل «حزم»

مقام به امام حسن علیه السلام رسید بنا بر این در آن موقعیت هیچ کس جز امام حسن علیه السلام مقام ولایت امر را دارا نبوده است.

۱۰۱- وَ مِنْ أَكْبَرِ الْأَحْدَاثِ كَانَتْ مُصِيبَةً

عَلَيْنَا قَتِيلُ الْأَدْعِيَاءِ الْمَلْحَبُ

مفردات:

الادعیاء: ج الدّعی: پسرخوانده، کسی که نسبش مشکوک است، زنا زاده، در اینجا مراد عبیدالله بن زیاد است که فرزند زیاد بن ابیه است. (۱)

قتیل: کشته شد، در اینجا منظور امام حسین علیه السلام است.

المَلْحَبُ: قطعه قطعه شده، پاره پاره شده با شمشیرها، لَحَبُ الشَّيْءِ: آنچه را قطعه قطعه کرد.

ترجمه ی بیت:

و از بزرگترین حوادث که مصیبتی بزرگ بر ما بود (شهادت) آن شهید پاره پاره بدست زنازادگان است.

شرح بیت:

«مصیبه» خبر مقدم «کان»، و اسم آن «قتیل» می باشد، «کانت» به سبب تأنیث «مصیبه» مؤنث آمده است. (شاید بتوان این تأنیث را به سبب مجاورت دانست) در شروع رافعی و خیاط «مصیبه» به رفع آمده است. در این صورت «مُصِيبَةٌ» اسم کانت، «علینا» خبر آن و «قتیل» مبتدای موخر و «مِنْ أَكْبَرِ الْأَحْدَاثِ» خبر مقدم «قتیل» می باشد.

۱۰۲- قَتِيلٌ بِجَنْبِ الطَّفِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ

فِيالِكْ لِحِمًّا لَيْسَ عَنْهُ مُدَبَّبٌ

مفردات:

لِحِمًّا: در اینجا منظور بدن پاره پاره امام حسین علیه السلام است.

ذَبَّ عَنْهُ وَ ذَبَّبَ: از او دفاع کرد، مُدَبَّبٌ: مدافع اسم فاعل از ذَبَّ در باب تفعیل است.

بجانب الطف: مراد کنار سرزمین طف (کربلا) است که به فرات منتهی می شود. (۱)

المُدَبَّبُ: مدافع.

ترجمه‌ی بیت:

کشته‌ای از خاندان هاشم برکناره سرزمین طف، شگفتا از آن بدن پاره پاره که هیچ مدافعی برای آن نیست.

شرح بیت:

قتیل بدل از قتیل در بیت ۱۰۱ می باشد.

۱۰۳- وَ مُنْعَفِرِ الحَدَّيْنِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ

أَلَا حَبْدًا ذَاكَ الْجَبِينُ المَتْرَبُ

مفردات:

المُنْعَفِرُ: آلوده به خاک، خاك آلود.

ترجمه‌ی بیت:

و آن گونه‌های آلوده به خاک از آل هاشم، هان چه نیکو پیشانی آلوده بخاکی است.

شرح بیت:

بین مُنْعَفِرٍ و مُتَرَبُّ و حَدَّیْنِ و مُجَبِّینِ مراعات نظیر وجود دارد.

۱۰۴- قَتِيلٌ كَانَ الْوَلَّهُ النُّكْدَ حَوْلَهُ

يُطْفَنَ بِهِ شُمُّ الْعِرَانِينَ رَبُّرْبُ

مفردات:

الْوَلَّهُ: ج وَاَلِه: حیران، محزون، سرگردان، سرگشته.

النُّكْدُ: ج نَكُود: فرزند از دست داده.

طَافَ يَطُوفُ طَوْفًا و طَوَافًا و طَوَّفَانًا [طوف] بِالْمَكَانِ و حَوْلَهُ: به دور آن مکان طواف کرد.

شُمُّ الْعِرَانِينَ: برجسته بینی ها، کریمان، بزرگان، نیک صورتان، شُمُّ جَمْعُ أَشْمٍ و عِرَانِينَ جَمْعُ عِرْنِينَ است.

الرَّبْرَبُ: گله‌ی گاوهای وحشی، گله‌ی آهوان.

ترجمه‌ی بیت:

شهیدی که سرگشتگان فرزند از دست داده درحالی که بزرگوارانه برگرد او (به رسم عزا) می گردند، گویا گله‌ی آهوانند.

شرح بیت:

«رَبْرَبُ» خبر «كَانَ» می باشد، «حوله» ظرف مکان و متعلق به يُطْفَنَ و «شُمُّ الْعِرَانِينَ» حال است.

۱۰۵- وَلَنْ أَعْزَلَ

الْعَبَّاسَ صِنُو نَبِينَا

و صِنُوَانَهُ مِمَّنْ أَعَدُّ وَأَنْدُبُ

۱۰۶- وَلَا ابْنَيْهِ

عَبْدِ اللَّهِ وِ الْفَضْلِ إِنِّي

جَنِيْبٌ بِحُبِّ الْهَاشِمِيِّينَ مُصْحَبٌ

۱۰۷- وَلَا صَاحِبَ الْخَيْفِ الطَّرِيْدَ

مُحَمَّدًا

و لَوْ أَكْثَرَ الْإِعَادُ لِي وِ التَّرْهَبُ

مفردات:

الصُّنُو: همزاد، برادر پدری و مادری، پسر، عمو؛ صنو: در حقیقت تنه‌ی درخت را گویند که با تنه‌ی دیگر از یک بیخ باشد.

عباس: مراد عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله است.

أَعَدُّ: برمی شمارم.

أَنْدُبُ: یاد می کنم، ذکر می نمایم، گریه می کنم، مویه می کنم.

الجَنِيْبُ: نزدیک، مطیع، فرمانبردار.

المُصْحَبُ: همراه، مصاحب.

صَاحِبَ الْخَيْفِ: مراد محمد بن حنفیه فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام است که به هنگام بیعت خواستن عبدالله بن زبیر از وی به خیف منی رفت. کیسانیه، فرقه‌ای از شیعه، وی را امام دانند و گویند او تا گاه ظهور در شعب رضوی پنهان است و

مختار نیز مردمان را به سوی او می خواند. (۱)

الطَّرِيْدُ: رانده شد، مطرود.

الإيعاد: تهديد، أوَعَدَه: او را تهديد كرد.

التَّرْهُبُ: تخويف، ترساندن.

١- بغدادى، الفرق بين الفرق، ترجمه مشكور، ص ٣١

ترجمه‌ی بیت:

۱۰۵- و هرگز از یاد عباس، عموی پیامبرمان کناره نمی‌گیرم و عموهای او از جمله کسانی هستند که بر می‌شمارم و به یاد آنها مویه می‌کنم.

۱۰۶- و همچنین از یاد دو فرزندش عبدالله و فضل کناره‌گیری نخواهم کرد، من فرمانبردار محبت هاشمی‌ها بوده و همراه و مصاحب آنانم.

۱۰۷- و نه آن طرد شده‌ی در خیف منی؛ محمد حنفیه را از یاد می‌برم هر چند که تهدید و ترساندن من زیاد گردد.

شرح بیت:

محمد بن حنفیه: فرزند امیر المومنین علیه السلام متولد ۱۷ یا ۱۹ که حضرت علی با اجازه‌ی او از پیامبر صلی الله علیه و آله داشت او را محمد نام گذاشت و ابوالقاسم کنیت کرد. (۱)

۱۰۸-

مَضَوْا سَلْفًا لَا بُدَّ أَنْ مَصِيرَنَا

إِلَيْهِمْ

فَعَادَ نَحْوَهُمْ مُتَأَوِّبٌ

مفردات:

مَضَوْا: درگذشتند، کوچ کردند.

سَلْفًا: پیشتر، قبلاً، پیشاپیش.

غَادٍ (الغادی): کوچ کننده به هنگام صبح، آنکه سحرگاهان سفر می‌کند.

الْمُتَأَوِّبُ: آنکه شبانگاه باز می‌گردد.

۱- قمی، حسن بن محمد بن حسن، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی، تحقیق جلال‌الدین تهرانی،

ترجمه‌ی بیت:

آن‌ها پیش از ما مردند و سرنوشت ما نیز ناگزیر بسوی آن‌هاست پس سحرگاهان یا شبانگاهان بسوی آن‌ها خواهیم رفت.

-۱۰۹-

كذآك المنآآ لآوضبعآ رآئئھآ

تَخَطَّى

و لآ ذآهئبھ تتهئب

مفردات:

المنآآ: ج المئبھ: مرگ.

الوضع: عامی، حقیر، ذلیل.

تَخَطَّى: تجاوز کرد، عبور کرد، گذشت.

ذآهئبھ: بزرگ، عزیز، با ابھت.

تتهئب: ترسید، مرعوب گردید، به وحشت افتاد.

ترجمه‌ی بیت:

من مرگ‌ها را چنین دیدم که نه از کوچک درمی‌گذرند و نه از بزرگ می‌ترسند.

شرح بیت:

«كذآك» خبر مقدم «المنآآ» مبتدای موخر است.

فردوسی در این معنی سروده است:

همه مرگ‌راییم پیر و جوان چو مرگ است چون شیر و ما آهوان(۱)

وَ قَدْ غَادَرُوا فِينَا مَصَابِيحَ أَنْجُمًا

لَنَا ثِقَةً

أَيَّانَ نَخْشَى وَ نَرْهَبُ

مفردات:

غَادَرَ: ترك کرد، بجا گذاشت.

ثقه: اعتماد و اطمینان.

نَرْهَبُ: می ترسیم.

ترجمه‌ی بیت:

و آن‌ها در میان ما چراغهای فروزان و ستارگانی بجا گذاشتند که هرگاه به ترس و وحشت اطمینان محل امان و اطمینان ما هستند.

شرح بیت:

(۱) «مَصَابِيحَ أَنْجُمًا» استعاره مصرّحه از فرزندان به جا مانده از اهل بیت علیهم السلام و بنی هاشم است.

(۲) این بیت دارای مراعات نظیر است: مصابیح و انجم، نخشی و نَرْهَبُ

(۳) «ثِقَةً» به صورت مرفوع «ثِقَةً» نیز آمده است. (۱)

در صورت منصوب بودن صفت برای «انجماً» و در صورت مرفوع بودن مبتدای مؤخر و «لَنَا» خبر مقدم آن است و جمله‌ی «لَنَا ثِقَةً» در محل نصب و صفت برای «انجماً» می باشد.

۱۱۱- أَوْلَيْكَ إِنْ شَطَّتْ بِهِمْ غُزْبَةُ النَّوَى

أَمَانِي

نَفْسِي وَ الْهَوَى حَيْثُ يَسْتَقْبُوا

مفردات:

شَطَّتْ بِهِم: آن‌ها را دور ساخت، پراکنده و متفرق نمود.

غُرْبَهُ: دور شدن، دوری؛ سعدی در بوستان سروده است:

۱- خیاط، ص ۲۷؛ رافعی، ص ۵۱

سر که به کشتن بنهی پیش دوست به که به غربت بنهی در دیار(۱)

النوی: خانه.

نفس: جان، روح.

نواه: آهنگ او را کرد، قصد او را کرد.

الهوی: خواست و عشق، دوست داشتن.

أمانی: ج امنیه: آرزوها، خواهش.

يَسْقُبُوا: نزدیک شوند، سَقِبَ يَسْقُبُ: نزدیک شد.

ترجمه‌ی بیت:

آنها امید جان من هستند هرچند که دوری مکان، آن‌ها را دور کرده است و عشق آن جایی است که آنها حضور دارند.

شرح بیت:

(۱) دبل خزاعی این بیت را از کمیت تضمین نموده است:

وَ أَيْنَ الْأُولَى شَطَّتْ بِهِمْ غُرْبُهُ النَّوَى أَفَانِينَ فِي الْأَفَاقِ مُفْتَرِقَاتِ (۲)

(۲) «أمانی» خبر «اولئک» می باشد.

(۳) يَسْقُبُوا به صورت يَسْقُبُ (با ضم قاف) نیز آمده است. (۳)

«يَسْقُبُوا» با فتحه‌ی قاف درست تر به نظر می رسد؛ مختار الصحاح گوید: السَّقْبُ بَفَتْحَتَيْنِ الْقُرْبُ وَ بَابِهِ طَرِبَ يَطْرِبُ. (۴)

۱- سعدی، کلیات، ص ۵۱۹

۲- بحر العلوم، مهدی، بدائع الشعراء فی رثاء سید الشهداء، الطبعة الأولى، دارالزهراء، بیروت، ۱۴۲۸/۲۰۰۷، ص ۲۳۸.

۳- خیاط، ص ۲۷؛ رافعی، ص ۵۱

۴- رازی، ابن ابی بکر، مختار الصحاح، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا، ذیل «سقب».

۴) شاعر برای اشاره به آن‌ها از اولئک استفاده نمود تا شأن و مقام والای آنها را برساند همانند «ذکک الکتاب» که ذکک بر بلندی و شأن والای کتاب دلالت دارد.

-۱۱۲-

فَهَلْ تُبَلِّغُنِيهِمْ عَلَى نَأْيِ دَارِهِمْ

نَعَمْ

بِبِلَاغِ اللَّهِ وَجَنَاءِ ذِعْلَبُ

مفردات:

النأى: دوری.

ببلاغ الله: به خواست خدا.

وجناء: گونه درشت، صفت برای ناقه محذوف است، معنای سخت و مقاوم نیز می‌دهد.

ذعلب: سریع السیر، تندرو.

ترجمه‌ی بیت:

پس آیا با وجود دوری منزلگاه ایشان شتر مقاوم و تندرو مرا به آن‌ها خواهد رساند؟ آری به خواست خدا (چنین خواهد شد).

-۱۱۳-

مَذَكَّرَةٌ لَا يَحْمِلُ السَّوْطَ رَبُّهَا

و

لَأَيًّا مِنَ الْإِشْفَاقِ مَا يَتَعَصَّبُ

مفردات:

مذكرة: ناقه ای که همانند شتر نر است در نشاط و توانمندی.

السُّوطُ: شلاق، تازیانه.

لَأَيًّا: به کندی، با درنگ.

يَتَعَصَّبُ: عمامه می بندد، العِصَابَةُ: عمامه، دستار سر.

ترجمه‌ی بیت:

ماده شتری قوی و تنومند بسان شتر نر که صاحبش تازیانه بر نمی گیرد و به کندی آن را می راند و از ترس (اینکه به سبب تندروی ناقه، عمامه‌اش را باد ببرد) عمامه به سر نمی بندد.

شرح بیت:

(۱) «وَأَيًّا مِنَ الْإِشْفَاقِ مَا يَتَعَصَّبُ» کنایه از تندرو بودن ناقه است. که چنان سریع می رود که دستار سواره را باد برده و بر سر باقی نمی ماند.

(۲) «وَأَيًّا» تضمین از معلقه‌ی زهیر بن ابی سلمی است: فَلَأَيًّا عَرَفْتَ الدَّارَ بَعْدَ تَوْهُمٍ. (۱)

۱۱۴- كَأَنَّ ابْنَ آوَى مُوْتَقٌّ تَحْتَ زَوْرِهَا

يُظْفَرُهَا

طَوْرًا وَ طَوْرًا يُيَبِّبُ

مفردات:

ابن آوی: شغال.

مُوتَقٌّ: چسبیده، جا خوش کرده.

الزَّوْرُ: جناغ سینه، مفصل استخوان های سینه.

يُظْفَرُ: با ناخن او را می خراشد، چنگ می زند.

يُيَبِّبُ: با دندان نیش او را گاز می گیرد.

ترجمه‌ی بیت:

(آنچنان سریع می رود) گویا شغال به سینه او چسبیده است که یکبار او را با چنگال می خراشد و بار دیگر با دندان نیش او را گاز می گیرد.

۱۱۵- إِذَا مَا اخْرَأَلْتُ فِي الْمُنَاخِ تَلَفَّتْ

بِمَرْعُوبَتِي

هُوَ جَاءَ وَالْقَلْبُ أَرْعَبُ

مفردات:

إِحْزَانٌ: بر خيزد، بلند شود.

المُنَاخ: استراحتگاه شتر، محل اقامت شتر.

١- زوزنى، عبدالله حسن بن احمد، شرح المعلقات السبع، تحقيق محمد الفاضلى، المكتبة العصريه، بيروت، ٢٠٠١/١٤٢٢،

ص ١٠٧

تَلَفَّتْ يَتَلَفَّتْ: متوجه شد، توجه نمود، نگاه کرد.

الْمَرْعُوبَةُ: گوش.

هُوَ جَاءَ: سبک سر، شتابزده.

أَرْعَبَ: ترسان تر، خائف تر.

ترجمه‌ی بیت:

ناقام هرگاه در استراحتگاه خود از زمین برخیزد با دو گوشی که در تیزی همانند گوش های ماده شتر تندرو است، توجه می کند در حالی که قلبش ترسان تر است.

-۱۱۶-

إِذَا انْبَعَثَ مِنْ مَبْرَكٍ غَادَرَتْ بِهِ

ذَوَابِلَ

صُهْبًا لَمْ يَدْنُهُنَّ مَشْرَبٌ

مفردات:

انْبَعَثَ: برخاست، بلند شد.

المبرک: استراحتگاه شتر، جای خوابیدن شتر.

غادرت: ترک کرد، بجا گذاشت.

ذوابل: ج ذبله: پشکل، پشکل نازک و شکننده.

الصُّهْبُ: ج أصهب و صهباء، مثل أحمر و حمراء و حمر، الأصهب من الإبل: الذی یخالط بیاضه حمرة: شتر سرخ و سفید.

ترجمه‌ی بیت:

آنگاه که از استراحتگاه خود برخیزد پشکل های پژمرده و سرخ و سفیدی را بجا می گذارد که آبی آن ها را خیس نکرده است.

شرح بیت:

«غَادَرَتْ بِهٖ ذَوَابِلَ» کنایه از این است که مدتی است از خوردن و نوشیدن بدور است.

-۱۱۷-

إِذَا اعْصَوْصَبْتُ فِي أُيُنُقٍ فَكَأَنَّهَا

بِرَجْرِهِ

أُخْرَى فِي سَوَاهِنٍ تُضْرَبُ

مفردات:

إِعْصَوْصَبْتُ: جمع شود، گرد آید.

أُيُنُقٌ: شترها، جمع غیر قیاس «نوق» است.

رَجْرِهِ: راندن با صدا، با صدا شتر را راندن.

ترجمه‌ی بیت:

آن زمان که با شتران دیگر جمع شود هر گاه شتر دیگری را با صدا به رفتن وادارند (آنچنان بر سرعت خویش می افزاید) که گویی او را می زنند.

۱۱۸- تَرَى الْمَرُوَ وَالْكَذَّانَ يَرْفُضُ تَحْتَهَا

كما

إِرْفَاضًا قَيْضَ الْأَفْرِخِ الْمُتَقَوِّبِ

مفردات:

المرو: سنگ سخت سفید.

الكَذَّانُ: نوعی سنگ سست و نرم.

إِرْفَظَّ يَرْفَظُّ: شكسته و پراکنده شد.

الْقَيْضُ: پوسته سخت تخم مرغ.

الأفْرَخُ: جُ الأفرخ: جوجه.

الْمُتَّقَوُّبُ: شکافته شده، ترک خورده.

تَقَوَّبَ الْبَيْضُ: تخم پرنده شکافته شد، ترک خورد.

ترجمه‌ی بیت:

سنگ‌های سخت و سست را زیر پای او می‌بینی خُرد و پراکنده می‌شود همچنانکه تخم جوجه‌ها (تخم پرنده‌ای که جوجه داخل آن است) به هنگام تولد شکسته و پراکنده می‌گردد.

-۱۱۹-

تُرَدُّدٌ بِالنَّائِبِينَ بَعْدَ حَنِينِهَا

صریفاً

كَمَا رَدَّ الْأَغَانِيَّ الْأَخْطَبُ

مفردات:

زَدَّدَ: تکرار کرد، بسیار گرداند.

الْثَّابُ: دندان پیشین، دندان جلو.

الصَّرِيفُ: صدای دندان شتر آنگاه که آن‌ها را به هم می‌ساید.

الْأَخْطَبُ: مرغی است که گنجشک شکار می‌کند که در فارسی به آن ورکاک می‌گویند.

ترجمه‌ی بیت:

ناقه‌ام پس از ناله‌ی شوقش با بهم مالیدن دندان‌های پیشین صدایی را تکرار می‌کند که گویی پرنده ورکاک است که آواز می‌خواند.

شرح بیت:

«صریفاً» مفعول به «تُرَدُّدٌ» می‌باشد.

إِذَا قَطَعْتَ أَجْوَازَ بَيْدٍ كَأَنَّمَا

بِأَعْلَامِهَا

نَوْحُ الْمَالِي الْمُسَلَّبُ

مفردات:

قَطَعْتُ: پیمود، طی کرد.

الأجواز: ج الجوز میانه، وسط.

بید: ج بیداء، بیابان، صحرا.

النَّوْحُ: ج النائحه: زن عزادار و نوحه کننده.

المالی: ج مثلاه: خرقه هایی که زنان به هنگام نوحه در بر کنند.

المُسَلَّبُ: جامه سیاه بر تن کننده، لباس عزا پوشنده، السَّلْبُ والسَّلَاب: لباس عزا، لباس مصیبت، تَسَلَّبَتِ الْمَرَاءَهُ تَسَلُّبًا: لِبَسْتُ السَّلَابَ: زن جامه ماتم پوشید.

ترجمه ی بیت:

آنگاه که این ناقه میانه های بیابان ها را می پیماید با نشانه هایی که از خود بروز می دهد مانند زن ماتم زده ای است که در فراق عزیز از دست داده اش لباس سیاه به تن کرده است.

شرح بیت:

شاعر در این بیت به توانمندی و قوت شتر خویش اشاره دارد؛ می گوید: ناقه ام نه تنها از پیمودن بیابان های خشک و بی آب و علف باکی ندارد بلکه برعکس، عاشق سفر در آن بیابان هاست به گونه ای که هرگاه بیابان سختی را پشت سر می گذارد در فراق آن بیابان همانند زنانی که عزیزان خود را از دست داده اند عزادار و ماتم زده است.

به گونه دیگری می توان این بیت را تحلیل نمود که آن بیابان ها به علت نداشتن چشمه و سبزی و خرّمی مناظر آن ها دل گیر و آزار دهنده است و با این حالت و وضعیت زنانی را می مانند که لباس سیاه ماتم پوشیده و عزادارند.

تَعَرَّضَ قُفٌّ بَعْدَ قُفٍّ يَفُودُهَا

إِلَى

سَبَسَبٍ مِنْهَا دِيَامِيمٌ سَبَسَبٌ

مفردات:

تَعَرَّضَ: ظاهر شد، روی آورد.

القُفُّ: زمین سخت.

السَّبَسَبُ: زمین صاف و هموار، بیابان.

دِيَامِيمٌ: ج دیمومه: بیابان خشک و بی آب و علف.

مَفَازَةٌ دِيُومُوهُ و دِيُومُومٌ: بیابان فراخ بی آب.

ترجمه‌ی بیت:

(در مسیر حرکت او) سرزمین سختی پس از سرزمین سخت دیگر نمایان می‌شود که او را به سرزمین صاف و همواری می‌کشاند که بیابان‌های خشک و بی آب و علف بخشی از آن است.

شرح بیت:

(۱) «منها» خبر مقدم، «دِیَامِيمٌ» مبتدای مؤخر؛ عبارت «منها دِیَامِيمٌ سَبَسَبٌ» در محل جر و صفت «سَبَسَبٌ» می‌باشد.

(۲) این بیت دارای صنعت تجرید است: «مِنْ» در «منها دِیَامِيمٌ سَبَسَبٌ» تجریدیه می‌باشد.

(۳) این بیت دارای صنعت «رَدُّ الْعَجْزِ عَلَى الصِّدْرِ» است: سَبَسَبٌ و سَبَسَبٌ.

إِذَا أَنْفَذْتَ أَحْضَانَ نَجْدٍ رَمَى بِهَا

أَخَاشِبَ

شُمًّا مِنْ تَهَامَةَ أَحْشَبُ

مفردات:

أَنْفَذْتَ: عبور کرد، گذشت، أَنْفَذَ وَ نَفَّذَ الرَّجُلُ الْقَوْمَ: آن مرد از میان آن قوم گذشت.

الأحضان: ج حِضْنٍ: دامنه ها، قسمت‌های پائین کوه.

أخاشب: ج اخشب: کوهها سنگلاخی و خشن.

الشُّمُّ: ج أَشَمٌّ: بلند.

تهامه: سرزمینهای هموار ساحلی است که شمالاً از شبه جزیره سینا تا نواحی یمن (جنوبی) امتداد دارد. مکه. نجران. جده. صنعاء در این موضع واقع است. (۱)

ترجمه‌ی بیت:

چون دامنه های نجد را پشت سرگذارد نجد او را به کوه‌های خشن و بلندی که از تهامه خشن تراست پرتاب می نماید.

شرح بیت:

این بیت دارای استعاره‌ی مکنیه می‌باشد؛ شاعر سرزمین بلند نجد را به موجود جاننداری تشبیه کرده است که چیزی را پرت می‌نماید سپس مشبه‌به را حذف و از لوازم آن «رمی» را آورده است.

كُتُومٌ إِذَا ضَجَّ الْمَطِيُّ كَأَنَّمَا

تَكَرَّمُ

عَنْ أَخْلَافِهِنَّ وَ تَرَعَبُ

مفردات:

کتوم: بسیار کتمان کننده.

ضَجَّ: فریاد کرد، سر و صدا راه انداخت، نعره کشید.

۱- دینوری، ابو حنیفه احمد بن داود، الأخبار الطوال، تحقیق عبد المنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال، منشورات الرضی، قم

۱۳۶۸ش، ص ۲۱

المَطِي: ج مَطِيه: چهارپا، مرکب.

تَكَرَّم: خود را بزرگداشت، تَكَرَّم عن أخلاقِهِنَّ: خود را از اخلاق آن ها دور داشت، «تَكَرَّم» اصل آن «تَتَكَرَّم» می باشد.

تَرْغَبُ عَن: بیزار است، رویگردان است.

ترجمه ی بیت:

آن هنگام که شتران دیگر از خستگی ضجه کنند او ضجه ای نمی کند گویا از اخلاق آن ها خود را برتر می داند و از رفتار آن ها بیزار است.

-۱۲۴-

مِنَ الْأَرْحَبِيَّاتِ الْعِتَاقِ كَأَنَّهَا

شَبُوبٌ

صَوَارٍ فَوْقَ عَلِيَاءَ قَرْهَبٌ

مفردات:

الأَرْحَبِيَّاتِ: شتران نجیب، منسوب به أَرْحَب است.

أَرْحَب: لقب مردی از عرب است بنام مَرّه بن الدعام بن صععب بن درمان که دارای شترانی نیکو بود از این رو شتران خوب به او نسبت داده شده است.

العِتَاقِ: ج العتِيق: نجیب، اصیل.

الشُّبُوبِ: گاو نر کهن سال.

الصُّوَارِ: گله گاو وحشی.

عَلِيَاءَ: قسمت بلند زمین.

القَرْهَبِ: گاو نر درشت هیکل.

ترجمه ی بیت:

ناقه ام از شتران نجیب و اصیل می باشد گویی گاو نر کهنسال درشت هیكلی از گله ی گاوهای وحشی است که در سرزمین مرتفعی زندگی می کند.

شرح بیت:

شوب و صوار و قرهب دارای تناسبند.

۱۲۵- لَيَاخُ كَأَنَّ بِالْأَتْحَمِيَّةِ مُشْبِعٌ

إِزَارًا

و فِي قُبْطِيَّةٍ مُتَجَلِبِبٌ

مفردات:

الْلَيَاخُ: گاو نر سفید، با کسره و فتحه لام آمده است.

الْأَتْحَمِيَّةُ: نوعی برد یمنی.

مُشْبِعٌ: سیر کرده شده، بسیار، فراوان، مُشْبِعٌ: کسی که نعمت بر او تمام گردیده، از اشباع: تمام گردانیدن نعمت را بر کسی.

الإِزَارُ: ج الزَّر: تکمه، دکمه.

مُشْبِعٌ إِزَارًا: پر تکمه، لباسی که دارای دکمه های زیاد است.

الْقُبْطِيَّةُ: نوعی لباس سفید نازک از پنبه که توسط قبطیها در مصر بافته می شود.

مُتَجَلِبِبٌ: جلباب به تن کننده، کسی که لباس گشاد به تن می پوشد.

جلباب: لباس یا پیراهن گشاد.

ترجمه ی بیت:

گویا ناقه ام گاو نر سفیدی است که لباس یمنی پر دکمه ای را پوشیده و پیراهن بلند بافته شده از کتان توسط قبطیهای مصر را به تن کرده است.

شرح بیت:

۱. «كَأَنَّ» مخفف «كَأَنَّ» می باشد؛ «كَأَنَّ» از حروف مشبه و اسم آن ضمیر محذوف «ه» و خبر آن «مُشْبِعٌ» می باشد. إِزَارًا: تمیز «مُشْبِعٌ» است.

۲. مُشَبَّعٌ دَر رَافِعِي وَ خِيَاطٌ مُسَبَّعٌ (بَا سِين) آمَدَه اسْت. (۱)

۱- رَافِعِي، ص ۵۳، خِيَاط، ص ۲۹

و تَحْسَبُهُ ذَا بُرْقُعٍ وَ كَانَهُ

بِأَسْمَالٍ

جَيْشَانِيَّةٍ مُتَنَقِّبٍ

مفردات:

حَسِبَ: گمان برد، پنداشت.

الْبُرْقُعُ: روبند، نقاب.

الْأَسْمَالُ: ج سَمَل: لباس کهنه ی پاره پاره.

جَيْشَانِيَّةٍ: منسوب به جیشان نام قریه ای در یمن است، لباسی که سرخ و سفید است.

الْمُتَنَقِّبُ: نقاب دار، نقاب پوشنده.

ترجمه ی بیت:

هرگاه او را بنگری چنین می پنداری که نقاب دار است و گویا نقابی از لباس های پاره پاره ی سرخ و سفید جیشانی پوشیده است.

تَضَيَّفَهُ تَحْتَ الْأَلَاءِ مُوهِنًا

بِظُلْمَاءٍ

فِيهَا الرَّعْدُ وَ الْبَرْقُ صَيِّبٌ

مفردات:

تَضَيَّفَهُ: او را مهمان نموده است.

أَلْأَلَاءُ: درختی که گاوها در تابستان به خاطر خنکی سایه‌اش و در زمستان به خاطر در امن بودن از باران به آن پناه می‌برند، درخت بید.

مُوهِنًا: نیمه شب وارد شونده، کسی که نیمه شب وارد می‌شود.

أَوْهِنَ الرَّجُلُ: آن مرد در نیمه شب وارد شد، آن مرد وارد نیمه شب شد.

الْوَهْنُ وَالْمُوهِنُ مِنَ اللَّيْلِ: نیمه شب، یک ساعت از نیمه شب گذشته.

الصَّيْبُ: ابر باران زاء، باران.

ترجمه‌ی بیت:

ابر بارنده در میان تاریکی همراه با رعد و برق در زیر درخت بید، درحالی که نیمه شب یا ساعتی از نیمه شب گذشته، او را به مهمانی فرا خوانده است.

شرح بیت:

(۱) «الرَّعْدُ» فاعل «تَضَيَّفَهُ» می باشد.

(۲) «الرَّعْدُ وَ الْبَرْقُ صَيَّبُ» اقتباس از این آیه است: «أَوْ كَصَيَّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ» (۱)

-۱۲۸-

مِلْتُ مُرَبٌّ يَخْفِسُ الْأَكْمَ وَ دُقُّهُ

شَائِبٌ

مِنْهَا وَادِقَاتٌ وَ هَيْدَبٌ

مفردات:

مِلْتُ: همیشگی، پایدار، دائمی.

مُرَبٌّ: مقیم، اقامت کننده، ماندگار، اَرَبٌّ بِالْمَكَانِ: در آن مکان اقامت کرد.

يَخْفِسُ: سیل راه می اندازد.

الْأَكْمَ: ج الْأَكْمَه: تپه.

الودق: باران، باران دانه درشت.

شَائِبٌ: ج شُؤْبُوب: ابتدای ریزش باران، دفعه های ریزش باران، نوبت های ریزش باران.

وَادِقَاتٌ: ج وادقه. ریزان، «وَ اسْتَمَطَرَتْ شَائِبٌ رَحْمَتِهِ» (۲)

هَيْدَبٌ: ابر نزدیک به زمین که وقت باریدن بارانش به شکل نخ هایی به زمین وصل است.

۱- یا همچون بارانی از آسمان، که در شب تاریک همراه با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذران) بیارد. (بقره/۱۹- ترجمه‌ی مکارم)

۲- و باریدن باران رحمتش را طلب نمایی. (سید بن طاووس، کشف المحججه لثمره المهجه، چاپ دوم، بوستان کتاب، قم، ۱۳۷۵ش، ص ۲۲۸).

ترجمه‌ی بیت:

(ابری است) همیشگی و ماندگار که بارانش در تپه‌ها سیل به راه می‌اندازد، باران‌های ابتدایی آن بسیار ریزان و ابر آن به زمین نزدیک است.

شرح بیت:

۱. «مِلْتُ» صفت برای «صَيَّبَ» در بیت ۱۲۷ می‌باشد.

۲. مُرِبُّ در رافعی و خیاط به صورت «مُرِثٌ» آمده است. (۱)

-۱۲۹-

كَأَنَّ الْمَطَافِيلَ الْمَوَالِيَةَ وَسَطَهُ

يُجَاوِبُهُنَّ

الْخِيزِرَانُ الْمُتَّقِبُ

مفردات:

المطافيل: ج مطفيل، شترانی که بچه دارند.

المواليه: ج میلاه (مولاه)، زنانی که سخت مشتاق فرزندان خویش اند، دارای شوق زیاد

المُتَّقِبُ: توخالی.

الْخِيزِرَانُ الْمُتَّقِبُ: نی، فلوت.

ترجمه‌ی بیت:

آن باران چنان شدید است که صدای رعد آن مانند ناله‌ی شتران بچه‌دار سخت مشتاقی است که در میان آن (باران) با آوای نی به گفتگو نشسته‌اند.

شرح بیت:

شاعر صدای «رعد» را به ناله‌ی شتران که همراه آن آواز نی باشد تشبیه نموده است.

يُكَالِيءٌ مِنْ ظُلْمَاءِ دَيْجُورِ حِنْدِسٍ

إِذَا

سَارَ فِيهَا غَيْهَبٌ حَلَّ غَيْهَبُ

مفردات:

يُكَالِيءٌ: محافظت می کند، مراقبت می نماید.

دَيْجُور: تاریک.

حِنْدِس: تاریکی شدید.

غَيْهَب: سیاه، تیره.

ترجمه ی بیت:

(فضای زیر آن درخت) گاو وحشی را از شب بسیار تیره و تاریک حفظ می کند شبی که هرگاه تاریکی شدیدی از آن رخت
بربندد تاریکی دیگری جای آن را می گیرد.

شرح بیت:

بیت دارای مراعات نظیر است: ظلماء، حِنْدِس، دَيْجُور، غَيْهَب.

فَبَاكِرُهُ وَالشَّمْسُ لَمْ يَبْدُ قَزْنُهَا

بِأُحْدَانِهِ

المُشْتَوَلِغَاتِ الْمُكَلَّبُ

مفردات:

باکره: صبح زود نزد او رفت، در اولین فرصت نزد او رفت.

لَمْ يَبْدُ: ظاهر نشد.

الْقَرْنُ: شاخ.

لَمْ يَبْدُ قَرْنَهَا: شاخ خورشید ظاهر نگشته بود، کنایه از اینکه هنوز طلوع نکرده بود.

بِأُخْدَانِهِ: یکی پس از دیگری، با گروه (سگ های) خویش.

المُسْتَوْلِغَات: سگ های خونخوار، سگ هایی که عادت کرده اند خون بخورند.

بأحدانه المُسْتَوْلِغَاتِ: با گروه سگ های شکاری، سگ های درنده.

المُكَلَّبُ: صیاد، شکارچی، کسی که سگ های شکاری را تربیت می کند.

ترجمه ی بیت:

هنوز خورشید کاملاً بالا نیامده بود که صیاد با سگ های شکاری خود در نخستین فرصت بر او وارد شد.

شرح بیت:

۱. «قَرْنُهَا» دارای استعاره مکنیه است، شاعر خورشید را به حیوانی شاخ دار تشبیه نموده، سپس حیوان را حذف و از لوازم آن قرن را ذکر کرده است.

۲. «المُكَلَّبُ» فاعل «باکزه» می باشد.

-۱۳۲-

مَجَازِيْعٌ فِي فَقْرِ مَسَارِيْفٍ فِي غِنَى

سَوَابِحُ

تَطْفُو تَارَةً ثُمَّ تَرُسُبُ

مفردات:

مَجَازِيْعٌ: ج مجزاع: بسیار ناشکیبا.

مَسَارِيْفٌ: ج مِسْرَافٍ: بسیار از حد در گذرنده، زیاده رو، إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ. (۱)

سَوَابِحُ: ج سَابِحٍ: شنا کننده، شناگر.

طَفَا يَطْفُو: بالا آمد گویی بر روی زمین نمی دود، در هوا شناور ماند.

رَسَبَ الشَّيْءُ فِي الْمَاءِ: آن چیز در آب ته نشین شد، به ته آب رفت.

۱- حقیقتاً خدا هدایت نمی نماید اسراف کننده بسیار دروغگو را. (غافر/۲۸- ترجمه‌ی امین)

ترجمه‌ی بیت:

آن سگ‌ها در ناداری بسیار ناشکیبا و به هنگام ثروتمندی بسیار از حد درگذرنده و به هنگام دویدن «گویی» در فضا شنا می‌کنند یک بار بالا آمده و بار دیگر پایین می‌روند.

شرح بیت:

۱. بیت دارای صفت مقابله است: «مَجَازِيْعٌ فِي فَقْرٍ» با «مَسَارِيْفٌ فِي غِنِيٍّ».

۲. «مَجَازِيْعٌ، مَسَارِفٌ، سَوَابِحٌ» حال و منصوب و ذوالحال آنها «المُسْتَوْلِغَاتِ» در بیت ۱۳۱ می‌باشد. این کلمات در رافعی و خیاط به صورت مرفوع آمده‌اند. (۱)

که در این صورت خبر برای مبتدا محذوف اند و تقد آن چنین است: هی مَجَازِيْعٌ و هی مَسَارِيْفٌ.

-۱۳۳-

فَكَانَ ادْرَاكًا وَاِعْتِرَاكًا كَأَنَّهُ

عَلِيٌّ

دُبُرٌ يَحْمِيهِ غَيْرَانُ مُوَأَبٌ

مفردات:

إِدْرَاكٌ يَدْرَاكُ إِدْرَاكًا: بهم ملحق شدند، اصل آن تدارک که تاء باب تفاعل به دال تبدیل شده و در آن ادغام گشته است.

أَلِإِعْتِرَاكٌ: ازدحام، تجمع.

عَلِيٌّ دُبُرٌ: پشت سر.

غَيْرَانٌ: مرد با غیرت، مونث آن: غیری.

مُوَأَبٌ: غضبناک، خشمگین، گرفته (منقبض).

الْوَأَبُ: خشم آگین گردیدن.

ترجمه‌ی بیت:

آن گاو نر به هنگام رسیدن سگ‌های صیاد و ازدحام آن‌ها در درگیری با او چنان از خود دفاع می‌کرد که گویی مردی غیور از پشت سرش از او حمایت می‌کند.

شرح بیت:

«غیران» صفت برای رجل محذوف است. مؤأب صفت دوم آن است.

۱۳۴-

يَذُودُ بِسَحْمَاوَيْهِ مِنْ ضَارِيَاتِهَا

مَدَائِقِيعَ

لَمْ يَغْتِثْ عَلَيْهِنَّ مَكْسَبُ

مفردات:

ذَادٌ يَذُودُ: دفاع کرد.

سَحْمَاوَيْنِ: صفت برای «قَزَيْنِ» محذوف است یعنی قَزَيْنِ سَحْمَاوَيْنِ: دو شاخ سیاه، السُّحْمَةُ: سیاهی، غَرَابٌ أَسْحَمُ: کلاغ سیاه.

ضَارِيَاتٍ: ج ضِرْوٍ، ضِرْوَةٌ و ضَارٍ: سگ شکاری.

مَدَائِقِيعَ: ج مُدَقِّعٍ: فقیر خاک نشین، دَقِّعٌ - دَقَعًا: از شدت فقر خاک نشین شد، به حداقل زندگی راضی شد.

الدَّقِّعَاءُ: خاک، زمین بی گیاه.

عَثَّ عَلَيْهِ الْمَكْسَبُ: آنچه کسب شده به او نساخت، بر او فاسد گشت.

ترجمه‌ی بیت:

با دو شاخ سیاهش از خود در برابر سگ‌های شکاری دفاع می‌کند درحالی که آن سگ‌ها چنان فقیر و گرسنه اند که هر چه به دست آورند برای آن‌ها با ارزش است. (یعنی از هر چیزی که بدست می‌آورند استفاده می‌کنند)

فَرَابٍ وَّ كَابٍ خَرَّ لَلْوَجْهِ فَوْقَهُ

جَدِيَّةٌ

أُودَاجٍ عَلَى النَّحْرِ تَشْحُبُ

مفردات:

رَابٍ: باد کرده، ورم کرده، اسم فاعل از ربا يَزُبُو.

كَابٍ: با صورت به زمین خورده، اسم فاعل از كَابَا يَكْبُو.

جَدِيَّةٌ: ج: جدایا، مجرای خون، خط خون، مسیر خون.

أُودَاجٍ: ج وَدَجٍ: شاهرگ گردن، رگ گردن که به هنگام غضب متورم می شود.

النَّحْرِ: گودی زیر گلو.

شَخَبٌ وَّ انْشَخَبَ الدَّمُ: خون فواره زد.

ترجمه‌ی بیت:

(سرانجام گاو نر وحشی در جدال خویش با سگ‌های صیاد) با بدن ورم کرده درحالی که خون از مجرای شاهرگ‌ها بر گودی گلویش فوران می‌کرد با صورت به زمین خورد.

شرح بیت:

«رَابٍ» و «كَابٍ» در اصل رابی و کابی می‌باشد که به سبب اعلال حرف عله از آنها حذف شده است و از نظر نحوی خبر برای مبتدای محذوف می‌باشند، تقدیر آن چنین است: فهو رَابٍ و كَابٍ

وَ وُلِيَّ بِأَجْرِيَا وِلاَفٍ كَأَنَّهُ

عَلَى

الشَّرْفِ الْأَعْلَى يُسَاطُ وَيُكَلَّبُ

مفردات:

وَلِيَ: روی برگرداند، پشت نمود.

وَلَيْ هَارِبًا: پشت کرد و فرار نمود.

الولاف و الوليف: تَلَأُوْ بَرَق، درخشیدن برق.

إِجْرِيًا: روش عملی، خلق و خوی.

يُسَاط: شلاق زده می شود.

عَلَى الشَّرْفِ الْأَعْلَى: مکان مرتفع، جای بلند.

يُكَلِّبُ: مهمیز زده می شود، كَلَبَ الْفَرَسَ: مهمیز به اسب زد.

ترجمه‌ی بیت:

(ناقه ام) بسان جهیدن برق فرار کرد گویا بر بلندایی شلاق می خورد و با مهمیز به او زده می شود.

شرح بیت:

شاعر پس از آنکه در ابیات پیشین به توصیف آن گاو نر وحشی پرداخته و سرانجام شکست خورده و طعمه‌ی صیاد و سگ های شکاری وی می گردد، در این بیت به وصف ناقه‌ی خویش پرداخته و میان آن گاو وحشی تنومند و ناقه‌اش تفاوت فاحشی قایل است، بگونه‌ای که سرعت ناقه خود را همانند جهیدن برق می داند و کسی را یارای رسیدن به او نیست.

۱۳۷-

أ ذَالِكْ بَلُّ تَيْكٍ غَبٍّ وَجِيْفِهَا

إِذَا

مَا أَكَلَ الصَّارِحُونَ وَأَنْقَبُوا

مفردات:

ذالك: آن (گاو نر).

تیک: آن (ناقه).

غَبَّ وَجِيفَهَا: پس از راهروی تند و سریعش، الوجیف: راهروی تند و سریع.

أَكَلَّ: خسته شد، درماند.

الغَبُّ: روز در میان بر آب آمدن شتران؛ در مثل آمده است: زُرْغِبًا تَزْدَدُ حُبًّا: یک روز در میان دیدار کن تا محبتت افزون گردد.

نَقَبَ الحُفُّ: سم شتر ساییده شد، أَنْقَبَ فُلَانٌ: کف پای شتر فلانی ساییده شد.

ترجمه‌ی بیت:

آنگاه که فریاد زندگان بر ناقه‌ها، رنجور و درمانده گشته و سُم شترهایشان ساییده شود، آیا آن گاو نر وحشی سریعتر است یا ناقه‌ی من پس از طی طریق تند و شتابانش؟.

۱۳۸-

كَأَنَّ حَصَى الْمَغْزَاءِ بَيْنَ فُرُوجِهَا

نَوَى

الرَّضِخِ يَلْقَى الْمُضْعِدَ الْمُتَصَوِّبَ

مفردات:

الحصى: ج حصاء، ریگ، سنگریزه.

المغزاء: ریگستان، ریگزار.

الفروج: ج فرج: فضای باز میان دو چیز، در اینجا مراد شکاف‌های میان سم‌هاست.

النوى: هسته (هسته‌ی خرما و مانند آن...)، تخم خرما.

الرضخ: شکسته شده، خورد شده، واضح.

المضعد: بالا رونده، أضعد: بالا رفت.

المتصوب: فرود آینده، تصوب: پایین آمد، فرود آورد.

ترجمه‌ی بیت:

گویی سنگریزه‌های ریگستان در شکاف سم‌های او هسته‌های خُرد شده هستند که در هنگام افتادن با ریگ‌هایی که به هوا می‌رود برخورد می‌کنند.

عَرَضْنَهُ لَيْلٍ فِي الْعَرَضَاتِ جُنْحًا

أَمَامَ

رِجَالٍ خَلْفَ تَيْكَ وَ أَرْكُبُ

مفردات:

العَرَضْنَهُ: شتر بانشاط، شتر کجرو، شتر کناررو.

الجُنْحُ: ج جانح: میل کننده، به یک سو رونده.

أَرْكُبُ: ج رَكَب: سواران، شتر سوارها، اسب سوارها.

ترجمه ی بیت:

(آن ناقه) شتر با نشاطِ شب رو از میان شتران بانشاط است درحالی که آن شترها پیشاپیش مردان پیاده و سواره از پی آن ناقه به این سو و آن سو می روند.

۱۴۰- إِذَا مَاقَصْتُ مِنْ أَهْلِ يَثْرِبَ مَوْعِدًا

فَمَكَّهُ مِنْ أَوْطَانِهَا وَالْمُحَصَّبُ

مفردات:

الْمُحَصَّبُ: محل رمی جمرات در منی.

قَصَّتْ: گذراند، پشت سر گذاشت. قَضَى يَقْضِي قَضَاءً.

ترجمه ی بیت:

آنگاه که مدت اقامت ناقه ام در میان اهل مدینه تمام شد پس مکه و منی وطن و اقامتگاه اوست.

۳. هاشمیه ی سوم

اشاره

این هاشمیه با مطلع:

«أَنْتَى وَمِنْ أَيْنَ أَبَّكَ الطَّرْبُ مِنْ حَيْثُ لَاصِبُوهُ وَلَا رَيْبُ؟!» (۱)

در شرح ابوریاش ۱۳۳ بیت، در شرح خیاط نابلسی ۱۳۲ و در شرح الزّافعی و الصّالح ۶۷ بیت آمده است. (۲)

۱-۳. مهمترین موضوعات هاشمیه سوم:

۱. سؤال شاعر از سرچشمه‌ی وجد و سروری که سراسر وجود او را فرا گرفته است، که این وجد و سرور جز برای محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله نمی باشد.
۲. مخاطب ساختن پیامبر عظیم الشان اسلام به عنوان سراج منیر و بر شمردن ویژگی ها و صفات آن حضرت همانند المصطفی، المهذب، السابق، الصادق.
۳. مدح اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و بر شمردن صفاتی نظیر الطیبون، المبرؤن، المطهرون که غالباً اقتباس شده از قرآن می باشند.
۴. توصیف ناقه ای که او را به سوی هاشمی ها سوق می دهد تا به سبب دیدار آنها به اجر و پاداش الهی دست یابد.

۱- این هاشمیه از بحر بسیط، وزن مطلع: مستفعلن فاعلن متفعلن فع مستفعلن فاعلن مُتَفَعَلن فع

۲- ابوریاش، ۱۴۵-۱۰۰؛ الزّافعی، ۶۶-۵۶؛ الخیاط، ۴۵-۳۱؛ الصّالح، ۶۰-۴۹.

۲-۳. ترجمه و شرح هاشمیه سوم:

۱- أَنِّي وَمِنْ أَيْنَ أَبَكَ الطَّرْبُ

مِنْ حَيْثُ لاصِبَةٌ وَ لَارِيْبُ

۲- لَا مِنْ طِلَابِ الْمُحَجَّاتِ إِذَا

أُلْقِيَ دُونَ الْمَعَاصِرِ الْحُجْبُ

۳- وَلَا حُمُولٍ غَدَتْ وَ لَادِمَنٍ

مَرَّلَهَا مِنْ بَعْدِ حَقْبِهِ حَقْبُ

مفردات:

أَنِّي: چگونه و کی (چه وقت) و از کجا (هر سه معنا در آنی نهفته است).

الطَّرْبُ: شادمانی، سرور، نشاط کردن و شاد شدن، فردوسی می‌فرماید:

جوان را چه باید به گیتی طرب که نی مرگ را هست پیری سبب (۱)

مِنْ حَيْثُ: زیرا، از آنجا که، بدان سبب که.

أَبَ يُوُوبُ: بازگشت، رجوع نمود.

الاصِبَةُ: عشق.

الرَّيْبُ: ج رَيْبَةٌ: آشفتگی، پریشانی، گمان و شک، در اینجا مراد آشفتگی و پریشانی است.

طِلَابُ: مطالبه، درخواست، تقاضا؛ مصدر باب مفاعله است.

الْمُحَجَّاتُ: ج مُحَجَّجَةٌ: زن در پرده و در حجاب، مَلِكٌ مُحَجَّجٌ: شاهی که مردمان را از دیدار وی منع کنند.

الْمَعَاصِرُ: ج الْمُعْصِرُ: دختری که به سن بلوغ رسیده است، دختری که به رسیدگی و حیض نزدیک باشد.

الْحُجْبُ: ج حجاب: پرده، مانع؛ عطار می گوید:

ما درین ره حجاب خویشتیم ورنه روی تو در برابر ماست (۱)

الْحُمُولُ: ج حَمَل و حِمْل: شتری که بر آن کجاوه های زنان است، شتری که بر آن هودج ها قرار دارند.

عَدَا یُعْدُو: صبح زود کوچ کردند، سپیده دم حرکت کردند.

دِمَن: ج دمنه، نشان سرای، آثار خانه، آنچه سیاه بود از نشان خانه.

الْحِقْبَةُ: سال، ج: حَقَب.

ترجمه‌ی ابیات:

(۱) چگونه و کی و از کجا این سرور و شادمانی به تو بازگشته است؟ از آنجا که نه پای عشقی در میان است و نه آشفتگی و پریشانی (از حوادث روزگار) تو را در ربوده است.

(۲) و این (سرور و شادمانی) نه از مطالبه‌ی زنان در پرده است و نه از میل به دختران رسیده، آنگاه که پرده‌ها (از رخسارشان) کنار زده شود.

(۳) و نه از اشتیاق به زنان هودج نشین است که سپیده دمان کوچ کنند و نه از نشان سرای معشوقه که سال‌ها بر آن گذشته است.

شرح ابیات:

«حمول» معطوف بر «طلاب» از بیت دوم است.

«عَدَت» جمله وصفیه برای حمول و «مَرَّلَهَا مِنْ بَعْدِ حِقْبَتِهِ حَقَبٌ» نیز صفت «دِمَن» می باشد، «حَقَب» فاعل مَرَّ می باشد.

۱- عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین محمد، دیوان، چاپ نهم، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵ ه.ش، ص ۲۵.

و لَمْ تَهْجِنِ الطُّوَارُ فِي الْمَنْزِلِ

الْقَفْرِ

بُرُوكًا وَ مَا لَهَا رُكْبٌ

۵- جُرُودٌ جِلَادٌ مُعْطَفَاتٌ عَلَى

الْأَوْرَقِ

لَا رِجْعَةَ وَ لَا جَلْبُ

۶- وَ لَا مَخَاضٌ وَ لَا عِشَارٌ مَطَا

فِيلٌ

وَ لَا قَرْحٌ وَ لَا سُلْبٌ

۷- أُنْحَنَ أُذْمًا فَصِرْنَ دُهْمًا وَ مَا

عَيَّرَهُنَّ

الهِنَاءُ وَ الْجَرْبُ

۸- كَانَتْ مَطَايَا الْمُضْمَنَاتِ مِنْ آلِ

جُوعٍ

دَوَاءَ الْعِيَالِ إِنْ سَعَبُوا

مفردات:

هَاجَ الشَّيْءَ وَ بِالشَّيْءِ يَهْيِجُ: آن چیز را به حرکت درآورد، آن را برانگیخت.

الطُّوَارُ: جِ طَر: سه سنگی که دیگر را بر روی آن می گذارند، دراصل دایه یا زن یا حیوانی را گویند که به بچه ی دیگری

مهربانی کرده و شیر می دهد.

بُرُوكًا: بر روی زانو نشسته، زانو زده.

بِرَكِّ البَعِيرِ: شتر روی زانو نشست، شتر خوابید.

الرُّكْبُ: ج رُكْبَةٌ: زانو.

جُرْدٌ: ج أَجْرَد و جَرْدَاء: سنگ سخت و تابان.

جِلَادٌ: ج جَلِيد: نیرومند، پرطاقت، صبور، چابک، مقاوم در برابر سرما و گرما.

مُعْطَفَاتٌ: ج معطفه: شتر ماده‌ی مهربان کرده شده بر بچه، عَطْفَ النَّاقَةِ عَلَى وَلَدِهَا: شتر را نسبت به بچه اش مهربان کرد.

الأورق: خاکستر.

رِجْعَةٌ: شتر بی مشتری که از بازار برمی گردد، شتر عودت داده شده از بازار.

الْجَلْبُ: شتری که از شهری به شهری صادر کنند.

مخاض: شتران حامله، اسم جمعی است که مفردی از جنس خود ندارد بلکه مفرد آن خِلْفَةٌ می باشد مانند نِساء و اِمْرَأَةٌ، اِبِل و نَاقَةٌ.

عِشْرَاءُ: ج عَشْرَاءُ، ده ماهه آبستن، «وَ إِذَا الْعِشْرَاءُ عَطَّلَتْ» (۱)

مطافیل: ج مُطْفِل، شتران بچه دار.

قُرْحُ: ج قَارِح: شتری که آبستن شدن آن ظاهر گشته است.

سُلْبُ: ج سَالِب: شتری که بچه خود را ناقص سقط می کند.

أُنْحَنُ: سینه بر زمین نهادند (منظور سنگ های زیر دیگ است).

الْأُدْمُ: گندمگون، سبزه، ج آدم وأدماء، وآدم از این جهت آدم نامیده شده که به رنگ گندم است.

الدُّهْمُ: ج أدهم، سیاه.

الهِنَاءُ: قَطْران، شیره درخت صنوبر و غیره.

الجَرْبُ: گری، عیب، نقصان.

ترجمه‌ی ابیات:

۴- و سنگپایه های به جا مانده درخانه‌ی خالی از سکنه‌ی معشوقه نیز مرا به شادی و انداخته است.

۵- آنها سنگپایه‌هایی سخت و مقاوم بوده که بر خاکستر مهربان گشته اند، نه شتر بی مشتری بوده و نه شتری که از شهری به شهر دیگر صادر می شود.

۶- و نه شتران حامله و نه شتران ده ماهه آبستن و نه شتران بچه دار و نه تازه

۱- و اشتران آبستن ده ماه را بی ساربان واگذارند. (تکویر/۴- ترجمه‌ی یاسری)

آبستن و نه شترانی که بچه خویش را ناقص سقط می کنند.

۷- (آن سنگ ها) در حالی که گندم گون بوده اند سینه بر زمین نهاده و سیاه گشنه اند و قطران و گری آنها را تغییر نداده است.

۸- آن سنگ ها مرکب های دیگ ها در مبارزه با گرسنگی و غذای اهل و عیال بودند آن هنگام که گرسنه می شوند.

شرح ایات:

(۱) «الظُّوَارُ» از بیت ۴ دارای استعاره مکنیه است، شاعر سنگ هایی را که زیر دیگ می گذارند به شترهایی تشبیه نموده که بر سینه نشسته اند سپس مشبه به (شترها) را حذف و از لوازم آن «بروک» را آورده است.

(۲) «جَرْدٌ» از بیت ۵ خبر برای مبتدای محذوف «هی» می باشد که به «الظُّوَارُ» از بیت ۴ باز می گردد.

(۳) «لَا» در «لَارِجَعَةٌ» از بیت ۵ حرف نفی عطف بوده که «رِجَعَةٌ» را بر «جَلَادٌ» از همان بیت می سازد.

(۴) این بیت دارای تشبیه بلیغ است، شاعر سنگ های زیر دیگ را به مرکب تشبیه نموده است.

-۹-

وَلَا شَجِيحٌ أَقَامَ فِي دِمْنَةَ آلِ

مَنْزِلِ

لَا نَاكِحٌ وَلَا عَزَبٌ

مفردات:

الشَّجِيحُ: میخ سر شکسته، از این جهت شجیح نامیده شده است که با چکش بر سر آن می کوبند و زخم برداشته و شکافته می گردد، بانگ استر.

الدِّمْنَةُ: نشان سرای، آثارخانه، آنچه سیاه بود از نشان خانه.

الْمَنْزِلُ: جای فرود آمدن، فرود آمدنگاه کاروان؛ فردوسی می فرماید:

به منزل رسید آنکه پوینده بود بهی یافت آن کس که جوینده بود. (۱)

النَّاحِجُ: متأهل.

العَزَبُ: مجرد.

ترجمه‌ی بیت:

در نشان سرای آن منزل نه میخی به جای مانده، و نه هیچ تغییر و دگرگونی پدید آمده است.

شرح بیت:

«لا ناکح و لا عزب» استعاره‌ی تمثیلیه (ضرب المثل) است به معنای: یکسان و یک نواخت بودن و تغییر نکردن، بر یک حالت باقی ماندن.

-۱۰-

أَشَعْتُ ذَوْلِمَّةً تَخَطَّاهُ الـ

دُهْنُ

غَتِيًّا و ما لَهُ نَسَبُ

مفردات:

الأشعت: ژولیده موی، (صفت برای شجیح بمعنای میخ در بیت قبل است)، وتد و میخ چوبین.

اللِّمَّةُ: موی پیچه، موی تا دوش، زلف پیچیده.

تَخَطَّاهُ الدُّهْنُ: چرب نشده است، روغن مالی نشده است.

النَّسَبُ: مال.

ترجمه‌ی بیت:

میخی چون شخص دارنده‌ی موی های ژولیده که هیچ گاه روغن مالی نشده است.

شرح بیت:

«أَشَعْتُ» صفت برای «شَجِيحٌ» در بیت نهم است، «ما» نافی غیر عامل، «له» جارو مجرور خبر مقدم و «نَشَبُ» مبتدای مؤخر آن می‌باشد.

۱۱- قَلْدَهُ كَالْوِشَاحِ جَالٍ عَلَى الْ

-كَاعِبٍ

مِنْ مُنْهَجَاتِهِ الطُّنْبُ

مفردات:

قَلْدَهُ: قَلْدُ الشَّجِيحِ: طنابی بر گردن میخ انداخت، گفته می‌شود: قَلْدَهُ السَّيْفُ: بند شمشیر را بر گردن او انداخت.

الوشاح: پارچه‌ی مرصع نشان که بر شانه و پهلو حمایت کنند، گوهر نشان.

جال: تکان خورد، لرزید، جالٌ يَجُولُ جَوْلَهُ.

الكاعب: زن نارپستان، دختر نارپستان و پستان برآمده.

الْمُنْهَجَاتُ: ج الْمُنْهَجِ: لباسی که زود کهنه می‌شود، در لسان العرب آمده است: نَهَجَ الثَّوْبُ وَ نَهَجَ، فَهُوَ نَهَجٌ، وَ أَنْهَجَ: بَلَى وَ لَمْ يَتَشَقَّقْ: لباس کهنه شد اما پاره نگشت.

الطُّنْبُ: طناب خیمه، رسن خیمه، ج آن الأطناب.

ترجمه‌ی بیت:

آن طناب، چون پارچه‌ی گوهر نشان که بر دوش و پهلو دوشیزه‌ی نارپستان در اضطراب و لرزش است، رشته‌های کهنه‌ی خویش را بر گردن آن میخ آویزان کرده است.

شرح بیت:

«الطُّنْبُ» فاعل «قَلَدَهُ» می باشد، ضمیر «ه» در قلده به «شجیج» از بیت نهم بازمی گردد، و «ه» در «منهجاته» به «طُنْب» بر می گردد که از موارد «عَوِدِ الضَّمِيرِ إِلَى الْمَتَأَخِرِ» است.

-۱۲-

وَلَا كِمْدَرِي الصَّنَاعُ الْقَيِّفِ

-ی-

الدَّمْنَةُ لَمْ تُصَفِّحْ وَلَا خَشِبُ

مفردات:

المِدرِي: شانه، ج: مَدَارِي.

الصَّنَاعُ: زن چیره دست، ماهر، استاد کار، مرد چیره دست را «الصَّنَع» گویند.

المُصَفِّحُ: پهن.

الخَشِبُ: سفت و خشن.

ترجمه ی بیت:

و آنچه که مانند شانه ی زن چیره دست که پهنی و سفتی خویش را از دست داده و در نشان سرای معشوقه افتاده، مرا شیفته خود نساخته است.

شرح بیت:

«لَا كِمْدَرِي» معطوف بر «لَا شَجِيحُ» از بیت نهم است.

-۱۳-

وَلَا دَوَادٍ أُذِلَّ مِنْهُنَّ لِل

-وَلِدَهُ

مَاجِرُوا و مَسْحَبُوا

مفردات:

الدَّوَادِي: ج الدَّوَادَاة: تاب، بازنچ، ریسمانی باشد که در ایام عید و جشن از جایی آویزند و زنان و دختران بر آن نشسته در هوا آیند و روند. در اینجا مراد مسیرهای تاب

بازی بچه‌ها است که ریگ‌های زمین در آن جارو می‌شود.

أُذِلَّ: فرمانبردار گشت، رام گشت.

الْوَالِدَةُ: ج وُلْدٌ، بچه‌ها.

جَرَّرَ: کشید.

سَحَبَ: کشید.

ترجمه‌ی بیت:

و نه مسیرهای تاب بازی بچه‌ها از بس که همدیگر را بر آن کشیده‌اند که رام و مطیع آن‌ها گشته، مرا شیفته‌ی خود ساخته است.

شرح بیت:

«هُنَّ» به «دَوادٍ» باز می‌گردد، «ما» بر سر «ما جَرَّرُوا و ما سَحَبُوا» مصدریه و، «ما جَرَّرُوا» مؤول به مصدر و نائب فاعل «أُذِلَّ» می‌باشد.

-۱۴-

مَالِي فِي الدَّارِ بَعْدَ سَاكِنِهَا

و

لَوْ تَذَكَّرْتُ أَهْلَهَا أَرَبُّ

مفردات:

الأرب: حاجت، نیاز، خواسته.

ترجمه‌ی بیت:

برای من در آن خانه پس از کوچ ساکنان آن هرچند که اهلش را یاد نمایم، خواسته و حاجتی نیست.

شرح بیت:

«ما» شبيه به ليس «لى» خبر مقدم و «أَرْبُ» اسم مؤخر «ما» مى باشد.

لَا الدَّارُ رَدَّتْ جَوَابَ سَائِلِهَا

وَ

لَا بَكَتْ أَهْلُهَا إِذَا اعْتَرَبُوا

ترجمه‌ی بیت:

آن خانه نه پاسخ سؤال کننده اش را می دهد و نه بر اهلش آنگاه که او را کوچ کنند و دور شوند، می گرید.

شرح بیت:

(۱) شاعر می خواهد بگوید: درنگ در دیار یار سفر کرده، کاری پوچ و بی فایده است.

(۲) این بیت دارای استعاره مکنیه است: خانه را به انسان تشبیه نموده. انسان را حذف و از لوازم آن «رَدَّتْ» (پاسخ دادن) و «بَكَتْ» (گریستن) را آورده است.

أَهْلَانِ لِلدَّارِ مِنْهُمْ الْأَنْسُ الظَّا

عِنْ

مِنْهُمْ بَاكِ وَ مُكْتَبٌ

مفردات:

الأنس: مقیم، ساکن، باقی.

الظاعن: کوچ کننده.

المُكْتَبُ: حزین، غمگین.

ترجمه‌ی بیت:

آن خانه دو دسته اهل دارد، دسته ای از آن ها مقیم و دسته ای دیگر کوچ کننده اند که بعضی از آن ها گریان و غمگین اند.

شرح بیت:

این بیت در کلمات «الأنس و الظّاعن» و «باکٍ و مُکَثَّبٌ» دارای مراعات نظیر است.

و الْوَحْشُ بَعْدَ الْأُنَيْسِ قَاطِنَةٌ

لِكُلِّ

دَارٍ مِنْ أَهْلِهَا عُقَبٌ

مفردات:

الأنيس: مقیم، ساکن، اهل.

القاطنة: ساکن.

العقب: ج عقب: به دنبال آینده، از پی آینده، جانشین.

ترجمه ی بیت:

پس از (کوچ) اهل آن خانه حیوانات وحشی در آنجا سکنی گزیده‌اند، آری برای هر خانه ای بجای اهلیش از پی آیندگانی می‌باشد.

لَاهُولَاءِ اجْتَوَتْ و لَانِكِرَتْ

و

لَاَعْلَى هَوْلَاكَ تَتَّحِبُ

مفردات:

اجتوت: بدش آمد، کراهت داشت، از اجتوی، یجتوی اجتواء.

الاجتواء: کراهت، بی میلی.

انتحب: گریه کرد، النحیب: گریه.

ترجمه‌ی بیت:

این حیوانات وحشی که در آن دیار سکنی گزیده اند نه از ماندن در آنجا کراهت دارند و نه بر ساکنانی که از آنجا کوچ نموده اند می‌گیرند.

۱۹- يَا بَاكِيَ التَّلْعَةِ الْقِفَارِ و لَمْ

تَبْكِكَ عَلَيْكَ التَّلَاعُ و الرَّحْبُ

۲۰- أَبْرِحْ بِمَنْ كَلَّفَ الدِّيَارَ

و ما

تَزْعُمُ فِيهِ الشَّوَاحِجُ النَّعْبُ

۲۱- و الْأَطْبَى الْبَارِحَاتِ هَلْ كَانَ فِي

ال

أَفْرَنْ مِنْهَا أَمْ لَمْ يَكُنْ عَضْبُ

التَّلْعَةُ: تپه، مجرای آب از قسمت‌های بلند زمین بسوی درّه‌ها، ج: التَّلَاع.

القَفَار: ج القَفَر، سرزمین‌های خشک و بی آب و علف.

الرَّحْب: ج الرَّحْبَةُ: مکان فراخ، جای وسیع.

أَبْرُحٌ: بزرگ بشمار، «أَبْرِحِ بِمَنْ» اسلوب تعجب است بمعنای «ما أعجبه» یعنی چه عجیب و شگفت آور است.

كُلَّفَ به: او را بسیار دوست داشت و مولع و فریفته او گردید.

دیار: جمع کثرت دار به معنی خانه، زادگاه، وطن، موطن، مانند جبل و جبال، حافظ می‌فرماید:

بیاد یار و دیار آنچنان بگریم زار که از جهان ره و رسم سفر براندازم (۱)

زَعَمَ يَزْعُمُ زَعْمًا: سخن درست یا بیهوده گفت و اغلب بر دروغ یا بیهوده اطلاق می‌شود، از: حکایت از سخنی است که در مظان و معرض دروغ و باطل باشد (دروغ‌پنداری و دروغ‌گفتاری) و از این روی در قرآن همه جا از واژه‌ی «زعم» به صورت مذمّت نسبت به گویندگانش آمده است.

الشَّوَّاحِج: ج الشَّاحِج: کلاغ.

التُّعْب: ج التَّاعِب: قار قار کننده.

الأُطْبَى: ج الطُّبَى: آهوان، غزالان.

الْبَارِح: پرنده یا حیوانی که از جانب چپ می‌آید و اعراب به آن فال بد می‌زنند.

السَّانِح: پرنده یا حیوانی که از جانب راست می‌آید و اعراب به آن فال نیک می‌زنند و

۱- حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد، دیوان حافظ، چاپ شانزدهم، تهیه و تنظیم دفتر خدمات فرهنگ مرنیدی،

در مَثَل آمده است: «مَنْ لِي بِالسَّانِحِ بَعْدَ الْبَارِحِ» کیست که برای من پس از شومی سبب خیر و برکت گردد.

الأقرن: ج قرن: گروهی بعدِ گروهی.

العَصَب: (بی شاخ) کنایه از خوش یمنی است.

ترجمه‌ی ابیات:

۱۹- ای آن که بر مجاری خشکیده‌ی آب در مکان‌های بلند گریانی! در حالی که آن مجاری بلند و دشت‌های فراخ بر تو گریه‌ای ندارند!

۲۰- در شگفتم از کسی که فریفته‌ی دیار معشوقه و بانگ دروغین کلاغ‌ها گشته است.

۲۱- و آهوان بد یمنی که از جانب چپ می‌گریزند آیا در میان گروه‌های پی در پی آن‌ها آهوی بی شاخی (خوش یمنی) وجود دارد؟

۲۲-

هَذَا ثَنَائِي عَلَى الدِّيَارِ وَقَدْ

تَأْخُذُ

مِنِّي الدِّيَارُ وَالنَّسَبُ

مفردات:

تَأْخُذُ مِنِّي: جان مرا می‌گیرد به خاطر عشقی که به آن‌ها دارم، شیفته آن‌ها هستم.

النَّسَبُ: خویشاوندی، قرابت.

ترجمه‌ی بیت:

این است سپاس من از وطنم در حالی که زادگاه و خویشاوندانم به ندرت مرا شیفته‌ی خود می‌سازند.

و أَطْلُبُ الشَّأْوَ مِنْ نَوَازِعِ اللَّ

هُوَ

و أَلْقَى الصَّبَا فَنَضَّحِبُ

مفردات:

الشَّأْوُ: پیشی گرفتن، سبقت.

النَّوَازِعُ: ج النَّازِع، مشتاق، شیفته.

الصَّبَا: شوق، اشتیاق، حافظ می فرماید:

باد صبا ز عهد صبی یاد می دهد جان دارویی که غم ببرد درده ای صبی (۱)

صَبَا إِلَيْهِ وَ لَهُ يَصْبُو: مشتاق او شد، عاشق او گشت.

إِصْطَحَبُوا: با یکدیگر معاشرت و مصاحبت نمودند.

ترجمه ی بیت:

پیشی گرفتن بر شیفتگان سرگرمی را خواهانم و اینکه شوق را دیدار نموده، با یکدیگر هم نشین می گردیم.

و أُسْتَبَى الكَاعِبِ العَقِيلَةَ إِذْ

أَسْهَمِي

الصَّبَائِبُ وَ الصُّيُبُ

مفردات:

إِسْتَبَاهَا: عقل را از سر او برد، او را اسیر خود کرد، او را شیفته خود ساخت.

العقیله: زن کریمه و بزرگوار، زن کریمه‌ی مخدره‌ی گرامی قبیله، بهترین هر چیز و برگزیده ترین؛ حافظ گفته است:

گرد دیوانگان عشق مگرد

که به عقل عقیده مشهوری (۲)

۱- حافظ، دیوان اشعار، ص ۳۳۳

۲- حافظ، دیوان اشعار، ص ۳۵۴

العقيل من كلِّ شَيْءٍ: برگزیده از هر چیز.

الأشهُم: ج سَهْم، تیرها، در اینجا مراد نگاه‌های شاعر است.

الصائبات: به هدف زندگان، ج صائبه: درستکار بی اشتباه.

الصُّيْب: ج صَيُوب و صائب، به هدف زندگان.

ترجمه‌ی بیت:

(زن) نارپستان بزرگوار را اسیر خود می سازم از آنجا که تیر نگاه‌های من اصابت کننده و به هدف خورنده اند.

-۲۵-

وَأَشْغَلُ الْفَارِغَاتِ مِنْ أَعْيُنِ الْ

بِيضِ

وَيَسْتَلْبِئِنِي وَاسْتَلْبِئ

۲۶- إِذْ لَمَّتْنِي جَنْثَةُ أَكْفُتْهَا

يَضْحَكُ

مِنِّي الْعَوَائِي الْعُجْبُ

مفردات:

الفارغات: زنان بی شوهر.

مِن أَعْيُنِ الْبِيضِ: از زنان نیکو صورت و زیباروی، و گفته می شود: هذا الشيءُ من أعيُنِ المتاعِ: این شیء از بهترین کالا است.

سَلْبَةٌ و اسْتَلْبِئ: او را متوجه خود ساخت، عقل او را ربود، او را به سوی خویش جلب نمود.

الْلَمَّةُ: موی ژولیده.

جَنْثَةٌ: فراوان، پرپشت، جَنْثَلُ الشَّعْرِ أَوْ الشَّجَرِ: مو یا درخت زیاد گردید، انبوه گشت.

كَفَّاهُ: آن را زیر و رو کرد، آن را به کنار زد، آن را به عقب زد.

الغواني: زنانی که به خاطر زیبایی شان از آرایش و زینت بی نیاز گشته اند.

العُجْبُ: ج العجیب: شگفت انگیز.

ترجمه‌ی ابیات:

۲۵- زنان بی شوهر زیباروی را به خود مشغول می‌دارم، آن‌ها مرا متوجه خود ساخته و من نیز آن‌ها را بسوی خویش جلب می‌نمایم.

۲۶- زیرا موی ژولیده‌ام پر پشت و فراوان است. هنگامی که آن را به عقب زده یا به یک سو شانه می‌کنم، زنان زیبا روی شگفت انگیز به من می‌خندند.

شرح ابیات:

۲۵- «اذ لِمَّتِي» متعلق به «أشْعَلُ» از بیت بیست و پنجم می‌باشد.

۲۷-

فَاسْتَبَدَلْتُ بِالسَّوَادِ أُيُضَّ لَا

يَكْتُمُهُ

بِالْخِضَابِ الْمُخْتَضِبِ

مفردات:

إِسْتَبَدَلْتُ: عوض کرد.

الْخِضَابِ: رنگ کردن موی سر، خضاب نمودن.

الْمُخْتَضِبِ: خضاب کننده.

موی سرم سپیدی را چنان با سیاهی عوض کرده است که هیچ خضاب کننده‌ای با خضاب نمودن سفیدی آن را نمی‌پوشاند.

شرح بیت:

فاعل «استبدلت» ضمیر مستتر هی می باشد که به «لِمَّتِي» از بیت بیست و ششم باز می‌گردد.

۲۸-

و صِرْتُ عَمَّ الْفَتَاهِ تَتَّبُ ال

- كَاعِبٌ

مِنْ رُؤْيَيْهِ وَ أُتِيَ

مفردات:

وَأَبَ يَتَّبُ وَأَبًا وَاَتَابَ مِنْهُ: از او شرم نمود، از او خجالت کشید.

التُّوبَةُ: شرم، حیا.

ترجمه‌ی بیت:

عموی دختران جوان گشته‌ام، دختر نار پستان (به سبب پیری‌ام) از من شرم می نمایند و من نیز (از آن‌ها) شرم دارم.

شرح بیت:

می خواهد بگوید سن من آن چنان بالا رفته است که دختر جوان مرا عمو صدا می کند.

-۲۹

يَحْسِبَنَّ لِي فِي السِّنِّينِ خَمْسِينَ تَكُ

-پیری

و الأربَعِينَ أَحْتَسِبُ

۳۰- مُنْطَوِيَاتٍ كَمَا انْطَوَيْتُ وَ قَدْ

يُقْبِضُ

بَعْدَ انْبِسَاطِهِ السَّبَبُ

مفردات:

حَسَبَ: پنداشت، حَسَبْتُ الْمَالَ (حَسَبًا) مِنْ بَابِ قَتْلِ أَحْصَيْتُهُ عَدَدًا وَ فِي الْمَصْدَرِ أَيْضًا (حِسْبَةً) بِالْكَسْرِ وَ (حُسْبَانًا) بِالضَّم. (۱)

إنطوى عنه النَّاسُ: مردم از او روی برگرداندند، از اطراف او پراکنده شدند.

إنطوى عليه النَّاسُ: مردم به او روی آوردند، دور او را گرفتند.

يُقْبِضُ: جمع می شود، منقبض می گردد.

السَّبَبُ: ریسمان.

ترجمه‌ی ابیات:

۲۹- آن‌ها مرا پنجاه ساله می پندارند (مرا بزرگتر از آنچه که هستم می بینند) در حالی که به حساب خودم چهل سال دارم.

١- مصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، ذيل «حسب»

۳۰- از من رویگردانند همانگونه که من از آن‌ها روی گردانده‌ام و چه بسا ریسمان پس از آنکه باز و منبسط گشت جمع و منقبض می‌گردد.

شرح بیت:

۳۰- الف) «منظویات» حال برای ضمیر فاعلی «ن» در *يَحْسِبَنَّ* از بیت بیست و نهم، «السَّبَبُ» نائب فاعلِ «يُقْبِضُ» از بیت سی‌ام می‌باشد.

ب) مراد از «يُقْبِضُ بَعْدَ انبساطِهِ السَّبَبُ» بازگشت شور و اشتیاق جوانی است.

-۳۱-

فَاعْتَبِ الشُّوقَ مِنْ فُؤَادِي وَ ال

-شَعْرُ

إِلَى مَنْ إِلَيْهِ مُعْتَبَبٌ

۳۲- إِلَى السَّرَاحِ الْمُنِيرِ أَحْمَدَ لَا

تَعْدِلُنِي

رَغْبَةً وَ لَا رَهْبُ

۳۳- عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ وَ لَوْ رَفَعَ ال

-نَاسُ

إِلَى الْعُيُونِ وَ ارْتَقَبُوا

مفردات:

إِعْتَبَبَ: منصرف شد، برگشت.

إِعْتَبَبَ إِلَى فَلَانٍ: به سوی فلانی رفت. الْمُعْتَبَبُ: منصرف شدن، بازگردانده شدن، بازگشت.

عَدَلَهُ: او را منصرف گردانید، او را از آن بازداشت.

الرَّغْبَةُ: میل، اشتیاق.

الرَّهْبُ: ترس.

رَفَعَ عُنُونَهُ إِلَيْهِ: چشم های خود را به سوی او بالا برد کنایه از اینکه او را تهدید کرد.

تَرَقَّبَهُ وَارْتَقَبَهُ: در کمین او نشست، منتظر او ماند.

ترجمه‌ی ابیات:

۳۱- اشتیاق از قلبم و شعرمن، به سوی کسی منصرف گشت که بازگشت و رفتن به سوی اوست.

۳۲- شوق من فقط به چراغ فروزان و روشنی بخش احمد صلی الله علیه و آله است، نه میل در مال و منصب مرا از آن باز می‌دارد و نه ترس (از کسی و چیزی) مرا از آن منصرف می‌گرداند.

۳۳- (این شور و عشق من) از او به سوی غیر او منصرف نمی‌گردد، هرچند که مردم مرا تهدید نمایند و در کمین من باشند.

شرح ابیات:

(۱) «السُّرَّاجُ الْمُنِيرُ» از بیت ۳۲ اقتباس از قرآن کریم است: «وَ دَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا» (۱)

(۲) «لَا تُعَدِّلُنِي» از بیت ۳۲ جمله‌ی حالیه و ذوالحال آن یاء در «فَوَادِي» از بیت ۳۱ است.

(۳) بیت ۳۱ دارای صنعت «رُدُّ الْعِجْزِ عَلَى الصَّدْرِ» است: «إِعْتَبْ» و «مَعْتَبْ»

(۴) «وَارْتَقِبُوا» اقتباس از قرآن کریم است: «وَ ارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ» (۲)

۲- عَنْهُ مُتَعَلِّقٌ بِه «لَا تُعَدِّلُنِي» از بیت سی و دوم است.

-۳۴

و قِيلَ أَفْرَطَتْ بَلْ قَصَدَتْ وَ لَوْ

عَنَّفَنِي

الْقَائِلُونَ أَوْ ثَلَبُوا

مفردات:

قَصَدَتْ: میانه روی کرد، از افراط و تفریط دوری گزید.

عَنَّفَنِي: مرا سرزنش نمود.

ثَلَبَ ه يَثْلِبُ ثَلْبًا: عیب نمود او را، از او عیب جویی کرد.

- ۱- و خواننده بسوی خدا به حکم او و چراغ روشن. (احزاب/۴۶- ترجمه‌ی دهلوی)
- ۲- منتظر باشید که من با شما منتظرم. (هود/۹۳- ترجمه‌ی طبری)

ترجمه‌ی بیت:

گفته می‌شود که تو افراط نموده‌ای بلکه من راه میانه را برگزیده‌ام هرچند که آن گویندگان مرا سرزنش نموده و عیب نمایند.

شرح بیت:

مراد از «القائلون» کسانی هستند که به شاعر می‌گویند: «تو در محبت آل محمد صلی الله علیه و آله افراط نموده‌ای.»

-۳۵-

إِلَيْكَ يَا خَيْرَ مَنْ تَضَمَّنَتْ أَلْ

أَرْضُ

وَ إِنْ عَابَ قَوْلِي الْعَيْبُ

مفردات:

خَيْرَ مَنْ: مراد پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.

الْعَيْبُ: عیب جو.

ترجمه‌ی بیت:

مدح و ثنای من تنها از آن توست ای بهترین کسی که زمین او را در بر گرفت هرچند عیب جویان گفتارم را (در مدح و ثنای تو) بر من عیب گیرند.

-۳۶-

لَجَّ بِتَفْضِيلِكَ اللُّسَانُ وَ لَوْ

أَكْثَرَ

فِيكَ الصَّجَاجُ وَ اللَّجْبُ

مفردات:

لَجَّ: اصرار ورزید، لجاجت به خرج داد.

التفضیل: برتری دادن.

الضَّجَّاج: داد و فریاد، هیاهو.

اللَّجَب: شلوغی، غوغا، مهمهمه.

ترجمه‌ی بیت:

زبان در برتری دادن تو اصرار می‌ورزد هرچند که فریاد و غوغا درباره تو زیاد گردد.

۳۷- أَنْتَ الْمُصَفَّى الْمُهْدَبُ الْمُخَضُّ فِي الْ-

نُسْبُهُ

إِنْ نَصَّ قَوْمَكَ النَّسْبُ

مفردات:

الْمُصَفَّى: پاکیزه، برگزیده.

الْمُهْدَبُ: پاکیزه از هر عیب.

الْمُخَضُّ: خالص، بی عیب.

نَصَّ يَنْصُ: مشخص کرد، حدیث را با سلسه سند نقل نمود، بیان کرد.

ترجمه‌ی بیت:

تنها تویی که در اصل و نسب پاکیزه و تهذیب شده و خالصی آنگاه که علم نسب شناسی قوم تو را با سلسله‌ی سند بیان نماید.

-۳۸

أَكْرَمُ عِيدَانِنَا وَأَطْيَبُهَا

عُودُكَ

عُودُ النَّضَارِ لَا الْعَرَبِ

مفردات:

عیدان: شاخه‌های تازه درخت.

النُّضَارُ: درخت شور گز، درختی است دارای چوبهای صاف و بلند که از آن ظرف می‌سازند.

الْغَرْبُ: گیاهی است نازک و شکننده، نام درختی است که هرگز بار و میوه ندهد، درخت پُیده که کبود رنگ باشد و بر لب رودخانه ها روید، و در صحاح به معنی درخت سپیدار نوشته شده است.

ترجمه‌ی بیت:

بهترین و گرامی‌ترین شاخه‌های ما و پاک‌ترین آن‌ها شاخه‌ی توست، شاخه‌ای چون شاخه‌ی درخت نضار (صاف و بلند و محکم) بوده نه آن‌که ترد و شکننده باشد.

۳۹- مَا بَيْنَ حَوَاءَ إِنْ نُسِبْتُ إِلَى

أَمْنَةَ اعْتَمَّ نَبْتُكَ الْهَدَبُ

۴۰- قَرْنَا فَقَرُّ تَنَاسُخُوكَ لَكَ أَل

فِضَّةٌ مِنْهَا بَيْضَاءُ وَالذَّهَبُ

مفردات:

إِعْتَمَّ النَّبْتُ: گیاه طولانی و پرپشت گردید.

نُسِبَ: نسبت داده شد، اصل و نسبش بیان گردید، منسوب گشت.

الْهَدَبُ: پرشاخ برگ، دارای شاخه‌های آویزان.

هَدَبٌ يَهْدَبُ هَدَبًا: مژگان بلند داشت، (درخت) شاخه‌های بلند و آویزان داشت.

حواء: همسر حضرت آدم علیه السلام.

أَمْنَةُ: دختر وهب بن أهیب بن عبد مناف بن زهره، مادر پیامبر صلی الله علیه و آله.

قَرْنَا فَقَرْنَا: نسل به نسل.

تَنَاسُخُوكَ: تو را دست به دست کردند.

البیضاء: خالصی که هیچ شایبه و قاطی ندارد، سفید، پاک.

ترجمه‌ی ابیات:

۳۹- آنگاه که به آمنه منسوب گردی ما بین حواء تا آمنه اصل و نسب تو کامل و بی نقص است.

۴۰- رحم‌های پاک نسل به نسل تو را دست به دست نمودند در حالی که نقره‌ی سپید و خالص و طلای آنها از آن تو است.

شرح ایات:

۳۹- «اعتم نَبْتُكَ الْهَدْبُ» کنایه از کمال و بی نقصی است.

۴۰- «لَكَ الْفِضَّةُ مِنْهَا بَيِّضَاءُ وَالذَّهَبُ» کنایه از این که تو بهترین و بر گزیده ترین بندگان خدایی.

۴۱-

حَتَّىٰ عَلَا بَيْتُكَ الْمُهَدَّبُ مِنْ

خِنْدِفٍ

عَلِيَاءَ تَحْتَهَا الْعَرَبُ

۴۲- يَنْشَقُّ عَنْ حَدِّهَا الْأَتِيُّ كَمَا

شُقَّتْ

مَالِي الْمَاتِمِ الْقُشْبِ

مفردات:

بَيْتُكَ الْمُهَدَّبُ: جایگاه بر گزیده تو.

خِنْدِف: نام قبیله ای از بنی نزار است، خِنْدِف در اصل لقب لیلی بنت حلوان بن عمران نام زن الیاس بن مضر بن نزار بوده که بر فرزندان این زن غلبه کرده است، این زن یکی از جدات رسول صلی الله علیه و آله است. (۱)

عَلِيَاءَ: بلند مرتبه، بلندی، ارتفاع.

إِنْشَقَّ: به دو نیم شد، پاره گشت.

الْحَدُّ: مرز، حد فاصل، کنار، کناره.

«ها» در حَدِّهَا به بیتک از بیت چهل و یکم باز می گردد.

الْقُشْبُ: ج قشيب: جدید، نو، رودکی سروده است:

باران مشکبوی بیارید نوبه نو وز برف برکشید یکی حله‌ی قشیب. (۲)

المآتم: ج مآتم: ماتم، عزاداری.

الآتئی: سیل غریب که از سرزمینی به سرزمین دیگر می‌رود، از جهت صلابت و

۱- زرکلی، ۳/۸۲۳

۲- دهخدا، ذیل «قشیب»

بلندی اش به آن اَتَى گفته اند.

مآلی: ج مِثْلًا: لباس بلندی که زن نوحه گر آن را می پوشد و آنگاه که نوحه می خواند بدان اشاره می نماید.

ترجمه‌ی ابیات:

۴۱- جایگاه پاک و برگزیده‌ی تو از خندف به چنان مرتبه‌ی بلندی صعود کرد که تمامی عرب پایین‌تر از آن جای گرفتند.

۴۲- سیل خروشان (خوبی‌ها و بزرگواری‌ها) از مرز بلند خانه تو است که دو نیم شده و به این سو و آن سو سرازیر می‌گردد آن گونه که لباس‌های بلند و زیبای عزاداری‌ها به دو نیم می‌شود.

شرح ابیات:

۱) شاعر در این دو بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را قله‌ی فضایل و نیکی‌ها و خانه‌ی او را مکان بلندی می‌داند که چشمه‌ی علم و فضیلت و تقوی بطور کامل از آنجا ساری و جاری است و از آنجاست که تقسیم شده و دیگران از آن بهره‌مند می‌گردند.

۲) «ها» در حدّها به «بیتک» از بیت چهل و یکم باز می‌گردد.

-۴۳-

و السَّابِقُ الصَّادِقُ الْمُؤَقَّقُ و ال-

-خاتم

لِلنَّبِيَّاءِ إِذْ ذَهَبُوا

مفردات:

السَّابِقُ: پیشی گیرنده، «و السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» (۱)

المُؤَقَّقُ: توفیق یافته، کامروا، کامران.

الخاتم: نگین انگشتی: مَهر (مُهری که در پایان نامه می‌زنند)، مولوی می‌فرماید:

خاتم ملک سلیمان است علم جمله عالم صورت و جان است علم (۱)

الخاتِم: ختم کننده، پایان دهنده.

ترجمه‌ی بیت:

او یگانه پیشی گیرنده و تصدیق کننده و توفیق یافته و نگین و خاتم پیامبرانی است که پیش از وی رفته اند.

شرح بیت:

(۱) «السابق» خبر برای مبتدای محذوف تقدیر آن چنین است: «هو السابق».

(۲) این بیت دارای اسلوب حصر است زیرا مسند «السابق» معرفه به ال می باشد.

(۳) اگر گفته شود «خاتم» با کسر «تاء» به معنای کسی است که پیامبران ع به او ختم شده‌اند و اگر «خاتم» با فتح «تاء» باشد به این معناست که شأن و مقام او از تمامی پیامبران بالاتر و والاتر است؛ گفته می‌شود: فُلَانٌ خَاتَمُ قَوْمِهِ: فلانی بهترین و برجسته‌ترین فرد قبیله‌ی خویش است.

-۴۴-

و الْحَاشِرُ الْآخِرُ الْمُصَدِّقُ لِلِّ-

أَوَّلِ

فِي مَا تَنَاسَخَ الْكُتُبُ

-۴۵- وَالزَّائِكُ الْطَّالِبُ الْمَسْخَرَةُ ال

رِّيحُ

لَهُ نَاصِرِينَ وَالرُّعْبُ

مفردات:

الحاشِر: گرد آورنده، جمع کننده.

الأول: مراد حضرت موسی علیه السلام است.

تَنَاسِيْحُ الْأَرْمَنِهٖ وَ الْقُرُونِ: پی در پی بودن زمان‌ها و قرن‌ها، دست به دست کردن آن‌ها یکدیگر را، گویا هر یک از آن‌ها حکم ماقبلش را نسخ یا باطل و حکم را برای خودش اثبات می‌نماید.

الزَّكَاكِب: سواره، در اینجا مراد پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است که در روز قیامت سواره می‌آید. (۱)
الطَّالِب: خواهان، در اینجا منظور شفاعت کننده است.

الرُّعْبُ: ج الرُّعْبَةُ: ترس، وحشت، الرُّعْبُ وَ الرُّعْبُ: الفَزَعُ وَ الخَوْفُ، «سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ» (۲)
ترجمه‌ی ابیات:

۴۴- بر اساس آنچه که کتاب‌های آسمانی پی در پی آن را بیان کرده‌اند تنها اوست که آخرین گردآورنده امت‌ها و تصدیق کننده‌ی حضرت موسی علیه السلام می‌باشد.

۴۵- و تنها او در قیامت سواره می‌آید و شفاعت کننده‌ای است که در جنگ احزاب، بادِ مسخر شده و ترس، یاوران او بودند.
شرح ابیات:

۴۴- (۱) «الحاشِر» اقتباس از حدیث شریف نبوی است: وَ أَنَا الْحَاشِرُ يُحْشِرُ النَّاسَ عَلَيَّ قَدَمَيَّ. (۳)

(۲) المصدق: اقتباس از این آیه‌ی کریمه: «وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ» (۴)

۱- ابو ریاش، ص ۱۱۴

۲- به زودی در دل‌های کسانی که کفر ورزیده‌اند بیم خواهیم افکند. (آل عمران/۱۵۱- همان)

۳- و من «حاشرم» که پروردگار مردم را مقابل من جمع خواهد کرد. (طبرسی، ابوعلی، فضل بن حسن بن فضل، إعلام الوری بأعلام الهدی، چاپ سوم اسلامیة تهران ۱۳۹۰ ق، ص ۹)

۴- «آمده ام تا» تورات را که پیش از من [نازل شده] است تصدیق کننده باشم.

۴۵- ۱) گفته می‌شود که باد چهل روز مسخر پیامبر صلی الله علیه و آله بود؛ در حدیثی از آن حضرت آمده است: أُيِّدْتُ بِالرَّيْحِ: به وسیله‌ی باد یاری شدم. (۱)

۲) «ناصرین» حال و ذوالحال آن: ریح و رُعب، و «الرَّيْحُ» نائب فاعلِ «المُسْخَره» می‌باشد.

-۴۶-

و الطَّيِّبُونَ الْمَسْؤُومُونَ أُولَآءِ

أَجْنِحَهُ

الْمُدْرِكُونَ مَا طَلَبُوا

مفردات:

الطَّيِّبُونَ: پاکان، در اینجا مراد فرشتگانی است که در جنگ احزاب پیامبر را یاری نمودند.

الْمَسْؤُومُونَ: نشاندار.

أُولَآءِ: دارندگان، صاحبان، مفرد از لفظ خود ندارد بلکه جمع «ذو» می‌باشد.

الأَجْنِحَةُ: ج الجناح: بال.

الْمُدْرِكُ: دست یابنده، درک کننده.

ترجمه‌ی بیت:

(و همچنین) فرشتگانی پاک و نشاندار و بالدار (یاوران او بودند) و بر آنچه که طلب می نمودند، دست می یافتند.

شرح بیت:

«الْمَسْؤُومُونَ» معطوف بر «الرَّيْحُ» از بیت ۴۵ بوده و اقتباس از قرآن کریم است: «يُمِدُّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ

مُسْؤِمِينَ». (۲)

۱- ابو ریاش، ص ۱۱۴.

۲- خداوند برای حفظ و نصرت شما، پنج هزار فرشته در حالی که خود را برای جنگ نشان دار کرده اند. (آل عمران/۱۲۵-

مُبَشِّرًا مُنْذِرًا ضِيَاءً بِهِ

أُنْكَرَ

فِيْنَا الدُّوَارُ وَ النَّصْبُ

۴۸ - مِنْ بَعْدِ إِذْ نَحْنُ عَاكِفُونَ لَهَا

بِالْعِتْرِ

تِلْكَ الْمَنَاسِكُ الْحَيْبُ

۴۹ - وَ مِلَّةُ الزَّاعِمِينَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ

هـ

و مَا صَوَّرُوا وَ مَا صَلَّبُوا

مفردات:

الدُّوَارُ: سنگ یا بتی که پیرامون آن می چرخیدند، آنهایی که از کعبه دور بودند سنگی را به هیأت کعبه تراشیده و به دور آن می چرخیدند.

النُّصْبُ: ج: أنصاب: بت، چیز نصب شده.

العَاكِفُ لَهَا: پایند به آن، اقامت کننده بر آن.

والعِتْرَةُ: قربانی، شتری که مشرکان در ماه رجب برای بت ها ذبح کردند.

الحَيْبُ: بی فایده، آنچه که فایده‌ای در آن نیست.

الْمَنَاسِكُ: ج مَنَسِك: عبادت کردن، پرستیدن و پارسا گردیدن، نَسِك، نَسِك، نَسِك، نَسِك، نَسِك، النَسِيكَةُ: قربانی.

المِلَّةُ: دین، عقیده.

ابْنُم: ابن: پسر، «م» در ابْنُم زائده به جهت مبالغه است.

صَوَّرَ تَصْوِيرًا [صوره]: آن را تصویر کرد و برای آن شکل و صورتی نقاشی نمود.

صَلَّبُوا: به شکل صلیب ساختند.

ترجمه ابیات:

۴۷- در حالی که بشارت دهنده، انذار کننده و هدایتی بود که تنها به برکت او شرک

و بت پرستی در میان ما ناپسند گشت.

۴۸- پس از آن که ما پای بند مناسک پوچ و بی فایده‌ی شرک و بت پرستی بودیم.

۴۹- و عقیده‌ی مسیحیان مبنی بر اینکه عیسی پسر خداست و اینکه او را به دار آویخته‌اند، به برکت وجود پیامبر صلی الله علیه و آله ناپسند گشت.

شرح ایات:

(۱) «مُبَشِّرًا وَ مُنْذِرًا» اقتباس از قرآن کریم است: «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا». (۱)

(۲) این بیت دارای اسلوب حصر از نوع «تقدیم ما حَقُّهُ التَّأخِيرُ» است: «بِهِ» بر «أَنْكَرْتَ» مقدم شده است.

(۳) «ضِيَاءً» استعاره‌ی مُصَّرَّحَه از «هدایت» است.

(۴) «اذ نَحْنُ عَاكِفُونَ لَهَا بِالْعَتْرِ» کنایه از دوران پیش از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که مردم در شرک و بت پرستی به سر می‌بردند.

(۵) ضمیر «ها» در «لَهَا» به «الدُّوَارُ وَ النَّصْبُ» از بیت چهل و هفتم باز می‌گردد.

(۶) «مَلَّةً» در بیت ۴۹ معطوف بر «الدُّوَارُ» از بیت ۴۷ و تقدیر چنین است: «أَنْكَرْتَ مَلَّةً الزَّاعِمِينَ».

(۷) «وَ مَلَّةً الزَّاعِمِينَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُ» کنایه از دین مسیحیت است.

(۸) «مَاصُورُوا وَ مَا صَلَّبُوا» اقتباس از این آیه‌ی کریمه است: «وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَّبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ». (۲)

(۹) «ما» در «مَا صَوَّرُوا» و «مَا صَلَّبُوا» مفعول به است.

۱- و تو را جز بشارتگر و بیم دهنده نفرستادیم. (فرقان/۵۶- فولادوند)

۲- در حالی که او را نکشتند و به دار نیاویختند. (نساء/۱۵۷- مشکینی)

مهاجرًا سائرًا و قد شالت الحزبُ

لِقاحًا

لِعُبرِهَا الكُتْبُ

۵۱- مَبْسُورَةٌ شَارِفًا مُصْرَمَةٌ

مَحْلُوبُهَا

الصَّابُ حِينَ تُحْتَلَبُ

مفردات:

شالت الحزبُ: جنگک بالا گرفت.

شال الذنب و غیره: دم و غیره را بال گرفت، بلند کرد.

اللِّقَاحُ: آبستن شدن، باردار شدن، در اینجا منظور آماده شدن است.

لِقِیَحَتِ النَّاقَةِ و غیرها: شتر و غیره حامله شد، آبستن شد، باردار گشت.

العُبرُ: ته مانده شیر در پستان ج: اُغبار.

الكُتْبُ: ج الكُتْبَةُ: اندک، قلیل، شیر یا آب کم.

المَبْسُورُ: مقهور، شکست خورده، بَسْرَه و اُبْسَرَه: او را شکست داده بر او غلبه نمود.

الشَّارِفُ: کهنه، پیر، سالخورده، سَهَم شارفُ: تیر کهنه، الشارف من التَّوَق: شتر خیلی پیر.

المحلوب: شیر (دوشیده شده).

الصَّابُ: تلخ، عصاره درختی تلخ.

ترجمه‌ی ابیات :

۵۰- پیامبر هجرت کرد و (به سوی مدینه) حرکت نمود در حالی که جنگ بالا گرفته بود تا اندک جماعت مانده از کافران را از میان بردارد.

۵۱- در حالی که جنگ فرسایشی گشته و طرفین آن خسته و درمانده شده بودند.

شرح ایات:

۱) این بیت اشاره به جنگ بین قبایل اوس و خزرج است که معمولاً طرف پیروزی نداشت و هربار کشته های فراوانی را از هر دو قبیله می گرفت.

(۲) «مَصْرَمَةٌ مَحْلُوبُهَا الصَّابُ...» کنایه از کهنه شدن جنگ و بی میلی طرفین دعوا در آن است.

(۳) «مَحْلُوبُهَا» نایب فاعل «مَصْرَمَةٌ» می باشد.

(۴) «مَبْسُورَةٌ» حال و ذوالحال آن «الْحَرْبُ» در بیست و پنجاهم می باشد.

-۵۲-

فِي مَرِنٍ يَنْتَهِي إِلَى مَرِنٍ

عَنْهُ

انْصِرَافًا وَ الْحَالُ يَنْقَلِبُ

مفردات:

الْمَرْنُ: حال، خوی، خلق و عادت.

ترجمه بیت:

از حالی به حالی دیگر تغییر می یابد درحالی که از آن وضعیت پیش آمده رویگردان است و حال پیوسته دگرگون می شود.

-۵۳-

فِي طَلْقِ مَيْحٍ لِلْأَوْسِ وَ الْخَزْرَجِ

مَا

لَا تَضْمَنُ الْقَلْبُ

۵۴- مَجْدُ حَيَاةٍ وَ آخِرَةٌ

سَجَلَانٍ

لَا يَنْتَرِحَانِ مَا شَرِبُوا

مفردات:

الطَّلَق: بهره، نصیب، آب اندک.

مِيح: آب داده شده.

تَضَمَّنُ: در بر می گیرد، در اصل «تَضَمَّنُ» می باشد که یک «تاء» آن حذف شده است.

الْقُلُوبُ: ج قلوب: چاه، جمع دیگر آن أَقْلَبُهُ و قُلُوبٌ می باشد.

السَّجَلُ: دلو.

نَزَحَ فُلَانٌ: دور گردید، کوچ کرد.

نَزَحَ الْبَيْتُ: آب چاه فرو رفت، خشک گردید، ماءً لَا يَنْزُحُ: آبی که تمام نشود.

ترجمه ابیات:

(۵۳) در یک بهره و نصیب چنان نعمتی نصیب اوس و خزرج گردید که همانند آن وجود ندارد.

(۵۴) بزرگواری دنیا و بزرگواری آخرت (نصیب اوس و خزرج گردید) چون دو دلو آبی که هرچه از آن بنوشند آبشان تمام نگردد.

شرح ابیات:

(۱) «مَا لَا تَصْمَنُ الْقُلْبُ» کنایه از وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که همانند او وجود ندارد.

(۲) «مَا» نائب فاعل «مِيحَ» می باشد.

(۴) «مَا» بر سر «مَا شَرِبُوا» ظرفیه و به معنای «ابدأ» است.

(۵) بیت ۵۴ دارای تشبیه بلیغ است: شاعر بزرگواری دنیا و آخرت را به دو دلو آب تمام نشدنی تشبیه کرده است.

-۵۵-

و اسْمٌ هُوَ الْمُسْتَفَادُ لَا التَّبْرُ ال

-كَاذِبٌ

مَنْ قَالَهُ وَلَا اللَّقْبُ

مفردات:

التَّبْرُ: لقب توهین آمیز، التَّبْرُ: بالتحريك: اللقب، و الجمع الأنبار. و التَّبْرُ، بالتسكين: المصدر. تقول: تَبْرَهُ يَنْبِرُهُ نَبْرًا أَيْ لَقَبَهُ: به او لقب توهین آمیز داد، «وَلَا تَنْابِرُوا بِاللَّقَابِ»، (۱)

إِسْمٌ: در اینجا منظور «انصار» است که یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از اهل مدینه می باشند، این لقب عطا و بخششی از جانب خدا به مردم مدینه است نه اینکه از پدرشان به ارث برده باشند.

المُشْتَفَادُ: حاصل شده، در اینجا مراد بامسمی و درست است.

ترجمه بیت:

(نام انصار برای یاران یثربی پیامبر صلی الله علیه و آله) اسمی است درست و با مسمی نه آنکه لقبی دروغین که کسی آن را گفته باشد.

-۵۶-

لَا مِنْ تِلَادٍ وَلَا تَرَاثٍ أَبِ

إِلَّا

عَطَاءَ الَّذِي لَهُ غَضِبُوا

مفردات:

التَّلَادُ: مال کهنه و قدیمی، التَّلِيدُ و التَّلَادُ نیز به همین معناست، الطَّارِفُ و الطَّرِيفُ و الطَّرْفُ: مال نو.

العطاء: محصول، حاصل، نتیجه، بخشش.

الَّذِي: در اینجا منظور ذات مقدس باری تعالی است.

ترجمه بیت:

(آنچه که انصار از عزت دنیوی و آخروی کسب نمودند) نه به خاطر مال کهنه و قدیمی بود و نه ارث و میراث پدری بلکه فقط بخشش آن کسی (آن خدایی) بود که تنها برای او به غضب آمدند.

شرح بیت:

این بیت دارای اسلوب قصر از نوع «تقديم ما حقه التأخير» می باشد «لَهُ» بر عامل خود «غَضِبُوا» مقدم شده است.

يا صاحِبِ الحَوْضِ يَوْمَ لا شِرْبَ لِّل

وارِدِ

إِلَّا ما كان يَضْطَرُّ

مفردات:

الشُّرب: نوشیدن، آب آشامیدنی.

الوارد: وارد شونده به آب، وارد شونده به جایی و مکانی، «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَاْرِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا». (۱)

ترجمه بیت:

ای صاحب حوض (کوثر) در آن روزی که هیچ آب آشامیدنی نیست برای تشنه ی وارد شونده بر آب مگر برای آنکه در راه دین حرکت می کرد و جهاد می نمود.

شرح بیت :

«الحوض» اقتباس از حدیث شریف نبوی است: «... و إِنَّ اللّٰطِيفَ الخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الحَوْضَ، فَانظُرُوا مَاذَا تَخْلِفُونِي فِيهِمَا». (۲)

نَفْسِي فَدَّتْ أَعْظَمًا تَضَمَّنَهَا

قَبْرُكَ

فِيهِ العَفَافُ وَ الحَسْبُ

مفردات:

الأعْظَمُ: ج عَظْم: استخوان.

الحَسْبُ: اصل و تبار.

۱- و هیچ کس از شما نیست مگر [اینکه] در آن وارد می گردد. این [امر] همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است.
(مریم/۷۱- ترجمه‌ی فولادوند)

۲- ... و به تحقیق خدای نیکوکار و آگاه بمن خبر داده که آن دو از همدیگر جدا نمی شوند تا در حوض بر من وارد شوند، نگاه کنید که در باره آن دو چطور قائم مقام من می شوید. (ابن مغزلی شافعی، ابوالحسن علی بن محمد، مناقب الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، چاپ سوم، دارالأضواء، بیروت، ۱۴۲۴ق، ص ۲۱۵)

ترجمه بیت:

جانم فدای آن استخوان هایی باد که قبر تو آن ها را در بر گرفت، در حالی که پاکدامنی و اصل و تبار نیکو تنها در آن قبر استقرار یافت.

شرح بیت:

این بیت نیز دارای اسلوب «تقدیم ماحقه التأخیر» است، «فیه» خبر مقدم و «العفاف» مبتدای موخر است، جمله‌ی «فیه العفاف» و «الحسب» حالیه و ذوالحال آن «قبرک» می باشد.

-۵۹-

أَجْرُكَ عِنْدِي مِنَ الْأَوْدِ لِقَرُ

بَاكَ

سَجِيَّاتُ نَفْسِي الْوُظْبُ

مفردات:

الأود: دوست دارنده تر، علاقه مندتر، اسم تفضیل از «وَدَّ يُوَدُّ وَدًّا».

سَجِيَّاتُ: ج سَجِيَّةٌ، خصلت های نیکو، خصلت نیکویی که جزء سرشت آدمی گشته است.

الْوُظْبُ: ج وَاظِبٌ: دائم، همیشگی، وَظَبَ عَلَى الشَّيْءِ، و وَظَبَهُ وَظُوبًا، و وَاظَبَ: لَزِمَهُ، و داومه، و تَعَهَّدَهُ: ملازم آن گشت و بر آن استوار ماند.

ترجمه بیت:

مزد رسالت تو نزد من از میان دوست دارترین دوست دارانِ اهل بیت تو، خصلت های نیکوی همیشگیِ جان من است.

شرح بیت:

(۱) این بیت اقتباس شده از این آیه مبارکه است: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»، شاعر می گوید: مزد رسالت تو نزد من این است که خویشاوندان تو را

دوست داشته باشم و این دوست داشتن نزد من بدان حدّ است که در زمره خلق و خوی های همیشگی و خصلت های پسندیده جان من قرار گرفته است.

(۲) «الْوُطْبُ» صفت «سجّیات» است.

۶۰-

فِي عَقْدٍ مِنْ هَوَايَ مُحَكَّمَةٍ

ظُوهَرٍ

مِنْهَا الْعِنَاجُ وَالْكَرْبُ

مفردات:

عَقْدٍ: ح عقده: گره؛ «النَّفَائِثِ فِي الْعَقْدِ» (۱)

مولوی می فرماید:

قل اعوذت خواند باید کای صمد هین ز نفاثات افغان وز عقد (۲)

ظَاهِرَةٌ: به او کمک کرد، مساعدت نمود، پشتیبانی کرد.

ظُوهَرٍ: پشتیبانی شده است.

الْعِنَاجُ: طنابی که در پایین دلو آب بسته می شود.

الْكَرْبُ: گرهی که بر روی چوبه‌ی دلو زده می شود.

ترجمه بیت:

جانم در گره های محکمی از عشق و محبت بسته شده که به وسیله طناب ها و گره های محکم آنگونه که دلو آب را بندند، پشتیبانی شده است.

شرح بیت:

شاعر در این بیت به دوستی و محبت استوار و محکم خویش نسبت به اهل بیت علیهم السلام اشاره نموده که به سادگی

گسستی نیست و قلب و جان خویش را چنان در بند عشق و محبت آن ها می داند که دلو آب در بند طنابها و گره های محکم است.

۱- و از شرّ دمنندگان افسون در گره ها، (فلق/۴- ترجمه‌ی فولادوند)

۲- دهخدا، ذیل «عقد».

وَاصِلَةٌ آخِرًا بِأَوْلِيهَا

تَنْخَلُوا

صَفْوَهَا وَ مَا حَشَبُوا

مفردات:

واصله: پی در پی وصل کننده، (صفت برای عقد در بیت قبل است).

تَنخَلُوا: برگزیدند، انتخاب کردند.

صَفْوَهَا: پاک و برگزیده‌ی آن.

حَشَبُوا: مخلوط کردند، حَسَبَ الشَّيْءَ بِالشَّيْءِ يَحْشِبُ حَشْبًا: چیزی را با چیزی آمیخت.

ترجمه بیت:

(جانم در گره های محبتی است) که پیوسته آخری را به اولی آن پیوند می دهد، آن ها (اهل بیت علیهم السلام) عشق خالص و بی شائبه مرا برگزیده اند و آن را مخلوط ننموده اند.

شرح بیت:

۱) منظور شاعر این است که هرروز محبت جدیدی نسبت به اهل بیت علیهم السلام در دل او نقش می بندد و همواره این محبت برای او تازگی داشته و کهنه نمی گردد.

۲) «ها» در «صفوها» به «هوی» از بیت شصتم بر می گردد.

قَوْمٌ إِذَا امْلَوْحَ الرَّجَالُ عَلَى

أَفْوَاهِ

مَنْ ذَاقَ طَعْمَهُمْ عَذَّبُوا

مفردات:

إِمْلُؤْاِ الْمَاءَ: آب بگونه ای شور شد که غیر قابل شرب گشت.

عَذْبٌ: گوارا گشت، عَذْبٌ يَعْذُبُ عَذُوبَهُ الشَّرَابُ: نوشیدنی گوارا شد، عذب: خوش گوار؛ مولوی می گوید:

اندر آیه ای مسلمانان همه غیر عذب دین عذاب است آن همه [\(۱\)](#)

۱- مولوی، مثنوی معنوی، ص ۳۹

ترجمه بیت:

(آن‌ها) جماعتی هستند که طعم و مزه‌ی آن‌ها شیرین و گوارا است آنگاه که مردان بر زبان‌های کسانی که آن‌ها را می‌چشند تلخ و غیر قابل شرب گردند.

شرح بیت:

این بیت ایجاز حذف دارد: «قوم» خبر برای مبتدای محذوف است تقدیر آن: «هم قوم».

۶۳-

إِنْ نَزَّلُوا فَالْغُيُوثُ بَاكِرَةٌ

وَ

الْأُسْدُ أُسْدُ الْعَرِينِ إِنْ رَكِبُوا

مفردات:

نَزَّلُوا: فرود آیند.

الْغُيُوثُ: ج غیث: باران، باران رحمت.

الباکر و الباکرة: بی تأخیر، کسی که اول وقت کارها را انجام می‌دهد.

الْأُسْدُ: ج أسد: شیران.

العرین: بیشه‌ی شیر، محل زندگی شیر.

ترجمه بیت:

اگر در صلح باشند باران‌های بی تأخیراند و آنگاه که برای نبرد بر مرکب سوار شوند شیران بیشه‌اند.

شرح بیت:

(۱) آن‌ها به هنگام صلح مهمان نواز و بخشنده‌اند بنابراین همانند باران‌های رحمت بی تأخیراند و به هنگام نبرد و جنگ برای دفع ظلم و ستم بسیار شجاع و توانمند هستند.

۲) «نَزَلُوا» در این بیت کنایه از این است که در صلح باشند. (یعنی از مرکب جنگ فرود آیند).

شرح بیت:

«الْعُيُوثُ» تشبیه بلیغ است تقدیر آن: «هُمُ الْعُيُوثُ» و «الْأَسَدُ» نیز تشبیه بلیغ است: «هُمُ الْأَسَدُ».

-۶۴-

لَا هُمْ مَفَارِيحُ عِنْدَ نَوَاتِهِمْ

و

لَا مَجَازِيْعُ إِنْ هُمْ نَكَبُوا

مفردات:

المفاريح: ج مفراح: بسیار شاد، خیلی خوشحال.

النوبة: دولت، حکومت، سلطنت.

المجازيع: ج مجزاع: بسیار بی تاب، بسیار جزع کننده.

نكَبَ فلان: به مصیبتی گرفتار آمد، مصیبتی به او رسید.

ترجمه بیت:

آن ها نه به هنگام حکومت و فرمانروایی شان بسیار شاد و خوشحال اند و نه آنگاه که مصیبتی به آن ها رسد جزع و بی تابی می نمایند.

شرح بیت:

«مفاریح» و «مجازیع» اقتباس معنوی از قرآن کریم است: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (۱)

-۶۵-

هَيِّنُونَ لَيْتُونَ فِي بُيُوتِهِمْ

سَنخُ

مفردات:

الهُنَيْنُ وَالهَيْينُ: نرم، آسان گیر.

۱- تا بر آنچه از دست شما رفت اندوه مخورید و بدانچه شما را داد شادمان نشوید. (حدید/۲۳- ترجمه‌ی مجتبوی)

السَّنَخ: اصل، ریشه.

الفَضائل: ج فضیله: رجحان، برتری، مزیت، فرونی.

الرُّتَب: ج الرِّتَاب: ثابت، استوار، از این جهت به حقوق ماهیانه راتب می گویند که چیزی ثابت و دائمی است.

ترجمه بیت:

آن ها آسان گیر و نرم رفتارند، اصل و ریشه تقوی و پرهیزگاری و نیکی های ثابت و استوار در خانه های ایشان است.

شرح بیت:

«هَيْنُونَ» خبر برای، مبتدای محذوف است. تقدیر آن: «هُم هَيْنُونَ»

-۶۶-

و الطَّيِّبُونَ الْمُبْرَأُونَ مِنَ الْ-

آفَةِ

و الْمُتَجَبُّونَ وَ التُّجَبُّ

مفردات:

المُبْرَأُ: پاک، منزله، بری؛ خاقانی سروده است:

پیشتر آرم نظم قرآن را شفیع کز همه عیش مبرّا دیده ام (۱)

المُنَجَّب: مرد گرامی فرزند آور، مردی که فرزند گرامی آورد.

أَنْجَب الرَّجُلُ: آن مرد دارای فرزند نجیبی شد.

التُّجَبُّ: ج نَجِيب: مرد اصیل و شریف، جوانمرد، بزرگ و گرامی گوهر. درمثل آمده: نجیب خطا نکند، نانجیب وفا. (۲)

ترجمه بیت:

آن ها پاکان و پیراستگان از هر آفت‌اند، فرزندان نجیب و گرامی دنیا آورده و خود نیز بزرگ و گرامی گوهراند.

شرح بیت:

این بیت دارای مراعات نظیر است: «الطَّيِّبُونَ وَالْمُبَرَّوُونَ، الْمُنَجَّبُونَ وَالنُّجَبُ».

-۶۷-

و السَّالِمُونَ الْمُطَهَّرُونَ مِنْ آل-

-عَيْبِ

و رَأْسِ الرَّؤُوسِ لَا الذَّنْبُ

مفردات:

الرَّأْسُ: رئیس، سرور.

الذَّنْبُ: دُم، زبردست، دنباله رو.

ترجمه بیت:

آن ها سالم و پاکیزه از هر عیب و آن ها سرورِ سروران اند نه دنباله روان و زبردستان.

شرح بیت:

مصراع نخست این بیت اقتباس معنوی از این آیه کریمه است:

{إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً} (۱)

-۶۸-

زُهِرْ أَصْحَاءَ لَا حَدِيثُهُمْ

واه

و لا فى قديمهم عَطْبُ

مفردات:

الزُّهْر: ج أزهْر و زهراء: نورانى، درخشان.

۱- خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند. (احزاب/۳۳- ترجمه‌ی فولادوند)

أَصْحَاءُ: ج صحیح: درست، بی عیب و نقص.

الحدیث: جدید، نو.

الواهی: سست، ضعیف.

العطب: فساد، تباهی، عطب یعطب عطبا من باب تعب: هلك؛ ناصر خسرو می فرماید:

از پس پیغمبر و حیدر بدین در ره مده یک رمه بیگانگان را تات نفرزاید عطب(۱)

ترجمه بیت:

آن ها ستارگانی درخشان و بی عیب و نقص اند، نه جدیدشان سست و ضعیف است و نه در قدیمشان فساد و تباهی یافت می شود.

شرح بیت:

این بیت دارای ایجاز حذف است: «زُهرٌ» صفت برای موصوف محذوفی است که خبر برای مبتدای محذوف می باشد، و تقدیر آن: هُم نُجُومٌ زُهرٌ.

-۶۹-

و العارفو الحقَّ للمدلِّ به

و

المُسْتَقْلُوا كَثِيرٌ مَا وَهَبُوا

مفردات:

المدلِّ: یادگیرنده، فراگیرنده، آموزنده، أدلَّ بالشَّيءِ: آن چیز را یاد گرفت.

المُسْتَقْلُ: کوچک شمارنده، اِسْتَقَلَ الشَّيءُ: آن چیز را کوچک شمرد.

وَهَبَ: بخشید.

ترجمه بیت:

آن ها حق را می شناسانند به کسی که طالب فراگیری آن باشد و کوچک شمارندگانند چیز فراوانی که بخشیده اند.

۱- دیوان ناصر خسرو، ص ۹۸

شرح بیت:

(۱) به جای «المستقلوا» در رافعی و خیاط «المُتلفون» آمده است. (۱)

با توجه به سیاق بیت «المُستقلوا» مناسب تر است.

-۷۰-

و الْمُحْرَزُ السَّبْقِ فِي مَوَاطِنَ لَا

تُجْعَلُ

غَايَاتِ أَهْلِهَا الْقَصَبُ

مفردات:

المحرز: احراز کننده، کسب کننده.

محرز السبق: برنده مسابقه.

القصب: نی، نی مسابقه.

أَحْرَزَ قَصَبَ السَّبْقِ: مسابقه را برد، نشان مسابقه را برد و آن بدین ترتیب بوده که نی را در جایی می گذاشتند و سوار کار برنده آن کسی بود که آن نی را بردارد.

ترجمه بیت:

و فقط ایشان برندگان مسابقه هستند در جاهایی که علامت و نشان برای مشخص نمودن برنده قرار داده نمی شود.

شرح بیت:

(۱) شاعر می خواهد بگوید اهل بیت علیهم السلام پیروز میدان مسابقه هستند آنجا که علامت و نشانه‌ای برای تشخیص برنده تعیین نشده است یعنی هیچ شکی در برتری آن ها وجود ندارد زیرا آن هاینده که مصداق بارز این کریمه هستند: «السَّابِقُونَ

السَّابِقُونَ أَوْلَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (۲)

۲) «المُحْرَزُو» در اصل «المحرزون» بوده که نون آن به سبب اضافه حذف شده است و «المحرز و السبق» اضافه لفظی است، «لا تُجْعَلُ غَايَاتِ أَهْلِهَا الْقَصْبُ» جمله وصفیه است که موطن را توصیف می نماید.

-۷۱

و الكاشِفُوا الْمُفْطِحُ الْمُهِمُّ إِذَا ال

تَفَّ

بِتَّصْدِيرِ أَهْلِهَا الْحَقْبُ

مفردات:

الكاشِف: بردارنده، حل کننده.

المُفْطِح: بسیار پیچیده، بزرگ، مشکل.

التَّفَّ: پیچید، پیچیده شد.

التَّصْدِير: تسمه ای که به سینه‌ی شتر می بندند.

الحَقْب: تنگ شتر، تسمه ای که به زیر شکم شتر می بندند.

-۷۲

وَ اسْتَقْبُ الشَّرُّ مِنْ مَقَادِحِهِ

وَ

كَانَ فِي ظَهْرِ آلِهِ حَدْبُ

مفردات:

اسْتَقْبُ: شعله ور گردید.

المقادح: ج مقَدَح و مقَدَاح: سنگ آتش زنه، سنگ فندک.

الْحَدَبُ: خمیدگی.

آل: اهل، آله: اهل آن، مراد اهل شراست، کسانی که گرفتار شر و بدبختی شده اند.

ترجمه بیت:

و آنگاه که شر از سنگ های آتش زنه ی آن (سرچشمه های آن) شعله ور گشته و پشت اهل آن خمیده گردد.

شرح بیت:

این بیت دارای استعاره‌ی مکنیه‌ی مرشحه است: شر را به آتش تشبیه کرده سپس مشبه به (آتش) را حذف و از لوازم آن «إِسْتَقْبَ» را ذکر نموده است. «مِنْ مَقَادِحِهِ» که از ملائمت مشبه به محذوف است، ترشیح می باشد.

-۷۳-

و كَانَ كَالأَرْوَقِ الأَكْسُ مِنْ ال

-نَجْدَه

و الكَرْبُ بَعْدَهُ الكُرْبُ

مفردات:

الأَرْوَقُ: ج: رُوْقُ: دندان بلند، کسی که دندان های بالایش بلندتر از دندان های پایین است.

الأَكْسُ: کوتاه دندان، کنایه از شخص ضعیف است.

النَّجْدَه: نصرت، یاری، کمک.

الكَرْبُ: اندوه، غم، سختی، ج: كُرْبُ، كَرْبٌ كَرْبًا هُ الأَمْرُ: کار بر او سخت شد.

الْكُرْبُ: ج الكُرْبَةُ: اندوه و غم.

ترجمه بیت:

(افراد) ضعیف و قوی در یاری و کمک همانند هم گشته و اندوهی پس از اندوه دیگر رخ نماید.

شرح بیت:

مراد از کوتاه دندان افراد ضعیف و ناتوان، و بلند دندان افراد قوی و توانمند است. یعنی گرفتاری آنچنان سخت گشته که از دست هیچ کس کاری ساخته نیست نه از دست توانمند و نه از دست ناتوان.

فَهُمْ هُنَاكَ الْأَسَاءُ لِلدَّاءِ ذِي

الرَّيْبِ

و الرَّايبُونَ مَا شَعَبُوا

مفردات:

الأساء: ج الآسى: پزشک، طیب، از «أسا، یأسو، أسوا».

الداء ذو الریبه: دردی که درمانش مشخص نیست، درد بی درمان.

الرائب: اصلاح کننده، درمان کننده. از رَاب، يَرَاب، رَاباً.

شَعَبَ الشَّيْءَ - شَعَباً: آن چیز را درست کرد. این کلمه از اضداد است بمعنای «خراب کرد» نیز می آید.

ترجمه بیت:

در چنین موقعیتی تنها آن ها طیبان درد بی درمان اند درحالی که همه طیبیان و درمان کنندگان از اصلاح و درمان بازمانند.

شرح بیت:

(۱) بیت دارای اسلوب حصر است: فَهُمُ الْأَسَاءُ

(۲) واو بر سر «و الرَّايبُونَ» حالیه می باشد.

لَا شُهْدَ لِلْحَنَا وَ مَنْطِقِهِ

و

لَا عَنِ الْحِلْمِ وَ النَّهْيِ غَيْبُ

مفردات:

شُهِدَ: ج شاهد: گواه، شهادت دهند.

الْحَنَّا: سخن زشت، کلام ناپسند.

النُّهَى: ج نُهْيَةٌ: عقل، خرد، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى» (۱)

غَيْب: ج غَائِب همانند خادم و خدم: ناپیدا، نهان، پنهان؛ سعدی علیه الرحمه می فرماید:

باز آي کز صبوری و دوری بسوختم ای غایب از نظر که به معنی برابری (۲)

ترجمه بیت:

نه هر کجا که سخن زشت و ناپسند باشد حاضراند و نه آن را بر زبان جاری می سازند و نه از بردباری و خرد و عقل غایب می باشند.

-۷۶-

بُرُوءٌ سَرُّونَ فِي خَلَائِقِهِمْ

حِلْفُ

التُّقَى وَ التَّنَاءِ وَ الرَّغْبُ

مفردات:

بُرُّ: بار، نیکوکار.

سَرُّ: سار، شاد، گشاده رو.

الحِلف: پیمان، عهد، هم پیمان، هم عهد.

الرَّغْبُ: دوستدار، مایل، خواهان.

أَلْخَلَائِقُ: ج الخلیقه: طبیعت، سرشت.

ترجمه ی بیت:

آن ها در سرشت و ذاتشان نیکو کاران و گشاده رویانند، هم پیمان تقوی و پرهیزگاری و اهل ستایش خداوند و دوستدار آنند.

۱- که قطعاً در اینها برای خردمندان نشانه هایی است. (طه/۵۴- ترجمه‌ی فولادوند)

۲- سعدی، کلیات ص ۶۱۳.

لَمْ يَأْخُذُوا الْأَمْرَ مِنْ مُجَاهِلَةٍ

و

لَا اِنْتِحَالَ مِّنْ حَيْثُ يُجْتَلَبُ

مفردات:

الأمر: در اینجا مراد امر خلافت و جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

المُجاهلَةُ: با کسی سفاقت کردن، با کسی جهالت کردن، نبرد کردن کسی را در نادانی.

مجاهل: ج مجهل: دشتی که در آن نشان راه گم و مجهول باشد. ضد مَعْلَم.

الانتحال: چیزی را که از آن دیگری است به خود نسبت دادن.

جَلَبَ الشَّيْءَ و اجْتَلَبَهُ: آن چیز را به دست آورد، جلب نمود.

ترجمه‌ی بیت:

أمر (خلافت و جانشینی) را با تظاهر به جهالت و نادانی أخذ نکردند و به ناحق آن را به خود نسبت ندادند آنگونه که جلب می شود و به دست می آید.

شرح بیت:

(۱) «مُجَاهِلَةٍ» در الرافعی و خیاط به صورت «مُجَاهِلِه» آمده است. (۱)

(۲) این بیت تعریض به غاصبان خلافت (حاکمان اموی و مروانی) است که خود را به نادانی و جهالت می زنند.

خِيَارَ مَا يَجْتَنُونَ فِيهِ إِذِ ال

جانُونَ

فِي ذِي أَكْفِهِمْ أَرْبُو

مفردات:

خِيَارُ الشَّيْءِ: برگزیده هر چیز.

۱- الخياط، ص ۳۹، الرافعي، ص ۶۳

إِجْتَنَى: چید، دروید، درو کرد.

الجانون: دروندگان، کسانی که محصول را می چینند، ج الجانی.

أَرَبَ بِالشَّيْءِ: عاشق آن چیز شد، به آن بخل ورزید، درباره آن زیرکی به خرج داد.

ترجمه‌ی بیت:

آن زمان که بدست آوردگان بخل ورزند بدانچه که کسب کردند، ایشان بهترین چیزی را که به دست آورده اند در راه خدا انفاق می کنند.

شرح بیت:

(۱) «خیار» در این بیت معطوف به «الأمر» در بیت هفتاد و هفتم می باشد و تقدیر آن چنین است: «لَمْ يَأْخُذُوا خِيَارَ مَا»

(۲) «لَمْ يَأْخُذُوا خِيَارَ مَا يَجْتَنُونَ» کنایه از انفاق بهترین ها در راه خداست.

(۳) «لَمْ يَأْخُذُوا خِيَارَ مَا يَجْتَنُونَ فِيهِ» اقتباس معنوی از کریمه‌ی زیر است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ» (۱) و «إِذِ الْجَانُونَ فِي ذِي أَكْفِهِمْ أَرْبُوا» اقتباس از این کریمه می باشد: «أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ» (۲)

-۷۹-

وَلَمْ يُقَلِّ بَعْدَ زَلَّةٍ لَهُمْ

كَرُّوا

المعاذيرَ إِنَّمَا حَسِبُوا

مفردات:

زَلَّةٌ: لغزش، خطا.

حَسِبَ يَحْسِبُ حَسِبَ بَانًا وَمَحْسَبَةٌ وَمَحْسَبَةٌ هُ: آن چیز را گمان یا خیال کرد. در اینجا منظور یقین کردن و اطمینان داشتن است، «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ». (۳)

۱- ای کسانی که ایمان آورده اید، از چیزهای پاکیزه ای که به دست آورده اید انفاق کنید. (بقره/۲۶۷- ترجمه‌ی فولادوند)

۲- یا در روز گرسنگی، طعام دادن. (بلد/۱۴- همان)

۳- آیا پنداشتید که داخل بهشت می شوید. (البقره/۲۱۴- ترجمه‌ی فولادوند)

المَعَاذِير: ج المَعْدَار: حجت و برهان؛ در اینجا مقصود حجت و برهان آوردن برای پوزش. خواهی از اشتباه است. نظامی سروده است:

چنان کن که فردا در آن داوری نگیرد زبانت به عذرآوری (۱)

ترجمه‌ی بیت:

آنها لغزش و اشتباه ندارند تا پی در پی عذرخواهی نمایند جز این نیست که آن‌ها با اطمینان و یقین عمل می‌کنند (بنابراین به خطا و اشتباه نمی‌افتند که نیازی به عذرخواهی باشد).

-۸۰-

و الْوَازِعُونَ الْمُقْرَبُونَ مِنَ الْ-

أَمْرِ

و أَهْلُ الشُّغَابِ إِنْ شِعْبُوا

مفردات:

الوازع: بازدارنده از زشتی و منکر، مانع، رادع.

الوادع: ساکن، آرمیده.

المُقْرَبُونَ: نزدیک کنندگان.

الشُّغَاب: با یکدیگر جنگ کردن. شَعَبَ الْقَوْمَ: در میان قوم فتنه ایجاد کرد؛ الشَّعْبُ: تهییج مردم به فتنه و شر.

ترجمه‌ی بیت:

آن‌ها بازدارندگان مردم از زشتی و منکر و نزدیک گردانندگان به فرمانبردار (از خدایند) و اهل جنگند آنگاه که هدف جنگ و فتنه قرار گیرند.

شرح بیت:

(۱) «الوازعون» در نسخه ی دیگر «الوادعون» روایت شده است. «شُغِبُوا» در رافعی و خیاط به صورت معلوم «شَغَبُوا» آمده است، که معلوم آن مناسب تر است. (۱)

-۸۱

لَا يُضِدِرُونَ الْأُمُورَ مُبْهَلَةً

و

لَا يُضِيعُونَ دَرَّ مَا حَلَبُوا

مفردات:

أَضِدَرَ الْأُمُورَ: کار را به پایان رساند، به کسی که کاری را آغاز می کند و به پایان نمی رساند می گویند: «فُلَانٌ يُورِدُ وَلَا يُصْدِرُ» و اگر به انجام برساند می گویند: «أَوْزَدَ وَأُصْدَرَ».

مُبْهَلَةً: مهمله، رها شده.

الدَّرُّ: شیر.

ترجمه ی بیت:

آن ها کارها را ناتمام رها نمی کنند و احسان و نیکی را نیز ضایع نمی سازند.

شرح بیت:

(۱) کاری را که آغاز نمایند نیمه کاره رها نمی کنند و نیکی و احسانی را که در حق کسی کرده باشند با منت گذاشتن و اذیت کردن ضایع نمی گردانند.

(۲) «و لَا يُضِيعُونَ دَرَّ مَا حَلَبُوا» یعنی آن شیری را که دوشیده اند ضایع نمی کنند، کنایه از اینکه احسان و نیکی را ضایع نمی سازند.

إِنْ أَصْدَرُوا الْأَمْرَ أَصْدَرُوهُ مَعًا

أَوْ

أُورِدُوا أَبْلَغُوهُ مَا قَرَّبُوا

مفردات:

معاً: مجتمعاً، باهم، بطور کامل.

أَبْلَغُوا الشَّيْءَ: آن چیز را رساندند.

قَرَّبُوا: طلب نمودند، درخواست کردند؛ قَرَّبَ فلانٌ: فلانی به سوی آب رفت، بدنبال آب رفت.

القَرَبُ و القِرَابَةُ: حرکت شبانه برای رسیدن به آب در سپیده دم.

ترجمه‌ی بیت:

اگر کاری را به پایان رسانند بطور کامل آن را به پایان می‌برند و هرگاه وارد کاری شوند آن را به سر منزل مقصود می‌رسانند.

شرح بیت:

(۱) بین «أصدروا» و «أوردوا» طباق است.

(۲) می‌خواهد بگوید: اهل بیت علیهم السلام حکیم و دانایند، بر اساس حکمت عمل کرده، هر کاری را به موقع و درست انجام می‌دهد.

(۳) «ما» در «ما قَرَّبُوا» مصدریه می‌باشد.

نَبَعْتُهُمْ فِي النَّضَارِ وَاسِطَةً

أَحْرَزَهَا

العِصْ عِصُّهَا الْأَشْبُ

النَّبَعَةُ: واحد نَبَعٍ است، درختی که از آن کمان سازند، چوب کمان، چوب خدنگ.

النَّبَع: درختی است که از چوبش تیر و کمان می سازند.

النُّضَار: خالص از هرچیز، زر و سیم خالص ناگداخته‌ی بی‌غش؛ مولوی می‌فرماید:

حاصل آن کودک بر آن تخت نضار شسته پهلوی قباد شهریار(۱)

الواسطه: بهترین گوهر، گوهری که در وسط گردنبد است و بهترین آن هاست.

العیص: درخت انبوه و بهم پیچیده، اصل و نژاد. گویند: هو من عیص صدق: یعنی او از نژاد راستی است. و «هو من عیص هاشم» یعنی او از نژاد هاشم است.

است. وما اکرم عیصه: یعنی چه گرامی است اصل و نژاد او.

الأشب: پیچیده و بسیار درهم پیچیده، درخت سیراب و تروتازه، اصیل، بهترین درخت.

ترجمه ی بیت:

نژاد آن‌ها در خلوص و پاکی بهترین نژاد است که نژادهای پاک و بی‌غش آن را بدست داده اند؛ آن نژادهایی که اصیل و خالص اند.

شرح بیت:

(۱) «تَبَعْتُهُمْ فِي النَّضَارِ وَاسِطَةً»: درخت آن‌ها در خلوص بهترین گوهر است، کنایه از این است که اصل و نسب آن‌ها بهترین و بزرگوارترین نسب‌هاست.

(۲) «العِیْصُ الْأَشْبُ» نژاد به هم پیچیده؛ کنایه از نژادی که اصیل است و بیگانه را در خود راه نمی‌دهد.

أَخْرَجَ قَدْحِيهِمُ الْمَفِيضُونَ لِلْمَجْدِ

أَمَامَ

الْقِدَاحِ إِنْ ضَرَبُوا

۸۵- فَاذُوا بِهِ لِأَمْشَارِكِينَ كَمَا

أَحْرَزَ

صَفْوِ النَّهَابِ مُتَّهَبُ

۸۶- اِذْ دُونَهُ لِلْمُرَشَّحِينَ ذَوِي ال

غَلَّةِ

مِمَّنْ يَرْوَمُهُ لَغَبٌ

۱- مولوی، مثنوی معنوی، ص ۹۸۳

صَعَدَهُمْ فِي كُوُودِهِ الرَّبُّو تَوُّ

هَيْنُ

قُوَى و السُّعَاةُ لالوَنُبُّ

۸۸- و أَدْرَكُوا دُونَهُ أَحَاظِي فِي

حَيْثُ

مَدَى الوَابِطِينَ إِذْ لَعَبُوا

مفردات:

الْقِدْح: تیر تمام ناتراشیده و پر و پیکان نانهاده. ج: قِدَاح و أَقْدَح و أَفَادِيح.

قِدْحِينَ: دو قرعه.

المَفِيضُونَ: قرعه اندازندگان. ج المَفِيض: کسی که تیر قرعه را می افکند.

أَفَاضَ بِالشَّيْءِ: چیزی را پرتاب کرد، افکند.

به: «ه» در آن به مجد در بیت قبل برمی گردد.

الصَّفْو: خالص، پاک.

النَّهَاب: ج النَّهْب، غنائم.

المُنْتَهَب: غنیمت گیرنده، به تاراج برنده.

دُونَهُ: در برابر، در راه رسیدن به آن، در راه آن.

المُرَشَّح: تربیت شده، کاندیدا، طالب، متقاضی، خواهنده.

الغُلَّة: تشنگی جگر سوز.

رام يروم: قصد كرد.

اللَّغَبُ: خستگى شديد، لَعَبٌ يَلْعُبُ، بالضم، لُعُوباً و لَعْباً و «لَغَبٌ» لغه ضعيفه: أَعْيَا أَشَدَّ الإِغْيَاءِ. (1)

«وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ».

۱- لسان العرب، ذيل «لغَب»

صَعَدَهُمْ: سخت گردانید بر آن‌ها، دشوار گردانید.

الْكُوُود: گردنه‌ی صعبُ العبور، وَ اَعْلَمَ أَنَّ اَمَامَكَ عَقَبَهُ كُوُوداً. (۱)

الرَّبْوُ: بالا رفتن؛ رَبَا يَرْبُو رَبْوًا الرَّابِيَةُ: از تپه بالا رفت.

ربوه: پشته و بلندی و کوهچه، جای بلند.

توهین: سست کردن، سست گردانیدن، ضعیف گردانیدن.

السَّعَاءُ: ج السَّاعِي: کوشنده، کاری، کارکن، پشت کاردار، آنکه سعی و جهد کند؛ سعدی می‌فرماید:

درین بحر جز مرد ساعی نرفت گم آن شد که دنبال راعی نرفت (۲)

الْوَثْبُ: جهش، پر.

دُوْنَهُ: «ه» در آن به «مجد» در بیت ۸۴ برمی‌گردد؛ یعنی دُونَ مَجْدِ بَنِي هَاشِمٍ: کمتر از مجد بنی هاشم.

الْأَحَاطِي: ج أَحَطَى، جج حِطَى: بهره، نصیب.

مَدَى: توان، بُرد.

الْوَابِطُ: فرومایه، بددل، سست، خسیس.

لَعَبُوا: خسته گشتند.

ترجمه‌ی ابیات:

۸۴- قرعه کشندگانِ برای مجد و بزرگواری آنگاه که قرعه زند، پیش از قرعه‌ی دیگران قرعه‌ی آن‌ها را بیرون می‌کشند.

۱- و بدان که در جلوی تو گردنه ایست سخت و دشوار. (سید ابن طاووس، علی بن موسی بن جعفر بن طاووس، کشف

المحججه لثمره المهجه، چاپ دوم، بوستان کتاب، قم، ۱۳۷۵ ش، ص ۲۲۷)

۲- سعدی، بوستان، ص ۳۵

۸۵- آن‌ها بی‌مشارکت دیگران به آن (بزرگواری) دست یافتند همان‌گونه که شخص غنیمت‌گیرنده، خالص آن را برای خویش احراز می‌نماید.

۸۶- آن‌زمان که در راه رسیدن به آن (بزرگواری) برای خواهندگان بسیار مشتاق آن، از آن‌هایی که قصد آن را می‌نمودند خستگی شدید وجود داشت.

۸۷- آنگاه که سست‌گردانیدن نیروها برای بالا رفتن از گردنه‌ی صعب‌العبور آن «مجد و بزرگواری» بر آنان بسیار دشوار گشت، نه کوشندگان آن‌ها بدان دست یافتند و نه جهش بسوی آن سودی بدان‌ها رساند.

۸۸- و (بنی‌امیه) بهره‌های اندکی از مجد و بزرگواری را بدست آوردند؛ به اندازه‌ی توان انسان‌های ضعیف آنگاه که به شدت خسته گردند.

شرح ابیات:

(۱) «دو قرعه‌ی آن‌ها را بیرون کشند» یعنی اینکه آن‌ها مجد و بزرگواری را بطور کامل احراز نموده و چیزی از آن را برای رقیب باقی نمی‌گذارند.

(۲) «ه» در «به» از بیت ۸۵ به مجد از بیت هشتاد و چهارم باز می‌گردد.

(۳) «ه» در «دونه» از بیت ۸۶ به مجد از بیت هشتاد و چهارم باز می‌گردد.

(۴) مراد از «مرشحین» در بیت ۸۶ بنی‌امیه است که در رسیدن به قله‌ی مجد و بزرگواری با بنی‌هاشم هم‌آوری داشتند.

(۵) مراد از ضمیر فاعلی «و» در «ادرگوا» از بیت ۸۸ بنی‌امیه است.

۸۹-

يَا خَيْرَ مَنْ ذَلَّتِ الْمَطِيُّ لَهُ

أَنْتُمْ

فُرُوعِ الْعِضَاهِ لَا الشَّدْبُ

الْفُرُوعُ: شاخه‌ها.

العِضَاهُ: جِ عِضَاهُ: درختی است خاردار، بزرگ و دراز.

الشَّذَبُ: پوست درخت.

ترجمه‌ی بیت:

ای بهترین کسانی که مرکب‌ها رام او گشته‌اند، شما شاخه‌ی بزرگترین درختان هستید نه پوسته آن.

شرح بیت:

شاعر از اینکه آن‌ها را به درختان خاردار تشبیه می‌کند برای بیان شجاعت و دلاوری آن‌هاست که کسی را یارای هموردی و مبارزه با آن‌ها نیست.

-۹۰-

أَنْتُمْ مِنَ الْحَرْبِ فِي كَرَائِمِهَا

بِحَيْثُ

يُلْقَى مِنَ الرَّحَى الْقُطْبُ

۹۱- إِذَا بَدَتْ بَعْدَ كَاعِبٍ رُوْدٍ

شَمَطَاءَ

مِنْهَا اللَّحَاءُ وَالصَّخْبُ

۹۲- مَخْلُوقَةَ الرَّأْسِ لَا تَجْرُدُ بِال

حُسْنِ

وَلَا بِالْحَيَاءِ تَأْتِبُ

مفردات:

الكرائم: ج الكريمة: بزرگوار، برگزیده.

الرحى: سنگ آسیا.

القُطْبُ: میله وسط سنگ آسیا که سنگ به دور آن می‌چرخد، محور، مدار.

الرَّؤْد: ظریف، تروتازه، تردو شکننده.

رُؤْدُ الْعُصْنُ: شاخه خیلی ترد و شکننده شد یا بود، يَرَأْدُ، رَأْدًا.

شَمْطَاء: زن دو مویه یعنی نیم پیر، زن سپید سیاه موی. ج: شُمَط.

اللِّحَاء: ملامت کردن، منازعه کردن، لِحَاءُ: به او ناسزا گفت.

الصَّخْبُ: داد و فریاد، جیغ و داد.

محلُوقَة الرأس: سر تراشیده.

تَجَرَّدَ: برهنه شد، تَجَرَّدُ اصل آن تَجَرَّدُ می باشد.

لَا تَجَرَّدُ بِالْحُسْنِ: به نیکویی عریان نمی شود، به زشتی برهنه می گردد.

الْإِثْب: لباسی است نازک، لباسی کوتاه تا نیمه ساق پا، پیراهنی جلو باز بدون آستین و یقه که زنان آن را می پوشند.

إِثْبَتِ الْمَرْأَةُ: زن آن لباس مخصوص را پوشید.

ترجمه‌ی ابیات:

۹۰- جایگاه شما در میدان جنگ های بزرگ همانند میله‌ی وسط سنگ آسیاست (که بدون آن سنگ آسیا نمی چرخد).

۹۱- آن زمان که جنگ پس از آنکه در آغاز چون دوشیزه ای نارپستان و تروتازه و زیبا جلوه نماید همانند پیرزنی ملامت کننده و جیغ و داد زننده گردد.

۹۲- که سرش را عریان نموده و لباس شرم و حیا را به زشتی از تن به در کرده است.

شرح ابیات:

(۱) شاعر جنگ را به خاطر خوش آیند بودن در آغازش به عروسی جوان و زیبا و در پایان به سبب فراوانی کشتار و خونریزی به پیرزنی زشت منظر تشبیه نموده است.

(۲) «مِنَ الرَّحَى الْقُطْبُ» اقتباس از کلام امیر المؤمنین است: «أَمِيَا وَ اللَّهُ لَقَدْ تَقَمَّصِيهَا فُلَعَانُ [ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ] وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْفَى إِلَيَّ الطَّيْرُ» (۱)

۱- هان! به خدا سوگند- فلان- جامه‌ی خلافت را پوشید و می دانست خلافت جز مرا نشاید، که آسیا سنگ تنها گرد استوانه به گردش در آید. کوه بلند را مانم که سیلاب از ستیغ من ریزان است، و مرغ از پریدن به قلّه ام گریزان. (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ششقیه، ص ۴۸- ترجمه‌ی شهیدی)

وَ اِخْتَصَرَ الْمُوقِدُونَ إِذْ عَزَلَ ال

وَ اِغْلَ

مِنْهَا النَّفَارُ وَ الزَّبَبُ

۹۴- قَدَرَيْنِ لَمْ يَفْتَدِحْ وَ قُودَهُمَا

بِالْمَرْخِ

تَحْتَ الْعَفَارِ مُنْتَصِبُ

۹۵- لَا بِالْجَعَالَيْنِ يُتْرَلَانِ وَ لَا

بِالشُّيْحِ

يُذَكِّي سَنَاهُمَا اللَّهْبُ

۹۶- فِي إِرْتَى فَيَلْقَيْنِ بَيْنَهُمَا

مِنْ

غَيْرِ نَارِ الْقَوَائِسِ الشُّهْبُ

مفردات:

الموقد: برافروزنده.

الواغل: آن که ناخوانده در مجلس شراب و طعام کسی درآید، طفیلی شراب، طفیلی؛ در اینجا کنایه از فرد سست و فرومایه است.

النفار: رمیدن، ترسیدن و دور گردیدن.

الزَّبَب: فراوانی موی روی و عثون، موی زیر زنج شتر را گویند. زَبَّ يَزَبُّ زَبًّا وَ زَبِيًّا: گونه و پیرامون گوش آن مرد پرموی شد. الْأَزَب: آنکه بر چهره و پیرامون دو گوشش موی بسیار باشد؛ در اینجا کنایه از رمیدن، ترسیدن و دور گردیدن است.

الْوُقُود: هیزم، آتش گیره.

المُرُخ و العَفَار: نام دو درخت آتش زاست.

المُنْتَصِب: نصب کننده (دیگ)، بارگذارنده.

الجِعَال: دستمال دیگ، دستمالی که دیگ را بدان گیرند، دیگ گیره.

الشَّيْح: گیاهی است خوشبو که به فارسی «دِرْمَنه» گویند.

السَّنا: پرتو، روشنایی، «يَكادُ سَنا بَرِّقَه يَذْهَبُ بِالْأَبْصارِ» (۱)

أَذْكَى النَّارِ: آتش را شعله ور ساخت.

اللَّهَبُ: زبانه آتش.

إِرتى: دو حفره آتش مفرد: الإِرَّة؛ در اصل إِرْتَيْنِ می باشد که به سبب اضافه نون آن حذف گردیده است.

الْفَيْلَقُ: سپاه، لشکر.

القَوَابِسُ: ج القابِس: روشن کننده، برافروزندهی آتش.

الشُّهْبُ: ج شهاب: پاره ای از آتش، آتش که زبانه کشد و یا هر درخشندگی که از آتش باشد؛ مولوی می فرماید:

می ربودند اندکی زان رازها تا شُهْبِ میراندشان زود از سما (۲)

ترجمه‌ی ابیات:

۹۳- (ایشان دلاوران میدان نبرداند) آن زمان که تنفر و ترس، شخص ضعیف و فرومایه را به کناری نهد و برافروزانندگان آتش جنگ حاضر کنند-

۹۴- دو دیگ را که نصب کنندهی آن ها هیزم آندو را با دو درخت مرخ و عفار شعله ور نساخته است.

۹۵- (آن دو دیگ آنچنان سوزان هستند که) نه با دیگ گیره پایین آورده می شوند و نه زبانهی آندو با آن گیاه مخصوص خوشبو شعله‌ورتر می گردد.

۹۶- در حفره های دو لشکر شعله‌ی جنگ در میان آنان بدون آتش برافروزانندگان، زبانه کش و شعله ور است.

۱- نزدیک است روشنی برقش (نور) چشم ها را از بین ببرد. (نور/۴۳- ترجمه‌ی مشکینی)

۲- مولوی، مثنوی معنوی، ص ۶۹۲

شرح ابیات:

(۱) «ها» در «منها» از بیت ۹۳ به «الحرب» از بیت ۹۰ باز می‌گردد.

(۲) «قَدْرَيْنِ» از بیت ۹۴ مفعول به برای «إِحْتَضِرُ» از بیت ۹۳ است، «مُنْتَصِبٌ» از بیت ۹۴ فاعل «لَمْ يَقْتَدِحْ» می‌باشد و «لَمْ يَقْتَدِحْ وَ قُودَهُمَا» از بیت ۹۴ صفت «قَدْرَيْنِ» است.

(۳) «مرخ و عفار» از بیت ۹۴ نام دو درخت از درخت‌های آتش زنه می‌باشند، هرگاه کسی می‌خواست آتش بیافروزد چوبی از درخت مرخ را گرفته سوراخی در آن ایجاد نموده سپس چوب دیگری را از درخت عفار گرفته و در آن سوراخ داخل می‌نمود سپس آن را آتش می‌زد، این امر باعث می‌گردید که آتش سریع شعله ور شود، حال شاعر می‌گوید هیزم آن دو دیگر جنگ آن چنان سریع شعله ور می‌شود که نیازی به دو درخت مرخ و عفار برای سریع شعله ور شدن نیست.

(۴) شاعر در بیت ۹۶ می‌خواهد شدت و نهایت جنگ را به تصویر بکشد؛ می‌گوید این جنگ آنچنان شعله‌ور است که نه می‌توان آن را خاموش کرد و نه ظرفیت آن را دارد که بیش از این که هست آن را شعله ورتر ساخت.

(۵) «مِنْ غَيْرِ نَارِ الْقَوَابِسِ» جمله‌ی معترضه و غرض از آن تتمیم است. (۱)

-۹۷

وَفِي السَّنِينِ الْغَيْوُثُ بَاكِرَةٌ

إِذْ

لَا يُدِرُّ الْعَصُوبُ مُعْتَصِبٌ

مفردات:

السَّنِينِ: خشک سالی‌ها، قحط سالی‌ها.

الغیوث: ج الغیث: باران رحمت.

الباکرة: نو به نو، زود.

۱- تتمیم از موارد اطناب است، و آن افزودن فضله‌ای چون مفعول به، حال، تمیز و جار و مجرور است، به گونه‌ای که آن فضله معنی را نیکو سازد و حذف آن سخن را مبتذل و پیش پا افتاده گرداند. (هاشمی، جواهر البلاغه، ص ۲۳۳)

العُصُوب: شتری که شیر نمی دهد مگر اینکه رانش بسته شود.

المُعْتَصِب: کسی که ران شتر را برای دوشیدن می بندد.

ترجمه‌ی بیت:

و تنها آن‌ها در خشک‌سالی‌ها؛ آن زمان که قحطی به اوج خود رسد، چونان باران‌های رحمت نو به نو و پی در پی‌اند.

شرح بیت:

(۱) «آن زمان که بند زنده بر ران شتر چموش نمی تواند شیر آن را بدوشد» کنایه از قحطی شدید است، یعنی زمانی که حتی شتران چموش نیز که معمولاً به علت عدم دوشیده شدن، شیر در پستانشان باقی می ماند، بی شیر گردند.

(۲) این بیت دارای ایجاز حذف است؛ مسندالیه حذف شده و تقدیر عبارت چنین است: «وَهُمْ فِي السَّنِينِ الْعُيُوثُ»، «ال» بر سرِ مسند «العُيُوثُ» افاده‌ی حصر می نماید.

-۹۸-

أَبْرَقَ لِلْمُسْتِنِينَ عِنْدَكُمْ

بِالْجُودِ

فِيهَا النَّهَاءُ وَالْعُشْبُ

مفردات:

أَبْرَقَ: درخشید.

الْمُسْتِنِينَ: ج المُسْتِنِت: قحط‌رسیده، رَجُلٌ مُسْتِنِتٌ: مرد قحط‌رسیده.

الْجُودُ: باران بسیار خوب، باران پر خیر و برکت.

النَّهَاءُ: برکه‌ها، ج نَهْيٌ وَ نَهْيٌ: حوض بزرگ آبگیر یا شبیه آن، آبگیر درشت، غدیر یا مانند آن.

الْعُشْبُ: العُشْبُ: گیاه تر، گیاه تر در آغاز بهار. ضمه‌ی شین به ضرورت شعر است.

نزد شما، برای قحطی زدگان برکه‌ها و علف‌های تازه با باران پر خیر و برکت می درخشند.

۹۹- هَلْ تُبْلِغُنِيكُمُ الْمَذَكَّرَةَ ال

-وَجَنَاءُ وَالسَّيْرِ مِنْ الدَّابِّ

۱۰۰- هَوَجَاءُ كَالْفَحْلِ هَوَجَلُ سُرْح

تَنْشِقُ عَنْهَا الْهَوَاجِرُ الدُّوْبُ

۱۰۱- إِذَا الْإِكَامُ اكْتَسَتْ مَا لِيهَا

و كَانَ زَعَمَ اللّوَامِعِ الْكَذِبُ

۱۰۲- بِمُضْمَحِلِّ مُؤْمَلٍ خَادِعٍ

لِأَرْكَبٍ عَمَّا تَضَمَّنَ الْقِرْبُ

۱۰۳- لَمْ يَفْتَعِدْهَا الْمُعْجَلُونَ وَ

لَمْ

يَمْسَحَ مَطَاهَا الْوُسُوقُ وَالْقَتْبُ

مفردات:

تُبْلِغُنِي: حتماً مرا می رساند، «تُبْلِغُ» مضارع باب افعال است که نون تأکید ثقیله به آن ملحق شده و به یاء مفعولی متصل شده است.

الْمَذَكَّرَةُ: ناقه‌ی تنومند (چون شتر نر).

الْوَجَاءُ: گونه درشت.

السَّيْرُ: سفر.

الدَّابُّ: عادت، شأن، خوی.

الْهَوَاجِرُ: ماده شتر تندرو هَوَج: احمق و بلند بالا و شتابزده گشت. (۱۰۰)

الهُوَجَل: سریع.

سُرْح: تندرو و خوش رفتار مَشِيَّةُ سُرْح: راه رفتن خوب و آسان عطاءُ سُرْح: بخشش و عطای بدون درنگ.

الهُوَاَجِر: ج هاجِرَة: گرمای نیمروز.

الدُّوْبُ: فراگیر، آنچه که گرمایش از هرسو می آید. ناقه ذُوْبُ أَي سَمِيْنَه: ماده شتر فربه.

الإِكَام: ج الأَكْمَة، تپه های سنگلاخی. (۱۰۱)

إِكْتَسَتْ: بیوشد، به تن کند.

المآلی: ج المِثْلَاءُ، لباس‌های بلندی که زنان نوحه گر به تن کنند. در اینجا منظور سراب‌هایی است که بر روی تپه‌ها نقش می‌بندد.

اللوامع: ج اللامعة: درخشان، در اینجا مراد سراب‌هایی است که در اثر شدت گرما به نظر می‌رسد.

إِضْمَحَلَّ: متلاشی شد، نابود گشت. (۱۰۲)

المؤمل: امیدوار کننده.

الخادع: فریبنده.

ضَمِنَ يَضْمَنُ: در برگرفت، شامل شد.

القرب: ج القربه، مشک‌ها.

المُعَجَّل: کسی که غذای آماده برای خانواده اش حمل می‌کند، الإِعْجَالُ و العُجَالَةُ: غذای آماده. (۱۰۳)

إِقْتَعَدَ الدَّابَّةَ: سوار چهار پا شد، آن را برای سواری برگزید.

مَسَحَ يَمْسَحُ: لمس نمود.

المطا: پشت.

الوُسُوق: ج أَلُوسُق: یک بار شتر (حدود ۱۸۰ کیلو).

القَتَب: پالان، ج: اقتاب.

ترجمه‌ی ابیات:

۹۹- آیا ناخه‌ی تنومند گونه درشتم حتماً مرا به شما می‌رساند درحالی که سفر کردن خوی و عادت من است.

۱۰۰- ماده شتری تندرو چون شتر نر که سریع و خوش رفتار بوده و گرمای فراگیر نیمروزی بوسیله‌ی او شکافته می‌شود.

۱۰۱- آنگاه که تپه های سنگلاخی لباس های نوحه گری خویش را به تن کرده در حالی که پنداشتن سراب های درخشان دروغ باشد.

۱۰۲- از (سرابی) متلاشی شونده که امیدوار کننده و فریبنده ی سواران است از آنچه که مشک ها در بردارند.

۱۰۳- (آیا مرا به شما [بنی هاشم] می رساند) ناقه ای که بر پشت آن سوار نشده اند آنانکه غذای آماده برای خانواده هایشان حمل می کنند و بار و زین نیز پشت او را لمس ننموده است.

شرح ابیات:

(۱) بیت ۱۰۰ دارای مراعات نظیر است: «هُوَ جَاءٌ، هُوَ جَلٌّ، سُرْحٌ»

(۲) «إِذَا» از بیت ۱۰۱ متعلق به «تَنَشَّقُ» در بیت قبل می باشد.

(۳) بیت ۱۰۱ دارای استعاره ی مکئیه است: تپه هایی که سراب آن ها را پوشانده است به زنانی تشبیه شده اند که لباس های بلند نوحه گری به تن کرده، سپس زنان را حذف و از لوازم آن پوشیدن لباس های بلند را آورده است.

(۴) «عَمَّا تَضَمَّنَ الْقَرَبُ» از بیت ۱۰۲ کنایه از آب است.

(۵) «مُضْمَحِلٌّ» در بیت ۱۰۲ صفت «سَرَاب» محذوف است. «بِمُضْمَحِلٍّ» متعلق به اکتست از بیت صد و یکم می باشد و «ب» در آن به معنای «مِن» بوده و تقدیر آن چنین است: «اَكْتَسَتْ اِلَّا كَامٌ مَّا لِيهَا مِنْ سَرَابٍ مُضْمَحِلٍّ»: تپه ها لباس های بلند خویش را از جنس سرابی متلاشی شونده به تن کرده است.

۶- «ها» در «لَمْ يَقْتَعِدْهَا» به «الْمَذْكُورَه» از بیت ۹۹ باز می گردد.

-۱۰۴-

كَأَنَّهَا النَّاشِطُ الْمُوَلَّعُ ذُو ال

-عَيْنَه

مِنْ وَحْشٍ لِيِنَّهُ الشَّبَبُ

مفردات:

النَّاشِطُ: گاو نر وحشی که از سرزمینی به سرزمین دیگر می رود.

المَوْلَعُ: خال خالی.

وَلَعَّ الثَّوْرُ: لکه های سفید و سیاه در بدن گاو نر پیدا شد.

العینة: چشم درشت، برگزیده مال، بهترین اسبها.

لینة: نام مکانی در سرزمین نجد که دارای گاوهای وحشی درشت چشم است.

الشَّيْبُ: گاو نری که تمام دندان هایش درآمده، رشد کرده، ظاهر شده.

ترجمه ی بیت:

گویا ناقه ام گاو نر خال خالی چشم درشتی از گاوهای وحشی سرزمین لینه است که دندان هایش کامل و بی نقص باشد.

-۱۰۵-

هَاجَتْ لَهُ الْحَرْجَفُ الْبَلِيلُ بِصُرٍّ

ادِ

جَهَامٍ وَالْحَاصِبُ الْحَصْبُ

مفردات:

الْحَرْجَفُ: باد سرد شدید.

هَاجَ السَّيْءُ: آن چیز طوفانی شد هَاجَتِ الرِّيحُ: باد به شدت وزید، به هیجان آمد.

الْبَلِيلُ: مرطوب.

الصُّرَادُ: ابر لطیف و سرد، ابر نازک بی باران.

الجَهَامُ: ابر بی باران.

الحاصِبُ: تند باد، بادِ پرتاب کننده ریگ، تند باد سردی که چون به صورت می وزد گویا تگرگ به صورت برخورد می کند.

ترجمه ی بیت:

گویی باد سرد شدید مرطوب به همراه ابر سرد نازک بی باران و تند باد پرتاب کننده ی ریگ بر او وزیده است.

ثَوْبَاهُ مِنْهُ الصَّقِيعُ تَلْحَفُهُ

و

التُّرْبُ مِنْ سَافِيَاءِ التَّرْبِ

مفردات:

السَّافِيَاءُ: گرد و خاک برخاسته به هوا.

الصَّقِيعُ: شبنم یخ بسته.

تَلْحَفُهُ: لباس برتن او می پوشاند، لَحَفَ يَلْحَفُ.

التُّرْبُ: غبار آلود، خاک آلود.

ترجمه‌ی بیت:

جامه‌های ناقه‌ام، از آن یخ و سرمای شدید، شبنم یخ بسته است که آن باد سرد و مرطوب آن را برتن او می پوشاند و گرد و خاک برخاسته از راه رفتن آن غلیظ است.

شرح بیت:

۱. «ه» در ثوباه به وحش (گاو نر وحشی) در بیت ۱۰۴ برمی گردد.

۲. «ه» در منه به مفهوم یخ و سرمای برداشت شده در بیت ۱۰۵ برمی گردد.

۳. «تَلْحَفُهُ» جمله حالیه است که ذوالحال آن «الْحَرْجَفُ» در بیت ۱۰۵ می باشد، فاعل «تَلْحَفُ» ضمیر مستتر «هی» به «الجرحف» باز می گردد.

۴. التُّرْبُ معطوف بر «الجرحف» می باشد.

۵. التُّرْبُ صفت برای التُّرْبِ می باشد.

فِي كِنِّ أَرْطَاتِهِ يَلْوُذُ بِهَا

ضَيْفًا

قِرَاءَةُ الشُّهَادِ وَالْوَصْبِ

الْكِنِّ: پرده، پناهگاه، پناه.

الأرطاء: درختی است شبیه غصنی که در ریگ روید و به قدر بالای مردی شود و گلش چون گلِ بید لکن خردتر، بویش خوش و میوه اش چون عناب باشد و مزه تلخ

دارد و ریشه آن سرخ است. شورتاغ، شورتاخ، شورطاغ، سپیدار. (۱)

القِرَى: پذیرایی، غذایی که به مهمان داده می شود.

الشُّهَاد: بی خوابی.

الْوَصَب: خستگی و سستی بدن، بیماری و درد دائمی و تحلیل رفتن بدن.

ترجمه ی بیت:

در پناه درخت سپیدار در حالی که چون مهمانی به آن پناه آورده است پذیرایی او بی خوابی و خستگی است.

شرح بیت:

۱) درخت «أرطاء» درختی است که برای محفوظ ماندن از باران به آن پناه می برند حال شاعر می گوید این گاو نر وحشی با اینکه به أرطاء پناه برده است امّا باران و سرما چنان شدید است که اجازه استراحت و خواب را به وی نمی دهد بنابراین آن درخت أرطاء با بی خوابی و خستگی از او پذیرایی می نماید.

۲) «قِرَاهُ الشُّهَادُ وَالْوَصَبُ» در محل نصب و صفت برای «ضیفاً» می باشد.

-۱۰۸-

لَيْلِكَ ذَا لَيْلِكَ الطَّوِيلَ كَمَا

عَالَجَ

تَبْرِيحَ غُلِّهِ الشَّجْبُ

مفردات:

التَّبْرِيحُ: برنجانیدن، در مشقت و شدت انداختن کسی را کار، بَرَّحَ بِهِ الْأَمْرُ تَبْرِيحاً: کار او را به زحمت شدیدی افکند.

الْغُلُّ: تشنگی شدید.

الشَّجْبُ: مرگ، هلاکت.

ترجمه‌ی بیت:

(آن گاو نر وحشی شب طولانی‌اش بر این حالت گذرانند گویا به او گفته شده): ملازم شبت؛ این شب طولانی‌ات باش! و چنان خسته افتاده، که گویی مرگ، اذیت و آزار شدید ناشی از تشنگی‌اش را درمان کرده است.

شرح بیت:

(۱) «لَيْلَكَ» مفعولٌ به برای فعل محذوف از باب «إِغْرَاء» است.

(۲) «الشَّجِبُ»: دارای استعاره‌ی مکنیه است به قرینه‌ی «عَالِجٍ»؛ مرگ را به پزشک تشبیه نموده، پزشک را حذف و از لوازم آن «عالج» را آورده است.

-۱۰۹-

حَتَّىٰ بَدَا حَاجِبٌ مِّنَ الشَّمْسِ وَال

حَاجِب

مِنْهَا الشَّرْقِيُّ مُحْتَجِبٌ

مفردات:

الحاجب: ابرو.

حاجب الشَّمْسِ: نخستین قسمت خورشید که طلوع می کند، یک طرف خورشید.

إِحْتَجَبَ: پوشاند، مستور کرد.

المُحْتَجِبُ: پوشاننده، مستور کننده.

ترجمه‌ی بیت:

تا اینکه یک طرف خورشید آشکار گشت و طرف شرقی آن پوشیده و مستور بود.

-۱۱۰-

ثُمَّ غَدَا يُنْفَذُ الْجَلِيدَ كَمَا

ساقَطَ

عَنْهُ الْهَشِيمَ مُحْتَبِبٌ

مفردات:

غَدَا: شروع کرد.

نَفَضَ: تکاند، خود را حرکت داد، غَدَا يَنْفُضُ: شروع به تکاندن نمود.

الْجَلِيدُ: یخ

سَاقَطَةٌ: او را اندخت.

الهِشِيمُ: شاخ و برگ خشک و خرد شده.

مُحْتَطِبٌ: هیزم شکن، جمع کننده هیزم.

ترجمه‌ی بیت:

سپس آن گاو نر شروع به تکاندن یخ از خود نمود گویا هیزم شکن شاخ و برگ های خشک و خرد شده را از روی او می اندازد.

-۱۱۱-

فَاسْتَلْحَمْتُهُ الضَّرَاءُ فِي هَبْوَةِ النَّ -

نَقَعِ

بِجَدٍّ كَأَنَّهُ اللَّعِبُ

مفردات:

إِسْتَلْحَمْتُهُ: او را محاصره کردند.

فَارِسٌ مُسْتَلْحَمٌ: جنگجویی که جنگ آوران از هر سو او را در میان گرفته باشند.

الضَّرَاءُ: جِ ضِرْوَةٌ: بچه سگ، سگ شکاری، مانند: ذُبَّهٌ ذِئَابِ.

أَلْهَبَةٌ: غبار رقیق.

النَّقَعُ: غبار غلیظ، غبار شدید.

ترجمه‌ی بیت:

توله سگ های دزنده در میان گرد و غبار رقیقی او را با جدیت تمام محاصره کردند گویا مشغول بازی کردن بودند.

۱۱۲- فَجَالَ فِي رَوْعَةِ الْفَجَاءِ مَثٌ

-نَوْنِي عِطْفٍ وَ الْقَلْبُ مُنْتَخَبٌ

مفردات:

جال: تاخت و تاز نمود، جولان داد جال جَوْلًا و جَوْلًا و جَوْلًا و جَوْلًا و جَوْلَانًا و جِيلَانًا فِي الْمَكَانِ: در آن مکان تاخت، در آن مکان گشت و دور زد.

رَوْعَةُ الْفَجَاءِ: ترس ناشی از غافلگیر شدن.

مُتَّوْنِي عِطْفٍ: متکبرانه، اسم مفعول از باب إفععال، ثَنَى عِطْفَهُ: تکبر ورزید. أَتَانَا فُلَانٌ ثَانِي عِطْفِهِ: فلانی متکبرانه نزد ما آمد.

الْمُنْتَخَبُ: برده شده، از جا کننده.

ترجمه‌ی بیت:

آن گاو نر وحشی در ترسِ ناشی از غافل‌گیری در حالی که دلش از جا کننده شده بود متکبرانه به تاخت و تاز پرداخت.

۱۱۳-

ثُمَّ ارْزَعُو حِينَ أَفْرَحَ الرَّوْعُ فَاسٌ

-تَخْرَجُ

مِنْهُ الْحَفِيظَةُ الْعَضْبُ

مفردات:

إِرْزَعُو: به خود آمد.

إِرْزَعُو مِنْ الْجَهْلِ: از راه جهالت بازگشت، برگشت.

أَفْرَحَ الرَّوْعُ: ترس برطرف شد.

الحفيظة: حمیت، غیرت برای جلوگیری از کارهای زشت و حرام.

ترجمه‌ی بیت:

پس آنگاه که ترس از او برطرف شد و از جهالت خویش بازگشت، خشم و غضب، حمیت و غیرت او را برانگیخت.

فَرَدَّهَا بِالصَّرِيحِ ذِي الرَّمَقِ ال-

-كَارِبِ

يَدْمَى حَشَاهُ وَ الْقُرْبُ

الصَّرِيحِ: مصروع، بر زمین افتاده.

الرَّمَقُ: اندک جان.

الكَارِبِ: نزدیک، نزدیک شوند.

كَرَبَتِ الشَّمْسُ لِلْغُرُوبِ: خورشید به غروب نزدیک شد.

دَمَى يَدْمَى دَمًا وَ دُمِيًّا الْجُرْحُ: از جراحت خون آمد.

الْقُرْبُ: پهلو، ج: الْأَقْرَابِ.

الْحَشَا: شکم.

ترجمه ی بیت:

او درحالی که شکم و پهلویش خونریزی می کرد، با کشتن بچه سگی شکاری که اندک جانی در بدن داشت و مشرف بر مرگ بود بچه سگ های شکاری را بازگرداند.

شرح بیت:

«ها» در «فَرَدَّهَا» به «الضراء» از بیت صد و یازدهم باز می گردد.

وَ نَالَ مِنْهَا الشَّوَى نَوَافِذُ كَالِ

-خَاصِيفِ

أَوْهَى نِعَالَهُ النَّقْبُ

الشَّوَى: دست و پاها، «نَزَّاعَهُ لِلشَّوَى» (۱).

نَالَ يَنَالُ: رسید، دست یافت.

نَوَافِدُ: ج نافذة: شکاف دیوار، منفذ دیوار، امّا در اینجا به معنی زخم‌هایی است که در اثر گاز گرفتن در دست و پای گاو وحشی به وجود آمده است.

۱- پوستِ سر و اندام را برکننده است. (معارج/۱۶)

الخاصيف: کفاش، پینه دوز، کفشگر.

حَصَفَ النَّعْلَ: کفش را وصله زد، کفش را پینه زد.

أَوْهَى: ضعیف گردانیده است.

النَّقَب: پارگی، سوراخ.

نَقَبَ الحُفَّ الملبوسُ: کفش پوشیده شده پاره گشت.

ترجمه‌ی بیت:

شکاف‌هایی (زخم‌هایی) از آن سگ‌ها به دست و پاهای این گاو وحشی رسید همانند کفشگری که پارگی و سوراخ، کفش‌هایش را سست و ضعیف کرده باشد.

شرح بیت:

شاعر در این بیت زخم‌هایی که در دست و پای گاو وحشی در اثر گاز گرفتن سگ‌ها بوجود آمده است را به سوراخ‌ها و پارگی کفش‌های کفشگر تشبیه نموده است.

-۱۱۶-

فَتِلْكَ لِذَاكَ وَ هِيَ بِالْمُحْرِمِ الشَّ

-حِبِ

فِي مُحْرِمِينَ قَدْ شَحَبُوا

۱۱۷- تَحْمِلُ كِيرَانَهُمْ عَلَى الْأَيْنِ وَال

فَقْتَرَهُ

مِنْهَا الْأَيَاتُ الشُّرْبُ

المُحْرِمِ: احرام بسته، محرم شده

الشَّاحِب: رنگ پریده، شَحَبَ لَوْنُهُ وَ جِسْمُهُ، يَشْحَبُ وَ يَشْحَبُ، بِالضَّمِّ، شُحْبًا، وَ شَحَبَ شُحُوبَةً: رنگش پرید.

أَلْكَيرَان: ج الكَوْر و المَكْوَر: پالان شتر، پالان و لوازمش.

الأَيْن: خستگى، رنج.

الأَيْنِق: ج الج الأَيْنِق مى باشد و الأَيْنِق ج ناقه: شتر ماده.

الشَّزْبُ: ج الشَّازِب: میان باریک، لاغرِ خوش اندام.

الْفَتْرَةُ: ضعف، شکستگی.

ترجمه‌ی بیت:

۱۱۶- پس آن ناقه، نه آن گاو نر، در میان محرم شدگانی که رنگشان پریده است، به همراه محرم گشته‌ی رنگ پریده-

۱۱۷- با وجود خستگی و ضعف، پالان و زین‌ها ایشان را حمل می‌کند و شتران ماده‌ی میان باریک و خوش اندام از او به وجود می‌آیند.

شرح بیت:

(۱) مراد از محرم گشته‌ی رنگ پریده خودِ شاعر است.

(۲) «تَحْمِلُ» در محل رفع، خبر برای «تلك» از بیت یکصد و شانزدهم می‌باشد.

-۱۱۸-

إِنْ قِيلَ قِيلُوا فَفَوْقَ أَرْحُلِهَا

أَوْ عَرَّسُوا

فَالذَّمِيلُ وَالْحَبْبُ

قِيلَ: به خواب نیمروزی فرو رفت

عَرَّسُوا: به هنگام سحر فرود آمدند، پیاده شدند، اقامت گزیدند

الذَّمِيلُ: راه رفتن آهسته

الْحَبْبُ: یورعه، یورتمه، پویه، حالتی است میان دویدن و راه رفتن

ترجمه‌ی بیت:

اگر سوار ناقه‌ها به خواب نیمروزی رود هم‌سفران او نیز بر روی پالان و زین‌های شترهایشان به خواب می‌روند و یا به هنگام سحر فرود آیند و اقامت گزینند او نیز اقامت گزیده و پس از آن به آهستگی و یورتمه راه می‌پیماید.

لَا يُتَدَاوَى بِنَزْلِهِ مِنْهُمْ أَل

-مُدْنَفُ

مِنْ هَيْضَةِ الْكَرَى الْوَصْبُ

نزله: یک بار فرود آمدن

المُدْنَفُ: بیمارِ گران، «رَجُلٌ مُدْنَفٌ»: مردی بر جای بمانده، گرفتار بیماریِ گران و سخت که بیماریِ مشرف به موتش کرده است.

دَنَفَ فُلَانٌ وَ أُدْنَفَ: سخت بیمار شد.

الْهَيْضَةُ: بازگشتن بیماری بعد بیماری، عودت بیماری. الْهَيْضَةُ: مُعَاوَدَةُ الْهَمِّ وَ الْحُزْنِ وَ الْمَرَضِ بَعْدَ الْمَرَضِ، وَ قَدْ تَهَيَّضَ قَالَ: وَ مَا عَادَ قَلْبِي الْهَمُّ إِلَّا تَهَيَّضًا. (۱)

الْوَصْبُ: بیمار، بیمار و رنجور.

هَيْضَةُ الْكَرَى: بازگشت خواب، بیماری خواب؛ كَرَى يَكْرَى كَرَى [كرى] الرَّجُلُ: آن مرد چرت زد، خوابید.

هَيْضَ جَنَاحُهُ: ضعیف بود، بیچاره بود، ناتوان بود

ترجمه‌ی بیت:

بیمار رنجور جان به لب آمده از آن‌ها به سبب بی خوابی، با یک بار فرود آمدن درمان و مداوا نمی‌گردد.

شرح بیت:

(۱) این بیت دارای مراعات نظیر است: المدنف و الوصب، هیضه و الكرى.

(۲) شاعر می‌خواهد بگوید آنها حتی برای مداوای بیمار جان به لب آمده درنگ و توقف ندارند.

إِلَّا لِخَمْسٍ هِيَ الْمُنِيخَةُ بِال-

أَرْكَبِ

فِي حَيْثُ تُنَكَّأُ الْجَلْبُ

خَمْسٍ: صفت برای موصوف محذوف، تقدیر آن: صلواتِ خَمْسٍ: نمازهای پنج گانه.

أَنَاخَ الْجَمَلِ: شتر را خواباند.

الْمُنِيخَةُ: خواباننده، پیاده کننده.

الْأَرْكَبِ: ج الرُّكْب: سواران، الْمُنِيخَةُ بِالْأَرْكَبِ: پیاده کننده سواران.

نَكَأَ الْقَرْحَةَ: پوست روی زخم را کند.

الْجَلْبُ: ج الْجَلْبَةُ: پوست روی زخم بوقت بهبودی آن.

ترجمه ی بیت:

مگر برای نمازهای پنج گانه که آن نمازها سواران را فرود می آورند در جایی که پوست های روی زخم کنده می شود.

شرح بیت:

(۱) مراد از مکان هایی که پوست های روی زخم کنده می شود، مکان های سجده است، که معمولاً در آن بیابان ها سخت و خشن بوده است.

(۲) این بیت دارای صنعت تشخیص است، نمازهای پنج گانه را به انسان هایی تشبیه نموده است که سواران را از مرکب پیاده می کنند.

(۳) «هی» در هی الْمُنِيخَةُ به «خمس» باز می گردد.

أَفْرُخٍ

بِالْمُدْلِهِمَّ الْعَصْبُ

مفردات:

المُعْجَلَات: مرغان سنگ خواره شتابان، صفت برای القطا می باشد که جمع قَطَاء است.

الأفْرُخ: ج الفرخ: جوجه.

المُدْلَهَمَّةُ: بسیار تاریک، صفت برای اللَّیالی محذوف است در اصل: اللَّیالی المُدْلَهَمَّةُ.

أَلْعَصَبُ: ج العُصَبِه: دسته‌ی ده تا چهل عددی.

ترجمه‌ی بیت:

گویا آن شترها دسته‌های مرغان سنگ‌خواره هستند که در شب‌های بسیار تاریک بسوی جوجه‌های خود می‌شتابند.

-۱۲۲-

يَحْمِلْنَ فَوْقَ الصُّدُورِ أَسْقِيَةً

لِغَيْرِهِنَّ

العِصَامُ وَ الخُرْبُ

۱۲۳- لَمْ يَجْسَمِ الخَالِقَاتُ فَوَيْتَهَا

وَ

لَمْ يَغْضُ مِنْ نَطَافِهَا السَّرْبُ

۱۲۴- إِلَى تَوَامٍ كَأَنَّهَا قَرْدُ ال-

-عَهْنِ

بِبَيْدَاءِ لَأُمُّهَا الرِّعْبُ

مفردات:

الأَسْقِيَةُ: ج سِقَاء: مشك.

العِصَامُ: طنابی که مشك را با آن حمل می‌کنند.

الخُرْبُ: ج خُرْبَةُ: دستگیره مشك.

جَسِمَ - ه: آن را تحمل کرد، به دوش کشید (درد و سختی را).

الخالقات: دَبَاغُهَا، دوزندگان چرم، خَلَقَ الْأَدِيمَ خَلْقًا وَخَلَقَهُ: چرم را قبل از تکه کردن اندازه گرفت.

الْفَرْيَةُ: شكاف، بریدگی.

غَاضَ الْمَاءُ يَغِيضُ: آب کم شد.

الْطَّافُ: ج نطفة: آب زلال، دریا.

السَّرْب: آبی که بین چاه و حوض است، آبی که از شکاف مشک می ریزد.

توأم: بچه هم شکم، همزاد. شاعر می گوید:

در روزگار عدل تو شاید که عاقلان گویند بره با بچه گرگ توام است (۱)

القَرْد: حلاجی شده، وازدهی پشم، کرک و کتان.

البیداء: بیابان، صحرا.

اللَّام: زره ها، ج لَأَمَةٌ.

الزَّعْب: پرهای ریز.

ترجمه‌ی ابیات:

۱۲۲- آن مرغان سنگ‌خواره بر روی سینه‌های خود مشک‌هایی را حمل می‌کنند که طناب حمل و دستگیره ندارند.

۱۲۳- دَبَاغ‌ها تحمل بریدگی و شکاف پوست آن گاو وحشی را ندارند و آبی که از آن می‌ریزد از آب‌های درون آن کم نکرده است.

۱۲۴- (مرغهای سنگ‌خواره حمل می‌کنند آن مشک را) به سوی دو قلوهایی که گویی پشم زده شده در بیابان هستند و زره آن‌ها پرهای ریز ایشان است.

شرح ابیات:

۱۲۲- الف) مراد از مشک‌های بی طناب و دستگیره در اینجا چینه‌دان‌های مرغان سنگ‌خواره است که نظر به پر بودن آن‌ها در جلو سینه‌هایشان برآمده است.

ب) طناب حمل و دستگیره‌های آن برای غیر آن‌هاست، کنایه از این که طناب حمل و دستگیره ندارند.

(ج) «لِغَيْرِ هِنَّ الْعِصَامُ وَالْخُرْبُ» در محل نصب و صفت «اسْقِيَهُ» می باشد.

۱۲۳- الف) می خواهد بگوید شکاف هایی که در اثر گاز گرفتن سگ ها در پوست آن گاو وحشی ایجاد شده است آنقدر ریز است که پیدا کردن و اصلاح نمودن آن ها برای دباغ ها مشکل و طاقت فرساست و همچنین آبی که از آن سوراخ ها می ریزد بسیار اندک است و چیزی از آب مشک را نمی کاهد.

ب) این بیت در محل نصب و صفت دوم «اسْقِيَهُ» از بیت ۱۲۲، که صفت نخست آن «لِغَيْرِ هِنَّ الْعِصَامُ وَالْخُرْبُ».

۱۲۴- «الِي تَوَامٍ مُتَعَلِّقٌ بِهِ «يَحْمِلَنَّ» از بیت صدو بیست و دوم است.

۱۲۵-

لَمْ يَطْعَنَ الرَّيْشُ فِي مَطَاعِنِهِ

مِنْهَا

وَلَمْ يَنْتَعِشْ بِهَا الْقَصَبُ

مفردات:

طَعَنَهُ بِالرَّيْشِ: با نیزه به او زد، نیزه را در بدن او فرو کرد.

إِنْتَعَشَ: سر خود را بلند کرد، سر حال آمد، در اینجا یعنی قوی و محکم گشت.

الْمَطَاعِنُ: ج المَطْعَنُ: محل خوردن نیزه

الْقَصَبُ: استخوان ساق پا و قلم دست، هر استخوان گرد و دراز و مغزدار.

ترجمه ی بیت:

پرها در محل های رشدشان کاملاً فرو نرفته و استخوان آنها هنوز قوی و محکم نشده است.

شرح بیت:

شاعر پره های بچه های مرغ سنگخواره را به نیزه تشبیه کرده است و محل رشد و بیرون آمدن هر پر را به مکان زدن نیزه مانند نموده است.

مُتَّخِذَاتٍ مِّنَ الْخَرَّاشِيِّ كَالْ

حَلِيَّةِ

مِنْهَا السُّمُوطُ وَ الْحُقُبُ

مفردات:

الخرَّاشِيُّ: ج خِرْشَاء: پوست تخم پرنده، پوست مار.

السُّمُوطُ: ج سِمَط: گردنبند بلند.

الحُقُبُ: ج حِقَاب: کمربندی که زن به کمر بسته و زیور آلات به آن آویزان می نماید.

ترجمه ی بیت:

از پوست تخم پرندهگان زیور آلاتی همانند گردنبندهای بلند و کمربندهای مزین شده که زنان به کمر خویش بسته، برمی گزینند.

شرح بیت:

«مُتَّخِذَاتٍ» حال و ذوالحال آن «معجلات» از بیت صد و بیست و یکم می باشد، «كَالِحَلِيَّةِ» در محل نصب و مفعول به «متخذات» است.

مِثْلُ الْكُلَّا غَيْرَ أَنَّ أَرْوُسَهَا

تَهْتَرُ

فِيهَا السُّمُومُ وَ الشُّعْبُ

مفردات:

الْكُلَّا: ج كَلِيَّة، كَلِيَّة هَا.

أرؤس: ج رأس، سرها.

تَهْتَر: تكان می خورد، می لرزد.

السُّموم: ج السُّم: سوراخ همانند سوراخ سوزن.

الشُّعَب: ج الشُّعْبَة: فاصله میان دو شاخ یا دو شاخه و غیره.

ترجمه‌ی بیت:

آن جوجه‌ها همانند کلیه‌ها هستند جز اینکه در سرهای آن‌ها، سوراخ‌ها و فاصله‌های میان آن‌ها می‌لرزد و تکان می‌خورد.

شرح بیت:

(۱) شاعر در این بیت جوجه‌های کوچک مرغ سنگخواره را که هیچ جنبش و حرکتی ندارند به کلیه‌ها تشبیه نموده است و منظور از «السَّموم» (سوراخها) سوراخهای گوش و چشم است که تنها این بخش‌ها و فاصله‌های میان آن‌ها تکان می‌خورد.

(۲) «مِثْلُ» خبرِ مبتدای محذوف «هَنَّ» تقدیر آن: هُنَّ مِثْلُ الْكَلَا.

-۱۲۸-

لا شَاكِرَاتٍ إِذَا غَنِينَا وَلَا

فِي

فَقْرِهِنَّ الْجَفَاءُ مُرْتَابٌ

مفردات:

غَنِينَا: فعل ماضی جمع مؤنث غائب از غَنَى: بی نیاز گشتند.

الْجَفَاءُ: بی قراری، بد اخلاقی، خشونت، جفا یَجْفُو جَفَاءً: در جای خود استوار نشد.

الْمُرْتَابُ: اصلاح شده، پیوند زده شده.

رَأَبُ الصَّدْعِ وَ ارْتَابَهُ: شکاف را پیوند زد، شکاف را تعمیر کرد.

ترجمه‌ی بیت:

نه تشکرکنندگان آن‌گاه که بی نیاز گردند و نه به هنگام فقر، بی قراری شان اصلاح شدنی است. (شکاف فقر و گرسنگی شان پیوند زده نمی‌شود)

شرح:

(۱) «شاکرات» حال و ذو الحال آن «المعجلات» در بیت یکصد و بیست و یکم است.

۲) این بیت دارای استعاره‌ی مکنیه است: شاعر بد اخلاقی و خشونت را به پارچه‌ای پاره و دارای شکاف تشبیه نموده، پارچه را حذف و از لوازم آن مرتأب (پیوند زده شده) را آورده است.

۱۲۹-

أُولَاكَ لَا هُوَ لَا إِذَا انْتَحِضَ النَّ

ئِي

وَشُدَّ السَّنَافُ وَاللَّبُّ

۱۳۰- يُوْغِلَنَّ بِالْأَرْكَبِ الْعِجَالِ وَيُع

-تَبِينَ

بُدُونِ السَّيَاطِ إِن عَثَبُوا

۱۳۱- شُعْتُ مَدَالِيحَ قَدْ تَعَوَّلَتِ ال

أَرْضُ

بِهِمْ فَالْقِفَافُ فَالْكُتُبُ

مفردات:

انْتَحِضَ: کم شد. نَحَضَ لَحْمَهُ وَاِنْتَحِضَ: گوشتش کم شد.

النَّيِّ: پیه، چربی.

السَّنَافُ: تنگ زیر شکم چهارپا که با آن پالان را می بندند.

اللَّبُّ: دوال زیر شکم اسب که یک سرش به سینه بسته باشد و یک سرش به تنگ، سینه بند، پیش بند.

أُولَاكَ: منظور شترهاست.

هُوَلَا: مراد مرغ‌های سنگ‌خواره است.

أَوْغَلَ: شتابان رفت، به سرعت رفت، أَوْغَلَ بِهِ: با سرعت او را برد.

العِجَال: ج العاجِل، شتابان، سریع.

يُعْتَبِنَ: بر می گردند، أَعْتَبَكَ الدَّهْرُ: روزگار به سوی تو بازگشت آن گونه که دوست داری، روزگار به تو روی آورد.

مَدَالِج: ج مَدَلِج: بسیار راه رونده در تمامی شب یا آخر شب.

الدُّلَجَةُ و الدَّلْجَةُ: همه شب یا آخر شب را راه رفتن.

أَدْلَجَ و ادَّلَجَ: همه شب یا آخر شب را راه رفت.

شُعْتُ: ج أشعث: ژولیده موی.

القِفَاف: جُ قُفَّ: قسمت سخت زمین.

الکَثِيب: تپه شنی، ج آن کُثِب و کَثبان و أَكْثِبُهُ.

تَغَوَّلَتِ الْأَرْضُ بِهِمْ: زمین آن‌ها را دگرگون کرد، التَّغَوُّلُ: از حال بگردیدن، تَنَكَّرُ.

ترجمه‌ی ابیات:

۱۲۹- آن شترها، نه این مرغ‌های سنگ‌خواره، آنگاه که پیه و گوشت بدنشان کم گردد و تنگ زیر شکم و سینه بند زینشان محکم بسته شود-

۱۳۰- سوارانِ شتابان و عجول خویش را به تندی می‌برند و هرگاه بازگردانده شوند بدون نیاز به تازیانه باز می‌گردند.

۱۳۱- (آن سواران) ژولیده مویان و بسیار رهپویان شب‌اند، که (سفر) در قسمت‌های سخت زمین و شنزارهای آن، ایشان را دگرگون نموده است.

شرح ابیات:

«شُعْتُ» خبر برای مبتدای محذوف «هم» می‌باشد که به «الأرْکُبِ العِجالِ» از بیت یکصد و سی ام باز می‌گردد.

۱۳۲-

تَرْفَعُهُمْ تَارَةً وَ تَخْفِضُهُمْ

إِذَا

طَفَوْا فَوْقَ آلِهَا رَسَبُوا

مفردات:

طَفاً: بالا آمد، روی آب آمد، طَفا، يَطْفُو، طَفَوْا طُفُواً.

الطَافِي: بر آب آینده، آنچه بر سر آب از سبکی و لطافت بالا بر آید.

الْأَل: سراب، سراب آخر روز را می‌گویند، از این جهت به آن آل گفته که باز می‌گردد

رَسَبُوا: به آب فرو شدند، درته آب نشستند، رسوب: ته نشین شدن در آب.

ترجمه‌ی بیت:

زمین گاهی آنها را بالا می‌برد و گاه دیگر پایین می‌آورد، آنگاه که بر سراب آن سرزمین بالا برآیند، در آن فرو می‌روند.

شرح:

(۱) فاعل «تَرَفَعُهُمْ» ضمیر مستتر «هی» بوده که «الارض» از بیت صد و سی و یکم باز می‌گردد.

(۲) در این بیت دو طباق وجود دارد: تَزَفَعُهُمْ با تَخْفِضُهُمْ و طَفَّوْا با رَسَبُوا.

-۱۳۳-

إِلَى مَزُورِينَ فِي زِيَارَتِهِمْ

نَيْلُ

التَّقَىٰ وَاسْتَمَّتِ الْحِسْبُ

المزورین: زیارت شوندگان

الحِسْبُ: ج الحِسْبَةُ: اجر و پاداش، گفته می‌شود: «عند الله يَحْتَسِبُهُ» یعنی اجر و مزد آن را از خدا می‌خواهد.

ترجمه‌ی بیت:

(آن اشتران باشتاب سواران خویش را می‌برند) به سوی زیارت شوندگانی که در زیارتشان نایل شدن به تقوی و پرهیزگاری تحقق یافته و اجر و پاداش کامل می‌گردد.

شرح بیت:

(۱) «إِلَى مَزُورِينَ» جار و مجرور و متعلق به يُوْغَلْنَ در بیت ۱۳۰ می‌باشد.

(۲) «فِي زِيَارَتِهِمْ» در محل رفع خبر مقدم برای نَيْلُ می‌باشد، و این جار مجرور با مبتدایش صفت برای مزورین می‌باشند.

(۳) مراد از «مزورین» بنی هاشم می‌باشد.

۴. هاشمیه ی چهارم

اشاره

این هاشمیه با مطلع: «أَلَا هَلْ عَمَّ فِي رَأْيِهِ مُتَأَمِّلٌ وَ هَلْ مُدْبِرٌ بَعْدَ الْإِسَاءَةِ مُقْبِلٌ» (۱).

در شرح ابو ریاش و الخياط ۱۱۱ بیت و در شرح الزّافعی و الصّالح ۸۹ بیت می باشد. (۲).

۱-۴ خلاصه ی موضوعات هاشمیه چهارم:

۱. پرسش از سبب خواب عمیقی که اُمّت را فرا گرفته است و دعوت به بیداری و اندیشیدن.
۲. تعطیل شدن احکام الهی به دست حاکمان ستمکار و مستبد، و بی تفاوتی مردم.
۳. صحبت از محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله که بر تفکر جاهلی فایق آمدند و اسلام را جانشین آن ساختند.
۴. تحلیل قیام امام حسین علیه السلام و گریستن بر آن حضرت و یاران با وفایش.
۵. مقایسه ی سیاست ظالمانه ی اموی ها با سیاست عادلانه علوی ها.
۶. اشاره به رابطه ی خویشاوندی خویش با بنی امیه که به خاطر تقرب به خدا از آن چشم پوشیده است.
۷. ذکر صفات بنی هاشم از جمله عدالت و انصاف آنها که اگر حکومت به آنها باز گردانده شود مردم در آسایش به سر برده و فقر و بی عدالتی از جامعه برچیده می شود.

۱- این هاشمیه از بحر طویل، وزن مطلع آن: فعولن مفاعیلن فعول مفاعیلن فعول مفاعیلن مفاعیلن

۲- ابو ریاش، ص ۱۸۷-۱۴۶؛ الزّافعی، ص ۷۷-۶۶؛ الخياط ص ۵۶-۴۵؛ الصّالح ص ۶۱-۴۷

۲-۴. ترجمه و شرح هاشمیه ی چهارم:

-۱

أَلَا هَلْ عَمٍ فِي رَأْيِهِ مُتَأَمِّلٌ

و

هَلْ مُدْبِرٌ بَعْدَ الْإِسَاءِ مُقْبِلٌ

مفردات:

عَمٍ: جاهل، نادان، عَمِي يَعْمِي عَمِي: جاهل شد، نادان بود.

مُتَأَمِّلٌ: درنگ کننده، در کار، اندیشنده برای معلوم کردن عاقبت کار، تأمّل: نیک نگریستن، اندیشه کردن.

مُدْبِرٌ: نافرمانی کننده، عاصی، برگشته بخت، خداوند ادبار.

مُقْبِلٌ: روی کرده، روی آورده. ناصر خسرو گفته است:

تن خانه‌ی جان توست یک چندی یک مشت گل است و دین در او مقبل

ترجمه‌ی بیت:

هان! هیچ جاهل و نادانی در اندیشه و نظر خویش تفکر عمیق می نماید؟! و هیچ روی گردان از حق و حقیقت پس از بدی و

گناه (به نیکی و حقیقت) روی می آورد؟!!

شرح بیت:

(۱) بین «مدبر و مقبل» طباق است.

(۲) «عم» استعاره از شخص جاهل، نادان است.

-۲

وَهَلْ أُمَّةٌ مُّسْتَنْقِظُونَ لِرُشْدِهِمْ

فَيَكْشِفُ

عَنْهُ النَّعْسَةَ الْمُتْرَمِّلُ

مفردات:

المُسْتَيْقِظُ: بیدار شونده، بیدار.

الرُّشْدُ: هدایت یافتن، هدایت.

النَّعْسَةُ: چرت، خواب.

الْمُتَزَّمِلُ: جامه به خود پیچیده، «يا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ» (۱).

ترجمه‌ی بیت:

و آیا هیچ امتی پیدا می‌شود که برای رهیابی به حق بیدار شوند و آنکه خود را به غفلت زده است از غفلت به در آید.

شرح بیت:

(۱) مراد از اینکه می‌گوید: جامه به خود پیچیده خواب را از خود دور سازد یعنی شخص غافل از غفلت بدر آید و حق را ببیند و بپذیرد.

(۲) «ه» در عنه بعه «المتزمل» باز می‌گردد.

(۳) «هل» در این جا برای تمنی است، شاعر آرزو می‌نماید که مردم از سکوتی که چون خفتن است دست بدارند و در برابر ستم حاکمان اموی به پا خیزند، «فَيَكْشِفُ» جواب «هل» می‌باشد.

-۳-

فَقَدْ طَالَ هَذَا النَّوْمُ وَ اسْتَخْرَجَ الْكُرَى

مَسَاوِيَهُمْ

لَوْ أَنَّ ذَا الْمَيْلِ يَعْدِلُ

مفردات:

الْكُرَى: خواب.

المساوی: ج الْمَسَاءَةُ: زشتی، بدی.

الْمَيْلُ: انحراف، رویگردانی، ذَا الْمَيْلِ: منحرف، رویگردان (از حق).

عَدَلَ فُلَانٌ يَعْدِلُ: عدالت به خرج داد، منصف گشت، عدل را پیشه خود ساخت.

۱- ای جامه به خود پیچیده. (مزمّل/ ۱- ترجمه‌ی مجتبوی)

ترجمه‌ی بیت:

حقاً که این اغماض و چشم‌پوشی طولانی گشت و همین چشم‌پوشی زشتی‌های آن‌ها را آشکار ساخت. چه خوب می‌شد اگر ظالم از راه جور باز می‌گشت و عدل را پیشه می‌نمود.

شرح بیت:

۱. «الکری» فاعل «استخرج» و «مساویهم» مفعول آن می‌باشد.

۲. مراد از «النوم و الکری» در این بیت چشم‌پوشی و اغماض مردمان در برابر ستم‌های حاکمان اموی است.

۳. «لو» به معنای «لیت» و بر تمنی دلالت دارد.

۴. مراد از «ذا المیل» هشام بن عبدالملک است. (۱)

-۴-

و عَطَّلَتِ الْأَحْكَامُ حَتَّى كَأَنَّا

عَلَى

مِلَّةٍ غَيْرِ الَّتِي نَتَّحِلُّ

مفردات:

المِلَّةُ: دین.

إِنْتَحَلَ وَ تَنَحَّلَ مَذْهَبَ كَذَا: فلان دین را پذیرفت.

ترجمه‌ی بیت:

احکام و دستورات دین تعطیل گشت تا آنجا که گویی ما بر غیر آن دینی هستیم که آن را پذیرفته‌ایم.

-۵-

كَلَامُ النَّبِيِّنَ الْهُدَاةِ كَلَامُنَا

أَفْعَالُ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ نَفْعُلُ

ترجمه ی بیت:

سخن پیامبران هدایت گر سخن ما است در حالی که رفتار و کردار مردمان جاهلیت را انجام می دهیم.

۱- ابوریاش، ص ۱۴۷.

شرح بیت:

(۱) این بیت تعریض به حاکمان اموی و مروانی است که سخن دین خدا را بر زبان جاری نموده اما رفتار و کردارشان برخلاف دین است.

(۲) این بیت اقتباس معنوی از این کریمه است: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»

۶-

رَضِينَا بِدُنْيَا لِأَنزِيدُ فِرَاقَهَا

عَلَى

أَنَّا فِيهَا نَمُوتُ وَنُقْتَلُ

۷- وَ نَحْنُ بِهَا الْمُسْتَمْسِكُونَ كَأَنَّا

لَنَا

جُنَّةٌ مِمَّا نَخَافُ وَ مَعْقِلٌ

مفردات:

الْجُنَّةُ: سپر.

الْمَعْقِلُ: پناهگاه، دژ.

ترجمه‌ی ابیات:

۱. به دنیا خشنود و راضی گشتیم و فراق و جدایی آن را نمی خواهیم درحالی که می دانیم در آن می میریم و کشته می شویم.

۲. چنان به آن چنگ زده و تمسک جسته‌ایم که گویی در برابر آنچه که از آن می ترسیم، سپر و پناهگاه ماست.

شرح بیت:

(۱) بیت ۶ تعریض به مردمانی است که دنیا را بر آخرت ترجیح داده و مرگ را فراموش نمودند در حالی که یقین دارند روزی خواهند مُرد و نیز می تواند تعریض به حاکمان زمان شاعر باشد که دنیا را بر آخرت برگزیدند.

۲) «ها» در «کأنها» در بیت هفتم به «دنیا» از بیت ششم باز می‌گردد.

أَرَانَا عَلَى حُبِّ الْحَيَاةِ وَطُولِهَا

يُجَدُّ

بِنَا فِي كُلِّ يَوْمٍ وَنَهْزَلُ

مفردات:

أَرَاهُ عَلَى الشَّيْءِ: او را به توجه بر آن چیز واداشت.

يُجَدُّ بِنَا: با ما جدی برخورد می شود.

هَزَلٌ - هَزَلًا: شوخی کرد، هذیان گفت، به بازی مشغول گشت

ترجمه‌ی بیت:

(او) ما را به دوستی دنیا و اعتقاد به طولانی بودن آن وا می‌دارد، هر روز با ما جدی برخورد می‌شود در حالی که ما به شوخی و بازی مشغولیم.

یا:

خودمان را به دنیا و طولانی بودن آن علاقه مند می‌بینیم (از واقعیت زندگی و وظایفمان غافلیم) هر روز با ما جدی برخورد می‌شود در حالی که ما به شوخی و بازی مشغولیم.

شرح بیت:

(۱) فاعل «أَرَانَا» ضمیر مستتر «هو» بوده، به «ذاللمیل» از بیت سوّم باز می‌گردد که مراد از آن هشام بن عبدالملک خلیفه‌ی مروانی معاصرِ کمیت است.

(۲) شاعر می‌خواهد بگوید ما غافلیم از آن سرنوشت گریز ناپذیری که هر لحظه نزدیکتر می‌شود، به سرگرمی دنیا پرداخته و مرگ را جدی نمی‌گیریم.

(۳) «يُجَدُّ» و «نَهْزَلُ» دارای طباق می‌باشد.

﴿۴﴾ « يُجَدُّ بِنَا فِي كُلِّ يَوْمٍ وَنَهْرٍ » جمله‌ی حالیه، ذوالحال آن «نا» در «أرانا» می‌باشد.

نُعَالِجُ مُرْمَقًا مِنَ الْعَيْشِ فَانِيًا

لَهُ

حَارِكٌ لَا يَحْمِلُ الْعِبَاءَ أَجْزَلُ

۱۰- كَحَالَتِهِ عَنْ كَوْعِهَا وَ هِيَ تَبْتَغِي

صِلَاحٌ

أَدِيمٌ ضَيَّعَتْهُ وَ تَعْمَلُ

مفردات:

عَالِجُهُ: در آن کار کوشید، چاره‌ی آن کار را کرد.

الْمُرْمَقُ: رقیق، نازک، بسیار اندک، مُرْمَقًا مِنَ الْعَيْشِ: زندگانی تنگ، زندگانی اندک و حقیرانه، رَجُلٌ مُرْمَقٌ الْعَيْشِ: مرد تنگ زندگانی.

الفانی: ناپایدار، نیست شونده، نظامی سروده است:

ما همه فانی و بقا بس تو راست ملک تعالی و تقدس تو راست (۱)

الحارِک: شانه، سردوش.

العِبَاء: بار سنگین.

الأَجْزَلُ: کسی که شانه هایش زخم است، بَعِيرٌ أَجْزَلُ: شتری که شانه هایش زخم است.

أَلْحَالَتُهُ: پاک کننده پوست، زنی که چرک و مو را از پوست می زداید.

أَلْمِخْلَأَةُ: تکه آهنی که با آن پوست را می تراشند (پاک می کنند).

حَلًّا الْجِلْدَ - حَلًّا: پوست را پاک کرد، آنچه را که از مو و چرک به آن چسبیده بود، جدا کرد.

الكوع: مچ دست.

الأديم: پوست، جلد.

عَمَلَ الأديم: پوست را پیچید و در ریگ دفن کرد تا بدبو و سست گشته و پشم آن از آن جدا گردد.

۱- دیوان نظامی، ص ۳

ترجمه‌ی بیت:

۹- ما به زندگی پست و ناپایدار مشغولیم (درگیریم) زنگی که شانهای زخمی دارد و بار سنگین را به مقصد نمی‌رساند.

۱۰- همانند زنی که پوست را پس از آنکه ضایع و فاسد نموده بر روی مچ دست خود نهاده و قصد اصلاح آن را دارد.

شرح بیت:

(۱) «فانیاً» از بیت ۱۰ صفت «مرمقاً» و «اجزل» صفت «حارک» و جمله‌ی «لَهُ حَارِكٌ لَا يَحْمِلُ الْعِبَاءَ أَجْزَلُ» صفت دوم «مرمقاً» می‌باشد.

(۲) این بیت دارای استعاره‌ی مکنیه است: شاعر زندگی زود گذرنده‌ی دنیا را به مرکبی زخمی و ناتوان تشبیه نموده که توان رساندن سوار خویش به مقصد را ندارد سپس مرکب را حذف و از لوازم آن «حارک» یعنی دوش را ذکر نموده است.

(۳) شاعر در بیت ۱۱ می‌خواهد بگوید ما پس از آنکه دنیایمان را تباه ساختیم در پی اصلاح آن برآمدمیم و اصلاح نمودن، پس از ویرانی و تباهی کامل، کاری بس دشوار است.

-۱۱

فَأَصْبَحَ بَاقِيَ عَيْشِنَا وَكَأَنَّهُ

لِوَأَصْفِهِ

هَذَا الْخَبَاءِ الْمُرْعَبِلُ

مفردات:

الهِدْمُ: جامه‌ی کهنه و پینه شده، ج: أهْدَام.

الْخَبَاءُ: خیمه، چادر.

الْمُرْعَبِلُ: پار پاره، سوراخ.

ترجمه‌ی بیت:

باقیمانده‌ی زندگیمان برای توصیف کننده‌ی آن، پارچه‌ی خیمه‌ای را می‌ماند که پوسیده و پاره پاره گشته است.

شرح بیت:

می‌خواهد بگوید زندگی ما چنان نابسامان گشته است که اصلاح آن چندان مفید فایده نیست همانند پارچه‌ی کهنه و پینه شده‌ی چادر که هرگاه قسمتی از آن را اصلاح نماییم قسمتی دیگر پاره گشته و سایه بان خوبی برای ما نیست و آفتاب از شکاف‌های آن وارد می‌شود.

-۱۲

إِذَا حِیَصَ مِنْهُ جَانِبٌ رَاعٍ جَانِبٌ

بِفَتْحَيْنِ

يَضْحَى فِيهِمَا الْمُتَطَلِّلُ

مفردات:

حِیَصَ: دوخته شود.

حَاصٌ يَحُوصُ حَوْصًا و حِيَاصَةً الثَّوْبَ: لباس را دوخت.

رَاعٍ يَرِيعُ رِيْعًا و رُيُوعًا و رِيَاعًا و رِيْعَانًا الشَّيْءُ: زیاد شد، رشد کرد.

الْفَتْقُ: شکاف، پارگی.

الْمُتَطَلِّلُ: سایه گیرنده، يَضْحَى الْمُتَطَلِّلُ: سایه گیرنده در معرض آفتاب قرار می‌گیرد، آفتاب زده می‌شود، ضَحَى يَضْحَى: آفتاب به او خورد، آفتاب زده شد؛ ضَحَى يَضْحَى كَسَعَى يَسْعَى ضَحْوًا و ضَحِيًّا إِذَا أَصَابَتْهُ الشَّمْسُ أَوْ بَرَزَ لَهَا؛ در قرآن کریم آمده است: «وَ أَنْتَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَضْحَى» (۱).

ترجمه‌ی بیت:

هرگاه یک طرف آن دوخته شود پارگی طرف دیگر آن با دو شکاف گسترش می‌یابد بگونه‌ای که سایه گیرنده، از آن دو شکاف، آفتاب زده می‌شود.

فَتِلْكَ أُمُورُ النَّاسِ أَضَحَّتْ كَأَنَّهَا

أُمُورٌ

مُضِيعٍ آثَرُ النَّوْمِ بُهْلٌ

مفردات:

مُضِيعٍ: ضایع کننده، تلف کننده، بی تیمار گذارنده.

الْبُهْلُ: ج باهَل: رها، آن اشتر که پستان بند ندارد.

ترجمه‌ی بیت:

امور مردم چنان گشته که گویی کارهای رها شده‌ی شخص ضایع کننده‌ای را می‌ماند که خواب را بر انجام کارهایش برتری داده است.

شرح بیت:

مراد شاعر در اینجا از کلمه «مُضِيع» حاکم وقت هشام بن عبدالملک است که آسایش و راحتی را بر تدبیر و اندیشه در امر دین و دنیای مردم برتری داده، و ساربان‌ی را می‌ماند که گله‌ی شتران خویش را بدون محافظ و نگهبان رها کرده است.

تَمَقَّقَ أَخْلَافَ الْمَعِيشَةِ مِنْهُمْ

رِضَاعاً

وَأَخْلَافَ الْمَعِيشَةِ حُقْلُ

مفردات:

تَمَقَّقَ وَ اِمْتَقَّ الْفَصِيلُ مَا فِي الضَّرْعِ: کزه شتر هر چه شیر در پستان بود نوشید، میکد، المَتَمَقَّقُ: کسی که پی در پی شیر می‌نوشد در حالی که سیر است، کنایه از آزمندی شدید است.

الرضاع: مکیدن کودك شیر مادر را، مولوی می فرماید:

ما به بحر نور خود راضع شدیم وز رضاع اصل مسترضع شدیم [\(۱\)](#)

۱- مولوی، مثنوی معنوی، ص ۹۲۴

أَلْأَخْلَافُ: جِ خَلْفٌ، دَكْمَةُ پَسْتَانِ شَتْرٍ.

أَلْحُقْلُ: جِ حَافِلٌ، پَرشِيرِ.

ترجمه‌ی بیت:

پستان‌های زندگی را پی‌درپی مکیدند و از شیرخالی نمودند درحالی که پستان‌های آن پرشیر بود.

شرح بیت:

(۱) «رِضَاعاً» جانشین مفعول مطلق و عامل آن «تَمَقَّقَ» می‌باشد، واو بر سر «أَخْلَافُ» حالیه می‌باشد.

(۲) این بیت دارای صنعت مراعات نظیر است: تَمَقَّقَ، رِضَاعاً، أَخْلَافُ.

(۳) این بیت دارای استعاره‌ی مکنیه‌ی مرشحه است: شاعر زندگی را به حیوان پرشیری تشبیه کرده، حیوان را حذف و از لوازم آن «أَخْلَافُ» را آورده است. «رِضَاعاً» و «حُقْلُ» ملائمت مشبّه به محذوف و ترشیح می‌باشد.

-۱۵-

مُصِيبٌ عَلَى الْأَعْوَادِ يَوْمَ رُكُوبِهَا

لِمَا

قَالَ فِيهَا مُخْطِئٌ حِينَ يَنْزِلُ

مفردات:

المُصِيبُ: درست گوینده، درستکار، نظامی سرود است:

من که در این شیوه مصیب آدمم دیدنی ارزم که غریب آدمم (۱)

أَصَابَ الرَّجُلُ: کارش درست بود، حق با او بود.

رُكُوبٌ: سوار شدن، در اینجا یعنی بالا رفتن از منبر.

المُحْطِئ: خطا کار، اشتباه کننده.

الأعواد: منبرها، ج العود.

ترجمه ی بیت:

(او) بر منابر آنروز که از آن بالا-رود درست گوینده و درستکار است، اما به گاه فرود آمدن خلاف آنچه گفته است، عمل می کند.

شرح بیت:

(۱) «الأعواد» مجاز مرسل به اعتبار ما کان می باشد، زیرا معنای اصلی اعواد چوبها بوده اما در اینجا مجازاً به معنای منبرها به کار رفته است.

(۲) «رکوبها» دارای استعاره ی مکنیه است: «ها» که به «اعواد» باز می گردد به مرکبها تشبیه شده، مشبّه به (مرکبها) حذف و از لوازم آن «رکوب» ذکر شده است.

(۳) «مُصِيب» خبر مبتدای محذوف «هو» که مقصود از آن هشام بن عبدالملک است

-۱۶-

يَشْبِهُهَا الْأَشْبَاهَ وَهِيَ نَصِيْبُهُ

لَهُ

مَشْرَبٌ مِنْهَا حَرَامٌ وَ مَا كَلُّ

مفردات:

الأشباه: ج شَبَه: مانند، نظیر، مولوی می فرماید:

صدهزاران این چنین اشباه بین فرقاشان هفتاد ساله راه بین (۱)

ترجمه ی بیت:

دنیا را به نظائر گوناگون تشبیه می کند درحالی که همان دنیا نصیب اوست (از آخرت بهره ای ندارد) و نوشیدنی و خوردنی

حرام دنیا از آن او می باشد.

۱- مولوی، مثنوی معنوی، ص ۱۶

شرح بیت:

هنگامی که بر منبر خطبه می خواند دنیا و زندگی آن را در پستی به چیزهای بی ارزش و پست تشبیه می کند و مردم را موعظه و نصیحت می نماید حال آنکه خود تنها نصیبتش همین دنیاست و از آخرت بهره ای ندارد و خوراک و نوشیدنی او از حرام آن است.

۱۷- فَيَا سَاسْتَا هَاتُوا لَنَا مِنْ جَوَابِكُمْ

فَفِيكُمْ

لَعَمْرِي ذُو أَفَانِينَ مَقُولُ

مفردات:

ساسة: ج سائس: سیاستگذار، حاکم.

أفانين: ج افنان و افنون، شاخ‌های درخت، هنرها و انواع سخن، أفانين الكلام: هنرهای سخنوری، مهارت‌های سخنوری.

المَقُول: زبان آور، نیکو سخن، الرَّجُلُ المَقُول: مرد نیک سخن.

ترجمه‌ی بیت:

ای سیاستمداران جواب‌هایتان را بر ما بیان کنید (چرا ساکت مانده‌اید؟!)، پس به جانم سوگند که در میان شما هنرمندان نیک سخن فراوانی وجود دارد.

شرح بیت:

«هَاتُوا لَنَا مِنْ جَوَابِكُمْ» اقتباس از این آیه‌ی شریفه است: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۱)

۱- بگو: «اگر راست می گوئید، برهان خویش را بیاورید.» (نمل/۶۴- ترجمه‌ی فولادوند)

أَ أَهْلُ كِتَابٍ نَحْنُ فِيهِ وَأَنْتُمْ

عَلَى

الْحَقِّ نَقْضِي بِالْكِتَابِ وَنَعْدِلُ

ترجمه‌ی بیت:

(ای حاکمان) آیا ما و شما بر اساس کتاب خدا در این امر (خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله) هر دو بر حق یکسانیم؟ حال آنکه ما بر اساس کتاب خدا قضاوت می‌کنیم و عدالت را پیشه‌ی خویش می‌سازیم.

شرح بیت:

۱) شاعر در این بیت با استناد به کتاب خدا (قرآن) به دفاع از حق اهل بیت در خصوص خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پردازد و آن را حقی الهی می‌داند که خداوند آن را به اهل بیت علیهم السلام عطا فرموده است. بنابراین کمیت با تکیه بر آیات الهی چنین حقی را اثبات نموده، درحالی که غاصبان خلافت هیچ دلیل و برهانی از کتاب خدا بر ادعای خویش ندارند.

۲) جمله‌ی «عَلَى الْحَقِّ نَقْضِي بِالْكِتَابِ وَنَعْدِلُ» در محلّ نصب و حال می‌باشد.

فَكَيْفَ وَمِنْ أَتَى وَإِذْ نَحْنُ خَلْفَهُ

فَرِيقَانِ

شَتَّى تَسْمُنُونَ وَنَهْزُلُ

مفردات:

خَلْفَهُ: متفاوت، مختلف، جورواجور.

شَتَّى: جدا از هم، متفرق.

تَسْمُنُونَ: چاق و تنومند هستند، از سَمِنَ يَسْمِنُ.

نَهْزُلُ: لاغر و ضعيفيم از هَزَلَ يَهْزُلُ.

ترجمه‌ی بیت:

پس چگونه و از کجا (ما هر دو یکسانیم) در حالی که ما متفاوت و دو گروه جدای از هم هستیم، شما چاق و فربه هستید و ما لاغریم.

شرح بیت:

(۱) «فَرِيقَانِ شَتَّى تَسْمُنُونَ وَ نَهْزُلُ» کنایه از در ناز و نعمت به سر بردن گروهی و محرومیت گروهی دیگر است.

(۲) مراد از «تَسْمُنُونَ» بنی امیه و هواخواهان آنان و مراد از «نَهْزُلُ» علویان و شیعیان می باشد.

(۳) دعبل این معنا را از کمیت تضمین نموده است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ نَحْفُ جُسُومِهِمْ وَ آلِ زِيَادٍ حُقْلُ الْقَصْرَاتِ (۱)

-۲۰-

لَنَا وَ تِلَاعُ الْأَرْضِ حُوٌّ مَرِيْعَةٌ

سَنَامٌ

أَمَالْتَهُ الْخَطَائِطُ أَمِيلٌ

مفردات:

تِلَاعُ: ج تَلَعَةٌ، تپه ها و بلندی های زمین.

حُوٌّ: سبز مایل به سیاه، «فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَخْوَى» (۲).

مَرِيْعَةٌ: سبز و خرم.

سَنَامٌ: کوهان شتر ج: أَسْنِمَةٌ.

الْخَطَائِطُ: ج الْخَطِيطَةُ، سرزمین های بی باران، سرزمین بی باران، واقع شده در بین دو سرزمین بارانی.

۲- سپس آن را (پس از طراوت و الوان رنگ ها) خاشاکی تیره رنگ و سیاه گردانید. (أعلى/۵- ترجمه مشکینی)

ترجمه‌ی بیت:

درحالی که تپه‌ها و بلندیه‌های زمین سرسبز و خرم است کوهانی لاغر، که سرزمین‌های بی باران آن را کج نموده است، از آن ماست.

شرح بیت:

۱) شاعر در اینجا وضعیت ناعادلانه‌ی جامعه را که به دو گروه تقسیم شده‌اند به تصویر می‌کشد، گروهی در ناز و نعمت به سر برده و هرچه بخواهند فراهم است و گروهی دیگر در فقر و سختی بسر برده و شترهای آن‌ها در اثر عدم وجود چراگاه لاغر و ضعیف گشته‌اند.

۲) نکته‌ای ظریف در «و تَلَاعُ الْأَرْضِ...» وجود دارد و آن این است که تپه‌ها و بلندی‌هایی که معمولاً آب به آن‌ها نمی‌رسد سرسبز و خرم هستند بنابراین قسمت‌های هموار و فرو رفته زمین از آنجا که از آب بیشتری برخوردارند سرسبزتر و خرم‌تراند، پس شاعر می‌خواهد بگوید این اختلاف طبقاتی در اثر کمبود ثروت نیست بلکه در اثر تبعیض و بی‌عدالتی است.

۳) «لَنَا جَارٌ وَ مَجْرُورٌ خَبَرَ مَقْدَمٌ، «سَنَامٌ» مَبْتَدَايَ مُؤَخَّرٌ، «تِلَاعُ الْأَرْضِ حُؤْمَرِيَعَةً» جَمَلَةٌ حَالِيَةٌ وَ «أَمِيلٌ» صِفَتُ «سَنَامٍ» مِی بَاشَد.

-۲۱

أَمِ الْوَحْيِ مَنبُودٌ وَرَاءَ ظُهُورِنَا

فَيَحْكُمُ

فِينَا الْمَرْزَبَانَ الْمَرْفَلُ

مفردات:

مَنْبُودٌ: انداخته شده، افکنده شده.

المرزبان: از پادشاهان ایران است.

المرفَلُ: بزرگ، سرور، رییس، رَفَلَهُ: او را بزرگ داشت، او را رییس و آقا قرار داد.

ترجمه‌ی بیت:

یا اینکه کتاب خدا را پشت سر افکنده ایم که مرزبان بزرگ بر ما حکومت می کند.

شرح بیت:

۱) مراد از مرزبان در اینجا هشام بن عبد الملک است و بدین جهت مرزبان را استعاره برای هشام آورده است که اعتقادی به کتاب خدا ندارد، بنابر این شاعر می خواهد بگوید آیا ما مشرک بوده و کتاب خدا را پشت سر افکنده ایم که دچار حاکمی مشرک چون هشام ابن عبد الملک گشته ایم.

۲) «الْوَحْيُ مَنبُودٌ وَرَاءَ ظُهُورِنَا» اقتباس از این کریمه است:

{تَبَدَّ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ} (۱)

-۲۲-

لَنَا رَاعِيَا سَوْءٍ مُضِيعَانِ مِنْهُمَا
أَبُو

جَعْدَةَ الْعَادِي وَ عَرَفَاءُ جَيْئَالُ

مفردات:

الرَّاعِي: حاکم، فرمانروا، چوپان.

أَبُو جَعْدَةَ: کنیه گرگ است.

الْعَادِي: تجاوزکار، ستمکار، عَدَا يَعُدُّو عَدُوًّا عُدُوًّا عَلَيْهِ: بر او ستم کرد، بر او حمله برد.

عَرَفَاءُ: یال دار.

جَيْئَالُ: کفتار، اسمی برای کفتار که معرفه بدون آل است.

ترجمه‌ی بیت:

برای ما دو حاکم سوء می باشد که حق (خدا و خلق) را ضایع می کنند، یکی از آنها آن گرگ تجاوزکار و دیگری آن کفتار

۱- گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند، چنان که گویی [از آن هیچ] نمی دانند. (بقره/۱۰۱- همان)

شرح بیت:

(۱) مراد از گرگ تجاوزکار هشام بن عبد الملک است که حاکم عراق از جانب هشام بن عبد الملک بود و منظور از کفتار یال دار خالد بن عبدالله قسری می باشد. (۱)

(۲) خالد قسری پسر عبد الله بن یزید بن اسد بن کرز بن عامر بن عبد الله بن شمس بن غمغمه بن جریر بن شق الکاهن بن صعب بن یشکر بن رهم بن افرک بن افسی بن نذیر بن قسر بن عبقر بن انمار، سرور و سالار و مورد توجه یمنیان بود و در زمان هشام بن عبد الملک حکومت عراق و اهواز و فارس و جبال داشت. (۲)

-۲۳-

أَتَتْ غَنَمًا ضَاعَتْ وَ غَابَ رُغَاؤُهَا

لَهَا

فُرْعُلٌ فِيهَا شَرِيكٌ وَ فُرْعُلٌ

مفردات:

أَتَتْ: آمد، روی آورد.

الْغَنَمُ: گوسفندان، لفظ مفرد ندارد به مفرد آن «شاة» گویند.

ضَاعَتْ: گم شد.

الرُّعَاءُ: چوپان ها، محافظان، ج الرّاعى.

فُرْعُلٌ: بیچه کفتار، توله کفتار.

ترجمه ی بیت:

آن کفتار به سوی گوسفندانی آمد که چوپان و محافظانی نداشتند و او دارای توله هایی پی در پی است که در امر آن گوسفندان با او شریک اند.

۱- ابوریاش، شرح الهاشمیات، ص ۱۵۶

۲- مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین المسعودی (م ۳۴۵) التنبيه و الإشراف، تصحیح عبد الله اسماعیل الصاوی، دار

شرح بیت:

در این بیت رعیت به گوسفندان بدون شبان مانند گردیده و حاکمان ظالم و ستمگر مروانی به همراه فرزندانشان که بر مال و جان مردم حاکم شده و آن‌ها را تباه می‌نمایند به کفتار و توله‌هایش تشبیه شده که به جان گوسفندان افتاده و آن‌ها را می‌درزند.

-۲۴-

أَتَصْلُحُ دُنْيَانَا جَمِيعًا وَدِينَنَا

عَلَى

مَا بِهِ ضَاعَ السَّوَامُ الْمُؤَبَّلُ

مفردات:

السَّوَامُ وَ السَّائِمَةُ: حیوانات اهلی که از راه چرا زندگی می‌کنند ج: سوائم.

الْمُؤَبَّلُ: فراوان، بسیار.

أَبَلَ فُلَانٌ وَ أَبَلَ: فلانی شترش فراوان گشت، شترش زیاد شد.

ترجمه‌ی بیت:

آیا دین و دنیای ما هر دو اصلاح می‌گردد به وسیله‌ی آن چوپانی که گله‌های بسیار به وسیله او تباه شد.

شرح بیت:

(۱) مراد از چوپانی که گله‌های بسیاری به وسیله او ضایع شده است حاکم سوء مروانی هشام بن عبد الملک است که بوسیله او حق مردمان زیادی از رعیت ضایع گردیده است، حال این حاکم چگونه می‌تواند دین و دنیای ما را اصلاح نماید.

(۲) این بیت دارای اسلوب قصر از نوع تقدیم ما حقه التأخیر می‌باشد: «به» بر عامل خود «ضاع» مقدم شده است.

وَلَوْ وُلِّيَ الْهُوجُ الثَّوَائِجُ بِالَّذِي

وُلِينَا

به ما دَعَدَعَ الْمُتْرَخْلُ

مفردات:

الْهُوجُ: ج الهَوْجاء و الأهوج: شتر تندرو.

الثَّوَائِجُ: ج الثَّائِجُ، بانگ زننده، ثَأَجُ يَثْأُجُ ثُؤَاجًا: بانگ خود را بلند کرد، بانگ بر آورد.

دَعَدَعَ: بانگ زد بز را، دَعَدَعَهُ: خواندن گوسفند. دَعَدَعَ الغَمَّ: گوسفندان خود را خواند تا ممانعت نماید.

المُتْرَخْلُ: پرورش دهندن برّه ماده، صاحب و مالک گوسفند.

الرَّخْلُ: بره ماده، بچه گوسفند ماده، به بچه گوسفند نر حَمَلٌ می گویند.

ترجمه ی بیت:

اگر گوسفندان بانگ زننده سرپرستی یابند همانند سرپرستی (حاکمی) که ما داریم هیچ دارنده ی گوسفندی، گوسفندان خود را فرا نمی خواند.

شرح بیت:

(۱) شاعر می گوید: اگر چوپان گوسفندان خود را آنگونه سرپرستی نماید که این حاکمان سوء ما را سرپرستی می نمایند تمام گوسفندانش هلاک شده و از دست می روند.

(۲) «ما دَعَدَعَ الْمُتْرَخْلُ» کنایه از اینکه برای دارنده ی گوسفند، گوسفندی نمی ماند.

(۳) «ما» در «ما دَعَدَعَ» نافیهِ است.

بُرِينَا كَبْرَى الْقِدْحِ أَوْهَنْ مَتْنُهُ

مِنْ

الْقَوْمِ لِأَشَارٍ وَ لَأَمْتَبَلُّ

مفردات:

بُرِينَا: تراشیده شدیم، مانده و لاغر شدیم.

بَرَى الْقِدْح: تیر را تراشید.

المتن: کمر، پشت.

شار (الشاری): مصلح، کارآموده.

لاشار: غیر شار؛ ناکارآموده، ناوارد، ناشی.

الْمُتَّبِلُ: برگزیده، باذکوت، ماهر، تَبَل: غالب آمدن بر کسی در تیراندازی، تَبَلٌ مُنْبَلٌ: نجیب و با فضیلت بود.

ترجمه‌ی بیت:

خراب و فاسد شدیم همانند خرابی تیری که تیر و کمان‌ساز ناکارآموده و غیر ماهر قوم، آن را ضایع نموده باشد.

شرح بیت:

۱) اگر حاکم توانمند و لایق باشد، زیردستان و اعضای جامعه نیز قوی و توانمند می‌گردند، چه آن حاکم، جامعه را همانند خویش قوی بار می‌آورد، اما اگر حاکم ضعیف و ناکارآمد باشد جامعه را نیز ضعیف و فساد فرا می‌گیرد. همانند کمان‌ساز ناوارد و غیر حاذقی که عهده دار تراشیدن تیرها گشته، آنها را بسیار نازک گردانیده و خراب می‌سازد.

۲) «لا شار» به معنای «غیر شار» و فاعل «أوهن» می‌باشد.

۳) «بُرینا» کنایه از فاسد و منحرف شدن است.

-۲۷-

وَلَا يَهٗ سِلْعِدِ اَلْفِ كَانَهُ

مِنْ

الرَّهَقِ الْمَخْلُوطِ بِالنُّوَكِ اَتُوْلُ

مفردات:

السَّلْعِدُ: گرگ.

اَلْفٌ: احمق، بی‌خرد.

الرَّهَقُ: سبک‌سری، جهالت.

النُّوك: حماقت، بی شعوری، نوك - نُوكًا: احمق شد، بی شعور گشت.

الأثول: دیوانه، مجنون.

ترجمه‌ی بیت:

ولایت و سرپرستی گرگ احمقی را یافتیم که گویی از سبک سری و جهالتِ آمیخته به حماقت و بی شعوری، دیوانه‌ای مجنون است.

شرح بیت:

«ولایة» مفعول مطلق نوعی که عامل آن «ولینا» از بیت بیست و پنجم، تقدیر آن: «ولینا به ولایة سلغد ألف». «ألف» صفت «سلغد» بوده و فتحه‌ی آن به سبب غیر منصرف بودن است. «من الرّهق المخلوط بالنوك» در محلّ نصب مفعول لأجله است و «أثول» خبر کانه می‌باشد.

-۲۸

هُوَ الْأَضْبَطُ الْهُوَاسُ فِينَا شَجَاعَةٌ

و

فِيْمَنْ يُعَادِيهِ الْهَجْفُ الْمُثَقَّلُ

مفردات:

الأضبط: کسی که دو دستی کار می‌کند، ضبط - ضبطاً: دو دستی کار کرد.

الهُوَاس: شیر درنده و بسیار جسور.

الْهَجْف: شتر مرغ سالخورده.

الْمُثَقَّل: سنگین، سنگین بار، تنبل.

ترجمه‌ی بیت:

او بر ما (رعیت و زیردستان خویش) در شجاعت چون شیری درنده و جسور است و در برابر دشمنانش چون شتر مرغ

سالخورده‌ی سنگین بار (تنبل) است.

كَأَنَّ كِتَابَ اللَّهِ يُعْنَى بِأَمْرِهِ

و

بِالنَّهْيِ فِيهِ الْكُودِنِيُّ الْمَرْكَلُ

مفردات:

عَنَى الْأَمْرُ فَلَانًا: آن امر فلانی را به خود مشغول داشت، يُعْنَى: به خود مشغول می دارد.

فیه: درباره او.

الکودنی: قاطر یا الاغ کندرو.

المرکَل: چهار پایی که سوار آن با پا به پهلوی او می زند تا تند برود، مرکب کندرو.

ترجمه ی بیت:

گویا کتاب خدا با امر و نهی خویش درباره ی او، دراز گوش تنبل و کندروی را امر و نهی می نماید.

شرح بیت:

(۱) «ه» در «فیه» به «عَرَفَاءُ جِيَالُ» از بیت بیست و دوم باز می گردد که مراد از آن هشام بن عبدالملک مروانی است.

(۲) «الکودنی» نایب فاعل «یعنی» می باشد.

(۳) این بیت دارای صنعت تتمیم است: «الکودنی» دارای مفهوم تنبلی نیز می باشد، امّا شاعر «مرکَل» را نیز که به معنای تنبل و کندرو است برای آن آورده است.

أَلَمْ يَتَدَبَّرْ آيَةَ فَتُدَلَّهُ

علی

ترک ما یأتی أم القلبُ مُقْفَلُ

ترجمه‌ی بیت:

آیا در آیه‌ای از آیات قرآن تدبیر و اندیشه نمود تا او را راهبر شود بر ترک آنچه که انجام می‌دهد یا اینکه بر قلبش مهر زده شده است.

شرح بیت:

(۱) این بیت اقتباس از این کریمه است: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (۱)

(۲) به جای «آیة» در برخی نسخه‌ها «رایة» آمده است، (۲)

با توجه به سیاق بیت و اقتباسی که در آن وجود دارد «آیة» درست تر به نظر می‌آید.

-۳۱-

فَتِلْكَ وُلاَةُ السَّوِّءِ قَدْ طَالَ مُلْكُهُمْ

فَحَتَّامٌ

حَتَّامُ الْعِنَاءِ الْمُطَوَّلُ

مفردات:

حَتَّامٌ: تا چند، تا کی.

العِنَاءُ: رنج، مشقت.

ترجمه‌ی بیت:

آنها والیان و فرمانروایان بدرفتار ظالمی بوده که حکومتشان طولانی گشته است، پس تا کی؟ تا چند این رنج طولانی ادامه دارد؟

-۳۲-

رَضُوا بِفِعَالِ السَّوِّءِ فِي أَهْلِ دِينِهِمْ

فَقَدَ

أَيَّمُوا طَوْرًا عِدَاءً وَ أَتَكَلَّوْا

مفردات:

طَوْرًا: بار، دفعه.

عادی بین الصَّيْدَيْنِ: با یک تیر دو شکار را زد عادی عِدَاءً: بین دو چیز را جمع کرد.

أهل دينهم: هم کیشان خویش.

أَثَرًا الْأُمِّ وَلَدَهَا: فرزند را از مادر گرفت، داغش را به دل او گذاشت.

۱- آیا به آیات قرآن نمی اندیشند؟ یا [مگر] بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟ (محمد/۲۴- همان)

۲- ابو ریاش، ص ۱۵۹

ترجمه‌ی بیت:

به اعمال ظالمانه در حق هم کیشان خویش راضی و خشنود شدند یکبار بچه‌ها را ظالمانه یتیم ساختند و بار دیگر مادران را داغدار فرزندان نمودند.

شرح بیت:

۱. مراد از داغدار کردن مادران به شهادت رساندن علویان و شیعیان مانند حسین بن علی علیه السلام و فرزندان و برادران و هواداران ایشان است.

۲. «عادى بين الصَّيْدَيْنِ» کنایه از ستم مضاعف است.

۳۳-

كَمَا رَضِيَتْ بُخْلًا وَ سُوءَ وِلَايَةٍ

بِكَلْبَتِهَا

فِي أَوَّلِ الدَّهْرِ حَوْمَلُ

مفردات:

كَلْبَةٌ: سگ.

حَوْمَلُ: نام زنی است که سگی را که پاس او می‌داشت چندان گرسنه داشت تا سگ دم خویش بخورد و این مثل گویند: أَجُوعٌ مِنْ كَلْبَةٍ حَوْمَلُ: گرسنه تر از سگ حومل. (۱)

ترجمه‌ی بیت:

با ما همانگونه رفتار می‌نمایند که حومل در روزگاران گذشته به بخل و بد سرپرستی درباره‌ی سگش خشنود گشت.

۳۴-

نُبَاحًا إِذَا مَا اللَّيْلُ أَظْلَمَ دُونَهَا

و

ضرباً و تجویعاً خیالاً مُخْبِلُ

مفردات:

نَبَحَ الكَلْبُ نُبَاحاً: آن سگ پارس کرد.

جَوَّعَهُ تجویعاً: او را گرسنه نگه داشت.

۱- ابو ریاش، ص ۱۶۰

حَبَال: جنون، دیوانگی حَبَلٌ - حَبَلًا و حَبَالًا: دیوانه شد.

الْمُحَبَّل: دیوانه، بی عقل.

ترجمه‌ی بیت:

آن سگ آنگاه که شب تاریک می‌شد برای نگهبانی آن زن بانگ می‌کرد، اما وی او را کتک می‌زد و گرسنه نگه می‌داشت، و این دیوانگی محض است.

شرح بیت:

«حَبَالٌ مُّحَبَّلٌ» دارای اسناد مجازی است؛ اسناد به مصدر است. همانند: شعرٌ شاعرٌ. (۱)

-۳۵-

وَ مَا ضَرَبَ الْأَمْثَالَ فِي الْجَوْرِ قَبْلَنَا

لَلْأَجْوَرِ

مِنْ حُكَّامِنَا الْمُتَمَثِّلِ

مفردات:

الْأَجْوَر: ظالم‌تر، اسم تفضیل از جَارِ يَجْوِر.

الْمُتَمَثِّل: پدید کننده‌ی مثل، مثل آورنده.

ترجمه‌ی بیت:

مثل آورنده‌ی در جور و ستم، پیش از ما، مثلی نَزَد که از حاکمان ما ظالم‌تر و ستمگرتر باشد.

شرح بیت:

«الْمُتَمَثِّل» فاعل «ضَرَبَ» می‌باشد.

خَوَّفُونَا بِالْعَمَى هُوَّةَ الرَّدَى

كَمَا

شَبَّ نَارَ الْحَالِفِينَ الْمُهَوَّلُ

مفردات:

الهُوَّةُ: گودال.

الرَّدَى: مرگ، هلاکت.

شَبَّ يَشِبُّ: برافروخت، آتش را روشن کرد.

المُهَوَّلُ: ترساننده، سوگند دهنده، در جاهلیت هر گاه می خواستند کسی را سوگند دهند آتشی بر افروخته و در آن نمک می ... ریختند که در اثر حرارت آن، نمک گُل کرده، سرخ و زرد می شد تا به وسیله آن بترسانند. سپس به سوگند خورنده می ... گفتند اگر قسم دروغ یاد کنی یکسال بر تو نخواهد گذشت که در آتش قربانی خواهی سوخت. (۱)

ترجمه ی بیت:

آن ها از روی جهالت و نادانی ما را از قتل و کشتن ترساندند همانگونه که در جاهلیت سوگند دهنده برای ترساندن سوگند خورندگان، آتش بر می افروخت.

لَهُمْ كُلَّ عَامٍ بِدَعَةٍ يُحْدِثُونَهَا

أَزْلُوا

بِهَا أَتْبَاعَهُمْ ثُمَّ أَوْحَلُوا

مفردات:

أَزَلَّ: لغزاند، در خطا افکند.

أَوْحَل: در گل نشانند، الوحل: گِل، مولوی سروده است:

من ز آتش زاده ام او از وَّحَل پیش آتش مر و حل را چه محل [\(۲\)](#)

۱- ابوریاش، ص ۱۶۱

۲- مولوی، مثنوی معنوی، ص ۸۱۰

ترجمه‌ی بیت:

آن‌ها هر سال بدعت جدیدی پایه‌گذاری کردند که پیروان خویش را به آن لغزنده سپس به گل نشانند.

-۳۸

و عَيْبٌ لِأَهْلِ الدِّينِ بَعْدَ ثَبَاتِهِ

إِلَى

مُحَدَّثَاتٍ لَيْسَ عَنْهَا التَّنْقُلُ

مفردات:

التَّنْقُلُ: جای به جای شدن، تحوّل از مکانی به مکان دیگر.

مُحَدَّثَاتٍ: ج محدثه، چیزی منکر و مبتدع، بدعت.

ترجمه‌ی بیت:

و دینداران را عیب می‌نمایند به سبب ایستادگی در برابر بدعت‌هایی که جای به جای شدن از آنها امکان‌پذیر نیست.

شرح بیت:

(۱) این بیت اقتباس معنوی از این آیه است: وَ يَسْحَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۱)

(۲) «ه» در ثباته به «اهل» باز می‌گردد.

(۳) «عیب» معطوف بر «بدعه» از بیت سی و هفتم است. تقدیر عبارت چنین است: و لهم عیب لأهل الدین، جمله‌ی «لَيْسَ عَنْهَا التَّنْقُلُ» در محل جر صفت برای «محدثات» می‌باشد.

۱- و مؤمنان را ریشخند می‌کنند و [حال آنکه] کسانی که تقوای پیشه بوده‌اند، در روز رستاخیز، از آنان برترند. (بقره/ ۲۱۲- ترجمه‌ی فولادوند)

كَمَا ابْتَدَعَ الرَّهْبَانُ مَا لَمْ يَجِيءْ بِهِ

كِتَابٌ

وَلَا وَحِيٍّ مِنَ اللَّهِ مُنْزَلٌ

مفردات:

الرَّهْبَانُ: ج راهب، پارسای ترسایان. زاهد ترسایان، فردوسی می گوید:

سکوبا و قسیس و رهبان روم همه سوگواران آن مرز و بوم (۱)

ترجمه ی بیت:

همانگونه که راهبان بدعتی را نهادند که نه کتابی آن را آورده و نه وحیی از جانب خدا بر آن نازل شده بود.

شرح بیت:

ممکن است کسی پرسد چگونه کمیت بدعت بنی امیه را به بدعت راهبان تشبیه نموده، درحالی که بدعت راهبان بدعتی پسندیده اما بدعت بنی امیه بدعتی مذموم و ناپسند است؟ در پاسخ باید گفت: کمیت تنها صرف بدعت را اراده نموده است زیرا راهبان نیز دستورات خدا را تغییر داده و تحریف نمودند؛ وجه شبه در این تشبیه تحریف دستورات الهی است.

تَحِلُّ دِمَاءُ الْمُسْلِمِينَ لَدَيْهِمْ

و

يَحْرُمُ طَلْعَ النَّخْلَةِ الْمُتَهَدِّلِ

مفردات:

الطَّلَعُ: خوشه.

الْمُتَهَدِّلِ: آویزان.

ترجمه‌ی بیت:

خون مسلمانان نزد آنها مباح و حلال است درحالی که خوشه آویزان خرما قبل از پرداخت مالیات آن بر صاحبش حرام است.

شرح بیت:

(۱) شاعر می‌خواهد بگوید یک خوشه‌ی خرما نزد آنها از یک مسلمان با ارزش تر است؛ چرا که چیدن آن پیش از پرداخت مالیات حرام اما ریختن خون مسلمانان حلال است.

(۲) «طلع» بر گرفته از این کریمه است: وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلَعُهَا هَضِيمٌ. (۱)

-۴۱-

و أَظْمَأُونَا الْأَعْشَارُ فِيهَا لَدَيْهِمْ

وَ

مَرْتَعُنَا فِيهِمْ أَلَاءٌ وَ حَزْمَلٌ

مفردات:

الأظماء: ج الظمء و الظمء: تشنگی، مدت میان دو نوبت آب خوردن شتر، الرفه: بر آب آمدن شتران هر گاه که بخواهند، فراخ و آسان شدن زندگانی؛ الغب: یک روز در میان بر آب آمدن شتران؛ الربع: باز داشتن شتر سه شبانه روز از آب و وارد شدن آن در روز چهارم به آبشخور.

الأعشار: ج عِشْر، آب دادن به شتر پس از نه روز آب نخوردن.

ألاء: درختی است تلخ که حیوان از خوردن آن اجتناب می‌کند.

حزمل: درخت اسپند، حیوان از خوردن این درخت نیز اجتناب می‌ورزد.

۱- و زرعها و نخلی که شکوفه اش لطیف است. (شعراء/۱۴۸- ترجمه‌ی صفی‌علیشاه، حسن بن محمد باقر، تفسیر صفی ... علیشاه، چاپ اول، انتشارات منوچهری، تهران، ۱۳۷۸ ش).

ترجمه‌ی بیت:

تشنگی ما نزد آنها طولانی‌ترین تشنگی و چراگاه‌های ما نزد آنها درختان بی‌ثمر آلاء و اسپند است.

شرح بیت:

«أظماء» مبتدا و خبر آن «الاعشار». «فیما لدیهم» کنایه از ثروت‌ها و غنایمی می‌باشد که در اختیار حاکمان مروانی است. مراد از «نا» در «أظماؤنا» دوستداران اهل بیت علیهم السلام است. مقصود شاعر از این بیت این است که نیازمندان از محبان اهل بیت علیهم السلام، برای دریافت غنایم و سهم بیت‌المالی که در دست حاکمان است بیش از دیگران معطل می‌شوند و آن حاکمان پست‌ترین و بی‌ارزش‌ترین اموال را به آنها می‌دهند.

-۴۲-

وَ لَيْسَ لَنَا فِي الْفَيْءِ حَظٌّ لَدَيْهِمْ

و

لَيْسَ لَنَا فِي رِحْلَةِ النَّاسِ أَرْحُلٌ

مفردات:

الْفَيْءُ: غنیمت، خراج.

الرَّحْلَةُ: کوچ، سرگذشت مسافرت، در اینجا کوچ کردن برای رفتن به جنگ جهت اخذ غنیمت است، شاعری گفته است:

و اذا اراد الله رحلته نعمة عن دار قوم اخطاوا التدبيرا. (۱)

الرَّحْلُ: کوچ کردن، پالان بستن بر شتر، پالان، زین، ج: رِحَالٌ و أَرْحُلٌ،

ترجمه‌ی بیت:

از غنایمی که نزد آنهاست ما را هیچ بهره‌ای نیست و برای ما در میان کوچ کنندگان برای غنیمت مرکبی وجود ندارد.

فَيَا رَبِّ هَلْ إِلَّا بِكَ النَّصْرُ نَبْتَغِي

عَلَيْهِمْ

و هَلْ إِلَّا عَلَيْكَ الْمُعْوَلُ

مفردات:

إِبْتَغِي: طلب کرد، درخواست نمود.

الْمُعْوَلُ: تکیه گاه، جای تکیه و اعتماد و جای استعانت، عَوَّلَ عَلَى فُلَانٍ و بِهِ: به او اعتماد کرد، به او اتکا کرد.

ترجمه‌ی بیت:

پس ای پروردگار من! آیا جز از تو علیه آن‌ها یاری نخواهیم و آیا غیر از تو اعتماد و اتکایی وجود دارد؟

شرح:

(۱) این بیت اقتباس از اسالیب قرآنی زیر است: «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» (۱)

و «عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (۲)

(۲) به جای «نبتغی» در شروح خیاط و رافعی کلمه «یُرْتَجَى» آمده است. (۳)

وَمِنْ عَجَبٍ لَمْ أَقْضِهِ أَنْ خَيَّلَهُمْ

لِأَجْوَابِهَا

تَحْتَ الْعَجَاجِ أَرْمَلُ

مفردات:

وَمِنْ عَجَبٍ لَمْ أَقْضِهِ: لَمْ أَقْضِ هَذَا الْعَجَبِ: لَمْ أَفْزِعْ مِنْهُ: از آن بی تاب نگشتم.

- ۱- و توفيق من جز به [ياری] خدا نيست. بر او توکل کرده ام و به سوی او بازمی گردم. (هود/۸۸- همان)
- ۲- و مؤمنان بايد تنها بر خدا اعتماد کنند. (تغابن/۱۳- همان)
- ۳- خياط، ص ۵۰؛ رافعی ص ۷۰

العجاجة: غبار.

اللزمل: آواز، آواز نرهی ستور، آواز مختلط، ج الازامل.

ترجمه‌ی بیت:

جای بسی شگفتی است اگر بی تاب نگردم؛ زیرا برای شکم اسب‌های آن‌ها در زیر غبار میدان جنگ آوازه‌ای مختلط است.

شرح بیت:

مصراع نخست این بیت اشاره به دعایی است که شاعر در بیت قبل برای طلب نصرت و یاری از خدا نمود و مصراع دوم اشاره به سپاهیان ابن زیاد به فرماندهی ابن سعد (لعنة الله عليهم اجمعين) است که به قصد شهادت امام حسین علیه السلام حرکت کردند.

۴۵- هَمَاهِمٌ بِالْمُسْتَلِيمِينَ عَوَابِسُ

كَجِدِّ

انِ يَوْمِ الدَّجَنِ تَعْلُو وَ تَسْفُلُ

مفردات:

هَمَاهِمٌ: ج همهمه: سروصدای نامفهوم.

الْمُسْتَلِيمِينَ: زره پوش، زره پوشنده.

الْأَمَّةُ: زره.

عَوَابِسُ: ج عابِس: چهره درهم کشیده، عبوس.

جِدَّانَ: ج جدأة: مرغ گوشت ربا، زغن.

الدَّجَنُ: ابر متراکم و سیاه،

ترجمه‌ی بیت:

همهمه‌هایی در میان زره پوشان بلند، و چهره هایشان عبوس و درهم کشیده است، همانند مرغان گوشت ربایی که در روز

پوشیده از ابرهای سیاه و متراکم، بالا رفته و پایین می آیند.

شرح بیت:

«كَحِدَّانِ يَوْمِ الدَّجَنِ» به صورت «كَعَقِبَانِ يَوْمِ الدَّجَنِ» نیز روایت شده است. (۱)

-۴۶-

إِذَا اسْتَلَبْتُهُنَّ الْأَمْعَزُ هَبْوَةً

و

أَعْقَبَهَا بِالْأَمْعَزِ السَّهْلِ قَسَطًا

۴۷- يُحَلِّئْنَ عَنِ مَاءِ الْفِرَاتِ وَظِلِّهِ

حُسَيْنًا

و لَمْ يُشْهَرْ عَلَيْهِنَّ مُنْصَلٌ

مفردات:

سَلَبَهُ و اسْتَلَبَهُ تَوْبَهُ: لباسش را از تنش کند و ربود.

الْأَمْعَزُ: ج أمعز: سرزمین سخت و سنگلاخی.

الْهَبْوَةُ: غبار، غبار رقیق.

الْقَسَطُ: غبار.

السَّهْلُ: زمین هموار، الْأَمْعَزِ السَّهْلِ: سرزمین سخت هموار.

أَعْقَبَهَا: به دنبال آن آمد، پس از او آمد.

حَلَّاهُ يُحَلِّئُهُ تَحْلِيئَةً: او را از آب منع نمود.

الْمُنْصَلُ وَ الْمُنْصَلُ: ج مَنَاصِلُ، شمشیر.

ترجمه ی ابیات:

۴۶- آنگاه که سرزمین‌های سخت و سنگلاخی غبار را از آن‌ها بر باید و به دنبال آن در سرزمین هموار، غبار آن‌ها را دریابد.

۴۷- حسین علیه السلام را از آب فرات و سایه‌اش منع می‌کنند و هیچ شمشیری به دفاع از او در برابر آن‌ها کشیده نمی‌شود.

شرح بیت:

۴۶- الف) «هَبْوَةٌ» تمیز مَحْوَلٍ از مفعول بوده و تقدیر عبارت چنین است: اِذَا اسْتَلَبَتِ الْاِمَاعِزُ هَبْوَةَ نَهْنٍ.

ب) «الاماعز، الامعز، هبوه و قسطل» دارای مراعات نظیر اند.

-۴۸

سَوَى عَضْبَةٍ فِيهِمْ حَبِيبٌ مُعَفَّرٌ

قَضَى

نَجْبُهُ وَ الْكَاهِلِيُّ الْمُرْمَلُ

مفردات:

الْعَضْبَةُ: گروه، گروه از ده تا چهل. خاقانی سروده است:

آنکس که تو را نداشت طاعت در عصبه‌ی تو نمود عصیان (۱)

حبيب: مراد حبيب بن مظاهر قَقْعَسِي از قبیله‌ی بنی‌اسد است که در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسید. (۲)

الکاهلی: منظور انس بن حارث که او نیز از بنی‌اسد و در کربلا به شهادت رسید.

الْمُرْمَلُ: پیچیده در خون، آغشته به خون.

الْمُعَفَّرُ: به خاک آلوده.

قَضَى نَجْبَهُ: بمرد، گویی مرگ نذر بر گردن او بوده و با شهادت آن نذر را ادا نموده است.

النَّجْبُ: مرگ، فغان، شیون و زاری.

ترجمه‌ی بیت:

بجز جماعتی که حبيب بن مظاهر خاک آلود به شهادت رسیده و انس ابن حارث کاهلی آغشته به خون در میان آن‌ها بودند.

وَمَالَ أَبُو الشَّعْثَاءِ أَشْعَثَ دَامِيًّا

و

إِنَّ أَبَا جَحَلٍ قَتِيلٌ مُحَجَّلٌ

مفردات:

مال یمیل: کج شد (از روی اسب خود کج شد).

أبو الشَّعْثَاءِ: مردی از بنی کنده که دارای موی ژولیده بود، از یاران امام حسین علیه السلام است. (۱)

الأشْعَثُ: ژولیده موی.

الدَّامِي: خون آلود.

أَبُو جَحَلٍ: کینه مسلم بن عوسجه است، از یاران امام حسین علیه السلام که در کربلا به شهادت رسید. (۲)

المُحَجَّلُ: افتاده بر زمین.

حَجَلَةٌ: او را بر زمین کوبید.

ترجمه ی بیت:

ابو شعشاء ژولیده مو و خون آلود (از اسب خود) کج گشت (به زیر افتاد) و ابو جحل مسلم بن عوسجه کشته و بر زمین افتاد.

و شَيْخُ بَنِي الصَّيْدَاءِ قَدْ فَاضَ قَبْلَهُمْ

و

إِنَّ أَبَا مُوسَى أَسِيرٌ مُكَبَّلٌ

مفردات:

شیخ بنی الصّیداء: مراد قیس بن مُشهر صیداوی است.

فاض یفیض فیضاً و فیوضاً: مرد، درگذشت.

أبو موسی: منظور موقع بن ثمامه اسدی است. (۳)

۱- ابو ریاش، ص ۱۶۶

۲- ابو ریاش، ص ۱۶۶

۳- ابوریاش، ص ۱۶۶

ترجمه‌ی بیت:

پیر و بزرگ بنی صیدا (قیس بن مُسهر) پیش از آن‌ها به فیض شهادت نائل آمد و ابو موسی موقع بن ثمامه اسدی اسیر و در بند گردید.

-۵۱

كَأَنَّ حُسَيْنًا وَ الْبَهَائِلَ حَوْلَهُ

لِأَسْيَافِهِمْ

مَا يَخْتَلِي الْمُتَبَقِّلُ

مفردات:

الْبُهَائِلُ: ج بُهلول: مهتر، دارنده‌ی هر گونه خیر، مرد خنده رو، در اینجا مقصود یاران امام حسین علیه السلام است.

خَلَى يَخْلَى وَ اخْتَلَى الْعُشْبُ: علف را چید.

الْمُتَبَقِّلُ: جوینده‌ی مرغزار، کسی که به دنبال چراگاه می‌گردد.

ترجمه‌ی بیت:

گویا حسین علیه السلام و یاران با فضیلت او برای شمشیرهای آن‌ها چون سبزه برای داس‌های دروننده‌ی جوینده‌ی مرغزار بودند.

-۵۲

يَخْضَنَ بِهِمْ مِنْ آلِ أَحْمَدَ فِي الْوَعْيِ

دَمًا

ظَلَّ مِنْهُمْ كَالْبَهِيمِ الْمُحَجَّلِ

مفردات:

خَاضَ الْمَاءَ: وارد آب شد. خَاضَ بِالْفَرَسِ: اسب را وارد آب کرد، اسب را به آبشخور درآورد.

الوغی: بانگ و خروش، جنگ.

أَلْمَحَجَّلُ مِنَ الْخَيْلِ: اسبی که هر چهار دست و پای وی سپید باشد، منوچهری سروده است:

حبذا اسبی محجل مرکبی تازی نژاد نعل او پروین نشان و سم او خارا شکن [\(۱\)](#)

۱- دهخدا، ذیل «محجل»

الْحَجَلُ وَالْحَجَلُ وَالْحَجَلُ: خلخال، پای برنجن، سپیدی پای اسب.

البهیم: اسب یک رنگ که هیچ رنگ دیگر در آن مخالف رنگ وی نباشد، سیاه و تاریک.

ترجمه‌ی بیت:

آن‌ها در آن غوغای جنگ همراه آن مهتران با فضیلت، گروهی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را به آبخور خون می...
کشاندند به گونه‌ای که پیوسته از ایشان به خون خود گلگون می‌گشت.

شرح بیت:

(۱) «دَمِيًّا» مفعول به «يُخْضَنَ» می‌باشد، «باء» در «بِهِم» به معنای «مَعَ» و «هِم» به «البهالیل» از بیت ۵۱ باز می‌گردد؛ تقدیر عبارت چنین است: يَخْضَنَ مَعَهُم جَمَاعَةً مِنْ آلِ أَحْمَدَ دَمًا، «ظَلَّ» از افعال ناقصه، «کالبهیم» خبر مقدم «ظَلَّ»، «المُحَجَّلُ» اسم موخر آن و «مِنْهُمْ» متعلق به «المُحَجَّلُ» می‌باشد.

(۲) «البهیم المُحَجَّلُ» یعنی گلگون از خون، شاعر کشته‌ای را که آغشته به خون است به اسبی تشبیه نموده که دارای پیکری سیاه و خالص و دست و پاهای سپید است.

-۵۳-

وَغَابَ نَبِيُّ اللَّهِ عَنْهُمْ وَفَقَدُهُ

عَلَى

النَّاسِ رُزْءٌ مَا هُنَاكَ مُجَلَّلٌ

مفردات:

فَقَدَ: از دست دادن.

الرُّزْءُ وَالرُّزِيَّةُ: مصیبت.

المُجَلَّلُ: بزرگ.

ترجمه‌ی بیت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن‌ها غایب گشت و از دست دادن او بر مردم مصیبت بسیار بزرگی بود.

-۵۴

فَلَمْ أَرَ مَخْذُولًا أَجَلَ مُصِيبَةٍ

و

أَوْجَبَ مِنْهُ نُصْرَةً حِينَ يُخْذَلُ

مفردات:

المَخْذُولُ: یاری نشده (آن‌زمان که به یاری نیازمند است)

ترجمه‌ی بیت:

من آن زمان که او تنها و بی کس مانده بود، هیچ یاری نشده‌ای مصیبت زده‌تر و نیازمندتر از او به کمک و یاری ندیدم.

شرح بیت:

این بیت دارای صنعت «رَدُّ الْعَجْزِ عَلَى الصَّدْرِ» است: مَخْذُولًا و يُخْذَلُ.

۵۵- يُصِيبُ بِهِ الرَّامُونَ عَنْ قَوْسٍ غَيْرِهِمْ

فَيَا

آخِرًا سَدَى لَهُ الْعَمَى أَوَّلُ

مفردات:

آخِرًا: منظور آخرین خلیفه اموی در زمان شاعر، یعنی هشام بن عبد الملک است.

سَدَى: هموار ساخت.

أَوَّلُ: منظور معاویه بن ابی سفیان است.

ترجمه‌ی بیت:

تیر اندازان از کمان دیگری به سوی او تیراندازی می‌کنند پس ای آخرین شخصی که گمراهی را شخص نخست برای تو هموار ساخت.

شرح بیت:

۱) مراد از تیراندازان لشکریان یزید بن معاویه (لعنة الله عليهما) می باشد که کمان و ساز و برگ جنگی آن ها را یزید تدارک دیده بود و منظور از آخرین شخص هشام بن عبد الملک و مراد از «اَوَّل» معاویه است که با جنگ خویش با حضرت علی علیه السلام و به شهادت رساندن امام حسن علیه السلام زمینه ساز گمراهی ها و جنایت های بعدی در حق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله گشت. (۱)

۲) به جای «سَدَى» در خیاط و رافعی «أَسَدَى» آمده است. (۲)

-۵۶-

تَهَافَتٌ ذُّبَانُ الْمَطَامِعِ حَوْلَهُ

فریقان

شَتَّى ذُو سِلَاحٍ وَ أُعْزَلُ

مفردات:

تَهَافَتٌ: پی در پی خود را افکند.

ذُّبَانٌ: ج ذئب: گرگ.

الْأُعْزَلُ: بی سلاح.

ترجمه ی بیت:

گرگان طمع پی در پی خود را بر او افکندند و در دو گروه متفاوت، با سلاح و بی سلاح او را محاصره نمودند.

شرح بیت:

مراد از گرگان طمع یاران یزید (لعنة الله عليه و عليهم) است که به طمع مال دنیا به روی فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله تیغ کشیدند. بنابراین شاعر آن ها را در پستی و طمع و درنده خویی به گرگ تشبیه نموده است.

۱- نک: فصل نخست همین اثر، ص ۱۶

۲- رافعی، ص ۷۱؛ خیاط، ص ۵۱

إِذَا شَرَعَتْ فِيهِ الْأَسِنَّةُ كَبُرَتْ

غُورَاتِهِمْ

فِي كُلِّ أَوْبٍ وَهَلَّلُوا

مفردات:

شَرَعَ الزُّمْحُ: نیزه فرورفت.

الْأَسِنَّةُ: ج السِّنَان: نیزه.

الْغَوَاةُ: ج الغاوی: گمراه.

أَوْب: جهت، سمت، سو.

هَلَّلَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ سِرْدَاد. التَّهْلِيلُ: كَفْتَنِ لَا إِلَهَ إِلَّا إِلَه.

ترجمه ی بیت:

هرگاه نیزه ها در پیکر مطهر او وارد می شد گمراهان آن ها از هرسو بانگ به تکبیر و تهلیل بلند می کردند.

فَمَا ظَفِرَ الْمُجْرِي إِلَيْهِمْ بِرَأْسِهِ

وَ

لَا عُدَلَ الْبَاكِي عَلَيْهِ الْمُؤَلُّوْلُ

مفردات:

ظَفِرَ: دست یافت، نائل آمد، پیروز شد.

الْمُجْرِي: فرستاده شد، رسول، فرستاده.

عُدِلَ: سرزنش شد.

الْمَوْلُولِ: گریان، شیون و زاری سردهنده.

وَلَوْلَتِ الْمَرْأَةُ: آن زن فغان و شیون سرداد، گریه و زاری کرد.

ترجمه‌ی بیت:

نه فرستاده شده با سر مبارک آن حضرت علیه السلام به سوی آن ها به هدف خویش نایل آمد و نه گریان شیون و فغان کننده
بر او (حسین علیه السلام) مورد سرزنش و نکوهش واقع شد.

شرح بیت:

«المَوْلُول» صفت «الباکی» می باشد.

-۵۹

فَلَمْ أَرِ مَوْتُورِينَ أَهْلَ بَصِيرَةٍ

و

قُ لَّهُمْ أَيْدٍ صِحَاحٌ وَأَرْجُلٌ

۶۰- كَشِيَعَتِهِ وَالْحَزْبُ قَدْ تُفِيَّتْ لَهَا

أَمَامَهُمْ

لُدْرٌ يَجِيشُ وَمِرْجَلٌ

مفردات:

المَوْتُورُ: آنکه کینه و خون کشته‌ی خود در نیابد.

لَهُمْ أَيْدٍ صِحَاحٌ وَأَرْجُلٌ: دست و پاها‌ی سالمی دارند.

شِيعَةٌ: گروه همدل، گروه یاران، مذهب دوستداران علی و آل او.

تُفِيَّتْ: پایه برای آن گذاشته شد.

قَدْرٌ: دیگ.

جَاشَ يَجِيشُ: جوشید، قلیان کرد.

المِرْجَلُ: دیگ.

ترجمه‌ی ابیات:

۶۰- همانند یاران او ندیده ام که دیگ جنگ بر پایه هایی در برابر آن ها جوشان و در غلیان باشد.

شرح اییات:

الف) «أهل» صفت «موتورین» می باشد.

ب) «لَهُمْ أَيْدٍ صِحَاحٌ وَ أَرْجُلٌ» کنایه از توانمند بودن بر کین کشیدن است.

ج) «قَدْرٌ» نایب فاعل «قَدْ تُفِيتُ» می باشد.

-۶۱-

فَرِيقَانِ هَذَا رَاكِبٌ فِي عَدَاوَةٍ

و

بَاكٍ عَلَى خِذْلَانِهِ الْحَقِّ مُعْوَلٌ

مفردات:

المُعْوَل: ناله سردهنده، گریه و شیون کننده.

ترجمه ی بیت:

مردم در برابر قیام امام حسین علیه السلام دو گروه گشتند: گروهی بر مرکب دشمنی با او سوار شدند و جماعت دیگر از اینکه حق را تنها و بی یاور گذاشته اند گریان و نالان گشتند.

شرح بیت:

۱. «فَرِيقَانِ» خبر برای مبتدای محذوف «الناس»، «ه» در «خِذْلَانِهِ» در معنی فاعل خِذْلَانِ بوده و مرجع آن «بَاكٍ» است، الْحَقِّ: مفعولاً به برای خِذْلَانِ است.

۲. این بیت دارای توشیح است که از موارد اطناب می باشد.

-۶۲-

فَمَا نَفَعَ الْمُسْتَأْخِرِينَ نَكِيصُهُمْ

وَ

لَا ضَرَّ أَهْلَ السَّابِقَاتِ التَّعَجُّلُ

مفردات:

نکیص: خودداری، رویگردانی، پشت کردن. نَكَصَ عَنِ الْأَمْرِ: از انجام آن امر خودداری نمود.

أهل السابقات: مراد آناند که به یاری حسین بن علی علیه السلام شتافتند و بر دیگران پیشی گرفتند.

التَّعَجُّلُ: شتافتن و شتابی نمودن.

ترجمه‌ی بیت:

نه خودداری آن‌هایی که دریا ره ی حسین علیه السلام کندی نمودند، سودی نصیبشان ساخت و نه شتاب پیشی گیرندگان در یاری‌اش ضرری بدانها رساند.

شرح بیت:

در این بیت صنعت مقابله وجود دارد: در مصراع نخست «المستأخرین» و «نکیص» و در مصراع دوم در مقابل آنها به ترتیب «أهل السابقات» و «التَّعَجُّل» آورده است.

-۶۳-

فَإِنْ يَجْمَعُ اللَّهُ الْقُلُوبَ وَ نَلْقَهُمْ

لَنَا

عَارِضٌ مِنْ غَيْرِ مُزْنٍ مُكَلَّلٌ

مفردات:

العارض: ابر، «قالوا هذا عارضٌ ممطرنا». (۱)

المُزْن: باران.

مُكَلَّلٌ: تاج دار، پوشاننده.

كَلَّلَ السَّحَابُ السَّمَاءَ: ابر آسمان را پوشاند.

ترجمه‌ی بیت:

اگر خداوند دل‌های ما را متحد گرداند و با آن‌ها روبرو شویم برای ما علیه آن‌ها ابری پوشاننده و بی‌باران خواهد بود.

شرح بیت:

۱. منظور از ابر بی‌باران پوشاننده، سپاه مملو از مردان جنگی سلاح پوش است که باران تیر و نیزه‌های خود را بر سر آن‌ها فرو خواهد ریخت.

۲. این بیت دارای «احتراس» است «مِنْ غَيْرِ مُزْنٍ» برای دفع توهم خلاف مقصود است، زیرا زمانی که می‌گوید لَنَا عَارِضٌ، با کلمه‌ی «عارض» (ابر)، «مُزْن» (باران) به ذهن متبادر می‌شود که قید «مِنْ غَيْرِ مُزْنٍ» این توهم را دفع می‌نماید.

۳. «مُكَلَّلٌ» صفت «عارض» است.

۱- گفتند: «این ابری است که بارش دهنده ماست.» (احقاف/۲۴- ترجمه‌ی فولادوند)

لَنَا عَارِضٌ ذُو وَاوَابِلٍ أَطْلَقَتْ لَهُ

وِكَاءٌ

رَدَى الْأَبْطَالَ عَزْلَاءً تَسْجُلُ

مفردات:

العارض: ابر، در اینجا منظور سپاه انبوه است.

الواويل: باران شدید، کنایه از باران شدید تیرها و نیزه‌ها است.

الوکاء: بندی که در مشک را با آن می‌بندند.

الرّدى: هلاکت، مرگ.

العزلاء: مشک.

تَسْجُلُ: می‌ریزد.

ترجمه‌ی بیت:

برای ما، ابر دارای بارانِ شدیدی است که مشک ریزان آن، بند مرگ و هلاکت را برای قهرمانان آنان می‌گشاید.

شرح بیت:

۱. این بیت دارای استعاره مکنیه مرشحه است؛ مرگ را به مشک تشبیه کرده، مشک (مشبه به) را حذف و از لوازم آن وکاء (بند مشک) را آورده، و «عزلاء تسجل» از ملائمت مشبه به محذوف است و ترشیح می‌باشد.

۲. «شَمَأُ» فاعلِ «هَرَّتْهَا» می‌باشد.

سَرَابِيلُنَا فِي الرَّوْعِ بِيضٌ كَأَنَّهَا

أَصَا

اللُّوبِ هَزَّتْهَا مِنَ الرِّيحِ شَمَالُ

السَّرَابِيلِ: جِ سِرْبَالٍ: زَرَهُ.

الرَّوْعِ: جَنْكُ، بِي تَابِي، تَرَسِ.

الأضأ: ج الأضأءة: آبگیر، برکه آب.

اللؤب: ج لآبه، سرزمین های دارای سنگ های منفذدار که گویا با آتش سوخته اند.

ترجمه ی بیت:

زره های ما در میدان جنگ از سپیدی و درخشش برکه ی آب زلال در سرزمینی سیاه و سنگلاخی را می مانند که باد شمال آن را به حرکت در آورده و لرزانده باشد.

شرح بیت:

شاعر در این بیت تصویر زیبایی از برکه ی آب زلالی به نمایش می گذارد که بر روی سرزمینی سنگلاخی با سنگ های سیاه آرمیده است و باد شمال که از ویژگی های آن تصفیه کنندگی است بر آن می وزد و موج های زیبایی را که گویی هر کدام جاده و راهی است بر روی آن ایجاد می نماید، حال شاعر زره هایی که جنگجویان بتن کرده اند را در درخشندگی و زیبایی و موج دار بودن به این صحنه تشبیه نموده است.

-۶۶-

عَلَى الْجُرْدِ مِنَ آلِ الْوَجِيهِ وَ لَاحِقِ

تُذَكِّرُنَا

أَوْ تَارَنَا حِينَ تَضْهَلُ

الجرء: ج أجرد و جرداء، اسبان کوتاه مو، اسب های تیزتک و برنده مسابقه.

الوجه و لآق: نام دو اسب نیکو از اسب های عرب.

الأوتار: ج الوتر: انتقام گرفته نشده.

تضهل: شیهه می کشد.

ترجمه ی بیت:

بر اسبهای کوتاه و تیزتک از خانواده ی وجه و لآق با آن ها روبرو می شویم که شیهه ی آن ها کشته شدگان انتقام گرفته نشده ما را به یاد می آورد.

نَكِيلٌ لَهُمْ بِالصَّاعِ مِنْ ذَاكَ أَصْوَعًا

و

يَأْتِيهِمْ بِالسَّجْلِ مِنْ ذَاكَ أَشْجُلُ

مفردات:

كَالَ الْقَمَحِ يَكِيلُ كَيْلًا وَ مَكَالًا: گندم را با پیمانه پیمود.

الأصْوَعُ: ج صاع: پیمانه.

السَّجْلُ: دلو ج: الأسْجُلُ و السَّجَالُ.

ترجمه ی بیت:

با آن‌ها همانگونه رفتار می‌کنیم که با ما رفتار نمودند بلکه چند برابر تلافی نموده تا پیشی گیریم بر آن‌ها در آنچه که در حق ما انجام دادند.

شرح بیت:

شاعر می‌خواهد بگوید که ما با آن‌ها همانگونه رفتار می‌کنیم که آن‌ها با ما رفتار نمودند بلکه چند برابر تا پیشی گیریم بر آن‌ها در آنچه که در حق ما انجام دادند.

۶۸- أَلَا يَفْرَعُ الْأَقْوَامُ مِمَّا أَظْلَهُمْ

و

لَمَّا تَجِئُهُمْ ذَاتُ وَدَقَيْنٍ ضَبِيلُ

۶۹- مِنَ الْمُضْمِنَاتِ الدَّلِيلُ قَدْ بَدَا

لِذِي

اللَّبِّ مِنْهَا بَرَقُهَا الْمُتَخَيَّلُ

٧٠- إِلَى مَفْرَعٍ لَنْ يُنْجِيَ النَّاسَ مِنْ

عَمِيٍّ

وَ

لَا فِتْنَةَ إِلَّا إِلَيْهِ التَّحْوِيلُ

٧١- إِلَى الْهَاشِمِيِّينَ الْبَهَائِلِ إِنَّهُمْ

لِخَائِفِنَا

الرَّاجِي مَلَاذٌ وَ مَوْئِلٌ

مفردات:

فَرَعٌ: پناه جستن، فزع منه إلى فلان: از تو به فلانی پناه برد.

الْوَدْقُ: باران دانه درشت، باران شدید.

مِمَّا أَظْلَمُوا: مِمَّا وَرَدَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْجَوْرِ: از ستمی که بر آن‌ها وارد شده است.

ذَاتُ وَدَقِّينَ: ابرهای دارای دو باران شدید، در اینجا مراد ستم بزرگ (جنگ شدید و خانمانسوز) حاکمان اموی بر مردم است.

الضُّبُلُ: سختی و بلا.

المصمئلات: ج: المصمئلة، بحران‌های شدید، گرفتاریهای سخت، رَجُلٌ صُمْلٌ: مردی که سن و نیروی او کامل گشته است.

الدَّالِيلُ: ج دُولُول، گرفتاری‌های شدید.

ذو اللب: عاقل.

الْمُتَّحِيلُ: آماده برای باران، تدارک بیننده باران.

تَخَيَّلَ لِلْمَطَرِ: برای باران آماده گشت.

المخيلة: ابر.

المفزع: پناهگاه، منظور شاعر از پناهگاه حسین بن علی ع است.

تَحَوَّلَ إِلَيْهِ: از نزد دیگری به سوی او آمد.

تَحَوَّلَ عَنْهُ: از نزد او به سوی دیگر رفت، التَّحَوُّلُ: جای به جای شدن

البُهْلُولُ: آقا، سرور، انسان باسیادت و جامع جمیع فضائل، در بردارنده‌ی همه‌ی خوبی‌ها

المؤئل: پناهگاه، جای رهایی

الملاذ: پناهگاه، ملجأ، سعدی می‌فرماید:

بعد از تو ملاذ و ملجأ نیست هم در تو گریزم ار گریزم (۱)

ترجمه‌ی ابیات:

۶۸- چرا و به چه دلیل مردم پناه نمی‌برند از ظلم و ستمی که بر آن‌ها سایه افکنده است درحالی که هنوز سختی و بلای بزرگتر به آن‌ها نرسیده است.

۶۹- (و به چه حجتی پناه نمی‌برند) از آن بحران‌ها و گرفتاری‌های شدیدی که نشانه‌های بروز آن برای انسان عاقل نمایان است.

۷۰- بسوی تنها پناهگاهی که هرگز مردم از گمراهی و فتنه و آشوب نجات نخواهند یافت مگر زمانی که بسوی آن گرویده و بدان پناه آورند.

۷۱- بسوی هاشمی‌هایی که سروران دارنده‌ی همه‌ی خوبی‌هایند؛ زیرا آن‌ها برای ترسانِ امیدوارِ از ما، ملجأ و پناهگاهند.

شرح ابیات:

۶۸- شاعر در این بیت مردم را دعوت می‌کند به قیام علیه ظلم و ستمهایی که از جانب بنی‌امیه بر آن‌ها می‌رود و از آن‌ها می‌خواهد تا ظلمها شدیدتر و خفقان فراگیرتر نشده است فکری نموده و به اقدامی علیه آن‌ها دست یازند.

۶۹- «مِنَ الْمُصْمَلَاتِ» متعلق به «أَلَا يَفْرَعُ» از بیت شصت و هشتم می‌باشد.

«قَدْ بَدَأَ لَذَى اللَّبِّ مِنْهَا بَرْقُهَا الْمُتَخَيَّلُ» کنایه از این که آن بحران‌ها آماده‌ی انفجارند.

۷۰- «إِلَى مَفْرَعٍ» متعلق به «أَلَا يَفْرَعُ» از بیت شصت و هشتم می‌باشد و تقدیر چنین است:

«أَلَا يَفْرَعُ الْأَقْوَامُ مِنَ الْمُصْمَلَاتِ الدَّلَائِلِ إِلَى مَفْرَعٍ لَنْ يَنْجِيَ النَّاسَ التَّحَوُّلُ إِلَّا إِلَيْهِ» (۱)

۷۱- «إِلَى الْهَاشِمِيِّينَ الْبَهَائِلِ» متعلق به «أَلَا يَفْرَعُ» از بیت شصت و هشتم می‌باشد.

۱- چرا مردم از گرفتاری‌های دشوار به پناهگاهی نمی‌گروند که هرگز جای به جای شدن، مردم را نجات نمی‌دهد مگر اینکه به آن روی آورند؟

(۱) بین جمله‌ی «إِلَى مَفْرَعٍ...» از بیت ۷۱ و جمله‌ی «إِلَى الْهَاشِمِيِّينَ» از بیت ۷۲ کمال اتصال است، زیرا «إِلَى الْهَاشِمِيِّينَ» ابهامِ «إِلَى مَفْرَعٍ...» را بیان نموده است.

(۲) بین جمله‌ی «إِلَى الْهَاشِمِيِّينَ الْبَهَائِلِ» و جمله‌ی «إِنَّهُمْ لِخَائِفِنَا الرَّاجِي مَلَاذُ و مَوَائِلُ» شبه کمال اتصال است؛ گویا کسی پرسیده است: «چرا باید مردم به بنی هاشم پناه ببرند؟» و او در پاسخ گفته است: «زیرا آن‌ها برای ترسانِ امیدوارِ از ما، ملجأ و پناهگاهند.»

-۷۲

إِلَى أَىِّ عَدْلٍ أَمْ لِأَيِّهِ سِيرَةٌ

سِوَاهُمْ

يَوْمَ الظَّاعِنِ الْمُتَرَحِّلِ

مفردات:

أَمْ يَوْمٌ: قصد کرد، از این جهت به مادر امّ گفته می شود که مقصد طفل است.

الظَّاعِنِ: کوچ کننده.

المترحّل: کوچ کننده، سفر کننده.

ترجمه‌ی بیت:

کجاوه نشین کوچ کننده به سوی کدامین عدالت یا کدامین سیره و روش پسندیده جز آن‌ها ره می سپارد و قصد می نماید؟

شرح بیت:

۱. «إِلَى أَىِّ عَدْلٍ» اقتباس از اسالیب قرآنی نظیر «فَأَيُّنَ تَذْهَبُونَ» (۱)

می‌باشد.

۲. بیت دارای مراعات نظیر است: «الظَّاعِنِ» و «الْمُتَرَحِّلِ».

۷۳- وَ فِيهِمْ نُجُومُ النَّاسِ وَ الْمُهْتَدَىٰ بِهِمْ

إِذَا

اللَّيْلُ أَمْسَىٰ وَ هُوَ بِالنَّاسِ أَلْيَلُ

مفردات:

المُهْتَدَىٰ: مقتدا، پیشوا، رهبر.

لَيْلُ أَلْيَلٍ: شب تیره تر، شب بسیار تاریک.

ترجمه‌ی بیت:

آنگاه که شب تاریک نادانی و جهلی که هم اکنون با مردم است تیره تر گردد ستارگان روشنی بخش مردمان و هدایت کننده آنان فقط در میان ایشان است.

شرح بیت:

۱. این بیت دارای اسلوب قصر از نوع تقدیم ماحقه التأخیر است: «فیهم» بر «نجوم الناس» مقدم شده است.

۲. «نجوم الناس» استعاره تصریحیه از بنی هاشم است.

-۷۴-

إِذَا اسْتَحْنَكَ ظُلْمَاءُ أَمْرٍ نُجُومَهَا

غَوَامِضُ

لَا يَسْرِي بِهَا النَّاسُ أَفْلُ

مفردات:

إِسْتَحْنَكَ ظُلْمَاءُ: تاریکی‌های آن یکی پس از دیگری شدت یافت، اسْتَحْنَكَ الرجلُ: قَوَى أَكْلَهُ و اسْتَدَّ بَعْدَ ضَعْفٍ و قَلْبِهِ: خوراک آن مرد پس از ضعف و کاستی قوت یافت.

سری یسری: شبروی کرد، در شب حرکت کرد.

أَفْل: ج آفل: فرو شونده، ناپدید گردنده، غروب کننده، مولانا می فرماید:

بانگ و صیتی جو که آن حامل نشد تاب خورشیدی که آن آفل نشد(۱)

۱- دهخدا، ذیل «آفل»

ترجمه‌ی بیت:

(فقط اهل بیت [ع] راه نجاتند) آنگاه که تاریکی‌های امری شدت یابد و ستارگان آن پنهان و خاموش گشته و مردم با آن‌ها راه به جایی نبرند.

شرح بیت:

«نُجُومُهَا» مبتدا، «عَوَامِضُ» خبر نخست و «أَفَلُّ» خبر دوم آن است جمله‌ی «نُجُومُهَا عَوَامِضُ، أَفَلُّ» در محلّ رفع، صفت برای «ظلماء» می‌باشد.

-۷۵-

وَ إِنْ نَزَلَتْ بِالنَّاسِ عَمِيَاءٌ لَمْ يَكُنْ

لَهُمْ

بَصْرٌ إِلَّا بِهِمْ حِينَ تُشْكِلُ

مفردات:

أَشْكَلَ الْأَمْرُ: مطلب مشتبه شد، حل آن مشکل شد.

الْعَمِيَاءُ: شکل مبهم، گرفتاری پیچیده.

ترجمه‌ی بیت:

و اگر گرفتاری پیچیده و مبهمی بر مردم فرود آید که حل آن مشکل گردد شخص روشن و با بصیرت برای آن جز در میان بنی هاشم نیست.

-۷۶-

فَيَا رَبِّ عَجَلْ مَا نُؤَمِّلُ فِيهِمْ

لِيُدْفَأَ

مَفْرُورٌ وَيَشْبَعُ مَوْمِلٌ

مفردات:

المَقْرُور: سرمازده، قَرَّ الْيَوْمُ يَتَّقُرُّ قَرًّا: هوای روز سرد شد.

المُزْمِلُ: کسی که توشه سفرش تمام شده است. أَرْمَلَ الْقَوْمُ إِزْمَالًا: توشه آن قوم تمام شد و آنها فقیر و بی چیز شدند.

ترجمه‌ی بیت:

پس خدایا! در آن آرزویی که ما برای آن‌ها داریم تعجیل فرما تا سرمازده گرم و گرسنه سیر گردد.

شرح بیت:

مراد از آرزویی که برای آن‌ها داریم، آرزوی حکومت خاندان اهل بیت علیهم السلام است زیرا اگر حکومت در اختیار آن‌ها قرار گیرد به عدالت رفتار نموده و حقوق صاحبان حق را به آن‌ها عطا می‌نمایند لذا سرمازدگان در اثر ظلم و بی‌عدالتی گرم، و گرسنگان سیر می‌گردند و می‌تواند قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد.

چنانچه مرجع ضمیر هم در «فیهم» را بنی امیه بدانیم آن آرزویی که شاعر نموده هلاکت و عذاب برای آن‌ها خواهد بود.

-۷۷-

و يَنْفَعُ فِي رَاضٍ مُّقَرِّ بِحُكْمِهِ

و

فِي سَاخِطٍ مِّنَّا الْكِتَابُ الْمَعْطَلُ

مفردات:

نَفَعَ الْأَمْرُ أَوْ الْقَوْلُ: مطلب یا سخن به خوبی اجرا شد.

الْكِتَابُ الْمَعْطَلُ: مقصود قرآن کریم است که حاکمان اموی احکام آن را تعطیل نموده اند.

ترجمه‌ی بیت:

و (دستور) قرآن درباره‌ی فردِ خشنود و اقرار کننده‌ی به حکم آن، و خشمگین و ناخشنود (به حکم آن) از ما، اجرا شود.

شرح بیت:

(۱) «الكتاب» فاعل «يَنْفَعُ» می‌باشد.

(۲) «راضٍ» با «ساخت» دارای طباق است.

فَأَنبَأَهُمُ لِلنَّاسِ فِيمَا يُنْبِئُهُمُ

عُيُوثُ

حَيًّا يَنْفِي بِهِ الْمَحَلَّ مُنْجِلُ

مفردات:

يُنْبِئُهُمُ: بر آن ها نازل می شود.

عُيُوثُ: ج غیث: باران رحمت.

حَيًّا: سرسبزی، خرمی، باران بهاری، الحَيَّا: مقصود، المَطَرُ و إِذَا ثَبِتَ قَلت حَيَّان، فُتَبِّين الياء لَأَن الحركه غير لازمه.

الْمُنْجِلُ: قحطی زده.

نَفَى يَنْفِي: دور ساخت.

ترجمه ی بیت:

آن ها برای مردم در سختی هایی که بر آن ها نازل می شود همانند باران های رحمتی هستند که قحطی زده به واسطه ی آن ها قحطی و خشکسالی را از خود دور می سازد.

شرح بیت:

«حَيًّا» مضافٌ اليه و تقدیراً مجرور می باشد. تنوین آن، تنوین نکره است.

وَ إِنَّهُمْ لِلنَّاسِ فِيمَا يُنْبِئُهُمُ

أَكْفُ

نَدَى تُجَدِي عَلَيْهِمْ وَ تُفْضِلُ

مفردات:

أَجْدَى يُجْدَى: علیه او عطا کرد.

فَيْمًا يُنُوبُهُمْ: در آنچه که بدانها رسد (در گرفتاری) در عذاب.

أَفْضَلَ عَلَيْهِمْ: به آن ها عطا کرد، به آن ها بخشید.

ترجمه‌ی بیت:

به راستی که آنها برای مردم در سختی و فقری که به آن‌ها رسد دست‌های کرم و بخشش‌اند که به آن‌ها می‌بخشند و عطا می‌نمایند.

شرح بیت:

«تجدی» و «تُفْضِلُ» دارای مراعات نظیرند.

۸۰- و إِنَّهُمْ لِلنَّاسِ فِيمَا يُنُوبُهُمْ

عُرَى ثِقَةٍ حَيْثُ اسْتَقَلُّوا وَ حُلُّوا

مفردات:

إِسْتَقَلُّوا: کوچ کردند.

حُلُّوا: فرود آورده شوند، حَلَّلَ يُحَلِّلُ تَحْلِيلًا: فرود آمد در جایی، فرود آورد به جایی.

حُلُّوا: فرود آمدند، نازل شدند.

ترجمه‌ی بیت:

و همانا آن‌ها برای مردم در مصیبتی که بر آن‌ها نازل شود به هر کجا که کوچ کنند و فرود آیند پشتیبانانی مطمئن و مورد اعتمادند.

شرح بیت:

۱- «حُلُّوا» در شروح رافعی و خیاط به صورت معلوم «حَلَّلُوا» آمده است. (۱)

۲- «عُرَى ثِقَةٍ» کنایه از پشتیبانان مورد اعتماد است.

۸۱- و إِنَّهُمْ لِلنَّاسِ فِيمَا يُنُوبُهُمْ

مَصَابِيحٌ تَهْدِي مِنْ ضَلَالٍ وَ مَنْزِلٌ

ترجمه‌ی بیت:

و بی شک آن‌ها برای مردمان در سختی‌ها و مصیبت‌هایی که پیش می‌آید چراغ‌های هدایت از گمراهی و محل نزول هدایتند.

۱- خیاط، ص ۵۴، رافعی، ص ۷۴

شرح بیت:

«مَنْزِلٌ» به صورت «مَسْأَلٌ» نیز روایت شده است. (۱)

-۸۲-

لِأَهْلِ الْعَمَى فِيهِمْ شِفَاءٌ مِنَ الْعَمَى

مَعَ

النُّصْحِ لَوْ أَنَّ النَّصِيحَةَ تُقْبَلُ

مفردات:

العَمَى: نادانی، جهالت.

النُّصْح: نصیحت، خیرخواهی.

ترجمه‌ی بیت:

برای جاهلان، درمان جهالت به همراه خیرخواهی فقط نزد آن‌ها وجود دارد، ای کاش نصیحت مورد قبول واقع شود و پذیرفته گردد.

شرح بیت:

«شِفَاءٌ» اقتباس از کریمه‌ی: «وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (۲)

از این بیت کمیت استنباط می‌شود که وی اهل بیت علیهم السلام را هم سنگ با قرآن می‌داند.

۸۳- لَهُمْ مِنْ هَوَايَ الصَّفْوِ مَا عِشْتُ خَالِصًا

و

مِنْ شِعْرِي الْمَخْزُونُ وَ الْمُتَنَحِّلُ

مفردات:

المخزون: در خزانه نهاده شده، الشعر المخزون: کنایه از بهترین و ناب‌ترین آن است.

المُتَنَخَّل: برگزیده، بیخته و غربال شده.

۱- ابوریاش، ص ۱۷۸

۲- و از قرآن آنچه را که برای مؤمنین شفا و رحمت است فرو می فرستیم. (إسراء/۸۲- ترجمه‌ی مشکینی)

ترجمه‌ی بیت:

تازمانی که زنده باشم عشق پاک وخالص من وشعرناب وبرگزیده‌ی من تنها برای آن ها خواهد بود.

شرح بیت:

-۸۴

فَلَا رَغْبَتِي فِيهِمْ تَغِيضُ لِرَهْبِهِ

وَ

لَا عُقْدَتِي فِي حُبِّهِمْ تَحَلُّلُ

مفردات:

تَغِيضُ: کاهش می‌یابد، از بین می‌رود، از غاض الماء يَغِيضُ: آب کاهش یافت.

تَحَلَّلَتِ الْعُقْدَةُ: گره باز شد، گسسته شد.

ترجمه‌ی بیت:

نه میل و رغبتم به آن ها به سبب ترس کم می‌شود و نه گره محبتم در دوستی آن ها گشوده می‌شود.

شرح بیت:

(۱) می‌خواهد بگوید آنچنان عشق و محبتی به آن ها دارم که به خاطر ترس از بنی امیه کم نگشته و گسسته نخواهد شد.

(۲) این بیت دارای استعاره‌ی مکنیه است: «رَغْبَةُ» به آب تشبیه شده، «آب» حذف، و از لوازم آن «تَغِيضُ» ذکر شده است.

-۸۵

وَ لَا أَنَا عَنْهُمْ مُحَدِّثٌ أَجْنَبِيَّةٌ

وَ

لَا أَنَا مُعْتَاضٌ بِهِمْ مُتَبَدِّلٌ

مفردات:

المُحدث: احداث كننده‌ی عیب و چیز منكر و مبتدع.

الْأَجْنَبِيُّ: بیگانه، غریب، أَجْنَبِيٌّ.

المُعْتَاضُ: عوض خواهنده، إعتاضَ فلاناً يعْتاضُ إعتياضاً: از فلانی عوض خواست - منه: از او عوض گرفت.

مُتَبَدِّلٌ: بدل گیرنده، عوض کننده‌ی این بدان، «وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» (۱)

ترجمه‌ی بیت:

من و به ویژه من نه از آن‌ها چیز غریب و بیگانه‌ای اختراع خواهم نمود، و نه عوض و بدلی را به جای آن‌ها برخواهم گزید.

شرح بیت:

(۱) شاعر می‌خواهد بگوید من آن‌ها را آنگونه که هستند توصیف نموده و به آن‌ها عشق می‌ورزم و قصد غلو نداشته و نمی‌خواهم از آن‌ها چیز عجیب و شگفت‌آوری را ارایه نمایم.

(۲) این بیت از مصادیق تقدیم مسندالیه است که افاده تخصیص حتمی (إفاده التخصیص قطعاً) می‌نماید، این تخصیص به جهت تقدیم ادات نفی بر مسندالیه‌ای است که خبر آن فعل (یا شبه فعل) می‌باشد. «وَلَا- أَنَا عَنْهُمْ مُحَدِّثٌ»: «لا» ادات نفی، «أنا» مسندالیه و «مُحَدِّثٌ» اسم فاعل (شبه فعل) است. (۲)

-۸۶-

وَإِنِّي عَلَى حُبِّيهِمْ وَتَطَلُّعِي

إِلَى

نَضْرِهِمْ أَمْشِي الضَّرَاءَ وَأَخْتُلُ

مفردات:

حُبِّيهِمْ: در اصل حبیبی لهم می‌باشد یعنی دوستی‌ام آن‌ها را، دوستی و محبت من برای آن‌ها.

۱- هر که کفر را با ایمان عوض کند محققاً راه درست را گم کرده است. (بقره/۱۰۸- ترجمه‌ی پاینده)

۲- هاشمی، جواهرالبلاغه، ص ۱۴۱

تَطَّلَعُ: عشق ورزید، تَطَّلَعُ إِلَى كَذَا: به فلان چیز عشق ورزید.

الضَّرَاءُ: آموختن شکار، ضَرِي ضَرِي و ضَرَاءَ الْكَلْبِ بِالصَّيْدِ: سگ آموخته‌ی شکار شد، علاقمند به شکار شد، فُلَانٌ يَمِشِي الضَّرَاءَ لِفُلَانٍ: مخفیانه به نفع او اقدام کرد، پنهانی به سود او فعالیت کرد.

خَتَلَهُ: او را فریب داد؛ أَخْتَلُ: لا- أَجَاهِرُ بِحُبِّهِمْ لِأَنِّي أَقْدَفُ: محبت ایشان را آشکار نمی‌سازم چرا که مورد تهمت و آزار واقع می‌شوم.

ترجمه‌ی بیت:

به راستی که من بر دوستی و محبت ایشان استوار، و عشق من به یاری آن‌ها است، پنهانی به سود آن‌ها فعالیت نموده و محبت ایشان را از (ترس تهمت و آزار) بردشمنان آشکار نمی‌سازم.

-۸۷-

تَجُودُ لَهُمْ نَفْسِي بِمَادُونَ وَثَبِيَّةٌ

تَظَلُّ

لَهَا الْغُرَبَانُ حَوْلِي تَحْجُلُ

مفردات:

جَادَ بِنَفْسِهِ: جان خویش را فدا کرد، جانبازی کرد.

الوَثْبَةُ: خیزش، حمله، پرش، جنگ.

حَجَلٌ - حَجَلًا وَ حَجَلَانًا: بر روی یک پا راه رفت.

ترجمه‌ی بیت:

جانم را فدای آن‌ها می‌کنم بدون آنکه دست به خیزشی زنم (و کشته شوم) تا کلاغ‌ها برای خوردنم پیرامون من پیوسته بر یک پا راه روند.

شرح بیت:

شاعر می گوید من بجای اینکه جهت دفاع از اهل بیت دست به شمشیر برده و کشته شوم با شمشیر زبانم جنگیده و بدین شیوه جانم را فدای آن ها می نمایم؛ زیرا آن ها به این عمل من خشنود و راضی اند. (۱)

-۸۸

و لَكِنِّي مِنْ عِلَّةٍ بِرِضَاهُمْ

مُقَامِي

حَتَّى الْآنَ بِالنَّفْسِ أُبْخَلُ

مفردات:

مُقَامِي: باقی ماندم، درنگ نمودم.

ترجمه ی بیت:

اما من به همان علتی که آن ها بدان خشنود گشتند درنگ کرده و تاکنون از بذل جانم (در راه آن ها) دریغ می ورزم.

شرح بیت:

کمیت می گوید: من به باز ایستادن از جنگ خشنود گشتم همان گونه که خود آن ها هم به آن خشنود شدند.

-۸۹

إِذَا سَمْتُ نَفْسِي نَصْرَهُمْ وَ تَطَلَّعْتُ

إِلَى

بَعْضِ مَا فِيهِ الدُّعَاؤُ الْمَثَلُ

۹۰- وَقُلْتُ لَهَا بِيَعِي مِنَ الْعَيْشِ فَانِيًا

بِأَقِ أُعْزِيهَا مِرَارًا وَ أَعْدِلُ

٩١- وَ أَلْقَى فِضَالَ الشُّكِّ عَنْكَ بِتَوْبِهِ

حَوَارِيَّهٖ

قَدْ طَالَ هَذَا التَّفَضُّلُ

٩٢- أَتَتْنِي بِتَغْلِيلٍ وَ مَنَّتَنِي الْمُنَى

وَ

قَدْ يَقْبَلُ الْأُمِّيَّةَ الْمُتَعَلِّلُ

١- ابورياش، ص ١٨٠

سُمْتُ نَفْسِي نَصْرَهُمْ: یاری آن‌ها را بر عهده‌ی نفس خویش گذاشتم، سَامَهُ الْأَمْرُ: کار را عهده‌ی او گذاشت.

تَطَلَّعْتُ: گردن کشید که ببیند.

الذُّعَافُ: سم.

الْمُمَثِّلُ: کشنده، پایدار.

عَزَى يُعَزِّي تَعْزِيَةً: تسلیت داد، دلداری داد.

عَزَلَهُ: او را سرزنش نمود.

مِرَارًا: بارها.

الْفِضَالُ: لباس راحتی، لباس خواب، لباس کار ج فَضْلَةً.

بتوبية حواریة: با توبه ای جدی، با توبه ای یاری شده، حواریة منسوب به یاء نسبت از کلمه حواریین که یاران حضرت عیسی علیه السلام بودند و قرآن آن‌ها را انصار خطاب کرده است: «قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» (۱)

الْتَفَضَّلُ: لباس خواب، کنایه از سستی و کندی در توبه کردن است.

تَفَضَّلَ الرَّجُلُ: لباس کار یا لباس راحتی پوشید.

الْمُنَى: آرزوها، ج المنيّة.

الْمُتَعَلِّلُ: دلیل آورنده، بهانه جو.

۱- گفت: «یاران من در راه خدا چه کسانند؟» حواریون گفتند: «ما یاران [دین] خداییم». (آل عمران/۵۲- ترجمه فولادوند)

ترجمه‌ی ابیات:

۸۹- من هرگاه که یاری آن‌ها (با شمشیر را) بر عهده‌ی جانم می‌گذارم و او به سوی آنچه که در آن سم کشنده است گردن کشیده و نظر می‌کند.

۹۰- و به او می‌گویم که زندگی ناپاینده‌ی دنیا را به زندگانی پایدار آخرت بفروش و او را بارها تسلیت و دل‌داری داده و (به سبب کنندی‌اش) سرزنش می‌نمایم.

۹۱- و (به او می‌گویم) که با توبه‌ای جدی جامه‌ی شک و دودلی را به کناری افکن همانا که این سستی و کنندی تو به درازا کشید.

۹۲- نفس برای من بهانه آورده و آرزوها را بردوش من می‌نهد و چه بسا که شخصِ بهانه‌جو آرزو را پذیرفته و قبول می‌... نماید.

شرح ابیات:

(۱) «نَفْسِي» در بیت ۸۹ مفعول به نخست «سُمْتُ» و «نَصْرَهُمْ» مفعول به دوم آن می‌باشد.

(۲) جواب «إِذَا» از بیت ۸۹ در بیت نود و دوم آمده، تقدیر چنین است: «إِذَا سُمْتُ نَفْسِي نَصْرَهُمْ أَتْتَنِي بِتَعْلِيلٍ» (۱)

-۹۳

و قَالَتْ مُعِدُّ أَنْتَ نَفْسَكَ صَابِرًا

کَمَا

صَبَرُوا أُمَّ الْقَضَاءِ يَنْعَجَلُ

۹۴- أَمَوْتًا عَلَى حَقِّ كَمَا مَاتَ مِنْهُمْ

أَبُو

جَعْفَرٍ دُونَ الَّذِي كُنْتُ تَأْمَلُ

۹۵- أُمِّ الْغَايَةِ الْقُضْوَى الَّتِي إِنَّ

بَلَّغْتَهَا

فَأَنْتَ

إِذَا مَا أَنْتَ وَالصَّبْرُ أَجْمَلُ

مفردات:

أَعَدَّهُ الْأَمْرَ: آن را برای آن کار آماده کرد، حاضرش نمود.

۱- من هر گاه یاری آنها با (شمشیر را) بر عهده‌ی جانم می‌گذارم عذر و بهانه می‌آورد.

القضاءین: دوامری که مقدر شده‌اند، مراد از آن، کشته شدن یا مردن است.

المُعِدَّ: آماده کننده.

عَجَلَ يَعْجَلُ: شتاب کرد، عجله نمود، سبقت گرفت؛ أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ.

الغایة القصوی: هدف دورتر، نهایت دورتر.

ترجمه‌ی ابیات:

۹۳- و به من می گوید: تو جان خودت را با شکیبایی آماده کن، همانگونه که آن ها شکیبایی نمودند (تا بینم) کدام یک از این دو امر مقدر (شهادت یا مرگ) سبقت می گیرد.

۹۴- آیا همانگونه که ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین علیه السلام از دنیا رفت، بدون آنکه به آن آرزویی که داری برسی، مرگِ راستین پیشی خواهد گرفت؟

۹۵- یا اینکه به آن هدف دورتر خواهی رسید؛ چه اگر به آن دست یابی در آن صورت چه خواهی شد! (چه نیکو و زیبا خواهد بود) پس صبر و شکیبایی زیباتر است.

شرح بیت:

(۱) جمله ی «مُعِدُّ أَنْتَ نَفْسَكَ صَابِرًا» خبر است که به جهت مبالغه در طلب و درخواست در موضع انشاء نشسته است و تقدیر آن چنین است: «وَأَعِدُّ نَفْسَكَ صَابِرًا».

(۲) مراد از «آرزوی شاعر» در بیت ۹۴ دیدن حکومت و خلافت اهل بیت پیامبر علیهم السلام است.

(۳) «أبو جعفر» در بیت ۹۴ کنیه‌ی پیشوای پنجم شیعیان، امام محمدباقر علیه السلام است.

(۴) مراد از هدف دورتر در بیت ۹۵ چند چیز می تواند باشد:

الف- جنگ با غاصبان حق اهل بیت و بازگرداندن حق ربوده شده‌ی آن ها.

ب- ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف. بنابر این شاعر صبر را ترجیح داده تا خداوند آن آرزویی را که دارد برآورده سازد.

(۵) «فَأَنْتَ إِذَا مَا أَنْتَ» برای اظهار تعجب و شگفتی است.

۶) «و الصُّبْرُ أَجْمَلُ» از موارد عدول از مقتضی ظاهر الحال به مقتضی الحال است، به جهت مبالغه در طلب و درخواست؛ جمله... ی اسمیه در موضع جمله‌ی فعلیه «فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا» نشسته است و تقدیر آن چنین است: «إِحْتِمِلْ وَلَا تُقَاتِلْ وَاصْبِرْ إِلَىٰ أَنْ يَأْتِيَ اللَّهُ بِمَا تَأْمَلُ» (۱).

۷) «الصُّبْرُ أَجْمَلُ» اقتباس از اسالیب قرآنی است: «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرُوا جَمِيلًا» (۲).

-۹۶-

إِذَا نَالَ مِنْهُمْ مَنْ نَهَابَ كَلَامَهُ

وَرَدًا

عَلَيْهِ ظَلَّتِ الْعَيْنُ تَهْمِلُ

مفردات:

نَهَابٌ: می ترسیم، هَابَهُ يَهِيْبُ هِيْبًا وَ هَيْبَةً: از او ترسید و پرهیز کرد.

نَالَ مِنْ فُلَانٍ يَنْبِلُ نَيْلًا: به فلانی دشنام داد، به بدی از او یاد نمود.

هَمَلَتِ الْعَيْنُ: چشم به شدت اشک ریخت، الَهَمَلُ: روان گردیدن اشک چشم.

ترجمه‌ی بیت:

هر زمان آن کسی که از سخنش می ترسیم و از پاسخ وی پروا داریم، ایشان را لعن و نفرین می نماید، پیوسته چشمان ما چون سیل اشک می ریزد.

شرح بیت:

مراد از کسی که از سخنش می ترسیم هشام بن عبد الملک است که بنابر آن سنت سویی که معاویه نهاده بود حضرت علی علیه السلام را بر منبر لعن و نفرین می کرد و شاعر از اینکه توانایی پاسخی او را ندارد در جواب آن جسارت‌هایی که به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می شود به شدت اشک می ریزد.

۱- تحمل نما و جنگ مکن و شکبیا باش تا خداوند آن آرزویی را که داری، محقق فرماید.

۲- اکنون برای من صبر جمیل بهتراست و خداست که در این باره از او یاری بایدخواست. (یوسف / ۱۸- ترجمه‌ی آیتی)

وَلَا يَصِلُ الْجَبَّارُ أَسْوَأَ قَوْلِهِ

بِعَيْنِهِمْ

إِلَّا اسْتَقْلَكَ أَفْكُلُ

مفردات:

الْجَبَّارُ: الله سبحانه تبارک و تعالی است، «الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ». (۱)

الْأَفْكُلُ: لرزه، اسْتَقْلَكَ أَفْكُلُ: لرزه تو را حقیر می شمارد.

ترجمه ی بیت:

زشت ترین سخن او در بدگویی آن ها به خدای جبار نمی رسد مگر اینکه ترس و لرز سراسر وجودت را فرا می گیرد.

شرح بیت:

شاعر می خواهد بگوید لعن و نفرین و بدگویی از آن ها آنچنان گناه بزرگی است که موجب خشم خدای جبار گشته و هر لحظه ممکن است بلایی نازل فرماید از این نظر انسان می ترسد و لرزه بر اندامش می افتد.

فَإِنْ يَكُ هَذَا كَافِيًا فَهُوَ عِنْدَنَا

و

إِنِّي مِنْ غَيْرِ اكْتِفَاءٍ لَأَوْجَلُ

مفردات:

هذا: اشاره به دفاع از اهل بیت علیهم السلام تنها با قلب و لسان است بدون آنکه دست به شمشیر ببرد و قیام نماید.

الْاِكْتِفَاءُ: کافی بودن، اکتفاء کردن.

۱- امتیت بخش است، مراقب همه چیز است، قدرتمندی شکست ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می کند.
(حشر/۲۳- ترجمه‌ی مکارم شیرازی)

ترجمه‌ی بیت:

اگر همین دفاع با قلب و زبان کافی باشد پس آن نزد ماست اما من از این ترسانم که این میزان در یاری نمودن آن‌ها کافی نباشد.

-۹۹-

و لَكِنَّ لِي فِي آلِ أَحْمَدَ إِسْوَةً

وَ

مَا قَدْ مَضَى فِي سَالِفِ الدَّهْرِ أَطْوَلُ

مفردات:

إِسْوَةٌ وَّ أَسْوَةٌ: الگو.

ترجمه‌ی بیت:

امّا برای من در میان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله الگو و اسوه‌ای وجود دارد و آنچه که نظیر این مورد در روزگاران گذشته پیش آمده بیشتر و ذکرش طولانی تر است.

شرح بیت:

شاعر می‌خواهد بگوید از اینکه من دست به شمشیر نبرده و قیام ننمودم به سبب پیروی از الگویی است که از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دارم و آن‌ها امامان هم عصر شاعر همانند امام سجّاد علیه السلام، امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام می‌باشند و علاوه بر این در روزگاران گذشته افراد صالح و شایسته‌ای وجود داشته‌اند که از اوضاع حاکمان و جامعه ناراضی بوده اما صبر و شکیبایی نموده‌اند، آن‌ها نیز الگوی من در چنین شرایطی هستند، نظیر حضرت علی علیه السلام که صبر نمود، آنگونه که در خطبه‌ی شقشقیه می‌فرماید: «فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدِي وَ فِي الْحَلْقِ شَجًا» (۱).

۱- پس صبر کردم در حالی که گویی در دیده‌ام خاشاک بود و غصه راه گلویم را بسته بود. (نهج البلاغه، ترجمه‌ی انصاریان،

عَلَىٰ أَنِّي فِيمَا يُرِيدُ عُدُوَّهُمْ

مِنْ

الْعَرَضِ الْأَدْنَىٰ أَسْمُ وَاَسْمَلُ

مفردات:

الْعَرَضِ الْأَدْنَىٰ: کالای پست دنیا، نعمتهای پست دنیوی.

أَسْمُ وَاَسْمَلُ: اصلاح می‌کنم.

سَمَّ الشَّيْءِ وَاَسْمَلُ: آن‌چیز را اصلاح کرد، سَمَّ فُلَانًا: مقتدر گشت، توانمند شد.

ترجمه‌ی بیت:

زیرا من بر چشم پوشی از آنچه که دشمنان آن‌ها از کالای پست دنیا می‌خواهند، توانا بوده و خویشان را اصلاح می‌گردانم.

شرح بیت:

«أَسْمُ» و «أَسْمَلُ» دارای مراعات نظیراند.

۱۰۱- وَ إِن أَبْلُغِ الْقُصُوِي أَخْضَ غَمْرَاتِهَا

إِذَا

كِرَّةَ الْمَوْتِ الْبِرَائِعِ الْمُهَلَّلِ

مفردات:

الْقُصُوِي: آن هدف دورتر، مراد جنگ و قیام در دفاع از اهل بیت علیهم السلام و یا قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله

است. (۱)

خَاصَّ الْغَمْرَاتِ: وارد گوید مشکلات شد.

غَمْرَةُ الشَّيْءِ: شِدَّةٌ وَفِشَارٌ يَكُ جِيزًا، تَرَكَمُ يَكُ جِيزًا.

التِّرَاعُ: تَرَسٌ.

المُهَلَّلُ: فَرَارٌ كَنَنْدَةٌ، كَرِيزَنَدَةٌ، هَلَّلَ: أَنْ مَرَدٌ تَرَسِيدٌ وَفَرَارٌ كَرَدٌ.

۱- ابوریاش، ص ۱۸۴.

ترجمه‌ی بیت:

و اگر به آن هدف دورتر (جنگ با دشمنان اهل بیت [ع]) نایل آیم آنزمان که ترسوی فرار کننده از مرگ بگریزد من در قسمت‌های متراکم و شدید آن جنگ نفوذ خواهم کرد.

-۱۰۲

نَضَخْتُ أَدِيمَ الْوُدِّ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ

بِأَصْرِهِ

الْأَرْحَامِ لَوْ يَتَّبَلُّ

مفردات:

نَضَخْتُ الْأَدِيمَ: پوست را خیس کردم.

أَصْرُهُ الْأَرْحَامِ: پیوند خویشاوندی.

الْأَصْرَةُ: هر چیزی که سبب محبت شود مانند قرابت، احسان، عهد و پیمان، هم خونی.

تَبَلَّلَ: خیس شد، لَوْ يَتَّبَلُّ: اگر خیس شود.

ترجمه‌ی بیت:

سعی نمودم، اگر ممکن گردد، به واسطه‌ی پیوند خویشاوندی، رابطه‌ی محبت و دوستی با آن‌ها برقرار سازم.

شرح بیت:

(۱) «پوست دوستی را به پیوند خویشاوندی خیس نمودم» کنایه از این است که سعی نمودم به واسطه پیوند خویشاوندی رابطه... ی محبت و دوستی با آن‌ها (بنی امیه) برقرار نمایم.

(۲) مقصود از «هم» در «بَيْنَهُمْ» بنی امیه است.

(۳) «لَوْ يَتَّبَلُّ» کنایه از این است که اگر امکان پذیر باشد.

-۱۰۳

فَمَا زَادَهَا إِلَّا يُيُوساً وَمَا أَرَى

لَهُمْ

رَحِمًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تُوَصَّلُ

ترجمه‌ی بیت:

پس تلاشم جز بردوری پیوند دوستی نیافزود و به لطف خدا هیچ پیوند خویشی برای آنها قایل نیستم.

شرح بیت:

(۱) «توصلُ» در محل نصب، صفت «رحماً»، «والْحَمْدُ لِلَّهِ» جمله‌ی معترضه می‌باشد.

(۲) «فَمَا زَادَهَا إِلَّا يُبَسًّا» اقتباس از اسالیب قرآنی نظیر این کریمه است: «مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا». (۱)

(۳) شاعر می‌گوید هر چه تلاش نمودم با آن‌ها از طریق خویشاوندی پیوند محبتی برقرار سازم تلاشم بجایی نرسید و خدا را شاکر و سپاسگزارم که پیوندم با خدا استوار است، از این گفته‌ی شاعر می‌توان چنین برداشت نمود که پیوند با آن‌ها با پیوند با خدا در یک مسیر نبوده است.

-۱۰۴

و يُضْحِي أَنَاةً وَ التَّقِيَاتِ مِنْهُمْ

أُدَاجِي

عَلَى الدَّاءِ المُرِيْبِ وَ أَدْمَلُ

مفردات:

ضَحِي يَضْحِي فلان: تعرّض للشَّمْسِ: به آفتاب شد، به آفتاب درآمد. أضحي: آشکار می‌سازد.

الأناء: بردباری، مدارا.

و التَّقِيَاتِ: ج تَقِيَّةٌ: احتیاط کردن، مراعات نمودن، و در اصطلاح خودداری کردن از اظهار عقیده و مذهب خویش در مواردی که ضرر مالی یا جانی یا عرضی متوجه شخصی باشد.

تَقَى يَتَّقِي تُقَى وَ تَقِيَّةٌ: پرهیز کرد، برحذر بود، تقیه کرد، احتیاط و مراعات نمود.

أُدَاجِي: مدارا می‌کنم، داجاه: با او مدارا کرد.

المُرِيْبِ: به شك اندازنده، پریشان کننده. الداء المُرِيْبِ: درد بی درمان، درد صعب العلاج.

أَرَابَةٌ: او را به شك انداخت، آشفته و پریشان کرد.

دَمَلٌ وَ دَوْمَلٌ بَيْنَهُمْ: میان آن‌ها را اصلاح کرد.

دَمَلَ الدُّمَلَ: دمل را خوب کرد.

ترجمه‌ی بیت:

بردباری و احتیاط نمودن در مقابل آنها را آشکار می‌سازم و با این درد صعب‌العلاج مدارا نموده و آن را مداوا می‌نمایم.

شرح بیت:

(۱) مصراع نخست این بیت در شرح ابو‌ریاش به صورت « وَ نُضَخِيَ إِيَّاهُ التَّقِيَاتُ مِنْهُمْ » آمده است اما در شروح خیاط و رافعی به صورت « وَ يُضْحِي أَنَاهُ وَ التَّقِيَاتِ مِنْهُمْ » ضبط شده، (۱)

که با توجه به سیاق بیت و اعراب کلمات، درست‌تر به نظر می‌رسد و نگارنده در شرح و توضیح این بیت آن را برگزید.

(۲) این بیت دارای فن التفات از تکلم به غیب است؛ در بیت صد و سوم «أرى» متکلم وحده را به کار برد و در این بیت فعل غایب «يُضْحِي» که مقصود آن خود شاعر است.

-۱۰۵-

وَ إِنِّي عَلَىٰ أَنِّي أَرَىٰ فِي تَقِيَّتِهِ

أَخَالَطُ

أَقْوَامًا لِقَوْمٍ لَمَزِيلٌ

مفردات:

خَالَطَهُمْ: با آن‌ها همنشینی کرد، با آن‌ها نشست و برخاست نمود.

زَالَهُ يَزَالٌ وَ يَزِيلٌ زَيْلًا عَنْ مَكَانِهِ: او را کنار زد، دورش نمود.

الْمَزِيلُ: مزایل: مفارقت‌کننده، جدا شونده، زایلۀ مُزَايَلَةٍ: از او جدا و دور شد.

ترجمه‌ی بیت:

من به سبب تقیّه با اقوامی مجالست و همنشینی نموده و از قومی دیگر کناره گیری می نمایم.

شرح بیت:

این بیت دارای طباق ایجاب است: «أَخَالِطُ» و «لَمَزَيْلُ».

۱۰۶-و

إِنِّي عَلَىٰ إِغْضَاءِ عَيْنَيْ مُطْرِقًا

و

صَبْرِي عَلَىٰ الْأَقْدَاءِ وَهِيَ تَجَلَّجُلُ

۱۰۷-و إِنَّ قَيْلَ لَمْ أَحْفِلْ وَ لَيْسَ مُبَالِيًا

لَمُحْتَمِلٍ

ضُبًّا أَبَالِي وَ أَحْفِلُ

مفردات:

أَغْضَى عَلَى الْأَمْرِ: بر آن امر صبر نمود، چشم پوشی کرد، سکوت کرد.

أَطْرَقَ: سرش را به زیر افکند، ساکت شد.

جَلَّجَلَ الرَّجُلُ: با صدای بلند فریاد زد، جَلَّجَلَ السَّحَابُ: ابر غرید و تندر زد.

الْأَقْدَاءُ: ج القذی: خاروخاشاک، مراد ستم‌ها و ظلم‌هایی است که در حق اهل بیت علیهم السلام می شود.

حَفَلَ يَحْفِلُ الْمَاءُ: آب جمع شد.

حَفَلَ الْحِقْدُ: کینه را جمع نمود، کینه را بدل گرفت.

بالی الْأَمْرُ و بِالْأَمْرِ: به آن کار بسیار اهمیت داد.

الضَّبِّ: كینه، در اصل زخمی است در سینه‌ی شتر.

ترجمه‌ی ابیات:

(۱۰۶) و من با چشم پوشی‌ام، درحالی که سرم را به زیر افکنده، و با شکیبایی‌ام بر حوادث ناگوار و آزار دهنده، در حالی که می‌غزند و می‌خروشند-

۱۰۷) و علی رغم اینکه گفته شود که کینه به دل ندارد و اهمیّت نمی دهد، من نسبت به زخمی که به دل دارم، اهمیّت داده و آن را مهم می شمارم.

شرح بیت:

۱) مصراع نخست بیت ۱۰۶ به سه شکل روایت شده است:

الف- و اِنِّیْ عَلٰی اِغْضَاءِ عَیْنِیْ مُطْرَقٌ. (۱)

ب- و اِنِّیْ عَلٰی اِغْضَاءِ عَیْنِیْ لَمْطْرَقٌ. (۲)

ج- و اِنِّیْ عَلٰی اِغْضَاءِ عَیْنِیْ مُطْرَقًا. (۳)

نگارنده با توجه به سیاق و ارتباط قوی ابیات «یکصد و ششم» و «یکصد و هفتم»، عبارت سوم را برگزید که ترکیب آن چنین است: «مُطْرَقًا» حال، «علی» در «علی اِغْضَاءِ» به معنای «مع» می باشد، «صبری» معطوف بر اِغْضَاءِ است.

۲) این بیت دارای استعاره مکنیه است: شاعر ظلم و ستم های بر اهل بیت علیهم السلام را به ابرهای غرنده تشبیه نموده سپس ابرها را حذف و از لوازم آن «تَجَلَّجُلٌ» به معنای غریدن را آورده است.

۳) ترجمه ی فوق از بیت ۱۰۶ در صورتی است که مرجع ضمیر «هی» را الأَقْدَاءِ بدانیم اما اگر مرجع آن را عین در عینِی بدانیم ترجمه چنین می شود: من آنگاه که در میان آن ها هستم سکوت اختیار کرده و چیزی بر زبان جاری نمی سازم اما چشمانم فریاد می زنند و آنچه را که از محبت اهل بیت علیهم السلام و کینه دشمنان آن ها در دل دارم، آشکار می سازند.

۴) «تَجَلَّجُلٌ» در بیت ۱۰۶ مضارع می باشد که یک «ت» از آغاز آن حذف شده و در اصل «تَتَجَلَّجُلُ» می باشد.

۱- ابوریاش، ص ۱۸۶

۲- رافعی، ص ۷۶؛ خیاط، ص ۵۶

۳- پیشین

(۵) «الأقضاء» در بیت ۱۰۶ کنایه از ستم‌هایی است که بنی امیه در حق خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله روا می‌داشتند.

(۶) بیت ۱۰۷ دارای فن التفات از تکلم به غیب است: «لَمْ أَحْفَلْ» متکلم و «لَيْسَ مُبَالِيًا» غایب که مراد از هر دو خود شاعر است، «لَمْ حَتَمِلْ» خبر برای «إِنِّي» از بیت یکصد و ششم است، لام در «لَمْ حَتَمِلْ» مزحلقه و برای تأکید است.

(۷) بیت ۱۰۷ دارای صنعت «رَدُّ الْعِجْزِ عَلَى الصِّدْرِ» است: «لَمْ أَحْفَلْ» و «أَحْفَلْ».

(۸) «الضَّبُّ» از بیت ۱۰۷ استعاره است. اصل معنای آن زخمی است که در سینه‌ی شتر است و در اینجا در معنای کینه به کار می‌رود.

-۱۰۸

فَدُونَكُمْوَهَا يَا لَ أَحْمَدَ إِنَّهَا

مُقَلَّلَةٌ

لَمْ يَأَلُ فِيهَا الْمُقَلَّلُ

مفردات:

دُونَكُمْ: برای شما، در حق شما، مراد از «ها» در «فَدُونَكُمْوَهَا» همین قصیده است که شاعر در حال سرودن آن است.

يَا لَ: مخفف یا آل.

مُقَلَّلَةٌ: اندک، ناچیز.

أَلَا يَأَلُو أَلْوًا فِي الْأَمْرِ: کوتاهی کرد، کندی نمود.

الْمُقَلَّلُ: کوچک شمارنده.

ترجمه‌ی بیت:

ای خاندان احمد همانا این قصیده در حق شما اندک است، هرچند کوچک شمارنده‌ی آن از هیچ تلاشی در جهت نیکویی و زیبایی آن فروگذار ننمود.

شرح بیت:

این بیت دارای تجرید کنایی است: منظور از «المُقَلَّل» در «لَمْ يَأَلُ فِيهَا الْمُقَلَّلُ» خود شاعر است که قصیده اش را در حق اهل بیت علیهم السلام کوچک و ناچیز می شمارد.

-۱۰۹-

مُهَدَّبَةٌ غَرَاءٌ فِي غَبِّ قَوْلِهَا

غَدَاءٌ

غَدٍ تَفْسِيرٌ مَا قَالَ مُجْمِلٌ

مفردات:

مُهَدَّبَةٌ: پاک شده از عیوب، پیراسته.

غَرَاءٌ: سپید از هر چیزی، أَغَرَّ غَرَاءً، ج: غر، در مثل آمده است: أَغَرُّ مِنَ الْأَمَانِي. (۱)

غَبِّ الرَّأْيِ: در رأی و نظر تأنی و تأمل کرد، بررسی نمود.

المُجْمِلُ: خلاصه گویند، مجمل گوینده.

ترجمه ی بیت:

قصیده ام در مدح شما پیراسته و سپید است، در آینده با تأمل و اندیشه در آن، تفسیر آنچه که خلاصه گوینده (به اجمال) گفته است، خواهد آمد.

شرح بیت:

(۱) شاعر می گوید من مطالب را بطور مجمل و خلاصه گفته ام و مفسران و شارحان در روزگاران پس از من آن را تفسیر نموده و شرح خواهند داد.

(۲) «مُهَدَّبَةٌ» معطوف بر «مُقَلَّلَةٌ» از بیت یکصد و هشتم، در تقدیر چنین است: وَأَنَّهَا مُهَدَّبَةٌ، «فِي غَبِّ» خبر مقدم و «تَفْسِيرٌ» مبتدای موخر، «مُجْمِلٌ» فاعلِ «قَالَ» می باشد.

۳) این بیت نیز دارای صفت تجرید کنایی است، زیرا مراد از «مُجَمِّل» کسی غیر از خودِ شاعر نیست.

۱- سپیدتراز آرزوها. (دهخدا، ذیل «أَعْرَى»)

أَتَتْكُمْ عَلَى هَوْلِ الْجَنَانِ وَلَمْ تُطْعِ

لَهَا

نَاهِيًا مَمَّنْ يَتُّنُ وَيَزْحَلُ

مفردات:

أَلْهُوْلُ: ترس، وحشت. حافظ می فرماید:

پیاله بر کفتم بند تا سحرگه حشر به می زد دل ببرم هول روز رستاخیز(۱)

الْجَنَانُ: قلب، دل.

يَتُّنُ: می نالد، اَنْ يَتُّنُ اُنِيْنَا.

يَزْحَلُ: دور می شود، زَحَلَ يَزْحَلُ زَحَلًا عَنْ مَكَانِهِ: از جای خود کنار رفت، دور شد.

ترجمه ی بیت:

قصیده ام علی رغم وحشتِ دل بسوی شما آمد و از نهی کننده‌ای که می نالد و دور می شود، اطاعت ننمود.

شرح بیت:

شاعر می خواهد بگوید من این قصیده را در حالت آرامش و راحتی نسروده ام بلکه در حالتی از ترس و وحشت ناشی از خفقان حاکمان اموی، و در حالتی که از خویشان و بستگان مرا از سرودن آن باز می داشتند، سروده‌ام.

۱۱۱-و

مَا ضَرَّهَا أَنْ كَانَ فِي التُّرْبِ ثَاوِيًا

زُهَيْرٌ

وَأُودَى ذُو الْقُرُوحِ وَجُرُؤُ

مفردات:

أَلثَّوِي: اقامت كننده.

أَوْدِي: هلاك شد، مرد.

۱- حافظ، ديوان اشعار، ص ۲۰۸

زهیر: مقصود زُهِیر بن ابی سلمی از شاعران سراینده‌ی معلقات است.

ذو القروح: لقب امرؤ القیس از أصحاب معلقات است.

جَزُول: لقب حطیه از شاعران مخضرم است.

ترجمه‌ی بیت:

هیچ ضرری به زهیر نرسید از اینکه در خاک مقیم گشت و اینکه امرؤ القیس و حطیه هلاک شدند و از دنیا رفتند.

شرح بیت:

(۱) شاعر می‌گوید چرا بی‌تابی نمایم و به خود ترس راه دهم در حالی که شاعران پیش من همه از دنیا رفته‌اند؟

(۲) ضمیر «ها» در «ضَرَّها» به ما بعدِ خویش یعنی مفهوم برداشت شده از «أَنْ كَانَ فِي التُّرَابِ ثَاوِيًا» باز می‌گردد.

(۳) «كَانَ فِي التُّرَابِ ثَاوِيًا» کنایه از مردن و در خاک شدن است.

(۴) «ثَاوِيًا» اقتباس از این کریمه است: «وَمَا كُنْتُ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدِينٍ»^(۱)

(۵) «و» در «وَمَا ضَرَّها» استثنافیه است.

(۶) بین عبارت «وَلَمْ تُطْع لَهَا نَاهِيًا مِمَّا يَنْوِي وَ يَزْحَلُ» از بیت یکصد و دهم با بیت یکصد و یازدهم شبه کمال اتصال است؛ گویا کسی پرسیده چرا از ناله‌کننده‌ی دور شونده اطاعت نکردی؟ کمیت در بیت صد و یازدهم پاسخ گفته که من باکی ندارم، زیرا سرانجام هر کسی مرگ است همانگونه که شاعران پیش از من نظیر زهیر بن ابی سلمی و امری القیس و حطیه اسیر کمند مرگ گشتند.

(۷) بیت یکصد و یازدهم کنایه از این است که کمیت از مرگ واهمه‌ای ندارد و حاضر است جان خویش را در دفاع از اهل بیت تقدیم نماید.

۱- و تو در میان ساکنان [شهر] مَدَّین مقیم نبودی. (قصص / ۴۵- ترجمه‌ی فولادوند)

۵. هاشمیه ی پنجم

اشاره

این هاشمیه با مطلع:

«طَرِبْتُ وَ هَلْ بِكَ مِنْ مَطْرَبٍ وَ لَمْ تَتَّصَابَ وَ لَمْ تَلْعَبِ» (۱)

در شرح ابوریاش و الخياط ۳۳ بیت و در شرح الزّافعی و الصّالح ۲۸ بیت است. (۲)

۱-۵. خلاصه ی موضوعات هاشمیه پنجم:

۱. صحبت از شادی و طرب که وجود وی را فراگرفته است.

۲. بر شمردن اهل بیت علیهم السلام به عنوان شایسته ترین مردمانی که شایسته ی ستایش اند.

۳. صحبت از عدالتی فراگیر که شرق و غرب عالم را در بر می گیرد که مراد از آن قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد.

۲-۵. ترجمه و شرح هاشمیه ی پنجم:

۱- طَرِبْتُ وَ هَلْ بِكَ مِنْ مَطْرَبٍ

وَ لَمْ تَتَّصَابَ وَ لَمْ تَلْعَبِ

مفردات:

طَرِبَ يَطْرَبُ طَرَبًا: به وجد آمد، از شادی در پوست خود نگنجید.

تَصَابِي: به بازی لهُو و لعب میل کرد، شیفته گشت، عشق ورزید، عشق بازی کرد.

۱- این هاشمیه از بحر «مقارِب»، وزن مطلع آن: فَعُولٌ فَعُولٌ فَعُولُنْ فَعُو فَعُولٌ فَعُولٌ فَعُولُنْ فَعُو

۲- ابوریاش، ص ۱۹۴-۱۸۸؛ الرافعی، ۸۳-۷۷؛ الخياط، ص ۵۹-۵۶؛ الصّالح ۷۸-۷۴

ترجمه‌ی بیت:

به وجد آمده‌ای! آیا چیزی سبب به‌وجود آمدن تو است؟ حال آنکه نه شیفته گشته‌ای و نه اهل بازی و سرگرمی هستی.

شرح بیت:

این بیت دارای تجرید است، مراد از «ت» در «طَرِبْتُ» خود شاعر است.

۲- صَبَابَةٌ شَوْقٌ تَهَيُّجُ الْحَلِيَّ

-مَ لَا عَارَ فِيهَا عَلَيَّ الْأَشْيَبِ

مفردات:

صَبَابَةٌ: عشق پرشور، سوز عشق.

هَيَّاجَ الشَّيْءِ يَهَيِّجُ هَيَّجًا وَهَيَّاجًا وَهَيَّجَانًا: آن چیز را برانگیخت و به حرکت درآورد، این فعل هم به صورت لازم می‌آید و هم

معتدی. (۱)

الْأَشْيَبُ: پیر مو سپید.

ترجمه‌ی بیت:

شور عشقی (به جانت افتاده است) که شخص حلیم و بردبار را برانگیخته و در آن هیچ ننگی بر پیر موسپید نیست.

شرح بیت:

«صَبَابَةٌ» مفعول مطلق برای فعل محذوف، تقدیر آن چنین است: صَبَبْتُ صَبَابَةً شَوْقًا.

۱- ابن منظور، لسان العرب، ذیل «هیج»

۳- وَ مَا أَنْتَ إِلَّا رُسُومَ الدِّيَارِ

و لَوْ كُنَّ كَالخِلَلِ المُذْهَبِ

مفردات:

الخِلَلُ: غلافهای شمشیر، ج الخِلَّةُ.

المُذْهَبُ: طلا کاری شده.

ترجمه‌ی بیت:

و تو را با آن عشق چه سر و کاری است غیر از آثار بجا مانده‌ی دیار دوست هر چند همچون غلاف‌های طلا کاری شده‌ی شمشیر باشند.

شرح بیت:

(۱) این بیت دارای ایجاز حذف بوده و تقدیر آن چنین است: ما أنت و ذاک.

(۲) شاعر در این بیت مخاطب خویش را از گریستن بر نشان سرای کهنه و ویران دوست باز می‌دارد، این امر برای نخستین بار توسط کمیت صورت می‌پذیرد و می‌توان گفت که شاعران عصر عباسی همانند بشار و ابو نواس شوریدن بر گریه بر اطلال و دمن را از کمیت اخذ نموده‌اند.

۴- وَ لَا ظَعْنُ الحَيِّ إِذْ أَدْلَجَتْ

بَوَاكِرَ كَالِإِجْلِ وَ الرَّبْرِ

مفردات:

ظُعْنُ: ج الظَّعِينَةُ: زن کجاوه نشین، زن کوچ کننده.

أَدْلَجَ: در شب حرکت کرد، الأدلاج: رفتن به آخر شب، به آخر شب رفتن.

بَوَاكِرَ: ج باکر: شتابان.

أَلْجَل: گله آهو.

الرَّزْب: گله گاو وحشی.

ترجمه‌ی بیت:

و نه زنان کوچ کننده‌ی قبیله آنگاه که اوّل شب همانند گله های آهوان و گاوهای وحشی حرکت کنند (مرا به شادی نشانده اند).

۵- وَ لَسْتَ تَصُبُّ إِلَى الظَّاعِنِينَ

إِذَا مَا خَلِيلُكَ لَمْ يَصْبِبِ

مفردات:

صَبَّ إِلَيْهِ: سخت شیفته او شد، عاشق او گشت.

ظاعنین: ج الظاعن: کوچ کننده، کجاوه نشین، کوچنده.

الخلیل: دوست، یار. سعدی گفته است:

حریف عهد مودت شکست و من نشکستم خلیل بیخ ارادت برید و من نبریدم (۱)

ترجمه‌ی بیت:

و تو کسی نیستی که شیفته‌ی کجاوه نشینان کوچنده گردی، آنگاه که دوست تو (از میان آنها) عشق نورزد.

۶- فَدَعْ ذِكْرَ مَنْ لَسْتَ مِنْ شَأْنِهِ

وَلَا هُوَ مِنْ شَأْنِكَ الْمُنْصِبِ

مفردات:

الْمُنْصِبِ: خسته کننده، رنج آور.

شأن: مرتبه، مقام، رفیع الشأن: بلند مرتبه، والامقام.

أَنْصَبَهُ: خسته اش کرد، او را به رنج آورد.

ترجمه‌ی بیت:

پس رها کن ذکر و یاد آنکه در شأن و رتبه‌ی او نیستی و او نیز در سطح مقام و رتبه‌ی خسته کننده و رنج آور تو نیست.

شرح بیت:

شاعر در این بیت خود را بالاتر از آن می‌داند که به زنان زیبا روی و قبیله‌ی کوچ کننده‌ی آنها عشق بورزد وی آنان را شایسته‌ی ستایش نمی‌داند بلکه به جای آنها بنی هاشم را بر می‌گزیند که بزرگوارترین مردمانند.

۷- وَهَاتِ الثَّنَاءِ لِأَهْلِ الثَّنَاءِ

بِأَصْوَبِ قَوْلِكَ فَالْأَصْوَبِ

مفردات:

هَاتِ: ببخش، بده، بیاور، حافظ می‌فرماید:

در حلقه گل و مل خوش خواند دوش بلبل هات الصبوح هبوا یا ایها السکارا(۱)

ترجمه‌ی بیت:

و مدح و ستایش خویش را با درست ترین گفتار تنها برای اهل آن بیاور.

۸- بنی هاشم فَهْمُ الْأَكْرَمُونَ

بَنِي الْبَاذِخِ الْأَفْضَلِ الْأَطْيَبِ

مفردات:

الباذخ: والا مقام، بلند مرتبه، معنای حقیقی آن «کوه سخت بلند» بوده که مجازاً برای شرف شامخ و عزت بلند به کار می‌رود.

افضل: با فضل‌تر، برتر.

بَذَخَ يَبْذُخُ وَ تَبَذَّخَ: بالا رفت، والا مقام شد.

اطیب: خوشبوتر، درمثل آمده است: اطيّب نشرا من الروضه.

ترجمه‌ی بیت:

برای بنی هاشم که بزرگوارترین مردمان و فرزندان آن شخص والا مقام، با فضل‌تر خوشبوترین‌اند.

شرح بیت:

(۱) «بنی هاشم» عطف بیان برای «أهل الثناء» از بیت هفتم است.

(۲) این بیت دارای اسلوب حصر است؛ مسند «الأكرمون» معرفه به آل گشته که بر حصر دلالت دارد.

(۳) مراد از «الباذخ» وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

۹- وَ إِيَّاهُمْ فَاتَّخِذْ أَوْلِيَا

ءٍ مِنْ دُونِ ذِي النَّسَبِ الْأَقْرَبِ

مفردات:

ذُو النَّسَبِ الْأَقْرَبِ: خویشاوند بسیار نزدیک، فامیل بسیار نزدیک.

مِنْ دُونِ: به‌جای.

ترجمه‌ی بیت:

و فقط آن‌ها را بجای نزدیکترین خویشان به عنوان دوست و یاور برگزین.

شرح بیت:

بیت دارای اسلوب قصر از نوع تقدیم ما حقه التأخیر است: «ایاهُم» بر عامل خود «فَاتَّخِذْ» مقدم شده است.

۱۰- وَ فِي حُبِّهِمْ فَاتَّخِذْ عَادِلًا

نَهَاكَ وَ فِي حَبْلِهِمْ فَاحْطَبِ

مفردات:

الْعَادِلُ: سرزنش کننده.

حَطَبَ فِي حَبْلِهِ: در ریسمان او هیزم گذاشت او را یاری کرد.

ترجمه‌ی بیت:

و تنها در راه دوستی آن‌ها، سرزنش کننده‌ای که تو را منع می‌نماید، متهم ساز و فقط آن‌ها (اهل بیت علیهم السلام) را یاری نما.

شرح بیت:

۱) در این بیت دو قصر از نوع «تقدیم ما حقه التأخیر» وجود دارد: «فی حبهم» بر «فاتهم» و «فی حبلهم» بر «فاحطب» مقدم شده است.

۲) «فی حبلهم فاحطب» کنایه از یاری نمودن است.

۱۱- أَرَى لَهُمُ الْفَضْلَ فِي السَّابِقَاتِ

و لَمْ أَتَمَنَّ و لَمْ أَحْسَبِ

مفردات:

الْفَضْل: برتری، رحجان.

تَمَنَّى الرَّجُلُ: آن مرد دروغ گفت. تَمَنَّى الْحَدِيثَ: حدیث را جعل نمود.

حَسِبَ: پنداشت، گمان کرد، شك کرد.

السَّابِقَات: مسابقه دهندگان و پیشی گیرندگان، «فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا» (۱)

ترجمه‌ی بیت:

برتری در میان مسابقه دهندگان را مختص آن‌ها می‌دانم، جعل حدیث نمی‌کنم و در این خصوص هیچ شکی ندارم (از روی حدس و گمان سخنی را بر زبان جاری نمی‌سازم).

شرح بیت:

(۱) ترجمه فوق زمانی است که «تمنی» را به معنای «جعل حدیث» در نظر بگیریم، چنانچه به معنای «آرزو نمودن و درخواست کردن» باشد، ترجمه چنین می‌شود: «برتری در میان مسابقه دهندگان را مختص آن‌ها می‌دانم و مدح و ستایش من برای آن‌ها در مقابل درخواستی (صله ای که شاعران مدّاح از ممدوحان خویش می‌گیرند) نیست و در این خصوص شکی ندارم».

(۲) تقدیم «لهم» بر «الفضل» قصر و از جنس تقدیم ما حقه التأخیر است.

(۳) این بیت تعریض به حاکمان اموی است که برای فضل و برتری خویش جعل حدیث می‌نمودند. (۲)

۱- و سوگند به فرشتگانی که [در ایمان، عبادت، پرستش و اطاعت] بر یکدیگر [به صورتی ویژه] سبقت می‌گیرند. (نازعات/۴- ترجمه‌ی انصاریان)

۲- نك: فصل نخست همین اثر، ص ۲۰

۱۲- مَسَامِيحٌ بِيضٌ كِرَامٌ الْجُدُودِ

مَرَاجِيحٌ فِي الرَّهَجِ الْأَصْهَبِ

۱۳- إِذَا ضَمَّ فِي الرَّوْعِ يَوْمَ الْهِيَا

جِ أَخْرَجَ وَأَقْدَمَ إِلَى أَرْجَبِ

مفردات:

مَسَامِيحٌ: ج مِسْمَاحٍ: بسیار بخشنده، بسیار سخاوتمند.

کرام: ج کریم: بزرگواران، شاعری سروده است:

هواخواه او گشته از جان و دل صغار و کبار و کرام و لثام (۱)

الْجُدُودِ: ج جَدٌّ: بهره، نصیب.

مَرَاجِيحٌ: ج مِرْجِحٍ: سنگین بار، ثابت قدم.

الرَّهَجِ: غبار.

الْأَصْهَبِ: میگون، سرخ و سفید، شرابی.

بِيضٌ: ج أَبْيَضٌ: روسپید، خوش نام.

بِيَاضُ الْوَجْهِ: روسپیدی، خوش نامی.

الرَّهَجِ الْأَصْهَبِ: غبار بور، غبار سرخ و سفید.

ضَمَّه: آن را جمع نمود.

الرَّوْعِ: ترس، جنگ.

أَقْدَمَ: جلو برد، پیش آی.

يَوْمَ الْهِيَا: روز جنگ.

أَخَّرَ: بمعنای تأخَّرَ: تأخیر کن، عقب بایست.

أَرْجَبَ و أَرْجَبِي: دو صیغه است که بدان اسب و شتر را زجر کنند، یعنی دور بمان.

ترجمه‌ی ابیات:

۱۲- آنها بسیار سخاوتمندان، سپیدرویان، بزرگوارنسان و در میدان جنگ ثابت قدم ترین اند.

۱۳- آنگاه که در روز نبرد، جنگ شدت یافته و فریاد جنگجویان در نهیب بر مرکب‌ها فزونی یابد.

شرح ابیات:

(۱) «الرَّهَجُ الْأَصْعَبُ» از بیت دوازدهم کنایه از میدان جنگ است.

(۲) بیت دوازدهم دارای ایجاز حذف است؛ مسندالیه محذوف و تقدیر آن چنین است: «هُم مَسَامِيحٌ».

(۳) «أَخَّرَ و أَقْدِمَ و أَرْجَبَ» از بیت سیزدهم کلماتی هستند که عرب با آن‌ها اسب را مخاطب می‌سازد و در جنگ شدید که کار دشوار می‌گردد جنگجو بیشتر از سایر مواقع با این کلمات اسب خویش را مورد خطاب قرار می‌دهد، جمع شدن این کلمات کنایه از شدید شدن جنگ است.

۱۴- مَطَاعِمٌ حِينَ تَرَوْحُ الشَّمَالُ

بِشْفَانٍ قَطَّقِطَهَا الْأَشْهَبُ

مفردات:

المَطَاعِمُ: جِ مِطْعَامٍ: بسیار اطعام کننده، بسیار غذا دهنده.

الشَّفَانُ: باد سردی که به هنگام ریزش باران می‌وزد.

القَطِّقُطُ: کمترین باران.

الأشهبُ: روز سرد برفی.

ترجمه‌ی بیت:

آنگاه که قحطی و گرسنگی شدید و فراگیر شود ایشان بسیار طعام دهندگان و بسیار بخشندگانند.

شرح بیت:

(۱) «تَرَوْحُ الشَّمَالُ بِشَفَانٍ قَطِطِهَا الْأَشْهَبُ» کنایه از قحطی شدید و روی نمودن سختی‌هاست.

(۲) «مَطَاعِيمٌ» خبر برای مبتدای محذوف «هم» می‌باشد.

۱۵- مَوَاهِبٌ لِلْمُنْفِسِ الْمُسْتَرَادِ

لِأَمْثَالِهِ حِينَ لَا مَوْهَبِ

مفردات:

مَوَاهِبُ: بسیار بخشندگان.

الْمُنْفِسُ: نفیس، گرانبها، باارزش.

المستزاد: مطلوب، مرغوب.

الْمُنْفِسِ الْمُسْتَرَادِ: چیز نفیس و مرغوب.

المَوْهَبُ: عطا، عطیه، بخشش، هبّه.

ترجمه‌ی بیت:

آن‌ها بسیار بخشندگان چیز با ارزش و مرغوب‌اند آنگاه که بخشش و عطایی همانند آن چیز نفیس وجود ندارد.

شرح بیت:

(۱) «مَوَاهِبُ» خبر برای مبتدای محذوف «هم» می‌باشد.

۲) «لَا مِثَالَهُ» جار و مجرور خبر مقدم برای «لَا» در «لَا مَوْهَبٌ»، «لَا» نفی جنس «مَوْهَبٍ» اسم لای نفی جنس که به ضرورت شعری مجرور گشته است، تقدیر مصراع دوم چنین است: «حِينَ لَا مَوْهَبَ لِمِثَالِهِ»، «ه» در أمثاله به «الْمُنْفَس» باز می گردد.

۱۶- أَكْرَمُ عَزَّ حَسَانُ الْوَجُوهِ

مَطَاعِيمٌ لِلطَّارِقِ الْأَجْنَبِ

مفردات:

مَطَاعِيم: ج مطعام: بسیار خوراننده، بسیار مهمان.

أَكْرَم: ج أكرم: بزرگوار، بسیار بزرگوار.

عَزَّ: ج أَعَزَّ: سپیدرو، نورانی، سپید پیشانی، مرد نیک.

الطَّارِق: کسی که شبانه در می کوبد، فرود آینده در شب، «وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ» (۱).

الْأَجْنَب: بیگانه، نا آشنا.

ترجمه ی بیت:

آن‌ها بزرگواران و نیک‌مردان و نیکورویان و بسیار اطعام کنندگانِ ناآشنایی‌اند که شبانه در می کوبد.

شرح بیت:

معمولاً کسی شبانه در خانه را می کوبد که گرفتار شدید است و نیاز به کمک دارد.

۱۷- مَقَارِيءُ لِلضَّيْفِ تَحْتَ الظَّلَامِ

مَوَارِيءُ لِلْقَادِحِ الْمُتَّقِبِ

مفردات:

المَقَارِيءُ: ج المَقْرِيءُ و المِقْرَاءُ: مهمان کننده و بسیار نوازنده ی مهمان.

القَادِح: روشن کننده آتش، قَدَح و اِقْتَدَح بِالزُّنْد: چوب آتش زنه را بهم زد که آتش بیافروزد.

المَوَارِي: ج موری: برافروزاننده، آنکه آتش بر می آورد از آتش زنه.

المُثْقَب: درخشان، روشن کننده.

ترجمه ی بیت:

آن‌ها میهمان نوازان و بخشندگان و اطعام کننده گانِ ره گم کردگانِ در تاریکی شب اند.

شرح بیت:

معمولاً در آن روزگاران افراد سخاوتمند شبانگاه آتشی برمی افروختند تا راه گم کردگان و مسافران و گرسنگان به سوی آن ها هدایت شده و اطعام شوند، لذا برافروختن آتش در تاریکی شب کنایه از کرم و بخشندگی است.

۱۸- إِذَا الْمَرْخُ لَمْ يُورِ تَحْتَ الْعَفَارِ

و ضَنَّ بِقَدْرِ فَلَمْ تُعْقَبِ

۱۹- وَرَدَتْ مِيَاهَهُمْ صَادِيًا

بِحَائِمِهِ وَرَدَ مُسْتَعْدِبِ

۲۰- فَمَا حَلَّاتِنِي عِصِي السُّقَاةِ

و لَا قَيْلًا يَا اِبْعُدْ و لَا يَا اَغْرِبِ

مفردات:

المَرْخ و العَفَار: نام دو درخت که با آن ها آتش می افروزند.

أُورِي الزُّنْد: چوب آتش زنه را روشن کرد.

أَعْقَبَهُ: پاداش نیکو به او داد.

أَلْعُقَابُ: اینکه مرد دیگری را به عاریت بگیرد و هنگام پس دادن از غذایی که در آن پخته چیزی در آن بیافکند.

الصَّادِي: تشنه.

الحائِئَةُ: ناچه‌ای که در اثر تشنگی پیرامون آب می‌چرخد، عطشان، تشنه، ج: حوائم و حووم.

مُسْتَعِدْب: آب و طعام پاکیزه یابنده.

وَرْدٌ مُسْتَعْدِبٍ: ورود کسی که طالب آب گواراست.

الْوَرْدُ: وارد شدن در آب، به آبخور رسیدن و وارد شدن، تشنگی.

حَلَّأْتِنِي: مرا منع کرد، طرد نمود.

حَلَّأْتُ الْإِبِلَ عَنِ الْمَاءِ تَحْلِيئَةً: شتر را از آب راندم، منع کردم، طرد نمودم.

العِصِي: ج عصا: عصا، چوبدستی.

غَرَبَ فُلَانٌ عَنَّا: فلانی از ما دور شد.

السُّقَاةُ: ج السَّاقِي: ساقی، آب ده، آب دهنده، آنکه سیراب کند فردوسی می‌فرماید:

بده ساقیا جام گیتی نما که او عیب ما را نماید بما

ترجمه‌ی ابیات:

۱۸- آنگاه که مردم بی‌چیز و گرسنه گردند، و (به سبب تنگ دستی) پاداش نیکی و احسان را ندهند.

۱۹- درحالی که تشنه هستم به همراه ناچه‌ی عطشانم، چون یابنده‌ی آب شیرین و گوارا بر آب‌های آن‌ها وارد می‌شویم.

۲۰- پس عصاهای ساقیان مرا از نوشیدن باز نداشته و دور و طردم نمی‌نمایند.

شرح ایات:

(۱) در بیت هجدهم مراد از اینکه «درخت مرخ زیر درخت عفار را شعله ور نسازد» این است که مردم به فقر و تنگدستی افتاده و دیگر آتشی برای پخت و پز افروخته نمی‌شود و «به دیگ عاریتی بخل ورزیده شده» کنایه از این است که مردم پاداش نیکی را نمی‌دهند.

(۲) در بیت نوزدهم «وَرِدَ» مفعول مطلق نوعی «وَرَدْتُ» می‌باشد.

(۳) در بیت بیستم «به من گفته نشد: فلانی دور شو یا کنار برو» کنایه از طرد نکردن است.

۲۱- وَ لَكِنْ بِيَأْتِيهِ الْأَكْرَمِينَ

بِحَظِّي فِي الْأَكْرَمِ الْأَطِيبِ

مفردات:

الْبِجَاءُ: دعوت برای نوشیدن، خوش آمدگویی، جَأْجَأَ الْأَيْلُ: شتر را صدا کرد که آب بنوشد، به او گفت: جِئْ جِئْ.

الْحَظُّ: بهره، نصیب.

ترجمه‌ی بیت:

بلکه به خاطر بهره و نصیبی که نزد آن کریمترین و پاکترین دارم با خوش آمدگویی آن بزرگواران برای نوشیدن (از چشمه‌ی محبت آن‌ها) مواجه گشتم.

شرح بیت:

مراد از «الاکرم الأَطِيبِ» ذات مقدس باری تعالی است که این سعادت را نصیب شاعر نموده تا از چشمه محبت اهل بیت علیهم السلام بهره مند گردد و منظور از الاکرمین اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله .

شاید بتوان گفت منظور از «الاکرم الأَطِيبِ» یکی از امامان بزرگوارى باشد که کمیت توفیق شرفیابی به حضور ایشان را داشته و با آن حضرت هم عصر بوده است.

۲۲- لَيْنَ طَالٍ شَرِبِي لِلْأَجْنَاتِ

لَقَدْ طَابَ عِنْدَهُمْ مَشْرَبِي

مفردات:

شرب: نصیب و بهره از آب، «قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ». (۱)

مشرب: آشامیدن، «قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ». (۲)

الْأَجْنَات: ج الآجن: متغیر و بدبو، آب رنگ و طعم بگردانیده.

طاب: گوارا گشت، طاب طیباً و طاباً و طیبه و تطیباً: گوارا و شیرین و خوب شد.

الماء الآجن: آبی که رنگ و بویش عوض شده، آب آلوده، آب متغیر و بدبو.

ترجمه‌ی بیت:

هرچند نصیب من از آب‌های بگردیده به درازا کشید اما نوشیدن من از چشمه‌ی آن‌ها، گوارا و شیرین گشت.

شرح بیت:

این بیت دارای صفت «رَدُّ الْعَجْزِ عَلَى الصَّدْرِ» است: شربی و مشربی.

۲۳- أَحِلَّ وَأَصْدُرُ عَنْ غَيْرِهِمْ

بِرِيِّ الْمُحَلَّلِ وَالْمُوَّابِ

مفردات:

حَلَّ الْمَكَانَ يَحِلُّ: در آن مکان فرود آمد.

الرِّي: سیرآب شدن.

۱- گفت: «این ماده شتری است که نوبتی از آب او راست و روزی معین نوبت آب شماس است. (شعراء/۱۵۵- همان)

۲- هر قبیله‌ای آبشخور خود را می‌دانست. (بقره/۶۰- همان)

المُحَلَّلًا: منع شده.

المُؤَاب: بازگردانده شده.

صَدَرَ عَنِ الْمَاءِ: از آب بازگشت، از آب خارج شد.

ترجمه‌ی بیت:

از چشمه‌ی غیر آن‌ها منع و از آن خارج می‌شوم بمانند سیراب شدن کسی که از آب منع گشته و بازگردانده شده است.

شرح بیت:

۱) شاعر می‌خواهد بگوید به سبب دوستی و محبت شما اهل بیت مطرود دیگران هستم و آن‌ها مرا از خود می‌رانند خواه این رانده شدن از جانب دشمنان اهل بیت باشد یا از جانب کسانی که دشمن ایشان نیستند اما از ترس بنی امیه شاعر را که مشهور به حبّ اهل بیت علیهم السلام است از خود می‌رانند و منظور از «سیراب شدن منع شده و بازگردانده شده» یعنی از سرزنش و طعنه سیراب می‌شود و به عبارت دیگر به جای اینکه با احترام و محبت روبرو شود با سرزنش و طعنه روبرو گشته و طرد می‌گردد.

۲) «أَجِلُّ» در شرح خیاط به صورت مجهول «أُحَلَّلًا» ضبط شده است که «أُحَلَّلًا» درست‌تر به نظر می‌رسد.

۲۴- أَنْاسٌ إِذَا وَرَدَتْ بَحْرَهُمْ

صَوَادِي الْغَرَائِبِ لَمْ تُضْرَبِ

مفردات:

الصَّوَادِي: ج الصَّادِي: تشنه.

الغرائب: ج الغریبه: شترانی که وارد شتران قوم دیگر شده و افراد آن قوم شیرشان را دوشیده و آن‌ها را کتک می‌زنند.

ترجمه‌ی بیت:

آن‌ها (بنی‌هاشم) مردمانی هستند که هرگاه شتران تشنه‌ی بیگانه (به جهت نوشیدن آب) وارد دریای آن‌ها گردند کتک نخورده و طرد نمی‌شوند.

شرح بیت:

این بیت دارای ایجاز حذف است: «أناس» خبر برای مبتدای محذوف، تقدیر آن: «هُم أُنَاسٌ».

۲۵- وَ لَيْسَ التَّفَحُّشُ مِنْ شَأْنِهِمْ

وَ لَا طَيْرَةُ الْغَضَبِ الْمُغْضَبِ

مفردات:

التَّفَحُّشُ: ناسزاگویی، دشنام دادن.

الطَّيْرَةُ: سبک سری، سبکی.

الغَضَبُ الْمُغْضَبُ: غضب شدید، غضبی که خشمگین می‌سازد.

أَغْضَبَهُ: او را خشمگین ساخت.

ترجمه‌ی بیت:

نه ناسزاگویی و دشنام در شأن ایشان است و نه سبکی ناشی از خشم شدید آن‌ها را در می‌ریاید.

شرح بیت:

(۱) این بیت تعریض به حاکمان مروانی است که اهل دشنام و ناسزاگویی بوده و به هنگام خشم سبک سر می‌گردند آن‌گونه که در فصل نخست در رفتار هشام بن

عبدالملک با زید بن علی بن حسین علیه السلام مشخص است. (۱)

(۲) «الْعَصْبُ الْمُغْضِبُ» دارای اسناد مجازی است همانند: شعر شاعر.

(۳) این بیت اقتباس معنوی از کلام علی علیه السلام در وصف پرهیزگاران است: «بَعِيداً فُحْشُهُ، مَكْظُوماً عَيْظُهُ». (۲)

۲۶- وَلَا الطَّعْنَ فِي أُعْيُنِ الْمُقْبِلِينَ

وَلَا فِي قَفَا الْمُدْبِرِ الْمُذْنِبِ

مفردات:

الطَّعْنُ: نیزه زدن.

الْمُقْبِلُ: اقبال کننده، روی آورنده.

ترجمه‌ی بیت:

نه برچشم روی آورندگان نیزه می‌زنند و نه بر پشت گنهکاری که پشت نموده و می‌گریزد.

شرح بیت:

(۱) از اخلاق کریمانه‌ی آن‌ها این است که از ستمگران در حق خویش در می‌گذرند؛ ستم کنندگان در حق آن‌ها هرگاه پشیمان شوند و به ایشان روی آورند آن بزرگواران دست ردّ به سینه‌ی ایشان نمی‌زنند آنگونه که در قضیه‌ی حرّ بن یزید ریاحی با امام حسین علیه السلام مشاهده می‌شود. و بر پشت آن جنگجویی که در میدان جنگ توان مقابله با آن‌ها را نداشته و می‌گریزد نیزه فرو نمی‌کنند.

(۲) اقتباس معنوی از کلام امیر مومنان علی علیه السلام است: «يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ». (۳)

۱- نک: فصل نخست همین اثر، ص ۴۳

۲- از گفتن سخن زشت دوری نموده و خشمش فرو خورده است. (حرانی، ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (ص)، چاپ دوم، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ق)

۳- از آن که بر او ستم کرده. (نهج البلاغه، خطبه‌ی یکصد و هشتاد و چهارم - ترجمه‌ی انصاریان، ص ۴۳۰)

۲۷- نُجُومُ الْأُمُورِ إِذَا اذْلُمَّتْ

بِظُلْمَاءِ دَيْجُورِهَا الْأَشْهَبِ

مفردات:

الأشهب: بسیار تاریک.

إذلمت: تاریکی شدت یافت.

ديجور: ظلمت، تاریکی.

ترجمه‌ی بیت:

آنگاه که امور پیچیده و تاریک و بسیار مبهم گردند آن‌ها ستارگان روشنگر آنند.

شرح بیت:

(۱) «نُجُومُ» خبر مبتدای محذوف «هم» می‌باشد.

(۲) این بیت کنایه از این است که آنها حلال مشکلات هستند آن زمان که راه حلی برای آنها یافت نشود.

۲۸- و أَهْلُ الْقَدِيمِ وَ أَهْلُ الْحَدِيثِ

إِذَا نُقِضَتْ حَبْوَةُ الْمُحْتَبِيِّ

مفردات:

الحبوة: حبوه: لباسی که با آن زانو را به پشت بندند.

الإحتباء: حبوه بستن و گردپای نشستن، پشت و ساق در هم کشیده نشستن؛ الإحتباء حيطان العرب: احتباء دیوار عرب است؛ عرب هر گاه خواهد تکیه نماید چنین کند.

المُحْتَبِيُّ: کسی که نشسته و دو زانوی خود را با جامه‌ای به پشت خویش بسته است این عمل تکیه گاه عرب در بیابان بود آنجا که هیچ تکیه گاهی وجود ندارد، این حالت کنایه از متانت، وقار و سنگینی است.

ترجمه‌ی بیت:

آنها عالمان به حوادث قدیم و جدیدند آنگاه که شخصِ سنگین بار و شکیبا سنگینی خویش را از کف دهد.

شرح بیت:

(۱) شاعر می‌خواهد بگوید: آن‌ها هنگامی که حوادث ناگوار پیش آید وقار و متانت خویش را از دست نمی‌دهند زیرا به اذن خدا از حوادث گذشته و آینده آگاهند.

(۲) «أهلُ القَدیمِ وأهلُ الجَدیدِ» ایجاز حذف دارد، تقدیر چنین: هُم أهل علمِ القَدیمِ و أهل علمِ الحدیثِ.

۲۹- وَ شَجَوُ لِنَفْسِي لَمَ أَنْسَهُ

بِمُعْتَرَكِ الطَّفِّ فَالْمِجْنَبِ

مفردات:

الشَّجُو: غم، اندوه، حزن.

المُعْتَرَك: میدان جنگ، رزمگاه.

الطَّف: کربلا.

المِجْنَب: نام مکانی است.

ترجمه‌ی بیت:

غم و اندوهی از قتلگاه کربلا و مجنب بر جان من است که آن را فراموش نکرده‌ام.

شرح بیت:

«المِجْنَب» در شروح رافعی و خیاط به صورت «المُحْتَبِی» روایت شده است. (۱)

۳۰- كَأَنَّ خُدُودَهُمُ الْوَاضِحَا

تِ بَيْنَ الْمَجْرِّ إِلَى الْمَسْحَبِ

۳۱- صَفَائِحُ بِيضٌ جَلَّتْهَا الْقِيُ

نُ مِمَّا تُخَيَّرُونَ مِنْ يَثْرِبِ

مفردات:

الخدود: ج خد: گونه.

الواضح: درخشان، نورانی.

المَجْرِّ: مکان کشیدن، اسم مکان می باشد.

المَسْحَبِ: محل کشیدن، اسم مکان می باشد.

صَفَائِحُ: ج صفيحة: تیغهی پهن، تیغهی شمشیر.

بِيضٌ: ج أبيض و بيضاء: سپید.

جَلَّتْهَا: آن ها را صیقل داده اند، جَلَا السَّيْفَ يَجْلُو جَلُوءًا و جَلَاءً: شمشیر را تیز کرد، آن را صیقل داد.

الْقِيُونُ: ج القَيْن: آهنگر، شمشیر ساز.

يَثْرِبِ: مدینه النبی، شهر پیامبر صلی الله علیه و آله .

ترجمه ی بیت:

۳۰- گویا گونه های نورانی و درخشان آن ها از محل کشیدن تا محل کشیدن دیگر-

۳۱- شمشیرهای درخشانِ برگزیده ی شهر یثرب است که آهنگران آن ها را صیقل داده اند.

شرح ایات:

درخشش چهره‌های آنها رابه لمعان و درخشش شمشیرهای صیقل داده شده تشبیه نموده است.

۳۲- أَوْ مَلَّ عَدْلًا عَسَىٰ أَنْ أَنَا

لَ مَا بَيْنَ شَرْقٍ إِلَىٰ مَغْرِبٍ

عَسَى: باشد که، قریب و نزدیک است که چنین شود، از افعال مقاربه است.

أَنْ أَنَا: بدست آوردم. دست یابم، نَالَ يَنَالُ نَيْلًا الْمَطْلُوبَ: خواسته را بدست آورد.

ترجمه‌ی بیت:

امید و آرزوی عدلی دارم که شرق و غرب عالم را فرا گیرد، باشد که به این آرزو دست یابم.

شرح بیت:

این بیت برگرفته از این حدیث نبوی است: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا يَوْمٌ لَبَعَثَ اللَّهُ رَجُلًا - مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا» (۱)

۳۳- رَفَعْتُ لَهُمْ نَاطِرِي خَائِفٍ

عَلَى الْحَقِّ يُقَدِّعُ مُشْتَرِهَبٍ

مفردات:

يُقَدِّعُ: منع می‌شود، قَدَعَهُ يُقَدِّعُ قَدْعًا: او را منع نمود، بازداشت.

المُشْتَرِهَبُ: هراسناک، ترسان.

۱- اگر یک روز هم از عمر دنیا باقی باشد خداوند مردی را از اهل بیت من بر می‌انگیزد و زمین را پر از عدل و داد می‌کند بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد. (سید بن طاووس، علی بن موسی بن جعفر بن طاووس، الطوائف فی معرفه مذاهب الطوائف، چاپ اول، خیام، قم، ۱۴۰۰ ق، ۱/۱۷۶، به نقل از احمد بن حنبل، مسند، ۱/۹۹)

ترجمه‌ی بیت:

بلند کردم به سوی آن‌ها دو چشم کسی که ترسان و هراسان است برحقی که منع می‌شود.

شرح بیت:

۱) شاعر می‌خواهد بگوید من با سرودن شعرم حق ضایع شده‌ی آن‌ها را به تصویر کشیدم و با دیده‌ی نگران و مضطرب به آن‌ها نگرستم برای آن‌حقی که از آن‌ها ضایع شده است.

۲) «مُسْتَرْهَبٍ» صفت برای «خَائِفٍ» می‌باشد.

۳) «هم» در «لهم» به بنی‌هاشم باز می‌گردد.

۶. هاشمیه ی ششم

اشاره

این هاشمیه در شرح ابوریاش ۲۰ بیت، در شرح الخیاط ۲۱ و در شرح رافعی و الصلاح ۱۹ بیت است (۱).

۱-۶. خلاصه موضوعات هاشمیه ششم:

۱. حزن و اندوه شاعر بر مصائب هاشمی‌ها که بهترین شافعان روز جزایند.

۲. واقعه غدیر خم و ذکر مناقب حضرت علی علیه السلام.

۳. شکایت از سیاست ظالمانه‌ی امویان و دعوت به قیام و جهاد.

۲-۶. ترجمه، شرح و تحلیل هاشمیه ی ششم:

۱- نَفَى عَنْ عَيْنِكَ الْأَرْقُ الْهُجُوعَا

وَهُمْ يَمْتَرِي مِنْهَا الدُّمُوعَا (۲)

مفردات:

الأرق: بی خوابی، شب نخوابی، ارق یأرق أرقاً: بی خواب گشت.

نفی: دور ساخت.

۱- ابوریاش ص ۱۹۵-۱۹۹؛ الرافعی ص ۸۰-۸۲؛ الخیاط، ص ۶۰-۶۲، الصلاح، ص ۷۸-۸۰.

۲- این هاشمیه از بحر وافر، وزن مطلع آن: مفاعلتن مفاعلتن مفاعل مفاعلتن مفاعلتن مفاعل

الهُجُوع: خواب، خفتن، به خواب رفتن به شب، هَجَع يَهْجَع هُجوعاً.

إمتری و إستمری اللبن و غَيره: شیر و غیره را دوشید.

ترجمه‌ی بیت:

بی‌خوابی و غمی که اشک‌ها را جاری سازد، خواب را از چشمان تو ربوده است.

شرح بیت:

(۱) «هَمَّ» معطوف بر «الأرق» می‌باشد.

(۲) این بیت دارای استعاره‌ی مکنیه است؛ شاعر «هَمَّ» را به کسی که شیر می‌دوشد تشبیه نموده است سپس مشبه‌به (دوشنده‌ی شیر) را حذف واز لوازم آن «یمتری» را ذکر نموده است.

(۳) این بیت دارای صنعت طباق است: «الهجوع» با «الأرق»

۲- دَخِيلٌ فِي الْفُوَادِ يَهِيْجُ سُقْمًا

و حُزْنَآ كَانَ مِنْ جَدَلٍ مُنَوَّعًا

مفردات:

هَاج يَهِيْجُ: برانگیخت.

السُّقْمُ: بیماری.

الجدَلُ: شادی.

المَنوعُ: ممانعت کننده.

ترجمه‌ی بیت:

غمی بر دل نشسته است که درد انگیز و ماتم زاست به گونه‌ای که به شدت از شادی جلوگیری می‌نماید.

شرح بیت:

«دخیل» صفتِ «هَمُّ» از بیت نخست است.

۳- وَ تَوَكَّأُ الدُّمُوعَ عَلٰی اَكْتِنَابِ

أَحَلَّ الدَّهْرَ مُوجِعُهُ الضُّلُوعَا

مفردات:

التَّوَكَّأُ: ریزش، جاری شدن اشک.

وَ كَفَّ الدَّمْعَ وَ نَحْوَهُ: و کفاً و و کيفاً و و کوفاً و وَ كَفَانًا: اشک و امثال آن کم کم جاری شد.

الإكْتِنَابُ: حزن، اندوه.

إِكْتَنَبَ الرَّجُلُ يَكْتَنِبُ إِكْتِنَابًا: محزون گشت، غمگین شد.

أَحَلَّ: فرود آمده است، نازل شده است.

الدَّهْرُ: در طول روزگار.

المُوجِعُ: به درد آورنده، درد آور، مؤلم؛ أَوْجَعُهُ إِيجَاعًا: دردش آورد، رنجه اش کرد.

الضُّلُوعُ: ج الضَّلَعُ: دنده، استخوان پهلو.

ترجمه‌ی بیت:

ریزش اشک‌ها بر اندوهی است که درد آن در طول روزگاران بر دل نشسته است.

شرح بیت:

۱) «تَوَكَّأُ» مبتداء، «عَلَى اَكْتِنَابِ» در محل رفع و خبر آن، «الدَّهْرُ» مفعول فيه، «مُوجِعُهُ» فاعل أَحَلَّ و «الضُّلُوعَا» مفعول به، و جمله‌ی «أَحَلَّ الدَّهْرَ مُوجِعُهُ الضُّلُوعَا» در محل جر و صفت برای اِكْتِنَابِ می‌باشد.

۲) «الضُّلُوعَا» مجاز مرسل به علاقه‌ی مکانیه، مراد از آن قلب می‌باشد.

۴- يُرْفِرُقُ أَشْجُمًا دِرْرًا وَ سَكْبًا

يُشَبِّهُ سَحُّهَا غَرْبًا هُمُوعًا

مفردات:

رَفْرَقَ الدَّمْعَ يُرْفِرِقُ: اشک را جاری ساخت.

أَلْأَشْجُمُ: ج سَجْمٌ: اشک، باران، سَجَمَتِ العَيْنُ الدَّمْعَ و السَّحَابَةُ المَاءَ تَسْجِمُهُ و تَسْجُمُهُ سَجْمًا و سُجُومًا و سَجْمَانًا: و هو قَطْرَانِ الدَّمْعِ و سَيْلَانَهُ، قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا.

الدَّرَرُ: ج الدَّرَرَةُ: ریزش، دَرَّ الحَلِيبُ دَرًّا: شیر بسیار شد، شیر ریزان شد.

السَّكْبُ: ریزش مداوم باران، سَكَبَتِ المَاءُ سَكْبًا و سُكُوبًا: صببته: آب را ریختم، قوله تعالى: «وَمَا مَسْكُوبٍ» (۱) آی

سائل مصبوب یجری علی وجه الأرض من غیر حفر.

السَّحُّ: ریزش؛ سَحَّ المَاءُ یَسُحُّ سَحًّا: آب را پیایی و بسیار ریخت.

الغَرْبُ: دلو بزرگ، در کتاب «العین» آمده است: و الغرب أعظم من الدلو، و هو دلو تام. (۲)

أَلْهُمُوعُ: بسیار ریزان، هَمَعِ الدَّمْعُ و المَاءُ و نَحْوَهُمَا یَهْمَعُ و یَهْمَعُ هَمْعًا و هَمْعًا و هُمُوعًا و هَمَعَانًا و أَهْمَعُ: سال

ترجمه‌ی بیت:

آن درد اشک‌های ریزان و مداومی جاری می‌سازد که ریزش پی در پی آن دلو بزرگ پر از آبی را می‌ماند که به شدت در حال ریختن است.

شرح بیت:

(۱) فاعل «یُرْفِرِقُ» ضمیر مستتر هو، به «اِکْتِثَاب» از بیت قبل باز می‌گردد.

(۲) «یُرْفِرِقُ، أَشْجُمًا، دِرْرًا، سَكْبًا، سَحُّهَا، غَرْبًا، هُمُوعًا» دارای مراعات نظیرند.

۱- و آبی ریزان. (واقعه / ۳۱- ترجمه‌ی فولادوند)

۲- فراهیدی، العین، ذیل «غرب»

۵- لِفَقْدَانِ الْخَضَارِمِ مِنْ قَرِيْشٍ

و خَيْرِ الشَّافِعِيْنَ مَعًا شَفِيْعًا

مفردات:

الْخَضَارِمِ: جِ خِضْرَمٍ: جواد و بسیار عطا، مهتر و بردبار، اصل آن چاه بسیار آب، دریای بزرگ بسیار آب؛ از این جهت به آقا و سرور بخشنده خضرم گفته اند که او نیز همانند دریا خیر و برکتش فراوان و همگانی است.

ترجمه‌ی بیت:

(این اشک و اندوه) به سبب از دست دادن بزرگان قریش و بهترین شفاعت کنندگان است که همگان در پیشگاه خدای رحمان شفاعت کننده هستند.

۶- لَدَى الرَّحْمَنِ يَصْدَعُ بِالْمَثَانِي

و كان له ابو حسن قريعاً

۷- حَطُوطًا فِي مَسْرَتِهِ وَ مَوْلَى

إِلَى مَرْضَاهِ خَالِقِهِ سَرِيْعًا

مفردات:

صَدَعٌ به: آن را آشکار کرد، بیان کرد، برملا نمود.

صَدَعٌ بِالْحَقِّ: حق را آشکارا گفت.

الْمَثَانِي: سوره‌ی حمد، در این جا مراد قرآن کریم است.

القريع: برگزیده، مختار.

الحطوط: تندرو، شتابان، اصل معنای «الحطوط» ماده شتر تندرو می باشد.

ترجمه‌ی ابیات:

۶- پیغمبری که از جانب خدای رحمان قرآن را برای مردم بیان می نماید و ابوالحسن

علی علیه السلام برگزیده ی اوست.

۷- (برگزیده ای) که درشاد نمودن او (پیامبرص) پشتتازوبه خشنودی خالق خویش شتابان است.

شرح ابیات:

«یصدع» استعاره‌ی تبعیه‌ی تصریحیه از آشکار نمودنی است که پنهان نمودنش ممکن

نباشد، آن گونه که شیشه‌ی شکسته نیز التیام نمی‌پذیرد.

۸- و أَصْفَاءُ النَّبِيِّ عَلَىٰ اخْتِيَارٍ

بما أَعْيَى الرَّفُوضَ لَهُ الْمُدْيَعَا

مفردات:

أَصْفَاءُ: او را برگزید، انتخاب کرد.

أَعْيَى: ضعیف گردانید، به زانو در آورد، اعیایعیی اعیاء.

الرَّفُوضُ: به معنی رافض است یعنی رها کننده، ترک کننده، گریزان.

الْمُدْيَعَا: انتشار دهنده، پخش کننده، در اینجا مراد کسی است که علیه حضرت علی علیه السلام سخن پراکنی می کند.

ترجمه‌ی بیت:

پیامبر او را با اختیار از جانب خدا (چنان) برگزید که گریزان از این گزینش و شایعه سازِ علیه آن را به زانو در آورد.

شرح بیت:

«علی اختیار» دارای ایجاز حذف، تقدیر آن چنین است: علی اختیارٍ من الله سبحانه و تعالی.

۹- وَ يَوْمَ الدَّوْحِ دَوْحِ غَدِيرِ خَمٍّ

أَبَانَ لَهُ الْوِلَايَةَ لَوْ أُطِيعَا

مفردات:

الدَّوْح: درختان بسیار بزرگ، ج الدَّوْحه: درخت بزرگِ پر شاخه.

یوم الدَّوْح: منظور روز غدیر خم است زیرا پیامبر در مکانی که درختان بزرگ داشت توقف نمود و حضرت علی علیه السلام را به جانشینی خود برگزید،

ترجمه بیت:

و در روز دوح، دوح غدیر خم ولایت وی را آشکار نمود، ای کاش اطاعت می شد.

شرح بیت:

۱) این بیت اشاره به واقعه‌ی غدیر خم دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله به امر خدا حضرت علی علیه السلام را به جانشینی خویش برگزید.

۲) «لو» در این بیت به معنای «لیت» می باشد.

۱۰- وَلَكِنَّ الرِّجَالَ تَبَايَعُوهَا

فَلَمْ أَرَ مِثْلَهَا خَطَرًا مَبِيعًا

مفردات:

تبايعا: پیمان خرید و فروش بستند، پیمان بیعت بستند؛ تبايعوا الولایه: ولایت را مورد معامله قرار دادند.

الْخَطَر: امر بزرگ، بلندی پست و مقام، نظیر و شبیه ولی فقط در چیزهای مهم گفته می شود.

المبيع: خرید و فروش کردن، کالای مورد معامله.

ترجمه‌ی بیت:

اما آن مردان بر آن حق (ولایت) پیمان خرید و فروش بستند و من هیچ معامله‌ای بزرگی چون آن ندیدم.

شرح بیت:

این بیت اشاره به سقیفه‌ی بنی ساعده دارد که در آنجا حق ولایت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله را که امری الهی بوده و حتی در اختیار خود پیغمبر صلی الله علیه و آله هم نبود به معامله گذاشتند دوّمی آن‌ها در آن روز به اوّلی واگذار نمود و او نیز علی رغم اینکه حضرت علی علیه السلام را شایسته تر می دانست و بارها می گفت: «ای مردم بیعت مرا فسخ کنید و از خلافت عزل نمایید که من بهترین شما نیستم در حالی که علی در بین شماست» جانشینی را برای نفر دوم وصیت نمود که حضرت در خطبه‌ی شقشقیه به این امر اشاره می فرماید: «فیا عجباً بینا هو یستقیلها فی حیاة، اذ عقدها لآخر بعد وفاته».^(۱)

(۲) «ها» در تبایعوها به «الولایه» از بیت نهم باز می گردد.

۱۱- فَلَمْ أَبْلُغْ بِهِمْ لَعْنًا وَلَكِنْ

أَسَاءَ بِذَاكَ أَوْلُهُمْ صَنِيعًا

مفردات:

الصَّنِيع: کار، عمل، نیکی، اقدام.

ترجمه‌ی بیت:

پس من آن‌ها را لعنت نمی کنم اما شخص نخست آن‌ها با این اقدام خود بد کاری کرد.

۱- شگفتا! اوّلی با اینکه در زمان حیاتش می خواست حکومت را واگذارد، ولی برای بعد از خود عقد خلافت را برای دیگری بست. (نهج البلاغه، خطبه‌ی سوم- ترجمه‌ی انصاریان، ص ۵۹)

شرح بیت:

مراد از «أُولَهُمْ» ابو بکر بن ابی قحافه است.

۱۲- فَصَارَ بِذَاكَ أَقْرَبَهُمْ لِعَدْلِ

إِلَى جَوْرِ وَأَحْفَظُهُمْ مُضِيعًا

مفردات:

أحفظ: نگه دارنده تر، با محفوظات تر، در این جا یعنی داناترین.

أضاع الأمر: آن کار را تباه نمود، ضایع کرد.

ترجمه ی بیت:

پس با آن اقدام، نزدیکترین آن ها به عدل ستمکار و نگه دارنده ترینشان تبهکار گشت.

شرح بیت:

مراد از «أَقْرَبَهُمْ لِعَدْلِ» عمر بن خطاب و مقصود از «أَحْفَظُهُمْ» ابو بکر بن ابی قحافه می باشد.

۱۳- أَضَاعُوا أَمْرَ قَائِدِهِمْ فَضَلُّوا

و أَقْوَمُهُمْ لَدَى الْحَدَثَانِ رِيْعًا

مفردات:

الحدَثان: گرفتاری ها، حوادث روزگار.

ریع: ترسید، لرزید، مجهول راع یروع می باشد، لغزید.

راعه و روعه: او را ترساند، بند دلش را لرزاند.

ترجمه ی بیت:

امر پیشوای خویش را ضایع نمودند در نتیجه گمراه شدند و مقاوم ترین آن ها در مقابل حوادث روزگار لغزید.

شرح بیت:

مراد از «قائدهم» در این جا پیامبر صلی الله علیه و آله و مقصود از «أمر» فرمان آن حضرت مبنی بر ولایت و جانشینی امیر المؤمنین علی علیه السلام است.

۱۴- تَنَاسَوْا حَقَّهُ وَ بَغَوْا عَلَيْهِ

بِلَاتِرِهِ وَ كَانَ لَهُمْ قَرِيبًا (۱)

مفردات:

تناسوا: تظاهر به فراموشی نمودند، خود را به فراموشی زدند.

بغوا علیه: بر او ستم کردند.

التره: ظلم.

القریب: سرور.

ترجمه ی بیت:

حق او را فراموش کردند و بدون آن که ظلمی کرده باشد بر او ستم نمودند. در حالی که آقا و سرور آنها بود.

۱۵- فَقُلْ لِيْنِي اَمِيَّةٌ حَيْثُ حَلُّوا

وَ اِنْ خِفْتَ الْمُهَنْدَ وَ الْقَطِيْعَا

۱۶- اَلَا اَفْ لِدَهْرٍ كُنْتُ فِيْهِ

هِدَانًا طَائِعًا لَكُمْ مُطِيْعًا

مفردات:

المُهَنْد: شمشیر هندی، شمشیر تیز و برّان.

القَطِيْع: تازیانه، شلاق.

۱- این بیت در شرح ابوریاش در حاشیه، لیکن در شرح خیاط و رافعی در متن آمده است. (ابوریاش، ص ۱۹۸؛ خیاط، ص ۶۱، رافعی، ص ۸۲)

الهدان: ترسو، بیمناک، کسی که برای جنگ سنگین است و نمی‌جنبد و به جنگ نمی‌رود.

هَدَن يَهْدِنُ هُدُنًا: ترسید و سست شد، ساکن شد و آرام گرفت.

ترجمه‌ی بیت:

۱۵- به بنی امیه هر جا که فرود آیند هر چند از تازیانه و شمشیر آن‌ها بترسی بگو:

۱۶- اُف بر این روزگاری که در آن بیمناک و مطیع و فرمانبردار شما گشتم.

۱۷- أَجَاعَ اللَّهُ مَنْ أَشْبَعْتُمُوهُ

و أَشْبَعَ مَنْ بَجورَكُم أُجِيعَا

۱۸- وَ يَلْعَنُ فَذَّ أُمَّتِهِ جِهَارًا

اذا ساسَ البرِّيَّةَ و الخَلِيعَا

۱۹- بِمَرَضِي السِّيَاسَةِ هَاشِمِيَّ

يَكُونُ حَيًّا لِأُمَّتِهِ رَيْبَا

۲۰- وَ لِيثًا فِي المَشَاهِدِ غَيْرِ نَكِسٍ

لِتَقْوِيمِ البرِّيَّةِ مُسْتَطِيعَا

۲۱- يُقِيمُ أُمُورَهَا وَ يَذُبُّ عَنْهَا

وَ يَتْرُكُ جَدَبَهَا اِبْدَاءً مَرِيعَا

مفردات:

أَلْفَذٌ: نخستین تیر قمار، تک، فرد، در این جا مقصود معاویه بن ابی سفیان است. (۱)

جِهَارًا: آشکاری، روشنی، رسوایی، بدنامی، در این جا به معنای رسوایی و بدنامی است.

سَاسَ يَسُوسُ: حکومت کرد.

الْخَلِيع: متظاهر به فسق، خبیث، بد طینت، آن که عاجز گردانیده باشد اهل خود را به جنایت، آن کودکی که اهل او وی را از خانه بیرون رانده‌اند، مراد ولید بن عبدالملک خلیفه‌ی مروانی هم عصر کمیت بن زید است. (۱)

المرضى: مورد رضایت، پسندیده، «وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» (۲)

الحيا: سر سبزی، خرّمی، باران.

حياً ربیعاً: باران بهاری.

اللیث: شیر.

النكس: ضعیف، ترسو.

غیر نکس: قوی، شجاع، پرتوان.

تقویم: راست گردانیدن، راست کردن، «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (۳)

قَوْمَ الشَّيْءِ يُقَوِّمُ تَقْوِيمًا: آن چیز را درست کرد، اصلاح نمود.

مُستطیع: قادر، توانا، پرتوان.

المشاهد: ج المشهد؛ میدان‌های نبرد.

ذَبَّ يَذِبُ عَنْهُ: از او دفاع کرد.

الجذب: خشکی.

المريع: سر سبز و خرّم.

۱- ابوریاش، ص ۱۹۹

۲- و نزد پروردگارش پسندیده بود. (مریم / ۵۵- ترجمه‌ی پورجوادی)

۳- [که] براستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم. (تین / ۴- ترجمه‌ی فولادوند)

ترجمه‌ی ابیات:

- ۱۷- خداوند گرسنه گرداند کسی که شما او را سیر کردید و سیر گرداند کسی که به ستم شما گرسنه شد.
- ۱۸- و نخستین فرد شما (معاویه) و متظاهر به فسق بد طینت (ولید بن عبدالملک) را لعنت نماید که با بدنامی -
- ۱۹- به جای سیاستمدار مورد رضایت هاشمی بر مردم حکومت کرد که برای امتش بهاری شکوفا می باشد.
- ۲۰- و شیری شکست ناپذیر در میدان های نبرد که در به راه راست آوردن مردم پرتوان بود.
- ۲۱- امور امت را بپا می داشت و از آن ها دفاع می نمود و خشک سالی ها را برای همیشه به سر سبزی مبدل می ساخت.

شرح ابیات:

- ۱) «باء» در «بِمَرْضِيٍّ» از بیت نوزدهم به معنای بدل است.
- ۲) «مستطیعاً» از بیت نوزدهم صفت «لیثاً» می باشد.
- ۳) «ها» در «أمورها» از بیت بیست و یکم به «أُمَّه» از بیت هفدهم باز می گردد.

۷. هاشمیه ی هفتم

اشاره

این قصیده در شرح ابوریاش و الخیاط هفت بیت و در شرح الرافعی شش بیت و شرح الرافعی پنج بیت است. (۱)

۱-۷. خلاصه موضوعات هاشمیه ی هفتم:

۱. حزن و اندوهی که دل شاعر را فرا گرفته است.
۲. صحبت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و این که کمیت جان خویش را فدای او می نماید.

۲-۷. ترجمه، شرح و تحلیل هاشمیه ی هفتم:

۱- سَلُّ الْهُمُومَ لِقَلْبٍ غَيْرِ مَبْتُولٍ

و لا رهین لَدی بیضاء عَطْبُولٍ (۲)

مفردات:

سَلَّاهُ عَنِ هَمِّهِ وَ مِنْ هَمِّهِ: غم و اندوهش را زدود، تسلیه: غم زدایی، اندوه بردن، دلداری.

المتبول: بیمار، بیمار عشق.

-
- ۱- ابوریاش ص ۲۰۰-۲۰۱؛ الرافعی، ص ۸۳، الخیاط، ۶۲-۶۳؛ الصلاح، ص ۸۰-۸۱.
 - ۲- این بیت از بحر بسیط، وزن مطلع آن: مُتَّفَعِلُنْ فَعِلُنْ مُسْتَفَعِلُنْ فَعِ لَنْ مَتَّفَعِلُنْ فَاعِلُنْ مُسْتَفَعِلُنْ فَعِ لَنْ

تَبَلُّهُ الْحُبُّ: عشق بیمار و رنجورش کرد، عقل او را فاسد نمود، دیوانه اش کرد.

الْعُطْبُولُ: زن نیکو گردن، زن جوان زیبای پر گوشت گردن دراز، ج: عَطَائِلُ.

ترجمه‌ی بیت:

بزدای غم‌ها را از قلبی که بیمار عشق نیست و اسیر زنی جوان و زیبا و نیکو گردن نمی باشد.

۲- وَلَا تَقِفْ بِدِيَارِ الْحَيِّ تَسْأَلُهُ

تَبْكِي مَعَارِفَهَا ضَلًّا بِتَضْلِيلِ

مفردات:

معارفها: نشانه‌های آن، ج معرّف و معرّف.

ضلاً بتضليل: گمراهی تمام.

ترجمه‌ی بیت:

بر سرزمین قبیله‌ی کوچ کرده‌ی دوست درنگ مکن تا از وی سؤال نمایی و با گمراهی تمام بر نشانه‌های بجا مانده از آن گریان شوی.

شرح بیت:

«تَسْأَلُهَا» جمله‌ی حالیه، ذوالحال آن ضمیر مستتر انت در «لَا تَقِفْ» و «ضلاً» نیز

۳- مَا أَنْتَ وَالِدَارَ إِذْ صَارَتْ مَعَارِفُهَا

لِلرَّيْحِ مَلْعَبَةً ذَاتِ الْغَرَابِيلِ

مفردات:

الغرابيل: غربال‌ها.

معارف: ج معرف: نشانه.

ترجمه‌ی بیت:

تو را با آن خانه چه میانه است که نشانه‌های آن بازیچه‌ی بادِ دارنده‌ی غربالها گشته است.

شرح بیت:

۱. شاعر می‌خواهد بگوید دل به چیزی مبند که محو می‌گردد و از بین می‌رود و بادهای گرد و غبار را بر آن نشانده و (به مرور زمان) آن را محو می‌سازند.

۲. «الدَّارَ» مفعولٌ معه و «ذاتِ الغرایبِ» صفت «الرَّیْحِ» می‌باشد.

۴- تُسَدِّی الرِّیَاحَ بِهَا نَسْجاً وَ تُلْحِمُهُ

ذَلَّیْلِیْنَ مِنْ مُعْصِفٍ مِنْهَا وَ مَشْمُولِ

مفردات:

اسدی التَّوْبَ اسداءً: تار و پود لباس را برای بافتن آماده کرد.

النَّسْجِ: بافته، بافته شده.

الحَمَّ الشَّیءَ: آن چیز را لحیم کرد.

الدَّلَّیْلِ: دنباله، پایان، دامن لباسی که بر روی زمین کشیده می‌شود.

ذیل الرِّیْحِ: اثر باد بر روی شنزار که گویی دامن خود را بر روی آن کشیده است.

المُعْصِفِ: باد شدید و طوفانی، مشمول: باد شمال، بادی است نرم و ملایم.

مشمول: باد شمال، بادی است نرم و ملایم.

ترجمه بیت:

بادهای با آن نشانه‌های تارهای بافتنی آماده کرده و بادهای شدید و ملایم دو دامن را به آن پیوند می‌زنند.

شرح بیت:

(۱) این بیت دارای استعاره مکنیه است: باد را به خیاطی تشبیه نموده که تارها را برای بافتن آماده می‌نماید، مشبه به (خیاط) را حذف نموده و از لوازم آن «تُسدی» را ذکر کرده است.

(۲) «مِن» در «مِن مُعَصِفٍ» بیانیه و نوع «الریاح» را مشخص می‌نماید.

(۳) «ها» در «بِهَا» به «مَعَارِفُهَا» از بیت سوّم باز می‌گردد.

(۴) «ه» در «تُلِحُّهُ» به «نَسَجًا»

۵- نَفْسِي فِدَاءُ رَسُولِ اللَّهِ قَلُّ لَه

مِنِّي وَ مِنْ بَعْدِهِمْ أَدْنَى لَتَقْلِيلِ

مفردات:

الْقَلُّ وَالْقُلُّ: کم، ناچیز، الْقَلُّ وَالْقُلُّ مِنَ الشَّيْءِ: کم‌ترین چیز.

أَدْنَى: پست‌تر و پایین‌تر.

التَّقْلِيلِ: کم‌گردانیدن.

ترجمه‌ی بیت:

جانم فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله باد در حالی که این جان از جانب من برای او اندک و ناچیز است، و پس از وفات و در گذشت آن‌ها از کم‌هم کمتر و پایین‌تر است.

شرح بیت:

شاعر می‌خواهد بگوید جانم در مقابل پیامبر و خاندان او صلی الله علیه و آله ناقابل و اندک است و پس از آن‌ها این جان من دیگر هیچ ارزشی ندارد.

۶- نَفْسِي فِدَاءُ الَّذِي لَا الْعَدْرُ شِمْتُهُ

و لَا الْمَعَاذِيرُ مِنْ بَخْلِ وَ تَقْلِيلُ

مفردات:

الشيمه: اخلاق، رفتار، ج: شيم.

العَدْر: مکر و حيله.

معاذير: معذار: عُدْر، «وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ» (۱)

ترجمه‌ی بیت:

جانم فدای آن کسی باد که نه حيله گری و نیرنگ خلق و خوی اوست و نه به سبب بخل عذر خواهی می نماید و نه اندک می بخشد و کاهش می دهد.

۷- الْحَازِمُ الرَّايِ وَ الْمِيمُونُ طَائِرُهُ

وَ الْمُسْتَضَاءُ بِهِ وَ الصَّادِقُ الْقِيلُ

مفردات:

المُسْتَضَاءُ بِهِ: طلب نور و هدایت می شود به وسیله او.

الطائر: آنچه بدان فال گیرند نیک باشد یا بد. و نیز می توان آن را به معنی نامه‌ی عمل انسان دانست که به گردن او نیز آویخته می شود قوله تعالی: «قالوا طائرکم معکم» (۲)

ترجمه‌ی بیت:

(جانم فدای آنکه) در اندیشه و نظر دور اندیش و فال او میمون و مبارک و به او طلب نور و هدایت می شود و راست گفتار است.

۱- هر چند دست به عذر تراشی زند. (قیامه/۱۵- ترجمه‌ی فولادوند)

۲- [رسولان] گفتند: «شومی شما با خود شماست. (یس/۱۹- همان)

شرح بیت:

۱) «المیمون طائره» به صورت «المحمود سیرته» نیز روایت شده است:

۲) «الحازم» خبر برای مبتدای محذوف «هُوَ» و «طائره» نائب فاعل «المیمون» می باشد.

۳) «الحازم» در شرح الخیاط به صورت مجرور «الحازم» آمده است که در این صورت بذل برای «أَلَدِي» از بیت ششم می باشد.

۸. هاشمیه ی هشتم

اشاره

این هاشمیه در شرح ابوریاش و الخیاط هفت بیت، و در شرح الرافعی و الصلاح شش بیت است. (۱)

۱-۸. مضامین هاشمیه ی هشتم:

۱. عشق و محبت نسبت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام .
۲. سرزنش ابوبکر و عمر به سبب عدم واگذاری فدک به دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله .
۳. طرح مسأله خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله .

۲-۸. ترجمه و شرح هاشمیه ی هشتم:

۱- أهوی علیاً امیر المؤمنین ولا

أرضی بشتیم ابی بکرٍ ولا عمراً (۲)

مفردات:

شتمه: دشنامش داد، از او بد گویی کرد.

ترجمه ی بیت:

من به علی پیشوای مؤمنان عشق می ورزم و به بد گویی ابوبکر و عمر نیز راضی و خوشنود نیستم.

۱- ابوریاش، ص ۲۰۲؛ الرافعی، ص ۸۳-۸۴؛ الخیاط، ص ۶۳-۶۴؛ الصلاح، ص ۸۱-۸۲.

۲- این هاشمیه از بحر بسیط، وزن مطلع آن: مستفعَلن فاعَلن مستفعَلن فَعَلن مُتفعَلن فاعَلن مستفعَلن فَعَلن

۲- و لا أقولُ و إن لم يُعطِيا فِدْكَأ

بنت الرّسول و لا میراثُهُ كَفَرَا

مفردات:

فدک: دهی در خیبر بود که از آنجا تا مدینه دو روز راه است و از طریق صلح و بدون جنگ به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید. (۱)

بعد از آنکه فدک در ملک پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت آیهی مبارکه‌ی «و آتِ ذالْقَرَبِی حَقَّهُ» (۲)

نازل شد پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه علیها السلام را صدا زد و فرمود فدک را به تو و فرزندان بعد از تو بخشیدم. این به خاطر مادرت حضرت خدیجه صلی الله علیه و آله بود که به تو دادم، لذا پیامبر فدک را به عوض مهریه حضرت خدیجه صلی الله علیه و آله به وی بخشید، سیوطی در تفسیر خود نقل می کند بعد از نزول آیه ی فوق پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به حضرت زهرا علیها السلام بخشید و سپس حضرت علی علیه السلام مأمور شد که سند آن را بنویسد. آن حضرت سند را نوشت و غلام پیامبر صلی الله علیه و آله و امّ ایمن و حضرت علی علیه السلام بر آن شهادت دادند و فدک در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله در تصرف حضرت فاطمه علیها السلام درآمد. (۳)

بعد از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ابوبکر وکیل حضرت زهرا علیها السلام را از فدک اخراج و آن را غصب نمود. حضرت زهرا علیها السلام به این موضوع اعتراض کرد و مطالبه ی حق خود نمود، ابوبکر از وی شاهد خواست. حضرت زهرا علیها السلام حضرت علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام و... را به عنوان شاهد معرفی نمود که به دلایل واهی پذیرفته نشد.

ترجمه ی بیت:

من، هر چند آن ها فدک و میراث پیامبر صلی الله علیه و آله را به دخترش ندادند، نمی گویم کافر شدند.

۱- یاقوت حموی، شهاب الدین ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله، معجم البلدان، الطبعة الثانية، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۵، ۴/۲۳۹؛ یعقوبی، ۲/۳۰۵؛ منتهی الارب، ذیل «فدک»

۲- و حق خویشاوند را به او بده. (اسراء/۲۶-ترجمه فولادوند)

۳- مرضیه، خزعلی، «بررسی شیوه سیاسی حضرت زهرا (س) با کاوشی در خطبه فدکیه»، مجله صحیفه مبین، شماره ۳۸، پاییز ۱۳۸۵ش، ص ۵۸.

شرح بیت:

محمد شاکر الخياط در شرح این بیت گفته است: «فدک قریه ای از آن پیامبر صلی الله علیه و آله بود، شیعه ادعا نموده که پیامبر آن را به دخترش فاطمه علیها السلام بخشیده است و اما این که ابوبکر و عمر آن را از فاطمه علیها السلام دریغ نمودند، درست و به حق است زیرا ابوبکر از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود که «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ» یعنی ما جماعت پیامبران میراث نمی گذاریم، آنچه که باقی می گذاریم صدقه است.

«ما» در این عبارت مبتدا و خبر آن «صدقه» می باشد، که شیعه آن را تحریف نموده و صدقه را بنا بر مفعول بودن برای «لا نُورِثُ» نصب داده اند تا استدلالی بر عقیده ی باطل آن ها باشد. (۱)

در خصوص ادعای آقای خياط موارد ذیل در خور تأمل است:

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام ارتحال چند درهم پول سیاه از حقوق فقرا نزد ایشان بود که فرموده بودند آن را در راه خدا انفاق کنند و این مطلب مورد اهمال واقع شد. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند آیا آن پول را بین فقرا تقسیم کردید؟ گفتند خیر. حضرت سخت برآشفتم. پول را طلبید و دستور فرمود آن را صدقه دهید. آیا پیامبر صلی الله علیه و آله که از چند درهم پول سیاه غفلت نکرد از چنین ثروت هنگفتی غفلت فرموده و آن را به مستحقان رد نکرده است؟

۲- فاطمه علیها السلام چنان شخصیتی نبود که چیزی را ادعا نماید که از آن وی نباشد و حضرت علی علیه السلام نیز به این موضوع شهادت دادند که آن ها شهادت آن حضرت را نپذیرفتند.

۳- احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می شود باید با قرآن در تناقض نباشد.

این روایت (نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ) با آیات زیر هم خوانی ندارد:

الف- «يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» (۱)

گروهی از مفسران اسلامی، معتقدند «ارث» در اینجا ارث در اموال است، و گروهی آن را اشاره به مقام نبوت دانسته اند. بعضی نیز این احتمال را داده اند که منظور معنی جامعی است که هر دو را شامل می شود.

بسیاری از دانشمندان شیعه معنی اول را انتخاب کرده اند در حالی که جمعی از علمای تسنن معنی دوم را، و بعضی مانند «سید قطب» در «فی ظلال» و «آلوسی» در «روح المعانی» معنی سوم را.

کسانی که آن را منحصر به ارث مال دانسته اند به ظهور کلمه «ارث» در این معنی استناد کرده اند، زیرا این کلمه هنگامی که مجرد از قرائن دیگر بوده باشد به معنی ارث مال است، و اگر می بینیم در پاره ای از آیات قرآن در امور معنوی به کار رفته مانند آیه ۳۲ سوره فاطر:

{ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا}:

ما کتاب آسمانی را به بندگان برگزیده خود به ارث منتقل کردیم

به سبب قرآینی است که در اینگونه موارد وجود دارد. به علاوه از پاره ای از روایات استفاده می شود که در آن زمان بنی اسرائیل هدایا و نذور فراوانی برای «احبار» (علمای یهود) می آوردند، و زکریا رئیس احبار بود.

از این گذشته همسر زکریا که از دودمان سلیمان بن داود بود، با توجه به وضع مالی فوق العاده سلیمان و داود، اموالی را به ارث برده بود. زکریا از این بیم داشت این اموال به دست افراد ناصالح و فرصت طلب و زراندوز، یا فاسق و فاجر بیفتد و خود منشا فساد در جامعه گردد. لذا از پروردگار خویش تقاضای فرزند صالحی کرد تا بر این اموال نظارت کند و آنها را در بهترین راه مصرف نماید.

روایت معروفی که از فاطمه زهرا علیها السلام دختر پاک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که برای

۱- که مرا میراث برد و از خاندان یعقوب نیز میراث گیرد، و او را، پروردگارا، پسندیده ساز. (مریم/۶- ترجمه‌ی مجتبوی)

گرفتن فدک در برابر خلیفه اول به آیه فوق استدلال کرد خود شاهد دیگری بر این مدعی است.

مرحوم طبرسی در کتاب «احتجاج» از بانوی اسلام علیها السلام چنین نقل می کند:

هنگامی که خلیفه اول تصمیم گرفت فدک را از فاطمه علیه السلام منع کند و این سخن به بانوی اسلام علیها السلام رسید نزد او آمد و چنین گفت: ای ابو بکر!

أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَلَا أَرِثَ أَبِي، لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا فَرِيًّا، فَعَلِي عَمِدٌ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ تَبَدُّتُمْوهَ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ؟ اذ يقول فيما اقتص من خبر يحيى بن زكريا:

«اذ قال ربّ فهب لي من لدنك ولياً يرثني و يرث من آل يعقوب»

آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث ببری و من نبرم؟ چیز عجیبی است! آیا عمداً کتاب خدا را ترک گفته اید و پشت سر افکنده اید. (۱)

ب- «و وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ»

در حدیثی دیگر که از طرق اهل بیت نقل شده چنین می خوانیم: هنگامی که ابوبکر تصمیم گرفت فدک را از فاطمه علیها السلام بگیرد این سخن به فاطمه علیها السلام رسید، نزد ابوبکر آمده و چنین گفت:

أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَلَا أَرِثَ أَبِي، لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا فَرِيًّا، فَعَلِي عَمِدٌ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ تَبَدُّتُمْوهَ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ اذ يقول: وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ:

«آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ این چیز عجیبی است! آیا کتاب خدا را فراموش کرده و پشت سر افکنده اید آنجا که می فرماید: سلیمان از داود ارث برد؟» (۲)

۱- نور الثقلین ۳/۳۲۳؛ تفسیر نمونه، ۱۳/۱۱

۲- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نورالثقلین، ۴/۷۵؛ تفسیر نمونه، ۱۵/۴۱۸

۳- اللَّهُ يَعْلَمُ مَاذَا يَأْتِيَانِ بِهِ

يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ عَذْرِ إِذَا اعْتَدَرَا

ترجمه‌ی بیت:

خدا می‌داند چه عذری می‌آورند آنگاه که در روز قیامت عذر خواهی نمایند.

۴- إِنَّ الرَّسُولَ رَسُولَ اللَّهِ قَالِ لَنَا

إِنَّ الْوَلِيَّ عَلَيَّ غَيْرَ مَا هَجَرَا

مفردات:

الهُجْر: هذیان، سخن ناروا، هَجَرَ فِي نَوْمِهِ أَوْ مَرَضِهِ هَجْرًا وَ هَجِيرًا وَ إِهْجِيرًا: در خواب یا بیماریش هذیان گفت، قرآن کریم می‌فرماید: «مستکبرین به سامراً تَهْجُرُونَ» (۱).

ترجمه‌ی بیت:

بدرستی که فرستاده، فرستاده‌ی خدا بدون هذیان به ما گفت: همانا ولی و جانشین پس از من علی علیه السلام است.

شرح بیت:

(۱) «غَيْرَ مَا هَجَرَا» تعریض به سخن برخی از اصحاب به هنگام ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد؛ از ابن عباس روایت شده است: «پیغمبر خدا فرمود: لوح و دوات یا گفت استخوان شانه و دوات، نزد من آرید تا مکتوبی برای شما بنویسم که پس از آن گمراه نشوید.» گفتند: «پیغمبر خدا هذیان می‌گوید» (۲).

۱- [و] با گردنکشی و بزرگ منشی بر آن- قرآن- در گفت و گوهای شب نشینی یاوه سرایی می‌کردید. (مؤمنون/ ۶۷- ترجمه مجتوبی)

۲- انساب الاشراف، ۱/۵۶۲؛ امتاع الاسماع، ۱۴/۴۴۹، البدایه و النهایه، ۵/۲۲۷، تاریخ الطبری، ۳/۱۹۳، الکامل فی التاریخ،

(۲) «غَيْرَ» دو نقش می تواند بپذیرد:

الف) منصوب به نزع خافض که تقدیر آن چنین است: «مِنْ غَيْرِ مَا هَجَرَ».

ب) حال جامد مؤول به مشتق و تقدیر آن: «مُغَايِرًا مَا هَجَرَ» و ذو الحال آن ضمیر مستتر «هُوَ» در قال می باشد که به رسول الله باز می گردد.

ج) «ما» مصدریه بوده و تقدیر عبارت چنین است: «غَيْرَ هَجْرٍ».

۵- فِی مَوْقِفٍ أَوْقَفَ اللَّهُ النَّبِيَّ بِهِ

لَمْ يُعْطِهِ قَبْلَهُ مِنْ خَلْقِهِ بَشَرًا

ترجمه ی بیت:

در مکانی که خداوند پیامبرش را در آن متوقف ساخت و تا قبل از او به هیچ بشری از بندگانش چنین چیزی را عطا نفرموده بود.

شرح بیت:

این بیت اشاره به قضیه غدیر خم دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خداوند تبارک و تعالی حضرت علی علیه السلام را به ولایت و رهبری برگزید.

بلاذری در انساب الاشراف به نقل از مسند احمد: ۴/۳۷۲ و کنز العمال: ۶/۱۰۴ آورده است:

چون رسول خدا از حجه الوداع باز می گشت در غدیر خم توقف و دستور فرمودند آن ها که از پیش رفته اند باز گردند. سپس خطبه ای خواند و فرمود:

ای مردم! آیا فرمان خدا را رسانیدم؟

گفتند: آری.

حضرت فرمود: «پروردگارا شاهد باش».

و این عبارت را سه بار تکرار فرمودند. سپس ادامه داد:

ای مردم! چه کسی ولی و سرپرست شماست؟

مردم سه مرتبه گفتند: خدا و رسولش.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله دست حضرت علی علیه السلام را گرفته و فرمودند:

«من كانَ اللهُ ورسولُهُ وليُّه فهدا وليُّه، اللهم وال من والاهُ و عادِ من عاداهُ»

یعنی هر کس که خدا ولی و سرپرست او هستند پس این علی ولی و سرپرست اوست، پرودگارا دوست بدار هر آن کس که او را دوست بدارد و دشمن باش هر کس را که با او دشمنی نماید. (۱)

۶- هو الامامُ الحقُّ نعرفُهُ

لا كالَّذين استزَلَّنا بما اتَّمَّرا

مفردات:

استزَلَّه: او را لغزاند.

إتَّمَّرا: با رأی خود کار کردند، ائتمار: فرمانبرداری نمودن، از رأی خود کاری کردن، این لغت از اضداد است که در این جا به معنای «از رأی خود کار کردن» است.

إتَّمَّروا بفُلانٍ: بر علیه فلانی توطئه کردند، بر ضدّ او به مشورت نشستند، قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ» (۲)

ترجمه‌ی بیت:

تنها او امام و پیشوا است، آن امام پیشوای بر حقی که می شناسیم نه همانند آن دو نفر با کاری که به رأی خود نمودند ما را لغزانیدند.

شرح بیت:

۱) منظور از آن دو نفر همان کسانی هستند که قضیه‌ی سقیفه‌ی بنی ساعده راه انداختند.

۱- بلاذری، ۲/۱۰۸.

۲- همانا سران قوم درباره تو مشورت می کنند که تو را بکشند. (قصص/۲۰- ترجمه‌ی مشکینی)

(۲) «إِسْتَرْلَانَا» اقتباس از این کریمه است:

{إِنَّمَا اسْتَرْلَهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَغْضٍ مَا كَسَبُوا} (۱)

(۳) با دقت و مقایسه بین ابیات پنجم و ششم این حقیقت روشن می‌شود که امر ولایت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله امری الهی است زیرا فاعل «اوقف» در «اوقف الله النَّبِيَّ» ذات مقدس باری تعالی است که پیامبرش را نگه داشت تا امر ولایت را از جانب او به مردم ابلاغ نماید. اما «اتمرا» در بیت ششم که فاعل آن «ا» می‌باشد این را می‌رساند که آن دو به رأی خویش (نه به فرمان خدا) جانشین پیامبر را انتخاب نمودند.

۷- مَنْ كَانَ يُرْغَمُهُ رُغْمًا فِدَامَ لَهُ

حَتَّى يَرَىٰ أَنفَهُ بِالْتُّرْبِ مُنْعَفِرًا

مفردات:

أرغمه: خوارش کرد، کوچکش شمرد.

المنعفر: خاک آلود.

ترجمه‌ی بیت:

هر کس این انتصاب را خوار و کوچک بشمارد و بر آن پایدار بماند بینی او به خاک مالیده شده و خوار خواهد گشت.

شرح بیت:

۱. «ه» در «يُرْغَمُهُ» به مقول قول «قال» یعنی عبارت «إِنَّ الْوَلِيَّ عَلَيَّ» از بیت چهارم باز می‌گردد و نیز می‌تواند به «الإمام» از بیت ششم باز گردد که در این صورت ترجمه بیت چنین است: هر کس که آن امام را کوچک و خوار بشمارد و بر این امر اصرار ورزد بینی او به خاک مالیده شده و خوار و ذلیل خواهد گشت.

۱- همانا شیطان آنان را به سبب برخی از آنچه کرده بودند بلغزانید. (آل عمران/۱۵۵- همان)

۲. «مَنْ» اسم شرط و مبتدأ، «كَانَ يُرْغَمُهُ رُغْمًا فِدَامًا لَهُ حَتَّى يَرَىٰ أَنْفَهُ بِالْتُّرْبِ مُنْعَفِرًا» جمله شرط است. چنین به نظر می‌رسد که جواب شرط در بیته پس از این بیت بوده که حذف شده است، شاید بتوان مفهوم آن را چنین در نظر گرفت:

«مَنْ كَانَ يُرْغَمُ هَذَا الْأَمْرَ فِدَامًا لَهُ حَتَّى مَمَاتِهِ يَنْدَمَ»

یعنی هر کس این امر را «جانشینی علی علیه السلام به جای پیامبر صلی الله علیه و آله» کوچک شمارد و تا مرگ بر آن پایدار بماند پشیمان می‌گردد.

اشعار کمیت درباره زید بن علی بن حسین (ع)

-۱

يُعَزُّ عَلَى أَحْمَدٍ بِالذِّى

أَصَابَ

ابْنَهُ أَمْسٍ مِنْ يَوْسُفِ

مفردات:

يُعَزُّ: سخت است، دشوار است.

إِبْنَهُ: فرزند او، مراد از آن زید بن علی بن حسین علیه السلام است.

يوسف: مراد یوسف بن عمر ثقفی والی عراق در زمان هشام بن عبدالملک است که زید بن علی بن الحسین علیه السلام را به شهادت رساند.

ترجمه ی بیت:

سخت و دشوار است بر احمد (پیامبر صلی الله علیه و آله) آنچه که دیروز از یوسف به فرزندش رسید.

-۲

خَيْبٌ مِنَ الْعُصْبَةِ الْأَخْبِيثِ

و

إِنْ قُلْتُ زَانِنٌ لَمْ أَقْدِفِ

مفردات:

القذف: تهمت زدن.

العُصْبَةُ: گروه، جماعت.

ترجمه‌ی بیت:

پلیدی از آن گروه بسیار پلید، و اگر بگویم زنا کارانند تهمت ناروا نزده ام.

شرح بیت:

«خَبِيثٌ» صفت یوسف از بیت یکم و «زَانِنٌ» منصوب به نزع خافض تقدیر آن «مِن زَانِنٍ» که مقول قول «قُلْتُ» می‌باشد.

-۳-

دَعَانِي ابْنُ الرَّسُولِ فَلَمْ أُجِبْهُ

أَلْهَفِي

لَهْفَ لِلْقَلْبِ الْفَرُوقِ

۴- حَذَارَ مَتِيَّهٍ لَا بُدَّ مِنْهَا

و

هَلْ دُونَ الْمَتِيَّهِ مِنْ طَرِيقِ

مفردات:

لهف: دریغ و آن کلمه ای است که بدان حسرت خوردند بر گذشته و فوت شده، یا لهف: افسوس، دریغا.

لهف علی ما فات: بر گذشته اندوه و تأسف خورد، افسوس خورد، لهف، بالكسر، يَلْهَفُ لَهْفًا أَيْ حَزَنًا وَ تَحَسَّرًا.

الفروق: بسیار ترسو.

الفرق: ترس، حراس.

الحذار: برحذر بودن، پرهیز کردن.

دُونَ: غیر، کمتر، «وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ» (۱) ای: ما کان أقلّ من ذلك، و قيل: ما سوی ذلك، و المعنیان يتلازمان.

ترجمه‌ی ابیات:

۳- فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله مرا دعوت نمود و من او را اجابت ننمودم دریغ و افسوس من بر این قلب بسیار ترسو.

۴- به خاطر بر حذر بودن از مرگی که هیچ گریزی از آن نیست، و آیا به غیر از مرگ راه دیگری وجود دارد؟

۵-

دَعَانِي ابْنُ النَّبِيِّ فَلَمْ أُجِبْهُ

أَلْهَفِي

لَهْفَ لِلرَّأْيِ الْغَيْبِ

مفردات:

الغيب: سست، ضعیف.

ترجمه‌ی بیت:

پسر پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به یاری خویش فرا خواند پس من او را اجابت ننمودم، دریغ و افسوس بر این رأی و نظر سست و ضعیف.

۶-

فِيَا نَدَمًا غَدَاةً تَرَكَتُ زَيْدًا

وَرَأْيِي

لِابْنِ آمَنَةِ الْآمِنِ

ترجمه‌ی بیت:

واحسرتا از آن صبح گاهی که زید را پشت سر خویش رها نمودم، زیدی که فرزندِ پسرِ امینِ آمنه بود.

منابع و مأخذ

کتاب

- ١- قرآن کریم
- ٢- امام علی علیه السلام، نهج البلاغه، چاپ اول، انتشارات هجرت، قم، ١٤١٤ق.
- ٣- -----، ترجمه شهیدی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ١٣٧٨ش.
- ٤- -----، نهج البلاغه، چاپ اول، ترجمه دشتی، نشر مشهور، قم، ١٣٧٩ش.
- ٥- -----، ترجمه حسین انصاریان، انتشارات پیام آزادی، تهران، ١٣٨٥ش.
- ٦- آمدی، ابوالقاسم الحسن بن بشر بن یحیی، المؤلف و المختلف، تحقیق عبدالستار احمد فراج، مطبعه عیسی البابی و شرکاه، ١٩٦١م.
- ٧- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن أبی الکرّم، الکامل فی التاریخ، دارصادر، بیروت، ١٣٨٥ق/١٩٦٥م.
- ٨- -----، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، دارالفکر، بیروت، ١٩٨٩/١٤٠٩،

- ٩- ابن الجوزى، ابو الفرج عبد الرحمن بن على بن محمد، المنتظم فى تاريخ الامم و الملوك، تحقيق محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ١٩٩٢م.
- ١٠- ابن حزم اندلسى، ابو محمد على بن احمد بن سعيد، جمهوره انساب العرب، تحقيق لجنه من علماء بيروت، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٩٨٣م
- ١١- ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد بن خلدون (م ٨٠٨)، تاريخ ابن خلدون، ط الثانيه،، تحقيق خليل شحاده، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٨هـ / ١٩٨٨م.
- ١٢- -----، تاريخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آيتى، چاپ اول، مؤسسه مطالبات و تحقيقات فرهنگى، ١٣٦٣ش.
- ١٣- ابن عبد ربه، ابو عمر احمد بن محمد الاندلسى، العقد الفريد،، مطبعه التأليف والترجمه والنشر، القايره، ١٩٦٥م.
- ١٤- -----، الشعر والشعراء، دارالكتب العلميه، لبنان، ١٩٨٥م.
- ١٥- ابن كثير، أبو الفداء اسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقى (م ٧٧٤)، البدايه و النهايه، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٧هـ/١٩٨٦م.
- ١٦- ابن مغازلى شافعى، ابوالحسن على بن محمد، مناقب الإمام على بن أبى طالب عليه السلام، چاپ سوم، دارالأضواء، بيروت، ١٤٢٤ق.
- ١٧- ابن منظور، محمد بن مكرم: لسان العرب، نسقه و علق عليه و وضع فهارسه على شيرى، الطبعه الاولى، دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٩٨٨م.
- ١٨- ابن هشام الانصارى، عبدالله جمال الدين، قطر الندى و بلّ الصّيدى، تحقيق عبدالحميد محمد محيى الدين، مكتبه الفيروزآبادى، قم، ١٤١٦هـ-.
- ١٩- ابو ريش القيسى، احمد بن ابراهيم، شرح هاشميات الكميت بن زيد الاسدى، تحقيق: داود

سلوم و نوری حمودی القیسی، الطبعة الثانية، مكتبة النهضة العربية، بيروت، بی تا.

٢٠- اربلی، علی بن عیسی، كشف الغمه فی معرفه الأیمة علیه السلام، نشر هاشمی، تبریز، بی تا.

٢١- اسفرائینی، ابوالمظفر شاهفور بن طاهر، تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم، چاپ اول، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ١٣٧٥ ش.

٢٢- بحر العلوم، مهدی، بدائع الشعراء فی رثاء سید الشهداء، الطبعة الأولى، دارالزهراء، بیروت، ١٤٢٨/٢٠٠٧.

٢٣- إصفهانی، أبوالفرج، الأغانی، تصحیح عبدالحمید مهنا و سمیر جابر، الطبعة الأولى، بیروت، دارالفکر، ١٤٠٧هـ-.

٢٤- امین، سیده نصرت، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران، ١٣٦١ ش.

٢٥- امینی، عبدالحسین، الغدير، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ١٣٦٦ ق.

٢٦- بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، بنیاد بعثت، تهران، ١٤١٦ ق،

٢٧- براقی نجفی، حسین، تاریخ الکوفه، الطبعة الرابعة، بیروت، ١٤٠٧هـ- ق.

٢٨- بغدادی، عبدالقادر بن عمر، خزانه الادب و لبّ لباب العرب، بولاق، الطبعة الامیریه، ١٢٩٩ هـ ق.

٢٩- بلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر البلاذری (م ٢٧٩)، انساب الأشراف، ط الأولى، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، دار الفکر، بیروت، ١٤١٧ هـ/ ١٩٩٦ م.

٣٠- بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و أسرار التأویل، چاپ اول، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ١٤١٨ ق،

٣١- تفتازانی، سعد الدین، مختصر المعانی، دارالفکر، قم، ١٤١١ ق.

٣٢- تهرانی، آقا بزرك، الذریعه إلى تصانیف الشیعه، دار الهجرة، قم، بی تا.

٣٣- جاحظ، أبوعثمان عمر بن بحر، البیان و التبيين، تصحیح عبدالسلام محمد هارون، الطبعة

الأولى، مطبعة لجنة التأليف، القاهرة، ۱۹۴۸م.

۳۴- -----، الحيوان، چاپ دوم، دار الكتب العلميه، بيروت، ۱۴۲۴هـ-ق.

۳۵- جندی، إنعام، الرائد في الأدب العربي، ط الثانية، دارالرائد العربي، بيروت، ۱۹۸۶م.

۳۶- حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد، دیوان حافظ، چاپ شانزدهم، تهیه و تنظیم دفتر خدمات فرهنگ مرندی، انتشارات پیام عدالت، تهران، ۱۳۷۲هـ-ش.

۳۷- حرانی، ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، چاپ دوم، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ق.

۳۸- خلیف، یوسف، حیاہ الشعر فی الکوفه الی نہایہ القرن الثانی للهجره، القاهرة، المکتبه العربیه، بی تا.

۳۹- خوانساری، میرزا محمد باقر موسوی خوانساری اصفهانی، روضات الجنّات، چاپ چهاردهم، ۱۳۴۷ش.

۴۰- خیاط النابلسی الازهری، محمد شاکر، القوائد الهاشمیات، مطبعة الموسوعات، مصر، بی تا.

۴۱- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، چاپ دوم از دوره جدید، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷ش.

۴۲- دینوری، ابو حنیفه احمد بن داود، الأخبار الطوال، تحقیق عبد المنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال، منشورات الرضی، قم ۱۳۶۸ش.

۴۳- خزاعی، دعبل بن علی، الديوان، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بيروت، ۱۹۹۷م.

۴۴- رازی، ابوالفتوح حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تحقیق محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸هـ-ق.

٤٥- رازی، ابن ابی بکر، مختار الصحاح، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا.

٤٦- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، تحقیق و ضبط: محمد خلیل عیتانی، المفردات فی غریب القرآن، چاپ اول، مؤسسه فرهنگی آرایه، تهران، ١٣٨٧ هـ.ش.

٤٧- رافعی، محمد محمود، شرح الهاشمیات، الطبعة الثانية، مطبعة شركة التمدن الصناعیه، مصر، بی تا.

٤٨- زبیدی، السید محمد مرتضی الحسینی الزبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق: عبدالعلیم الطحاوی، لبنان، ١٣٩٤ هـ.ق.

٤٩- زرکلی، خیرالدین بن محمود بن محمد، اعلام، چاپ هشتم، دارالعلم للملایین، بیروت، ١٩٨٩ م،

٥٠- زوزنی، عبدالله حسن بن احمد، شرح المعلقات السبع، تحقیق محمد الفاضلی، المكتبة العصریه، بیروت، ٢٠٠١ م/١٤٢٢ ق.

٥١- سعدی، مصلح بن عبدالله، بوستان (سعدی نامه)، چاپ چهارم، به اهتمام محمد علی فروغی، انتشارات امیر کبیر، تهران، ١٣٦٥ هـ.ش.

٥٢- -----، کلیات سعدی، چاپ پنجم، تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران، ١٣٧٢ هـ.ش.

٥٣- سلوم، داود، شعر الکمیت بن زید الاسدی، مكتبة الاندلس بغداد، ١٩٦٩ م.

٥٤- سمعانی، ابو سعد عبدالکریم بن محمد بن منصور، الأنساب، چاپ اول، تحقیق عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، مجلس دائره المعارف الاسلامیه، حیدرآباد، ١٣٨٢ ق/١٩٦٢ م

٥٥- سید ابن طاووس، علی بن موسی بن جعفر بن طاووس، کشف المحججه لثمره المهججه، چاپ دوم، بوستان کتاب، قم، ١٣٧٥ هـ.ش،

٥٦- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر (فو: ٩١١ هـ-ق)، شرح شواهد مغنی،

تصحیح احمد ظافر کوجان، دمشق ۱۳۸۶هـ- / ۱۹۶۶م.

۵۷- شریف لاهیجی، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، چاپ اول، تحقیق: میر جلال الدین حسینی ارموی (محدث)، ۱۳۷۳ ش،

۵۸- -----، پس از پنجاه سال پژوهشی تازه پیرامون قیام امام حسین علیه السلام، چاپ بیست و نهم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۱ ش

۵۹- شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان (ف: ۴۱۳ ق)، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، چاپ اول، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق.

۶۰- الصالح، علی الصاح، الروضه المختاره، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۹۷۲م- ۱۳۹۲هـ- ق.

۶۱- صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی مشهور به «شیخ صدوق»، عیون أخبار الرضا علیه السلام، چاپ اول، نشر جهان، تهران، ۱۳۷۸ ق.

۶۲- صفارزاده، طاهره، ترجمه قرآن (صفارزاده)، چاپ دوم، انتشارات موسسه فرهنگی جهان رایانه کوثر، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۶۳- صفی علیشاه، حسن بن محمد باقر، تفسیر صفی علیشاه، چاپ اول، انتشارات منوچهری، تهران، ۱۳۷۸ ش.

۶۴- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۷هـ- ق.

۶۵- طبرسی، ابوعلی، فضل بن حسن بن فضل، إعلام الوری بأعلام الهدی، چاپ سوم، اسلامیه، تهران، ۱۳۹۰ ق.

۶۶- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ط الثانیه، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۸۸م

۶۷- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، چاپ چهارم، انتشارات

اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ق.

۶۸- عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین محمد، دیوان، چاپ نهم، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵ ه.ش.

۶۹- عطوی، نجیب، الکمیت بن زید الأسدی بین العقیده و السیاسة، ط الاولى، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۸هـ ق- ۱۹۸۸م.

۷۰- فاخوری، حنا، تاریخ الادب العربی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۷ش.

۷۱- -----، الجامع فی تاریخ الأدب العربی، ج ۱، قم، ذوی القربی، ۱۴۲۲ ه- ق

۷۲- فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا.

۷۳- فردوسی، ابوالقاسم، دیوان، چاپ ششم، به تصحیح ژول مول، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴ ه.ش.

۷۴- فروخ، عمر، تاریخ الادب العربی، الطبعة الرابعة، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۱م.

۷۵- فولادوند، محمد مهدی، ترجمه قرآن (فولادوند)، چاپ اول، انتشارات دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، تهران، ۱۴۱۵ق.

۷۶- فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، قاموس المحيط، مؤسسه الرساله، ۱۹۹۳م.

۷۷- قمی، حسن بن محمد بن حسن، تاریخ قم (نوشته در ۳۷۸ق)، ترجمه حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی (در ۸۰۵ق)، تحقیق جلال الدین تهرانی، توس، تهران، ۱۳۶۱ش.

۷۸- قمی، محمد بن محمد رضا، تفسیر کنز الرقائق و بحر الغرائب، چاپ اول، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۸ش.

۷۹- میرد، ابوالعباس محمد بن یزید، المقتضب، قاهره، ۱۳۸۵هـ ق،

۸۰- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ترجمه عزیز الله عطاردی، عطارد، تهران، ۱۳۷۸ش.

۸۱- مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین المسعودی (فو: ۳۴۶ق)، التنبيه و الإشراف، تصحیح

عبد الله اسماعيل الصاوي، دار الصاوي، القاهرة، لاتا،

۸۲- -----، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقيق محيي الدين عبدالحميد،
مصر، ۱۹۶۷ م.

۸۳- مشكور، محمد جواد، فرهنگ فرق اسلامي، بنياد پژوهش هاي اسلامي آستان قدس رضوي، مشهد، ۱۳۷۲ ش،

۸۴- مشكيني، علي، ترجمه قرآن (مشكيني)، چاپ دوم، انتشارات الهادي، قم، ۱۳۸۱ ش.

۸۵- مصباح زاده، عباس، ترجمه قرآن (مصباح زاده)، چاپ اول، انتشارات سازمان انتشارات بدرقه جاويدان، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۸۶- مطهري، مرتضي، جاذبه و دافعه علي عليه السلام، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۸۱ هـ- ش.

۸۷- معزي، محمد كاظم، ترجمه قرآن (معزي)، چاپ اول، انتشارات اسوه، قم، ۱۳۷۲ ش.

۸۸- مغنيه، محمد جواد، الشيعه و الحاكمون، الطبعة السابعة، دارالجواد، بيروت، ۱۹۹۲ م

۸۹- مكارم شيرازي، ناصر، ترجمه قرآن (مكارم)، چاپ دوم، انتشارات دار القرآن الكريم (دفتر مطالعات تاريخ و معارف
اسلامي)، قم، ۱۳۷۳ ش.

۹۰- -----، تفسير نمونه، چاپ اول، دارالكتب الاسلاميه، تهران، بي تا.

۹۱- مؤلف مجهول، تاريخ سيستان، تحقيق ملك الشعراي بهار، كلاله خاور، تهران، چ دوم، ۱۳۶۶ ش.

۹۲- مولوي، جلال الدين محمد بن الحسين البلخي، مثنوي معنوي (دوره ي كامل)، چاپ نهم، به كوشش و اهتمام رينولد
نيكلسون، انتشارات بهراد، تهران، ۱۳۷۷ هـ- ش.

۹۳- مولوي، جلال الدين محمد بن حسين بلخي، كليات ديوان شمس تبريزي، چاپ نهم، به اهتمام منصور مشفق، انتشارات
صفي عليشاه، تهران، ۱۳۷۰ هـ ش.

۹۴- ميدي، رشيدالدين احمد بن ابي سعد، ترجمه ي كشف الأسرار و عدّه الأبرار خواجه

عبدالله انصاری، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۱ش،

۹۵- ناصر خسرو، دیوان، چاپ چهارم، تصحیح مجتبی منوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰ ه.ش.

۹۶- نسفی، ابو حفص نجم الدین محمد، تفسیر نسفی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۶۷ش.

۹۷- یاسری، محمود، ترجمه قرآن (یاسری)، چاپ اول، انتشارات بنیاد فرهنگی امام مهدی (عج)، قم، ۱۴۱۵ق.

۹۸- یاقوت حموی، شهاب الدین ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله، معجم البلدان، الثانیه، دار صادر، بیروت، ۱۹۹۵م.

۹۹- -----، معجم الأدباء، الطبعة الاولى، دار الغرب الإسلامی، بیروت، ۱۴۱۴ ه.ق.

۱۰۰- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب، تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت، بی تا.

مقالات

۱۰۱- خزعلی، مرضیه، «بررسی شیوه سیاسی حضرت زهرا علیها السلام با کاوشی در خطبه فدکیه»، مجله صحیفه مبین، شماره ۳۸، پاییز ۱۳۸۵ش، ص ۵۸.

۱۰۲- زراقت، عبدالمجید، مقاله «هاشمیات الکمیت بن زید الاسدی: الحافز الحقّ للثورتین السیاسیه- الإجتماعیه و الأدبیه»، مجله المنهاج، العدد الثانی، ۲۰۰۶م، ص ۲۴۳- ۲۶۰.

۱۰۳- عبدالعظیم زاده، محمد، مقاله ی هاشمیات، مجله ی آینه ی پژوهش، شماره ۷۷-۷۸، ۱۳۸۱ش. ص ۱۳۲-۱۲۶.

پایان نامه ها

۱۰۴- عارف الحسن جرادات عمر، «هاشمیات الکمیت بن زید الاسدی لأبی ریاش احمد القیسی دراسه دلایه فی العلاقات الترابطیه (رساله ماجستر)»، جامعه النجاح الوطنیه، نابلس، فلسطین، ۲۰۰۳ م.

نسخه های خطی

۱۰۵- زیوری بغدادی، ملا عباس، تخمیس الهاشمیات، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۱۳ ادبیات.

۱۰۶- -----، تخمیس الهاشمیات و العلویات، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۲۸۹۲.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

